۱۹۸

طباطبائی

١٣٠٣

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

کتاب .... ط ....

١٩٨٨

مؤلف ....

جلد (٣٠) از کتب (........) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب

٢٩٥٣٠

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۰۴

هو الله تعالی شأنه

جلد دویم کتاب خیرات حسان

از مؤلفات جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه محمد حسنخان وزیر انطباعات و دار الترجمه همایونی و غیرها

دار الطباعة العالیه
فی سنه ۱۳۰۵

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد لله والصلوة نگارندهٔ این اوراق کو بدچون در سال گذشته جلد اول کتاب خیرات حسان را تألیف و طبع نموده نسخهٔ از آن برای جناب عالم ادیب و فاضل ادیب سید محمد ذهنی افندی دامت ایام افاضاته مؤلف کتاب مشاهیر النساء که در حقیقت اساس خیرات حسان است فرستاده واهدا کرد و از جناب مشار الیه درخواست نمود که ترجمهٔ حال خود را مرقوم وایصال دارند تا در کتاب نامهٔ دانشوران ناصری در ضمن تراجم احوال علمای عظام وکبار فضلا درج شود آنجناب از مطالعهٔ آن کتاب زاید الوصف اظهار انبساط کرده مراسلهٔ بزبان ترکی عثمانی مشتمل بر تشکر وامتنان ومجملی از ترجمهٔ حال ومصنفات خود بنگارنده نگاشته که عین آن را بغیرها با ترجمهٔ فارسی در اینمقام ثبت مینماید و بهترین تصدیق وتزئین اینمجلد میشمارد وسر این نامه را بما فسر آن تمجید وتقریض متوج میدارد

صورت مکتوب جناب سید محمد ذهنی افندی سلمه الله تعالی

حضور عالی منعمانه لرینه

دولتلو افندم حضرتلری

نسیم غیر مترقبهٔ الهیه دن اوله رق واصل دست اعزاز واستبشارم اولان التفات نامهٔ عالی منعمانه لری (مشاهیر النسا) نام اثر کمترانه مک زبان شیرین بیان فارسی یه نقلیله نقصاننک جبر واکمالی مزیت علیاسنی که عبد کمترلرینجه ایفای حق شکرانی مستحیل بر نعمت عظما در مبشر و (خیرات حسان) نام اثر بهتر افضلانه لرندن بر جلد دلپسندک احسان بیورلمش اولدیغی تبشیرینی مشعر و ترجمهٔ حال چاکرانه م ایله آثار سائرهٔ احقرانه مک سرعت ارسالنی آمر اولمغله حقا که عبد بیمقدارلرینجه مستوجب مسار بیشمار اولمش واهدا سنه عنایت بیوریلان (خیرات حسان) ایسه قرهٔ عین ابتهاجم اوله رق موضوع موضع افتخار قلنمشدر.

(مشاهیر النساء) مثللو بر اثر ناچیزک ذات اکمل نحریرانه لری کبی بر نقاد معانی جانب عالیلرندن نظر تقدیره واعتنانه آلنمقده صاحبی اولان بو عبد عاجزه ترتب ایده جک شیء شرهسار لقدن عبارت اولمق لازم کلور ایکن آندن زیاده فرح وانبساط مترتب اولمشدر که بر مؤلفک اثرینه موقع عالی اعتباره وارمقدن بیوک اومؤثر ایچون نه شرف متصور در؟ معهذا اکر اوبله بر کمترین اثر ذات فخیمانه لری کبی (لو کان العلم معلقا بالثریا لناله رجال من فارس) مدح جلیلنه ما صدق بولنان بقعه اهلندن بر دانای دولتمندک لحاظ رغبتلرینه مظهر اولمش وصاحبنی استحقاقندن افزون تلطفاته سزاوار قیلمشدر.

قولکزک نامهٔ دانشوران نده مقید اولمغه لایق نام ونامدم یوقدر. کندم عاجز وآثارم ناچیزدر فضیلت وعلو منقبت انجق ذات المعی

وافندیلرینه درکه چاکرلری کبی مؤرمقدار برنا توانی خطاب عالی کرمانه لرینه سزا کوروک حق نامستحق کمترانه مده بونجه تلطیفات اجرا بیورمشلردر.

مجرد امر دولتلرینه امتثال اولمق اوزره عرض ایده یم که سن چاکرانم جبیبه نك ترجمهٔ حاللرنده اشارت اولنمش اولدیغی وجهله قرق اوچ ییل مقدم مسقط رأسم اولان استانبولده ابتدا لرلی دفترخانهٔ خاقانیده وبراز الق باب عالیده مجلس الانضباط اوطه سنده ودها صکره مطبعهٔ عامره ده خدمت کتابت ایله مستخدم اولوب الان مکتب ملکیهٔ شاهانه ده علم اصول فقه ومکتب سلطانیده عربینك نحو وادبیات درسلری ویرمکله مشغولم. رتبهٔ رسمیه ده متمایزه واوچنجی مجیدی نشاننه حائزم.

عقایددن (المنقذ من الضلال) ورد اهل صلیب حقنده (التحفة الاریب) وادبیاتدن (اطواق الذهب) و (نصیحة الاخوان) ترجمه لری آثار مطبوعهٔ عاجزانه مدن الیسه ده بونلرك مطبوعی قالمامش اولدیغندن آثار اخیرهٔ کمترانه مدن مطبوع بولنانلر معروض حضور سامیلری قلنمشدر. انلرون ایکیسی علم صرفه دائر اولان (المنتخب فی تعلیم لغة العرب) ایله آنك مختصری بولنان (المقتضب من المنتخب) نام اثرلردر. وبری علم نحوه دائر (المقتضب فی نحو لسان العرب) اسمنده کی اثر احقر ایله دیکری بری تراجم احوال علما وادبایه دائر هنوز جزء اولی منتشر اولان الکتاب التراجم دیر. وبری دخی تلخیص المفتاحده وشرح مطول ومختصرده وحاشیهٔ سیدده موجود ابیات وشواهدك شرحی بولنان (القول الجید) در. وصوللرنك امر واشعار بیله منتدار بیورملری توجهات سامیه داورانه لرینك بقا سبیله برابر مستدعادر هر حالده امر وفرمان حضرت ولی الامرکدر.

٧ جمادی الثانیه سنه ١٣٠٥

و ٧ شباط سنه ١٣٠٣

ترجمه

بحضور عالی ولی النعمی

جناب جلالتمآبا

التفات نامهٔ منعمانهٔ عالی که از نعم غیر مترقبه بود بعز وصول آن مستبشر کردید از اینکه کتاب مشاهیر النساء را که از آثار عاجزانه این بنده است بزبان حلاوت تبیان فارسی نقل وکسر ونقص آنرا جبر وتکمیل فرموده اند مژدهٔ نتیجه دریافت نمود وبنعمت بزرکی نایل آمد که ادای شکر آن برای کمترین بنده امری محال است وچون نسخه از کتاب خیرات حسان که از آثار منتخبهٔ افضلانهٔ جناب عالی میباشد مرحمت وایصال داشته ومقرر فرموده بودند که ترجمهٔ حال چاکرانه خود را با آنچه تألیف کرده مجملاً ارسال دارم این بنده بمفاد نهایت مسرت را حاصل نموده کتاب مستطاب خیرات حسان را فروغ دیدهٔ شادمانی قرار داده در موقع افتخار نهاد کتاب مشاهیر النساء که محقر تألیفی از این بنده میباشد چون طرف توجه فاضلانهٔ شخصی مثل حضرت عالی که نقاد معانی است شده وبنظر اعتنا وامعان در آن دیده اند نهایت مسرور کردیده ام چه شرفی از برای صاحبان آثار بزرکتر از این نیست که مسطورات آنها طرف اعتماد واعتبار صاحبان مقام عالیه ودانشمندان کردد اکرچه من بنده میبایست از این اثر ناچیز خود در آن محضر شرمنده باشم ولی حضرت عالی که در حق اهل وطن ایشان لو کان العلم معلقا بالثریا لناله رجال من فارس نصی صریح است کتاب مشاهیر النساء را از بزرکواری بقبول وتمجید خود اختصاص داده ونکارندهٔ آن را زیاده از حد استحقاق مورد عنایت وملاطفت فرموده اند

این بنده را نام ونامه نیست که در خور درج کردن در کتاب نامهٔ دانشوران باشد خود عاجزم وآثارم ناچیز فضیلت ومحامد بزرك خاص شخص فاضلانهٔ

آنحضرت است که مثل این بندهٔ بیمقداری را شایستهٔ خطاب کریمانه
عالی خود دیده اینهمه ملاطفت دربارهٔ حق کمترین مبذول داشته اند لکن
محض امتثال امر حضرت عالی عرض میکنم سن این بنده چنانکه در ترجمهٔ
حال حبیبه اشاره شده بچهل و سه رسیده مسقط الرأس اسلامبول
و در اوایل حال در دفترخانهٔ خاقانی و مدتی در باب عالی در اطاق
مضبطهٔ مجلس والا و چندی پس از آن در مطبعهٔ عامره برای نگارش
مستخدم بودم اکنون در مکتب ملکیهٔ شاهانه بتدریس علم اصول
فقه و در مکتب سلطانی بتدریس نحو و ادبیات عربی اشتغال دارم
و از امتیازات رسمیه نشان درجهٔ سیم مجیدی را دارا هستم از آثار
عاجزانهٔ این بنده که بطبع رسیده لکن از نسخه های آنها نمانده ترجمهٔ
کتاب المنقذ من الضلال است دائر بعقائد و تحفة الأديب که در
رد اهل صلیب میباشد و اطواق الذهب و نصیحة الاخوان در
ادبیات

اما مؤلفات این بنده که نیز طبع شده و بحضور عالی ایفاد میشود
دو جلد آن المنتخب فی تعلیم لغة العرب و مختصر آن که المقتضب
من المنتخب باشد در علم صرف است کتاب دیگر المقتضب فی نحو
لسان العرب در علم نحو میباشد دیگر کتاب التراجم است در
شرح احوال ادبا و علما و فقط جزء اول آن منتشر گردیده
دیگر القول الجید است در شرح ابیات و شواهد تلخیص المفتاح
و دو شرح آن مطول و مختصر و حاشیهٔ میر سید شریف
مستدعی است وصول آنها را مرقوم و ببقای توجهات سامیه
ممنونم فرمایند و در هر حال امر و فرمان حضرت
ولی امر است .

٧ جمادی الثانیه سنه ٣٠٥
٧ شباط سنه ٣٠٣

حرف الزاء

زائیه

شاعره بوده اصفهانیه و طبع دقیقی داشته صاحب کتاب موسوم به آفتاب
عالمتاب او را بپاک نهادی ستوده در کتاب نشتر عشق و نتایج الافکار و شمع
انجمن وصف استعداد و مهارت او نگاشته شده این شعر مسطور در ذیل از وست

خوردن خون دل از چشم تر آموخته ام | خون دل خورده ام و این هنر آموخته ام
کار من بیتو بجز خون جگر خوردن نیست | طرفه کاری که بخون جگر آموخته ام
شیوهٔ عاشقی و رسم نظربازی را | همه از مردم صاحب نظر آموخته ام

زبراء

جاریه بوده و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام او را آزاد فرموده و او از
آنحضرت بعضی احادیث روایت نموده است

زبراء

جاریه بوده است که بنی عدی او را آزاد کرده و از حفصه حدیث روایت نموده است

زبیدهٔ ام جعفر

دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور است و پدرش بجعفر اکبر اشتهار دارد و زبیده خود
زوجهٔ هرون الرشید خلیفهٔ عباسی بوده و چندان خیرات و مبرات و بذل عطیات
نموده که بوصف در نیاید جد او ابوجعفر منصور دومین خلیفهٔ عباسی و بانی شهر
بغداد است شوهر و ابن عم او هرون پنجمین خلیفهٔ عباسی و مجدد رسوم دار نشر فنون
و علوم میباشد جشن عروسی زبیده و عروسی بوران زوجهٔ مامون که شرح حال او پیش
نگاشته آمد از جشنهائی است که در اسلام بندرت نظیر آن گرفته شده در موقع این
عیش و شادمانی بساط اوانی زر پر از سیم و ظروف نقره مملو از در یتیم و نافه های مشک
اذفر و طبلهای عود و عنبر بعطا رفت و هدایا و تحف بسیار نیز از هر طرف آمد
گویند در شب عروسی پیرهنی مرصع بجواهر برای زبیده ترتیب داده بودند که جوهریان
صراف و نقاد از تقویم آن اظهار عجز مینمودند عجب آنکه این خوشبختیها وقتی مبدل
بتیره بختی گشت و چون روزگار طومار خلافت هرون در نوشت نوبت تنزل و انحطاط
در رسید و محمد امین پسر زبیده در جنگ با عساکر عبد الله مامون برادر پدری خود

مقهور و مقتول گردید روزگار زبیده سیاه شد و خالش تباه و همانا که اسباب این سیاه روزی را خود روزی فراهم آورده و از روی لجاج خویش را باین بلا مبتلا کرد

ادیب بارع شهاب الدین عبد الله شیرازی در کتاب وصاف الحضرة گوید هرون الرشید روزی با ملکهٔ مملکت و عقیلهٔ دولت خود یعنی زبیده بملاعبت شطرنج دفع ملال و تطییب خاطر میکرد مراهنه را شرط آنکه غالب بر مغلوب حکم نافذ و روان باشد و هرچه اقتراح رود اسعاف لازم آن در دست اول هرون غلبه کرد زبیده را فرمود تا پیراهن و کسوتی که رقوائم انسان حاوی باشد خلع کرده در مقابلهٔ نظر هرون الرشید با بیستد زبیده چند آنکه استعفا کرد مفید نیامد بنا کام امتثال امر حسب مشروط بنمود ثانی الحال زبیده غالب آمد گفت ملتمس آنست که با فائزه حبشیه که کمترین جواری بود جمع شوی هرون از سماجت خلقت و دمامت صورت او انفت داشت شفاعت کرد تا در معرض ابن النحاس از جواهر نفیس و یاقوت آبدار چند آنکه در حوصلهٔ آرزو گنجد برداردد زبیده گفت اگر تمامت خزائن مبذول افتد و در ملک اشتراک دهد مقبول نخواهد بود بر مقتضی شرط که در قیام و اجبت و دفع را محل غیر قابل هر چند هرون در شفاعت بیشتر زد زبیده افصاح الحاح و ادراج لجاج که بوغر القلوب و یتیح الحرق صفت او زیادت کرد هرون با فائزه مجتمع شد بتقدیر الهی از قارورهٔ اصلاب او قطرهٔ که بفضل هضم رابع مستعد آن بود که بتقیهٔ نوع را مبداء شخص بکر گردد در مقعر رحم شهوق یافت و قوت ماسکه بمحافظت آن قیام نمود و آناء ثم جعلنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام لحما بوسائط تاثیرات اجرام علوی آنرا بمرتبهٔ انشاء خلقی دیگر رسانید فتبارك الله احسن الخالقين هنگام میقات وضع حمل و زمان نفاس فایزه مامون میمون انفاس از مضیق عدم در فضاء وجود آمد چون از حضیض رضاع بیفاع تمیز رسید دلائل نجابت و شمائل شهامت از حرکات و سکنات او ظاهر بود (والجواد عینه فراره)

انفست ان جبال الشمس تدرکنی　　لما بصرت بخیط الابیض اليقق

روزی بتحییی تعیین او بحضرت خلافت آورده و بر دعوی باطل اصرار نمود او را در عذبات عذاب کشیده بسیاط سطوت تعریکی کردند چون تعذیب ضربی تقدیم یافت

بصباح و عویل و ندبهٔ طویل درآمد مامون در رشتهٔ برادران موضعی خامل و موقفی نازل ایستاده بود هتفی را گفت فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل هرون از سرعت ذکا و فطنت و دهاء و حنکت او متعجب شد و شفقت ابوت در حرکت آمد گفت صدق رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذ قال اولادنا اکبادنا بعد از ان یوما فیوما محبت و تربیت در حق او مزید می پذیرفت تا مامون در کل علوم بر اقران فایق شد و با داب و مراسم ملوکانه از فروسیت و صید ان داری بر برادران غالب چون هرون دعوت حق را اجابت کرد زبیده خواست که محمد امین پسرش در مسند خلافت قائم مقام باشد اما ما یرید و لایکون الا ما یرید میان برادران بکرات محاربت رفت و در تاریخ دولتین کیفیت ان احوال مشروح است چون محمد امین بقتل امد و وعناء خلافت او را املائکه با شارت من وافق تامینه تامینهم امین تکفنند زبیده نفسهاء سرد چون بادخزان از جگر جوشیده بر کشید و گفت ما اقعدنی بهذا الیوم الا یوم قیامی بالتجاج مع ابیك انتهی

خلاصه زبیده بعد از کشته شدن امین طرف تعدی و تحقیر طاهر ذو الیمینین قاتل امین گشت و عریضه بمامون نوشت که صورت آن از قرار ذیل است

کل ذنب یا امیر المؤمنین و ان عظم صغیر فی جنب عفوك و کل زلل و ان جل حقیر عند صفحك و ذلك الذی عودك الله فاطال مدتك و تمم نعمتك و ادام بك الخیر و دفع بك الشر هذه رقعة الوالدة التی ترجوك فی الحیوة لنوائب الدهر و فی الممات لجمیل الذکر فان رأیت ان ترحم ضعفی و استکانتی و قلة حیلتی و ان تصل رحمی و تحتسب فیما جعلك الله طالبا و فیه راغبا فافعل و تذکر من لو کان حیا لکان شفیعی الیک

واشعار ذیل را که از نتایج فکر خود زبیده است نیز در آخر عریضه نگاشت

لخیر امام قام من خیر عنصر　　و افضل راق فوق اعواد منبر
و وارث علم الاولین و فخرهم　　الی الملك المامون من ام جعفر
کتبت و عینی تستهل دموعها　　الیك ابن عمی من جفونی و محجری
اصبت بادنی الناس منك قرابة　　و من زال عن عینی فقل تصبری
اتی طاهر لا طهر الله طاهرا　　فما طاهر فی فعله بمطهر
فابرزنی مکشوفة الوجه حاسرا　　و انهب اموالی و احرق ادوری

یعز علی هارون ما قد لقیته	وما نالنی من ناقص الخلق اعور
تذکر امیر المؤمنین قرابتی	فدیتک من ذی قرابة متذکر
فان کان ما ابدی لامر امرته	صبرت لامر من قدیر مقدر
وان کان ما قد کان منه تعدیا	علی امیر المؤمنین فغیر

این عریضه بواسطهٔ جاریهٔ خالصه نام بمأمون رسید و پس از خواندن بشدت بگریست و گفت من بایدهمان عبارت را که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وقت شنیدن خبر قتل عثمان فرمود بگویم والله العظیم که من چنین حکمی نکرده و از ین کار خشنود نیستم بعد از آن مأمون طاهر را نفرین کرد و تسلیت نامهٔ بزبیده نوشت و اموال مغصوبه او را مسترد ساخت و ازین عریضه معلوم میشود که زبیده علاوه بر کمالات نفسانی در ادبیات و انشاد اشعار مرتبتی عالی داشته است

از بزرگواریهای زبیده اینکه روزی عربی او را مخاطب نموده این دو شعر بگفت

ازبیدة ابنة جعفر	طوبی لسائلک المثاب
تعطین من رجلیک ما	تعطی الاکف من الرغاب

کسانی که در خدمت زبیده بودند خواستند عرب را اذیت کنند او خود مانع شد و گفت قصد این بیچاره مدح بوده از عهدهٔ ادای آن بر نیامده شنیده است که گفته اند شمالك اندی من یمین غیرك خواسته است نظیر این مضمون را بنظم آرد قصور خیال او را از دقیقهٔ دیگر غافل نموده بعد از آن امر کرد جایزهٔ باو بدهند و او را بو لغزشی که در شعر اتفاق افتاده واقف سازند تا منتشر نسازد

نباید دانست که مأمون پسر عم زبیده بوده چه این خلیفه پسر هارون است و هرون پسر محمد المهدی ابن ابی جعفر المنصور میباشد و زبیده چنانکه پیش ذکر شد دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور بود وطاهر ذو الیمینین که زبیده از و شکایت کرده ابو الطیب طاهر بن الحسین یکی از امراء معروف عباسیه بوده و در حقیقت فتح و غلبهٔ او بر عساکر امین مأمون را بخلافت نایل نموده و در ازای این خدمت حکمرانی خراسان یافته و آل طاهر از نژاد و صلب او میباشند گویند در یکی از محاربات با دست چپ ضربتی بشخصی زده و او را دو نیمه کرده لهذا معروف بذو الیمینین شده و در حق او گفته اند کلتا یدیك

یمین حین تضرب و چون یک چشم داشته شاعری گفته است

یا ذا الیمینین وعین واحده	نقصان عین و یمین زائده

ادیب فاضل کامل محمد ذهنی افندی مؤلف کتاب مشاهیر النساء بمناسبت شکوه جشن عروسی زبیده شرحی از جشن مزاوجتی که سلطان مراد خان برای پسر ایلدرم بایزید خان گرفته نوشته گوید یکی از وقایع بزرگی که در اسلام داده شده ولیمهٔ عروسی ایلدرم بایزیدخان است که در سال هفتصد و هشتاد و سه اتفاق افتاده و سلطان خاتون دختر قرمان اوغلی علی بیک را در سلک ازدواج در آورده و جشن این مناکحت را تالی بلکه مقدم بر جشن عروسی بوران و زبیده باید دانست در این سور کلیهٔ ملوک اسلام و امرای اطراف دعوت شدند و ایلچی هر یک با هدایای ملوکانه بدربار سلطان آمد و از امرای مشهور عثمانی غازی اورنوس بیک در ین موقع صد نفر غلام و صد نفر کنیز تقدیم کرد در دست ده نفر غلام که مقدم بر سایر بودند طبقهای نقره بود پر از طلا و در دست ده غلام دیگر که در عقب ده غلام اولی بودند طبقهای طلا بود پر از نقره و هشتاد غلام دیگر هم شمعدانهای نقره و مشربهها و لگنها و ابریقها و سایر اوانی نقره در دست داشتند و بنا بر مسطورات تاریخ منجم باشی ایلچیهای سلاطین از دیدن پیشکش غازی اورنوس بیک از هدایای خود شرمنده شدند و سلطان هدایای اورنوس بیک را بتوسط ایلچی سلطان مصر برای سلطان مصر فرستاد و هدایای سلطان مصر را باورنوس بیک عطا فرمود و تفادیم سایر ملوک را با مرا و علما و صلحا بذل کرد

زبیده خانم

از بنات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و از بطن ماه آفرین خانم شیرازیه بوجود آمده از عقایل عارفات و کرایم شاعرات بشمار میاید نواب اشرف افخم والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا دام اقباله شرح حال خدمشار الیها را از قرار ذیل نگاشته اند

زبیده خانم زبیدهٔ عصر خویش و در سلک نساء عارفه منسلک و از مریدهای مرحوم حاجی میرزا علینقی همدانی است که وقتی از اوراد و اذکار فراغت دارد

در حسن خلق بدرجه که در مدت شصت سال توقف همدان با وجود هم قسم ریاست
و نفاذ حکم احدی از و نرنجیده علاوه بر زیارت حرمین شریفین بیست کرت بعتبات
عالیات عراق عرب ده مرتبه بمشهد مقدس مشرف گشته و هرگز در اسفار تجملات
ظاهری با خود نداشته کثیراً بذل و بخشش مینماید امداد رحمنا و بطوری که هیچکس
ندانند فقرا و مساکین و سادات و طلاب ارباب استحقاق از عرب و عجم از جود و کرم او
در سفر و حضر بهره مند گردیده سائل را هرگز محروم نکرده است از منافع املاک و
مقرری خود همه ساله مقدار و مبلغی برای مخارج شخصی خود موضوع میکند و باقی را
مخصوص انعام و اطعام ارامل و ایتام و درماندگان و بینوایان مینماید حتی الامکان
از شب زنده داری و ریاضت بدنی و ترک لذت فروگذار نکرده پیوسته در کار تزکیه
نفس میکوشد بعضی کرامات از و حکایت میکنند آنچه من خود مشاهده کرده ام این است
که وقتی در سفر مشهد مقدس با این شاهزاده خانم مقدسه همسفر بودم و هوا نهایت
گرم بود در منزل اصیامی دو نفر از زوار که مریض بودند محتاج به یخ شدند قدری
یخ پیش آبدار من بود شاهزاده خانم فرستاده برای مریضها یخ خواست قدری از آن
فرستادم ثانیاً آدم ایشان آمد و یخ خواست من پیغام دادم که هوا گرم است و برای
خودمان لازم میباشد جواب دادند یخ برای همراهان ناخوش لازمتر است مضایقه
نکنید فردا یخ فراوان برای شما خواهد رسید آنچه یخ حاضر بود دادم اما هیچ
گمان نمیکردم که باین زودی بتوان یخ تحصیل نمود صبح همان شب نواب نیّر الدوله پرویز
میرزا حاکم سبزوار باستقبال ما آمده و یخ زیادی همراه آورده بود آنوقت از صفای
ضمیر شاهزاده خانم نهایت متعجب شدم و دانستم که خیرات حسان نیز بکرامت و احسان
صاحب مقامات میشوند باز وقتی در مشهد مقدس بدیدن آن مقدسه رفتم تنباکوی
ایشان را بد دیدم یک کیسه تنباکوی خوب برایشان فرستادم سه روز بعد سه کیسه
تنباکو مرحوم آصف الدوله برای من فرستاد خلاصه علیخان نصرة الملک پسر مستخان
قراگوزلو بشرف همسری زبیده خانم نایل شد و حسینخان حسام الملک که از امرای بزرگ
دولت علیه ایران و صاحب منصب امیر تومانی و حکمران کرمانشاهان است از ایشان بوجود
آمده حالا تقریباً هشتاد سال از عمر آن عقیله گذشته و اسباب عزت و احترامی که برای

او فراهم بوده کمتر کسی را نظیر آن روی نموده از خصایص او اینست که در ناخوشیها
بطبیب رجوع نمیکند آنچه را از مرشد خود شنیده معمول میدارد یا باستخاره کار
میکند از ابنیهٔ خیریهٔ او کاروانسرائیست مدور بوضع مخصوص برای اقامت زوار
در قریهٔ تاج آباد که متعلق است باحفاد مرحوم حاجی ملا رضا همدانی روح الله
روحه این کاروانسرا باشتراک مرشد خود مرحوم حاجی میرزا علینقی و بگفتهٔ ایشان
بنا کرده و قریب به هزار تومان خرج آن شده نیز پلی در نزدیکی (دوان؟) کرد و عظیمی
از آنجا روانست ساخته و نواب اشرف والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا
که از ساختن این پل در همدان حکومت داشتند در مخارج این پل شرکت کرده اند
بقعه و صحن امامزاده یحیی واقعه در همدان را حسام الملک بخواهش ایشان عمارت
کرده و مبلغی مصروف داشتند چون مرحوم حاجی میرزا علینقی طیب الله مضجعه مرشد
زبیده خانم در همدان در بقعه بابا طاهر معروف مدفون شده هر ساله زبیده خانم
مبلغی بمصرف روشنائی آن بقعه و خرج قاری و متولی و غیره میرساند و دودانگ
از قریه لالجین ملکی خود را وقف کرده که حاصل آنرا در کربلای معلی صرف تعزیه
داری و روشنائی کنند تخلص زبیده خانم جهان است و اشعار مسطوره در ذیل
نمونه ایست از لآلی و درر منظومهٔ آن طبع روان

گفتند خوشدل کو شود دل چون عاشقی دیوانه شو
گر وصل او خواهی ز خود بیگانه شو بیگانه شو
در عشق او گر صادقی باید بسوزی خویشتن
در شعلهٔ عشقش دلا پروانه شو پروانه شو
اندر دل هر عارفی زین می بود میخانه ها
خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه شو

ولها

در شب هجران گدازم همچو شمع — روز وصلت سرفرازم همچو شمع
در رهت استاده ام از روی شوق — تا بپای جان ببازم همچو شمع
از غمت با آتش هجران همی — گه بسوزم گه بسازم همچو شمع

ولها

خواهم از ساقی مهوشی تا نماید لطف عام — هر زمان ریزد بکام خشک من جامی دگر
گرچه نتوان لنگ لنگان پا نهم در کوی دوست — لطف او گر شامل آید می نهم گامی دگر

ولها

درده بمن ای ساقی از آن می دو سه پیمانه — کز سوز درون گویم شعری دو سه مستانه
خواهم که درین مستی خود نیز روم از یاد — غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه
از عشق رخ جانان گشته است جهان حیران — مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه

نگارنده گوید زبیده خانم در این اواخر (در حدود تاریخ تألیف اینکتاب) درگذشت و نام نیک و آثار خیریهٔ او بماند روانش شاد و با اولیا و نیکان محشور باد

زبیده اسلامبولی

بنا بر مسطورات تاریخ مرادی این زن دختر اسعد افندی بن اسمعیل افندی شیخ الاسلام و از نساء مشهورهٔ اسلامبول است در علوم فقه و لغت و ادبیات مهارتی داشته شعر فارسی و ترکی را بخوبی میسروده و صاحب مضامین بکر بوده سلاطین و وزرای اواخر مائهٔ دوازدهم هجری را مدح نموده است بیشتر وقت خود را بمطالعهٔ کتب صرف میکرده و اشعار خود را مدون کرده چون پدرش اسعد افندی و برادرش شیخ الاسلام شریف افندی نیز شعر میگفته اند دیوان او را با دیوان خود ملحق کرده یعنی در یک مجلد قرار داده اند بعد از آن کتاب این وضع را رسم کرده در استکتاب اشعار این پدر و پسر و دختر اول گفتهٔ اسعد افندی و بعد ابیات شریف افندی و در آخر دیوان زبیده را مینویسند مشار الیها درویش افندی نقیب الاشراف که از صدور آن عصر بوده بزنی گرفته است و پسرش که فطنت تخلص داشته نیز از مشاهیر شعرا شمرده میشود این زن در ماه ذیقعدهٔ سال هزار و صد و نود و چهار هجری وفات نموده و در قبرستان ایوب مدفون شده است

این بود شرحی که صاحب تاریخ مرادی در حق زبیده اسلامبولی نوشته اما بعقیدهٔ ادیب فاضل محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء فطنت هانم زبیده است نه پسر زبیده و گوید ترتیبی هم که در استنساخ دواوین مسطوره ذکر شد خلاف

مشهور است

زبیده آغای جلایر

از زوجات سلطان حسین میرزای بایقرا بوده و فرزندان بسیار از وی بوجود آمده است

زرقاء بنت عدی

زنی بوده است از اهالی کوفه در جنگ صفین حضور داشته و لشکریان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بجنگ با معاویه تحریض مینموده در باب سی و ششم کتاب مستطرف که از عفو و گذشت سخن مینماید حکایتی از حلم معاویه ذکر کرده ضمناً گوید زرقاء بنت عدی در جنگ صفین اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام را بقتال ترغیب میکرد و میگفت ایها الناس ان المصباح لا یضیئ فی الشمس و ان الکواکب لا تضیئ مع القمر و ان البغل لا یسبق الفرس و لا یقطع الحدید الا بالحدید الا من استرشدنا ارشدناه و من سألنا اخبرناه ان الحق کان یطلب ضالته فاصابها فصبراً یا معشر المهاجرین و الانصار فکأنکم (فکأنی بکم) وقد التأم شمل الشتات وظهرت کلمة العدل و غلب الحق باطله فانه لا یستوی المحق و المبطل افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستوون فالنزال النزال و الصبر الصبر الا و ان خضاب النساء الحناء و خضاب الرجال الدماء و الصبر خیر الامور عاقبة ائتوا الحرب غیر ناکصین فهذا یوم له ما بعده

یعنی ای مردم چراغ در نور آفتاب روشنی ندهد و ستارگان در تابش ماه فروغی نباشد و استر بر اسب پیشی نگیرد و آهن جز با آهن بریده نشود بدانید و آگاه باشید که هر کس طلب ارشاد از ما نمود او را براه رشاد رسانیدیم هر کس چیزی از ما پرسید جواب مسئلتش براندیم همانا حق گمشدهٔ خود را میجست پیدا کرد ای مهاجرین و ای انصار صبر کنید و پایداری دارید گوئیا می بینم که خلاف و نفاق از میان شما برداشته شده و اتفاق حاصل است کلمهٔ عدل ظاهر گردیده و حق بر باطل غلبه کرده و کسیکه از پی حق است با آنکه جویای باطل است یکسان نیست آیا کسیکه مؤمن بوده مثل کسی است که بفسق گذرانیده البته برابر نخواهد بود پس زنهار آمادهٔ کارزار باشید و بکوشید و ثبات بورزید

و بدانید که خضاب زنان با حناست و خضاب مردان با دماء و صبر عاقبة بهترین کارها بجنگ شتابید پی آنکه روی بکردانید که امروز از فردا پی از دنبال است و این جهاد را جزا پی در پی

گویند این را مهین نیز مغنیهٔ محبوبه داشته زرقاء نام و در تزیین الاسواق تالیف حکیم داود انطاکی داستان عجیبی ازو ذکر شده است و زرقاء جدهٔ مروان بن حکم بوده و قبل از آنکه زوجهٔ ابو العاص بن امیه شود فواحش مینموده و زانیات را بخانهٔ خود راه میداده همینکه زانیهٔ تازه بخانهٔ او می آمده برای اعلام بطالبین علمی بالای خانه نصب میکرده بنابراین او را زرقاء صاحبة الرایات هم میگفته اند و محض تخفیف حکم و مروان آنها را بنو زرقاء مینامیدند

زمرد خاتون

مادر الناصر لدین الله خلیفهٔ عباسی بوده و ظن غالب آنکه در مشهد مقدس در روضهٔ رضویه بعضی ابنیه بحکم او ساخته شده و آثار آن هنوز باقی باشد و تشیع الناصر لدین الله این خیال را تائید مینماید و تاریخ نیز توافق می کند

زمرد

دختر ابرق محدثهٔ منبجیه و زوجهٔ مولانا اثیر الدین و مادر نضار است که شرح حال او بیاید اثیر الدین از مشاهیر مائهٔ هفتم هجری بوده است زوجهٔ او زمرد نزد علما و محدثین معتبر و نامی استماع حدیث کرده و بمقامی رسیده که طلبهٔ این فن شریف از وی تلقی اخبار و تحمل روایات مینموده اند از محدث ابرقوهی و دمیاطی و ابن صواف و ابن السفطی و عجوبی و عبد القادر بن الضبعی و زینب الاسعردیه که شرح حال آن بیاید روایت حدیث کرده بعد از چهل سال زندگانی با شوهر خود در شانزدهم ماه ربیع الاخر سال هفتصد و سی درگذشت در مصر مدفون شد و دختر او نضار هم در همان مقبرهٔ که او دفن شده بخاک رفته است

زنیره

بکسر زاء و تشدید نون از نسوان عصر سعادت زمان بعثت خواجهٔ کائنات صلعم و جاریهٔ رومیة الاصل بوده ابتدا در تحت تملک یکی از پسران عبد الدار از کفار بنی مخزوم میزیست بعد از آن بحضرت رسول صلی الله علیه و آله ایمان آورده بشرف اسلام مشرف گشت چون مالک او از اسلام او آگاه شد اصرار در ارتداد او نمود و از آنجا که او قبول نمیکرد پیوسته او را معذب میداشت خلیفهٔ اول ابو بکر از حال او با خبر گردیده و برا خرید و آزاد کرد ابن اثیر گوید بعد از آنکه زنیره قبول دین اسلام نمود چشمان او کور شد مشرکین گفتند چون زنیره از لات و عزی بیزاری جسته باین درد گرفتار گردیده است او در جواب گفت لات و عزی از حال پرستندگان خود بیخبرند قضای آسمانی مرا باین روز نشانیده و خالق من میتواند دوباره چشمها مرا بینائی دهد و صباح روز دیگر باز دیده ها بینا از خواب برخاست کفرهٔ قریش گفتند اینهم از سحرهای محمد صلی الله علیه و آله است انتهی
مولانا جلال الدین محمد رومی سقی الله ثراه در مثنوی اشاره بحالات زنیره کرده است

زهره

محدثهٔ مشهوره ام الحیاء الانباریه است که در حرف همزه ترجمهٔ حال او نگاشته شد

زهره بیگی آغا

مادر میرزا سلطانعلی گورکانی والی سمرقند بوده این زن بمحمد خان شیبانی عاشق شده و بدینجهت اسبابی فراهم آورد که پسرش سلطان علی که ضعیف عقل داشت شهر سمرقند را بی جدال و نزاع بمحمد خان شیبانی تسلیم کرد اما شیبانی خان وصل این زن را طالب نشده بهانهٔ بدست آورد و میرزا سلطانعلی را بکشت و جمعی از اعاظم سمرقند از قبیل خواجه قطب الدین یحیی و غیره را نیز هلاک نمود و سمرقند را بدون مواصلت با زهره بیگی آغا

مالك شد

زیبائی

شاعره بوده است معاصر با مولانا جامی و او را بمهارت و استادی ستوده اند این بیت ازوست

قامتت شیوهٔ رفتار چو بنیاد کند سرو را بندهٔ خود سازد و آزاد کند

زیب النساء بیگم

بنت عالمگیر پادشاه هندوستان است مادرش دختر شاه نواز خان صفوی بوده تولدش در سال هزار و چهل و هشت هجری اتفاق افتاده از علوم عربی و فارسی بهره بکمال یافته و کلام الله مجید را حفظ کرده خطوط نستعلیق و شکسته و نسخ را خوب مینوشته همواره بترفیه حال اهل فضل و کمال همت میگماشته جمعی کثیر از علما و شعرا و ارباب قلم از منشی و خوشنویس و کاتب در ظل توجه و عنایتش آسوده میزیسته اند و از آنجا که در قدردانی و توقیر اهل علم و فضل مبالغتی داشته رسایل و کتب بسیار بنام او تألیف کرده اند مشار الیها در سال هزار و صد و سیزده هجری برحمت ایزدی پیوسته ادخلی جنتی را بزیادت یکعدد تاریخ وفات او گفته اند گویند از فرط مناعت قبول همسری احدی ننموده تمام عمر بی شوهر و تنها بسر برده و دیوانی پرداخته این چند شعر از آن دیوان و از نتایج افکار اوست

خیز و کرشمه ریز کن نرگس نیم مست را
از ته جام جرعه ده ساغر می پرست را
بهر شهادت جهان یک نگه از تو بس بود
گرم غضب چه میکنی غمزهٔ تیز دست را
تاب مده بطره ات بر دل مو گره مزن
بدعت تازه منه قاعدهٔ شکست را

ولها ایضاً

علاج تشنگیم کی شود ز آتش عشق بود برابر یک قطره رود نیل مرا

کجاست

کجاست جذبهٔ عشقی که از دیار خرد
کند برون بیک آه هزار میل مرا

زیتونه

ابن زن را فاطمه نیز می گفته اند و از قراریکه در نفحات الانس مسطور است مشار الیها دارای رتبه و مقام ولایت و معاصر جنید بغدادی رحمة الله علیه بوده و در خدمت جنید و ابو حمزه بنفسها ملازمت مینموده است

زین الدار

دختر المؤدب علی بن یحیی و مسماة بر وجیهه بوده بنا بر فضل و کمال و مهارت او در علم فقه او را زین الدار یعنی زینت خانه لقب داده اند این شرحی است که صلاح الدین صفدی در کتاب خود که موسوم بر عنوان النصر و حاوی تراجم اعیان آن عصر میباشد در حرف زاء نگاشته و گوید ترجمهٔ حال زین الدار در حرف واو بیاید اما چون در حرف مزبور آن شرح دیده نشد بهمین قدر قناعت رفت

زین العرب

دختر تاج الدین عبد الرحمن بن عمر بن حسن بن عبد الله السلمی الدمشقی و محدثه ایست مشهوره که او را ابنت الجوبرانی میگفته اند از کتب حدیث کتاب موسوم بر الاربعین السباعیات از مؤلفات عبد المنعم الفرادی را نزد تاج الدین القرطبی خوانده بعد از آن همان کتاب را چند بار تدریس نموده است و از مشایخ علم حدیث از عز الدین عبد العزیز بن عثمان الاردبیلی اخذ حدیث کرده و از حافظ سخاوی و ابو طالب بن صابر و ابراهیم الخشوعی و اصحاب ابن عساکر و غیره اجازت گرفته است محفوظات او زیاد بوده در سال ششصد و بیست و هشت هجری متولد شده و کمال الدین العماد الاسترة که از اعیان آن زمان بوده او را بزنی گرفته در سنهٔ ششصد و پنجاه و هشت هجری شوهرش درگذشته و او بعد از آن قبول شوی ننموده بمکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفاً مشرف شده مدتی در آنجا مجاور بوده و شیخهٔ رباط

الحره

الحرمین گردیده در اوایل سال هفتصد و چهار بدرود زندگانی گفته است

حضرت زینب

دویمین دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله است پوشیده نماند که چون سن مبارک حضرت خیر الانام علیه صلوات الله الملک العلام به بیست و پنج رسید به اشارهٔ عم خود ابوطالب مالی از خدیجه بنت خویلد مطلوب مضاربه گرفته عازم شام شدند و خدیجه سلام الله علیها غلامی میسره نام ملازم سید انام نمود و بروایتی یکی از خویشان خود را که موسوم به خزیمه بن حکیم بود همراه آنحضرت امر فرمود و حضرت نبوی امتعه را که از خدیجه کبری گرفته بودند در بصرای شام بهها و سود تمام بفروختند و بمکهٔ معظمه معاودت فرمودند و روز ورود حضرت بمکه خدیجه با جماعتی در غرفه نشسته بود دید چیزی از شام می آید و دو مرغ بال گسترده و پر در پر کرده بر سر یکی سایه افکنده اند و معلوم شد مرغان منع حرارت آفتاب از وجود مبارک سید کائنات مینمایند و در وقت میسره بخدمت خدیجه آمده کرامتها که در راه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دیده بود بگفت و از حساب امتعه و اموال معلوم شد که نفعی کثیر از آن سفر حاصل شد بنا بر این مقدمات محبت خاتم الانبیاء در دل خدیجه جا گرفت و بر ازدواج آنحضرت شایق گردید و زنی از خویشان خود را بر آن داشت که این مطلب را بوجهی بحضرت رسالت پناهی القا کند و پس از آنکه ما فی الضمیر خدیجه کبری با آنحضرت اظهار شد و از اینطرف نیز علامت میل ظاهر گردید خدیجه عم و پسر عم خود عمرو و ورقة بن نوفل را جهت انعقاد مجلس نکاح بخواست و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله با اعمام خویش حمزه و ابوطالب بخانه خدیجه تشریف بردند و ابوطالب و ورقة بن نوفل هر یک خطبهٔ بلیغه خواندند و خدیجه کبری را در حبالهٔ خیر الوری در آوردند و مهر خدیجه را اکثر بیست ماده شتر جوان نوشته اند و روایات دیگر نیز هست بهر صورت میان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خدیجه کبری الفت و محبت مفرطی

واقع

واقع شد و چهار پسر که قاسم و طیب و طاهر و عبد الله نامیده شدند و چهار دختر که رقیه و زینب و ام کلثوم و حضرت فاطمه سلام الله علیها باشند حضرت پیغمبر را از آن بطن مطهر حاصل آمد و آنحضرت را دیگر فرزندی نبوده و نیامده است جز ابراهیم که از ماریهٔ قبطیه وجود یافته و بعضی اولاد ذکور آنحضرت را سه نفر گفته قاسم و عبد الله و ابراهیم و طیب و طاهر را لقب عبد الله دانسته اند در هر حال زینب دختر دویم رسول اکرم است و مادر او خدیجه کبری میباشد و بقولی دختر اول است در سال سی ام از عام الفیل که پنج سال بعد از مزاوجت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با خدیجه کبری باشد متولد شد و چون بحد بلوغ رسید او را با پسر خاله اش ابو العاص بن الربیع بن عبد العزی بن عبد الشمس بن عبد مناف در سلک ازدواج کشیدند و ابو العاص در جنگ بدر اسیر شد زینب قلاده را که خدیجه سلام الله علیها باو داده بود جهت فدای شوهر خود از مکه بمدینه فرستاد چون چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن افتاد رقت فرموده معاودت داد و ابو العاص نیز رهائی یافت اما باو فرمودند چون بمکه رسی باید زینب را بمدینه فرستی چه اسلام و کفر اسباب تفریق شما شده است ابو العاص قبول کرده و بوعده وفا نمود و بعد از چندی حب اسلام در دل ابو العاص نمودار گردیده بمدینه آمد و مسلمان شد بروایتی حضرت رسالت بهمان نکاح اول باز زینب را بوی داده اند و برخی بر این اند که تجدید عقد فرمودند در هر صورت زینب را از ابو العاص پسری آمد علی نام و دختری مسماة به امامه علی هنوز بالغ نشده بود که راه عالم دیگر پیمود و امامه را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس از ارتحال سیدهٔ نساء بموجب وصیت صدیقهٔ کبری در حبالهٔ نکاح در آوردند و زینب در سال هشتم هجرت از این جهان بسرای جاودان رفت و سودهٔ بنت زمعه و ام سلمه و ام ایمن و ام عطیهٔ انصاریه او را غسل دادند و حضرت خیر البشر لنگوته خود را شعار او ساخته بدست مبارک وی را بخاک سپردند

حضرت زینب

حضرت زینب

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و از بطن مطهر سیدة النساء حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها بوجود آمده و بزینب کبری مشهور شده جلالت قدر و عظمت رتبه و رفعت شان و مقام و کمال عقل و دانش و علو منزلت و قوت جنان و طلاقت لسان و فصاحت بیان و سایر محامد و محاسن حضرت زینب الکبری سلام الله علیها را دوست و دشمن معترف میباشند و بطون صحف و دفاتر متواتر آخبر داده اند سال ولادت آنحضرت را محدثین و ارباب سیر تعیین نکرده جز اینکه گفته اند قبل از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قدم بعرصهٔ عالم نهاده لکن از سیاق کلام مصنفین معلوم میشود که حضرت زینب کبری فرزندیست که بعد از جناب سید الشهدا علیه السلم متولد گشته و اول دختر امیر المؤمنین علیه السلم است پدر بزرگوارش او را بعم زادهٔ او عبد الله بن جعفر طیار تزویج فرمودند و چهار پسر که علی و عون الأکبر و محمد و عباس نام داشتند و یک دختر که مکناة بام کلثوم بود از آن بطن طاهر بوجود آمد در سفر عراق و واقعهٔ کربلا زینب کبری با برادر خود حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء همراه بود و همیشه آنحضرت این خواهر را زیاده از حد احترام میفرمود و در حقیقت بعد از شهادت سید جوانان بهشت از کربلا تا شام و از شام تا مدینهٔ طیبه پرستاری اهل بیت سید الشهدا علیه السلم را زینب کبری مینمود و میتوان گفت احدی از زنان عالم بقدر این زن سختی و مصیبت ندید و رنج و محنت نکشید علاوه بر برادران و برادرزادگان دو پسر نیز از او در وقعهٔ یوم الطف شربت شهادت نوشیدند یکی عون که بدست عبد الله طائی کشته شد دیگری محمد که عامر بن نهشل او را مقتول ساخت در همه حال و همه جا آن آیت کرامت و کوه حلم یعنی حضرت زینب صبر کرد و جز کلماتی که دلیل بر رضا بقضاء خدا و تسلیم امر او باشد بر زبان نیاورد و عبارات و خطب زینب کبری را محدثین و مؤلفین زینت اوراق خود ساختند و آنها که در دقایق خطابه و حقایق براعت و بیان نظر و معرفتی دارند

زاید الوصف ستوده و تمجید نموده اند و از جمله عبارات رائقهٔ آن مخدرهٔ علیا خطبهٔ مختصری است که در وصول بکوفه بعد از واقعهٔ جانسوز کربلا بیان فرموده و این در وقتی بود که اهل کوفه اظهار ندامت از کار زشت خود میکردند و تاسف میخوردند بشر بن خزیم اسدی گوید من در آن موقع بزینب دختر امیر المؤمنین علیه السلم نظر کردم بخدا قسم که هیچ زن با شرم و حیائی ندیدم که بدین فصاحت سخن سراید و تکلم نماید گویا زبان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در دهان داشت بمردم اشاره کرد و گفت گوش دهید و ببینید چه میگویم همه خاموش شدند و سراپا گوش آنگاه فرمود

الحمد لله و الصلوة علی ابی محمد و آله الطیبین الاخیار اما بعد یا اهل الکوفة و یا اهل الختل و الغدر اتبکون فلا رقات الدمعة و لا هدأت الرنة انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم الا و هل فیکم الا الصلف و النطف و ملق الاماء و غمز الاعداء کمرعی علی دمنة او کفضة (کقصة) بمعنی گچ علی ملحودة الا ساء ما قدمت لکم انفسکم ان سخط الله علیکم و فی العذاب انتم خالدون اتبکون و تنتحبون ای و الله فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا فلقد ذهبتم بعارها و شنارها و لن ترحضوها بغسل بعدها ابدا و انی ترحضون قتل سلیل خاتم الانبیاء و سید شباب اهل الجنة و ملاذ خیرتکم و مفزع نازلتکم و منار محجتکم و مدرة سنتکم الا ساء ما تزرون بعدا لکم و سحقا فلقد خاب السعی و تبت الایدی و خسرت الصفقة و بؤتم بغضب من الله و ضربت علیکم الذلة و المسکنة و یلکم یا اهل الکوفة ای کبد لرسول الله فریتم و ایة کریمة له ابرزتم و ای دم له سفکتم و ایة حرمة له انتهکتم لقد جئتم بها صلعاء عنقاء (عنفاء) سوداء فقماء (و فی بعض الروایات خرقاء شوهاء) کطلاع الارض و ملاء السماء افعجبتم ان قطرت السماء دما و لعذاب الاخرة اخزی و انتم لا تنصرون فلا یستخفنکم المهل فانه لا یحفزه البدار و لا یخاف فوت الثار و ان ربکم لبالمرصاد

یعنی ستایش خدای را و درود بر پیغمبر محمود و اهل بیت طاهرین او که

بر گزیده کانند و بعد ای مردم کوفه ای اهل غدر و مکر بر ما گریه میکنید آب
چشم شما نایستد و ناله شما ساکن نگردد شما بدان زن مانید که رشتهٔ
خود را نیک می تابید و باز میگشود و تار تار میکرد شما بعد پیمان نیز رشتهٔ
ایمان خود گسستید و بکفر اصلی خود باز گشتید آیا در سوگندهای خود
مکر و خیانت در نظر دارید در شما نیست مگر دعوی باطل و آلایش بعیب و تملق
جوارے و غمازے اعدا و نمانید مگر گیاهی که در مزبلهٔ روییده باشد یا نقرهٔ
(یا گچی) که آرایش قبرے کرده باشند بد توشهٔ برای آخرت خود فرستادید
خشم خدا برای شما مهیاست و در عذاب مخلد خواهید بود آیا بر ما گریه و زاری
میکنید ای والله بسیار بگریید و کم بخندید عیب و عار ابدے را برای خود
گذاردید و این ننگ را هرگز (از خود) نمیتوانید دور کرد و بهیچ آب آنرا نتوانید
شست و چگونه توانید شست و با چه تلافی خواهید کرد کشتن جگر گوشهٔ
خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت را که ملاذ برگزیدگان شما و روشن
کنندهٔ محجهٔ شما بود در هر حادثهٔ باو پناه میبردید و سنت شما را اجارے
میساخت دین و شریعت خود را از وی میاموختید بدکاری مرتکب شدید
از رحمت خدا دور مانید سعی شما بیفایده ماند و بخسران دنیا و آخرت
دوچار شدید و مستوجب عذاب الهی گردیدید ذلت و مسکنت را برای خود
خریدید وای بر شما ای مردم کوفه چه جگر گوشهٔ از حضرت رسالت پاره پاره
کردید و چه پردگیانی از مخدرات او را از پرده بیرون آوردید و چه خونها
از فرزندان برگزیدهٔ او ریختید و چه هتک حرمتها نسبت باو نمودید کاری
نهایت قبیح و شنیع کردید که رسوائی و زشتی آن زمین و آسمان را فرا گرفت
آیا تعجب کردید که آسمان خون بارید البته عذاب آخرت شما را رسواتر نماید
و کمی بیاد شما نیاید رفق و مهلت باری تعالی شما را سبکبار نکند چه خداوند
عالم در عقاب عاصیان مبادرت نمینماید و از گذشتن وقت انتقام نمیترسد
و پروردگار شما مترقب گناهکاران است
و خطبهٔ دیگر حضرت زینب کبری آنست که در شام در مجلس یزید بد نهاد فرمود

وصورت آن هر چند روایت مختلف رسیده است و ما بروایت ابن طاوس
علیه الرحمه اعتماد کرده خطابهٔ آنحضرت را بطولها ایراد مینمائیم و این است
آن روایت
الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی رسوله وآله اجمعین صدق الله تعالی حیث قال
ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوأی ان کذبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزءون
اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض وآفاق السماء فاصبحنا نساق
کما تساق الاساری ان بنا علی الله هوانا وبک علیه کرامة وان ذلک لعظم خطرک
عنده فشمخت بانفک ونظرت فی عطفک جذلان مسرورا حین رأیت الدنیا
لک مستوسقة والامور متسقة وحین صفا لک ملکنا وسلطاننا مهلا مهلا
انسیت قول الله تعالی ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما
نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرک
حرائرک وامائک وسوقک بنات رسول الله سبایا قد هتکت ستورهن و
ابدیت وجوههن تحدو بهن الاعداء من بلد الی بلد ویستشرفهن اهل المناهل
والمناقل ویتصفح وجوههن القریب والبعید والدنی والشریف ولیس معهن
من رجالهن ولی ولا من حماتهن حمی وکیف یرتجی مراقبة من لفظ فوه اکباد الازکیاء
ونبت لحمه بدماء الشهداء وکیف یستبطئ فی بغضنا اهل البیت من نظر الینا
بالشنف والشنان والاحن والاضغان ثم تقول غیر متاثم ولا مستعظم واهلوا
واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل منتحیا علی ثنایا ابی عبد الله علیه السلام
سید شباب اهل الجنة تنکتها بمخصرتک وکیف لا تقول ذلک وقد نکأت القرحة
واستأصلت الشافة باراقتک دماء ذریة محمد صلی الله علیه وآله ونجوم الارض
من آل عبد المطلب وتهتف باشیاخک زعمت انک تنادیهم فلتردن وشیکا موردهم
ولتودن انک شللت وبکمت ولم یکن قلت ما قلت وفعلت ما فعلت اللهم خذ
بحقنا وانتقم من ظالمنا واحلل غضبک بمن سفک دمائنا وقتل حماتنا فوالله ما
فریت الا جلدک ولا جززت الا لحمک ولتردن علی رسول الله ص بما تحملت من سفک
دماء ذریته وانتهکت من حرمته فی عترته ولحمته حیث یجمع الله شملهم ویلم شعثهم

ویأخذ بحقهم ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم
یرزقون حسبک بالله حاکما وبمحمد خصیما وبجبرئیل ظهیرا وسیعلم من سوّی لک
ومکنک من رقاب المسلمین بئس للظالمین بدلا وایکم شر مکانا واضعف جندا
ولئن جرّت علی الدواهی مخاطبتک انی لاستصغر قدرک واستعظم تقریعک
واستکبر توبیخک لکن العیون عبری والصدور حرّی الا فالعجب کل العجب
لقتل حزب الله النجباء بحزب الشیطان الطلقاء فهذه الایدی تنطف من دمائنا
والافواه تتحلب من لحومنا وتلک الجثث الطواهر الزواکی تنتابها العواسل
وتعفوها امهات الفراعل ولئن اتخذتنا مغنما لتجدنا وشیکا مغرما حین لا
تجد الا ما قدمت وما ربک بظلام للعبید فالی الله المشتکی وعلیه المعول
فکد کیدک واسع سعیک وناصب جهدک فوالله لا تمحو ذکرنا ولا تمیت وحینا
ولا تدرک امدنا ولا ترحض عنک عارها وهل رأیک الا فند وایامک الا
عدد وجمعک الا بدد یوم ینادی المناد الا لعنة الله علی الظالمین فالحمد لله الذی
ختم لاولنا بالسعادة ولآخرنا بالشهادة والرحمة ونسئل الله ان یکمل لهم الثواب
ویوجب لهم المزید ویحسن علینا الخلافة انه رحیم ودود وحسبنا الله ونعم
الوکیل.

حاصل ترجمه آنکه بعد از حمد و صلوة حق تعالی بصدق خبر داد که فرمود عاقبت
حال بدکاران بد بود از اینکه آیات الهی را تکذیب کردند و استهزاء نمودند
ای یزید همانا راه اطراف زمین را بر ما بگرفتی و طرق اکناف آسمان را مسدود
کردی تا آنکه پردگیان اهل البیت را مثل اسیران دار الحرب راندند آیا
از این حال گمان میبری که خوار ما نزد خدا خواریم و تو عزیز و این ماجری که از
تو بر ما گذشت از بزرگی منزلت و مرتبه شان تو نزد خدای سبحانه بود و
از این پندار همی بینی بالا گیری و بچشم تکبر در اطراف خویش بینی و دلشاد
باشی که دنیا را برای خود وسیع کرده و کارها را منتظم نموده و ملک و سلطنت
ما تو را صافی شده آهسته باش و دمی چند بیارام آیا فراموش کردی که حق تعالی
در قرآن خبر داده و فرموده است زینهار گمان مبر اینکه ما کفار را مهلت میدهیم

خبری است که با ایشان میرسانیم بلکه آنجماعت را زمان درازی مهلت دادیم تا بر گناه
بیفزایند و برای ایشان عذابی است خوار کننده ای پسر رها شدگان
یوم الفتح آیا از عدل و داد است که زنان و کنیزان خود را در پس پرده
میداری و دختران پیغمبر خدا را مثل اسیران میرانی در حالتی که پرده حرمت
ایشان را دریده و روهای ایشان باز کرده و دشمنان آنها را از شهری
بشهری بسختی میرانند و در هر مورد و منزل مردم در آنها مینگرند و
نزدیک و دور و دون و شریف در روی خسار آنها بتامل نظر میکنند و از
مردان و حمیت کشان ایشان احدی همراه نیست و چگونه امید مراعات و
مراقبت از کسی توان داشت که دهانش جگر پاکان در انداخته و گوشتش
از خون شهیدان روئیده و چگونه در دشمنی ما اهل البیت طلب درنگ
توان کرد از کسیکه بدیده بغض و حقد در ما می بیند و بدون اینکه در
گفتار خود فرض گناهی کند و آن را بزرگ شمارد پیوسته میگوید کاش بزرگان
قبیله من که در گذشته اند بودند و با خرمی و شادی این کینه کشی را دیده
یزید را تحسین مینمودند
با انشاد شعر این آرزو میکند و بر ثنایای ابی عبدالله سید جوانان اهل
بهشت میزند و با چوب دستی خود دندانهای مبارک او را کاوش مینماید
ای یزید چرا شادی نکنی و اینسخنان نگوئی و حال آنکه بکشتن آل محمد صلی الله
علیه و آله و ستارگان زمین از بنی عبدالمطلب از ریشه خود پوست باز کردی
و کینه دیرینه را از بیخ بر آوردی بزرگان در گذشته خود را همی دعوت
و آواز نمائی بپندار که خود عنقریب با آنها ملحق شوی و آرزو کنی که کاش
در دنیا مرا دستی داشتم و مرا زبانی تا نمیگفتم آنچه گفتم و نمیکردم آنچه کردم
بار الها حق ما بستان و از ستمکار ما تو خود انتقام بکش و بر آنکه خونهای ما
بریخت و حامیان ما را بکشت غضب خود را نازل کن بخدا ای یزید هر چه کردی
بخود کردی ندریدی مگر پوست خویش را و نبریدی مگر گوشت خود را بر
رسول الله وارد خواهی شد در صورتیکه خون ذریه او را ریخته و پرده

ناموس او را در عترت و پاره‌های تن او دریده در آنجا که پریشانی ایشان را
حضرت دادگر جمع فرماید و پراکندگی آنها را بسامان مبدل سازد حق ایشان را
از ستمکاران باز ستاند و زنهار گمان نبری کشتگان راه خدا مرده اند
بلکه زنده و نزد پروردگار خود میباشند و بهره گوثر نعمت منعم اند و ترا
کافی است ایزد تعالی بداوری و پیغمبر بدشمنی و جبرئیل به پشتیبانی و
عنقریب معاویة بن ابی سفیان که ترا ولایت عهد داد و این بساط برای تو
ممهد داشت و ترا مسلط بر رقاب مسلمانان کرد حال خود خواهد دید
و بزای خود خواهد رسید بزودی خواهید دید که جای کدام یک از
شما بدتر و اعوان که ضعیف تر است و اگرچه حوادث و شدائد روزگار
مرا بمکالمه و مخاطبه تو بداشت باز ترا بسیار حقیر میشمارم و سرزنشها
و شماتتهای ترا بزرگ میدارم و دریغ که دیده‌ها گریان است و سینه‌ها
سوزان و بسی تعجب است که لشکر رحمان بدست کسان شیطان کشته شوند
اینک خون ما از دستهای دشمنان ریزان میباشد و دهانهای ایشان
از گوشت ما در سیلان و بر آن جسدهای پاک گرگان در آیند و کفتاران
بگذرند اگر از ما امروز بغنیمتی رسیدی فردا بغرامتی در افتی آنگاه که هیچ
نیابی جز آنکه خود از پیش فرستادی و حق تعالی نسبت ببندگان خود
ستم منسوب نکرده و شکایت باو شود و بازگشت و التجا بدرگاه اوست
ای یزید از کید فرو گذار مکن و دست از کوشش مدار و بکن آنچه توانی
بخدا قسم که ذکر ما را از صفحه جهان محو نتوانی کرد و شرف وحی و منزلت
نبوت را نتوانی میرانید و ننگ این ماجری و عار این داستان را از خود
نتوانی شست رای تو نیست مگر سست و زندگانی تو نباشد جز ایامی معدود
و اندوخته تو نخواهد بود جز پریشانی در آن روز یکه منادی ندا کند
که لعنت خدای بر ستمکاران باد حمد خدای را که اول ما را بسعادت و نیکبختی
سرانجام داد و آخر ما را بشهادت و رحمت اختتام بخشید و از پروردگار
مسئلت مینمائیم که ثواب شهیدان ما را کامل کند و اجر ایشان را از زیاد سازد

و در تفقد

و در تفقد و تعهد احوال ما باز ماندگان بر سر احسان بوده باشد و او جل جلاله
بخشنده و مهربان است و در جمیع مهمات ما را او کیل نیکو و کافی است انتهی
مؤلف گوید از همین دو خطبه قدرت بیان و میزان طلاقت لسان و درجه
قوت ایمان حضرت زینب کبری سلام الله علیها را میتوان دانست و من
رأی من السیف اثره فقد رأی اکثره
و در کنیت حضرت زینب مرحوم خاتم المورخین میرزا محمد تقی لسان الملک
صاحب ناسخ التواریخ را بحکم الجواد قد یکبو زلتی افتاده چه میفرماید
کنیت حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب سلام الله علیه ام الحسن است
و حال آنکه ام الحسن خود دختری دیگر از بنات مکرمات آنحضرت بوده
چنانکه جمعی کثیر از مورخین و نسابین و محدثین تصریح کرده اند و از آنجمله است
عبد الحمید بن ابی الحدید که در مقام تعداد اولاد امیر المؤمنین علی علیه السلم
مینویسد رمله و ام الحسن دو دختر دیگر آنحضرت بودند از ام سعید
بنت عروة بن مسعود ثقفی و دیگر کمال الدین محمد بن طلحه و غیره میگوید
دختران حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام زینب الکبری و ام کلثوم
الکبری و ام الحسن و رملة الکبری بودند
اما تربت منور حضرت زینب با صحیح روایات در یکی از قرای شام و اینک
آن مضجع مشهور و زیارتگاه است و بعضی از متتبعین اهل خبر در این باب
میگویند سال مجاعه در مدینة الرسول اتفاق افتاد عبد الله بن جعفر با عیال
بسمت شام روانه شد تا بعد از انقضاء زمان مختصر مراجعت نماید در
ایام توقف در ضیعه و قریه که اکنون مزار زینب سلام الله علیها آنجاست آنحضرت را
مزاج شریف از استقامت منحرف گردید و بآن مرض درگذشت و همانجا بخاک
رفت
ولی صاحب مشارق الانوار که کتابی است مشتمل بر غث و سمین مقبره منوره آنحضرت
بزرگوار و مقبره حضرت سکینه و فاطمه بنتی الحسین علیه السلم و جمعی دیگر از
اهل البیت صلوات الله علیهم که همانا مراقد ایشان در جاهای دیگر است

همانا

همراه در مصر رسیده اند و در این باب ضرورةً بتاویلات عرفانیه تمسک
میجویند چنانکه در اخبار سیده زینب شقیقة الامام الحسین میگویند
قال القطب الشعرانی فی منن و طبقاته و کتاب الانوار القدسیة اخبرنی
سیدی علی الخواص ان السیدة زینب المدفونة بقناطر السباع ابنة
الامام علی و انها فی هذا المکان بلا شک

و در مزاوجت حضرت زینب بعبدالله بن جعفر بعد از آنکه مزاوجت
ام کلثوم خواهر وی با عمر بن الخطاب تصریح مینمایند میگویند ثم
بعد موت عمر تزوجها عون بن جعفر و بعد موت عون تزوجها محمد
اخوه و بعد موت محمد تزوجها اخوه عبدالله بن جعفر و بعد موتها تزوج
اختها زینب و این سخن برخلاف مشهور و ما بین الامامیه است

محدث ماهر فاضل معاصر شیخ مؤمن الشبلنجی در کتاب نور الابصار
فی مناقب آل النبی المختار فصلی مخصوص ترجمۀ حضرت زینب علیها الصلوٰة
والسلام منعقد ساخته در آن فصل میگوید

زینب سلام الله علیها را پسر عمش عبدالله بن جعفر الطیار ذی الجناحین
بن ابی طالب بزنی گرفت و از آن دو بزرگوار فرزندان با این اسامی بوجود
آمد (علی عون الاکبر عباس محمد ام کلثوم) نژاد او از
همین اولاد او تاکنون بکثرة موجود اند و نسل حضرت زینب و عبدالله
جعفر را فقهاء عنوان کرده در ده مسئله مطرح انظار و مسرح افکار
قرار داده اند بدین سیاق

مسئله

آیا سلالۀ زینبیه رضوان الله علیهم در آل نبی صلی الله علیه و آله
داخل و تحیت صلی الله علیه و آله ایشان را شامل است یا نه

جواب

بلی بدلیل اجماع بر اینکه مراد از آل رسول صلی الله علیه و آله مؤمنون
از بنی مطلب و هاشم است

مسئله

آیا ایشان از ذریت و اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله معدود اند یا نه

جواب

بلی چه اولاد بنات ایشان در جمع ذراری و اولاد وی بشمار می آید اگر
کسی برای اولاد خود وصیتی کرده باشد البته اولاد دختران وی نیز قسمت
خواهند برد و نصیب خواهند گرفت

مسئله

آیا جایز است که ایشان خود را برسول خدا صلی الله علیه و آله منتسب سازند
مثل سادات حسنی و حسینی که بهر شریف از نژاد آن دو سلاله در خطاب یا ابن رسول الله
جایز است

جواب

این خاصۀ حسنین علیهما السلام و سلالۀ آن دو بزرگوار است بدلالة النصوص

مسئله

آیا ایشان را از اشراف باید دانست و شریف باید خواند یا نه

جواب

بلی ولی بر اصطلاح قدیم و در این قرون لقب شریف مخصوص حسنی و حسینی
است لا غیر

مسئله

آیا صدقه بر ایشان حرام است

جواب

بلی چه صدقۀ واجبه (زکوٰة) بر عموم آل محرم است و گفتیم که عموم آل
جعفریین را نیز اشتمال دارد

مسئله

آیا خمس بایشان میرسد

جواب

بلی چه داخل ذوی القربی میباشند و از سهم این صنف البته بایشان دادن صحیح است

مسئله

آیا ایشان از وقف برکة الحبش حق دارند

جواب

بلی چه واقف بر اولاد حسن و حسین تخصیص نداده است

مسئله

آیا جایز است ایشان خود را بشعار سادات که عبارت است از علامت خضرا معلم سازند

جواب

این شعار سبز را در شرع اصلی نیست نه در کتاب وارد است که ایشان را بایست این نشان را داشته باشند و نه در سنت همانا دو نوبت سادات را از غیر سادات بجامه امتیاز نهادند یکی علامت خضراء بود و دویم عمامهٔ خضراء اما علامت خضراء و شعار اخضر عبارت از پارچهٔ سبز بود که سادات بر طرف دستار قرار میدادند و مردم بآن نشان ایشان را می شناختند و اصل جامه عمامهٔ سفید بود و این شعار نخست در مصر بامر ملک اشرف شعبان بن حسین از طبقهٔ اتراک ایجاد گردید و این در سال هفتصد و هفتاد و سه بود و اما عمامهٔ خضراء و دستار سبز را سید محمد شریف متولی پاشای مصر در سنهٔ اربع بعد الألف ایجاد کرد و اشراف را مقرر داشت که در پیش وی حرکت کنند بر حالیکه هر یک را دستاری سبز بر سر بوده باشد و اینکه از الوان سبز را در شعار اختیار کردند برای آن است که سیاه شعار بنی عباس بود و زرد شعار یهود و کبود شعار نصاری و سرخ مختلف فیه و در باب این شعار بسی اشعار گفته اند از آنجمله است قول جابر بن عبدالله اندلسی اعمی صاحب شرح الفیه مشهور بنام (الأعمی والبصیر) که میگوید

جعلوا لابناء الرسول علامة
ان العلامة شان من لم یشهر
نور النبوة فی وسیم وجوههم
یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

و شیخ شمس الدین محمد بن ابراهیم دمشقی گفته است

اطراف تیجان اتت من سندس
خضر با علام علی الأشراف
والأشرف السلطان خصهم بها
شرفا لیعرفهم من الأطراف

پس چون در این باب از سنت و کتاب اصلی ندادیم که تخصیص یا تعمیم را بر آن اصل بنا گذاریم تلبس بنی جعفر را نیز از مجوزات میشماریم

مسئله

آیا بنی عبدالله بن جعفر از بطن حضرت زینب سلام الله علیها در وصیت الأشراف داخل میباشند و مسئلهٔ دیگر اینکه آیا ایشان در وقف علی الأشراف داخل هستند

جواب دو مسئله

اگر در کلام موصی یا واقف نصی بر شمول و دخول ایشان و عدم آن هست بر طبق آن عمل میکنیم و چنانچه کلام مطلق است و قرینهٔ صریح بر احد الأمرین نیست تابع اصطلاح وقت و عرف عام زمان وقف و وصیت خواهیم بود مثلاً در این زمان چون بزبان مصر و عرف مردم قطر مصر که شریف بحسنی و حسینی اختصاص یافته و این عرف و اصطلاح از عهد دولت فاطمیین بر این مملکت طاری گردیده و گرنه غیر بنی الحسنین را هم سابقاً موافق عرف صدر اسلام شریف میخواندند پس زینبیون در این دو عنوان داخل نخواهند بود و از وقف مطلق این اعصار و وصیت مطلقهٔ این قرون در دیار مصریه و هر جا که در این اصطلاح موافق مصر است حقی نخواهند یافت   انتهی کلام الشبلنجی ترجمه

واشعاری که در ذیل مسطور میشود و بنام دختر عقیل ابن ابی طالب اشتهار دارد صاحب طبقات شعرائی از لسان مبارک حضرت زینب بنت علیؑ روایت کرده و از آنحضرت دانسته

ماذا تقولون ان قال النبی لکم
ماذا فعلتم وانتم آخر الامم
بعترتی وباهلی بعد فرقتکم
منهم اساری ومنهم ضرجوا بدم
ماکان هذا جزائی اذ نصحت لکم
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

صاحب نور الابصار میگوید ذکر الجاحظ فی کتاب البیان والتبیین عن ابی اسحق عن خزیمة الاسدی قال دخلنا الکوفة سنة احدی وستین فصادفت منصرف علی بن الحسینؑ بالذریة من کربلاء الی ابن زیاد بالکوفة ورایت نساء الکوفة یومئذ قیاما یندبن متهتکات الجیوب وسمعت علی بن الحسینؑ وهو یقول بصوت ضئیل قد نحل من شدة المرض یا اهل الکوفة انکم تبکون علینا فمن قتلنا غیرکم و رایت زینب بنت علیؑ فلم ار والله خفرة انطق منها کانما تنزع عن لسان امیر المؤمنینؑ فاومئت علی الناس ان اسکتوا فسکنت الانفاس وهدأت الاجراس فقالت الحمد لله تعالی الخ نگارنده گوید آنگاه خطبهٔ کوفیهٔ مذکوره فی السابق را روایت کرده است ومقصود ما از اثبات اینکلام در اینمقام آن است که استناد خطبهٔ مشهوره آن مخدره کبری را بکتابی مثل بیان وتبیین جاحظ که از مشهورات مصنفات متکلم جلیل الشانی مثل شیخ ابوعثمان جاحظ است داده باشیم

بالجمله جلالت شان وعظمت منزلت وعلو مقام ورفعت قدر حضرت زینب بنت امیر المؤمنین سلام الله علیها وعلی ابیها وانها مسلم مسلمین است و از براهین قاطعه وحجج ساطعه اینسخن نص صریح امام علیه السلم میباشد که در حق آن بزرگوار فرموده که کانت عالمة غیر معلمة

وازشیخ

واز شیخ عبد الرحمن جهوری مصری منقول است که گفته در سال یکهزار ویکصد وهفتاد کوری شدید برای من بمصر پدید گردید متوجه مقام حضرت سیده زینب بنت امیر المؤمنین سلام الله علیهما شدم واین قصیده را توسلا انشاد کردم حق تعالی مرا ببرکت آن بزرگوار از ان بلیه سخت مستخلص ساخت

القصیده

آل طه لکم علینا الولاء لاسواکم بما لکم الاء مدحکم فی الکتاب جاء مبینا
انبات عنه ملة سمحاء حبکم واجب علی کل شخص حدثتنا بضمنه الانباء
انبی لست استطیع امتداحا لعلاکم وانتم البلغاء کیف مدحی بفی بعلیا من قد
عجزت عن بلوغه الفصحاء مدحکم انما یرید بلیغ وقفت عند حده الشعراء
شرفت مصرنا بکم آل طه فهنیئا لنا وحق الهناء منکم بضعة الامام علی
سیف دین لمن به الاهتداء خیرة الله افضل الرسل طرا من لنا فی یوم المعاد اللواء
زینب فضلها علینا عمیم وحماها من السقام شفاء کعبة القاصدین کنزاهان
وهی فینا الیتیمة العصماء وهی بدر بلا خسوف وشمس دون کسف والبضعة الزهراء
وهی ذخری وملجائی وامانی ورجائی ونعم ذاک الرجاء قد انخت الخطوب عند حماها
فعسی ینجلی بها الضراء لیس الا ک وصلتی لنبیی خمدت عند نصره الاعداء
من کراماتها الشموس اضاء
این منها السها واین السماء
من اتاها وصد بضاذ رقا من عسیر قضا وغنه القضا جلت الخطب مسرعا وجلته
فانجلی عنه عسره والعناء لایضاهی آل النبی وصنف لایوفی کمالهم ادباء
شرفت منهم النفوس وساد حیثما اشرفوا فهم شرفاء وعلیهم جلالة وفخار
ووقار وهیبة وضیاء نوروا الکون بعد کان ظلاما اذ اضاءت خذواهم الغراء

کل مدح مقصر بعلاهم کل فرد من هدیهم لالاء
لهم الفضل من الشرف فانی من سواهم یکون فیه استواء

ان هل یستوی الذین دلیل ولتطهیرهم بذاک اکتفاء ان لی یا کرام حق جوار
فاحفظوه فانکم امناء عن ابیکم روی الثقات حدیثا حدثتنا بضمنه الانباء

جلاء: از خانمان بیرون کردن واز خانمان بیرون رفتن
جلا الهم عنه دور کرد غم را ۱۲

ان

ان بالجار لم یزل یوص خیرا — سئل معناه لیس فیه خفاء
لست اخشی الضیاع والحب عندی — طب قلبی ومقلتی وجلاء
بیتکم مهبط لجبریل وحیا — فیه تغدو الملائک الکرما
من اتی حیکم وکان اسیرا — لدواعیه زال عنه الشقاء
یا کرام الوری اغیثوا نزیلا — اجحفته الخطوب والادواء
قسما ان وصفکم فی الثریا — ایدتکم نجومها والسماء
فتوسل بهم لکل صعیب — حیث جاء ابتغوا فهم شفعا
وصلوة علی النبی وآل — وکذاک الصحابة الاتقیا
ما حمام بروضة قد تغنی — او علی الدوح تسجع الورقا
او عبید الرحمن انشا مدحا — آل طه لکم علینا الولاء

زینب بنت ابی سلمه

ربیبهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله واز صحابیات است که فقیهه نیز بوده اند چون اسم اصلی او بره بوده در حرف با ذکر آن گذشته است

زینب بنت احمد

او را ام محمد زینب نیز گفته اند چه مادر شیخ محمد بن احمد القصاص مهندس بوده این زن از نساء محدثه بشمار می آید و بزهد و قدس مشهور واشت در عصر خود باقراء حدیث منفرد و از جعفر همدانی وغیره اخذ علم حدیث نموده و بعدها در مصر و شام و مدینه منوره و قدس شریف تدریس میکرده همیشه با پسر خود شیخ محمد همراه بوده و هرجا او میرفته است با وی همراهی مینموده در سال ششصد و چهل و پنج هجری متولد شده و در هفتصد و بیست و دو ارتحال کرده است

زینب بنت احمد کمال الدین

احمد کمال الدین پسر عبد الرحیم بن عبد الواحد بن احمد مقدسی بوده بنا بر این زینب بنت احمد نیز از اهالی قدس و محدثه بوده و بزینب بنت کمال اشتهار داشته از محمد بن الهادی المحدث و ابراهیم بن خلیل و ابن عبد الدائم

وخطیب

وخطیب مردا و عبد الحمید بن عبد الهادی و عبد الرحمن بن ابی القاسم البلدانی اخذ و استماع حدیث کرده و از ابراهیم بن الخیر و سایر محدثین بغداد اجازه گرفته است صلاح الدین صفدی در عنوان النصر ترجمهٔ حال مشار الیها را نگاشته گوید احادیث را علی وجه الاسناد درس میگفت و تقریر میکرد و ملکهٔ او بود بعد از آن میگوید در سال هفتصد و بیست و نه هجری در شام بمنهم اجازه داد مولانا ابراهیم بن محمد بن ابراهیم ابی القاسم القیسی المالکی صاحب اعراب القرآن که از اجلهٔ علما و نحات است نیز در شام از زینب اخذ حدیث کرده است عمر زینب متجاوز از نود سال و از معمرین محدثین بوده و در روز نهم ماه جمادی الاولی سال هفتصد و چهل هجری وفات نموده است

زینب بنت اسمعیل

معلمهٔ امة العزیز بنت المحدث نجم الدین است که شرح حال او پیش ذکر شده این زن نیز محدثه ایست مشهوره معروف به مسندة الشام و از محدث مشهور ابن عبد الدائم و سایرین اخذ حدیث نموده سنش زیاده از نود سال و از معمرین محدثین شمرده میشود در محرم هفتصد و پنجاه و بقولی در اواخر ذیحجه هفتصد و چهل و نه هجری درگذشته است

زینب بنت جحش

از زوجات طاهرات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله میباشد و نسب وی را اینطور نوشته اند زینب بنت جحش ابن رئاب بن یعمر بن صبرة بن مرة بن کثیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمة الاسدیه مشار الیها عمه زادهٔ حضرت نبوی یعنی دختر امیمه بنت عبد المطلب است که ترجمهٔ حال او پیش نگاشته شد زنی هنرور و با سخاوت و کرامت بوده دایما کار میکرد و از حاصل زحمت و رنج خود بفقرا بذل مینموده و در حدیث شریف نبوی که میفرماید اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا بکثرت کار و تصدق دادن زینب اشاره شده است این حدیث را حضرت رسول اکرم بزوجات طاهرات خود

خطاب

خطاب فرموده و خبر داده اند که پس از ارتحال من از دنیا از شما آنکسی زودتر بمن ملحق میشود که دستانش طویلتر است و همانطور که فرموده بودند شد در مسامرات محیی الدین مسطور است که مشار الیها فقط ده حدیث روایت کرده است

زینب بنت الحارث

دختر حارث از یهودیان خیبر و زوجه سلام بن مشکم بوده و همان زنی است که بقصد مسموم کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله گوسفندی را بریان نمود و بزهر آلوده ساخت و بطور هدیه برای آنحضرت فرستاد آن بزرگوار با بعضی از صحابه بر سر سفره نشسته لقمهٔ که از آن تناول فرمودند باصحاب گفتند دست بکشید که این گوسفند بمن اعلام کرد که آلوده بزهر است همه دست کشیدند و زینب بنت الحارث را احضار کرده سبب این خیانت را جویا شدند گفت برای آنکه میدانستم تو اگر برحق و پیغمبری حقیقت امر بر تو مکشوف خواهد شد و آسیبی بتو نخواهد رسید و اگر العیاذ بالله دروغ میگوئی از دست تو خلاص خواهیم شد اینک نبوت تو بدرجهٔ ثبوت رسید حقیقت تورا فهمیدم و بتو ایمان آوردم و این جسارت اسباب هدایت من شد چون زینب بنت الحارث قبول دین اسلام نمود حضرت رسول اکرم او را عفو فرمودند اما از آنجا که بشر پسر براء بن معرور از صحابه از آن گوشت زهردار لقمهٔ بلع کرده و فوراً درگذشته بود و ورثهٔ او بادعاء برخاستند و قصاص را حکم قتل زینب صادر گردید و مقتول شد اما حضرت رسول صلی الله علیه و آله دفع مضرت سم را بحجامت بین کتفین فرمودند و بعضی را عقیده آنکه اثر آن زهر در وجود مبارک آن بزرگوار مانده گاهگاه اذیت مینمود بلکه گویند همان سبب ارتحال حضرت شده و باتنم شهید از دنیا رفتند و این حدیث نبوی که مازالت اکلة خیبر تعادنی فالآن اوان قطعت ابهری در اینباب روایت شده ابن اثیر در کامل گوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن لقمه را جائیده اما فرو نبردند

معاده بتشدید دال در جمع محل که بکه شده مادام است کردن اخوسا الحرکت کند

زینب بنت حدیر

زوجهٔ شریح قاضی مشهور است که از کبار تابعین بوده از نساء عفیفه بنی تمیم میباشد و شوهر او شریح ابیات ذیل را در حق او گفته است

اذا زینب زارها اهلها | حشدت و اکرمت زوارها
وان هی زارتهم زرتهم | وان لم اجد لی هوی دارها
فسلمی لمن سالمت زینب | وحربی لمن اشعلت نارها
وما زلت ارعی لها عهدها | ولم اتبع ساعة عادها

با آنکه بدخوئی زنان بنی تمیم در میان اعراب مشهور و ضرب المثل است شریح در این اشعار اظهار رضا و خشنودی از زینب تمیمیه نموده و در چند شعر دیگر او را بحسن خلق و جمال ستوده و آن اشعار اینست

رایت رجالا یضربون نسائهم | فشلت یمینی یوم اضرب زینبا
أاضربها من غیر ذنب اتت به | فما العدل منی ضرب من لیس مذنبا
فزینب شمس والنساء کواکب | اذا طلعت لم تبق منهن کوکبا
فتاة تزین الحلی ان هی حلیت | کان بفیها المسک خالط محلبا

در مستطرف مسطور است که در شب دامادی شریح زینب زوجهٔ او بوی گفت سنت است که داماد در شب دامادی دو رکعت نماز محض رضای خدا بخواند و از درگاه پروردگار دختر زوجهٔ خود را مسئلت نماید و از شر او استعاذه کند پس از آن شریح و زینب هر دو نماز گذاردند بعد از نماز زینب خطبهٔ بلیغهٔ انشاد کرد که حاصل معنی آن این است

(من دختری بیگانه ام خوی و حالت تو را نمیدانم آنچه را که از آن خشنود و ممنون میشوی بمن بفهمان تا بجای آرم و از هرچه تو را بد آید باز نمایم تا از آن اجتناب کنم با آنکه ممکن بود در میان قوم تو برای تو زنی پیدا شود و در میان طایفهٔ من برای من شوهری اما حکم تقدیر اینمواصلت را صورت داده و با آنکه ما از طبیعت هم بیخبر بودیم تو مرا مالک شدی چونکه چنین شده یا لطف کرم کن و مرا به نیکوئی نگاهدار یا احسان فرموده رها کن و امر خداوندی را

بجای او این بود مکنونات ضمیر من و از حق جل و علا امرزش خود و نورا
مسئلت مینمایم
الحق این زن اظهار در این اهلیت نموده و سخنان او متین و در خور
تحسین است

زینب بنت السعدی

دختر محیی الدین ابو نافع محمد بن عبد الله السعدی الازهری است این زن از
نسای محدثه و از اشیاخ امام سیوطی است و مشار الیه ذکر او را در کتاب
المنجم نموده و گفته است زینب بنت السعدی در سال هشتصد و هفده هجری
متولد شده و از محدثین از شرف بن الکویک و رقیه بنت القاری اجازه
گرفته است

زینب بنت سلیمان

زینب بنت سلیمان بن ابراهیم بن رحمة الاسعردیه اصلا شامی است و بعدها
در مصر سکنی گرفته محدثه بوده است مشهوره که در اسناد حدیث یعنی در
اتصال رشته اسناد احادیث بحضرت صاحب شریعت مهارت تامی داشته است
در اعیان صفدی المسندة الدمشقیة نامیده شده صحیح بخاری را از صاحب
مختصر زبیدی و شمس الدین احمد بن عبد الواحد البخاری و ابن الصباغ استماع
کرده در نزد محدثه مشهوره بریکه درس خوانده و از بسیاری از علما اجازه
گرفته است صفدی کوید استاد ما ذهبی نیز در محضر زینب بنت سلیمان
استماع حدیث نموده و مشار الیها در انوقت نود سال داشته و در هفتصد
و پنج هجری وفات کرده است

زینب بنت سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس

از خاندان خلفای بنی عباس و عم زاده منصور عباسی و زن محترمی بوده است
وقتی پسرش مامون نام وفات کرده خلیفه شخصا در غمای آن پسر حاضر نشده
برادر خود صالح را بنیابة فرستاد و عذر خواست زینب متغیر شده بنواده
خود گفت برخیز و بر پدرت نماز بکذار صاحب تاریخ کامل میکوید والیها

ینسب الزینبیون من العباسیین

زینب بنت الشعری

معروف بزینب ام المؤید است و او را زینب الشعریه و حره نیز گفته اند بعلم و
فضل مشهور و از علمای بزرگ اجازه گرفته و بمحضر آنها نایل گردیده و از انجمله است
ابو محمد اسمعیل بن ابو القاسم بن ابو بکر النیشابوری والقاری و ابو القاسم زاهر
و برادر او ابو بکر وحید ابن طاهر و ابو المظفر عبد المنعم بن کریم بن هوازن
القشیری و ابو الفتوح عبد الوهاب بن شاه الشاذیاخی و از حفاظ کرام اکابر
علمای حدیث و اعاظم محدثین میباشند عبد الغافر بن اسمعیل بن عبد الغافر
الفارسی که همانا صاحب کتاب مشهور سیاق تاریخ نیشابور است و جار الله
علامه ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری و جمع دیگر نیز بزینب بنت الشعری
اجازه داده اند تولد مشار الیها در سال پانصد و بیست و چهار هجری در
نیشابور و در سنه ششصد و پانزده یعنی در نود و یک سالگی در همانجا
برحمت ایزدی پیوست

زینب بنت الشنوهی

معروف بزینب ام الخیر دختر ابراهیم بن عبد الله الشنوهی از اشیاخ امام سیوطی
و محدثه مشهوره است ابو الحسن بن ابو المجد بدرس مشار الیها حاضر میشد
و جزء اعظم صحیح بخاری را نزد او خوانده و پیش امام تنوخی و هیثمی و عراقی
ختم کرده است بعضی مواضع سنن ابی داود را نیز نزد عراقی و هیثمی خوانده
شب شنبه ششم ماه صفر سال هشتصد و هفتاد و نه درگذشته است

زینب بنت الشوبکی

مکناة بام حبیبه دختر احمد بن محمد بن موسی الشوبکی نیز از اشیاخ امام سیوطی است
شب دوشنبه دوازدهم ماه جمادی الاخری سال هفتصد و نود و هفت در
مکه معظمه زادها الله شرفا متولد شده و در پنج سالگی بدرس البرهان ابن
الصدیق حاضر گردیده سنن ابن ماجه و کتاب سیبی را که در حق اسلاف
نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نگاشته شده با بعضی از کتب حدیث قرائت

واستماع کرده است ابن جمله را امام سیوطی در کتاب المنجم فی المعجم که در حق اشیاخ خود تالیف نموده ذکر مینماید

زینب بنت الطثریه

از فصیلهٔ قشیر قبیلهٔ ازد دختر طثریه و خواهر ابو المکشوح یزید القشیری از شعرای عصر اموی و بمتانت و خوبی شعر مشهور است و حسن نظم او را همین کافی است که ابیات مسطوره در ذیل را که در مرثیهٔ برادر خود یزید گفته مثل ابو تمام شاعری نقاد در باب المراثی دیوان حماسه نگاشته است

اری الاثل من بطن العقیق مجاوری   مقیما وقد غالت یزید غوائله
فتی قدّ قدّ السیف لا متضائل   ولا رهل لباته وبادله
اذا نزل الاضیاف کان عذوّرا   علی الحی حتی تستقل مراجله
مضی وورثناه دریس مفاضة   وابیض هندیا طویلا حمائله
وقد کان یروی المشرفی بکفه   ویبلغ اقصی حجرة الحی نائله
کریم اذا لاقیته متبسما   واما تولی اشعث الراس جافله
اذا القوم امّوا بیته فهو عامد   لاحسن ما ظنوا به فهو فاعله
تری جازریه یرعدان وناره   علیها عدا میل الهشیم وصامله
یجران ثنیا خیرها عظم جازه   بصیرا بها لم تعد عنها مشاغله

در کامل ابن اثیر بجای من بطن العقیق من نحو العقیق نوشته و جز شعر اول و پنجم از این ابیات چیزی ننگاشته و این دو شعر را نیز به ثور بن الطثریه برادر زینب بنت الطثریه نسبت داده است

ابن خلکان دو بیت مسطور در ذیل را نیز بزینب نسبت میدهد

اشمّ اذا ما جئت للعرف طالبا
حباک بما تحنو علیه انامله
ولو لم یکن فی کفه غیر نفسه
لجاد بها فلیتق الله سائله

لکن بعضی از زیاد الاعجم دانسته و شعر دویم آن در دیوان ابو تمام

نیز دیده شده است

زینب بنت عبد الرحمن

ابن محمد بن احمد بن قدامه محدثه بوده است مشهور از اعیان زمان صفدی علم حدیث را از محدث معروف ابن عبد الدائم و از پدر خود اخذ کرده و تعلیم گرفته و خود بعدها بدرجهٔ معلمی رسیده صلاح الدین صفدی و محدث عبد الله بن محب از او اجازه گرفته اند در سال هفتصد و سی هجری درگذشته است و قدامه که یکی از اجدادها او و مکناة بنام عبد الله است صاحب علم و ورع و دختر شیخ شمس الدین ابو الفرج بن ابی عمر و از نساء مشهوره بوده است

زینب بنت العماد

دختر عماد محمد بن محمد بن علی الباسع محدثه ایست که در انباء ابن حجر ذکر او شده از پدر و خالهٔ خود ست الخطباء که ذکر او بیاید اخذ علم و استماع حدیث کرده در سن هشتاد سالگی در ماه صفر هفتصد و هشتاد و پنج هجری وفات نموده است

زینب بنت عمر

ابن کندی بن سعید بن علی در علم و دانش در عصر خود منفرد بوده از افراد یکه در اعیان صفدی مسطور است مشار الیها زوجهٔ ناصر الدین قرجی است که در اواخر مائهٔ ششم هجری قلعهٔ بعلبک را محارست و نگاهداری مینموده زینب بنت عمر را جامع مزیت علم و عمل دانسته اند در مدت عمر برفاه حال و فراغ بال گذرانده و صدقه‌ها داده غرب خانه ساخته و موقوفه بر آن مقرر داشته در علم فقه و حدیث مهارتش مشهور است از مؤید طوسی و ابو الروح الهروی و زینب الشعریه که ترجمهٔ حال او گذشت و از ابن الصفار و ابو البقاء العکبری شارح دیوان متنبی و عبد العظیم بن عبد اللطیف شرابی و احمد بن ظفر بن هبیره و جمعی دیگر از مشاهیر استادان اجازه گرفته و در بعلبک و شام بتعلیم علم حدیث پرداخته از محدثین ابو الحسین الیونینی و اولاد و اقارب

ازو ابن ابی الفتح و پدران او و مغربی و ابن النابلسی والبرزالی و ابوبکر الرحبی و ابن المهندس ازو استماع حدیث کرده اند صفدی گوید باسناد ما ذهبی بخاری شریف را از اول تا ابتدای کتاب نکاح نزد زینب بنت عمر و خوانده و چند کتاب از کتب احادیث نیز بر او قرائت نموده در سال ششصد و نود و نه مشار الیها در قلعهٔ بعلبک در گذشته است

زینب بنت العوام

از صحابیات مشهوره و خواهر زبیر بن عوام است که از جملهٔ صحابهٔ حضرت خیر المرسلین و از عشرهٔ مبشره بوده مشار الیها شعر را خوب میسروده چون در وقعهٔ جمل پسرش عبدالله بن حکیم و برادرش زبیر کشته شدند ابیات ذیل را که در اسد الغابه مسطور است در مرثیهٔ ایشان گفته

اعینی جودا بالدموع فاسرعا
علی رجل طلق الیدین کریم
زبیر و عبدالله ندعو لحادث — وذی خلة منا و حمل یتیم
قتلتم حواری النبی و صهره — و صاحبه فاستبشروا بجحیم
وقد هدنی قتل ابن عفان قبله — و جادت علیه عبرتی بسجوم
وایقنت ان الدین اصبح مدبرا — فماذا نصلی بعده و نصوم
وکیف بنا ام کیف بالدین بعدما
اصیب ابن اروی وابن ام حکیم

زینب بنت القاضی

دختر قاضی زین الدین البسطامی و مادر قاضی صدر الدین المناوی و محدثهٔ محترمه بوده در ماه محرم سال هفتصد و نود و شش در گذشته و در تشییع جنازهٔ او خلقی کثیر جمع آمده و رعایت جانب علم و کمال او را نموده اند

زینب بنت محمد

دختر محمد بن عثمان بن عبد الرحمن معروف بابن العصیده محدثه بوده است شامیه در انباء ابن حجر در جرگ متوفیات سال هفتصد و نود و نه ذکر او

شده است

شده است ابن حجر گوید ثقات شام گفته اند زینب بنت محمد زیاده از یکصد و ده سال عمر کرده و بعضی از رفقای ما ازو اجازه گرفته اند بمن هم چند دفعه اجازه داده است

زینب بنت الملک

دختر سلطان برقوق است از ملوک ترک مصر و در انباء ابن حجر در جرگ متوفیات سال هشتصد و بیست و شش هجری ذکر او شده بحسن و جمال مشهور آفاق بوده بعد از فوت پدرش سلطان برقوق ملک مؤید او را تزویج کرده بنا بر این دختر سلطان و زن سلطان و خواهر دو سلطان بوده. برادران خود ریاست و تسلط داشته و بعد از ایشان در گذشته است

زینب بنت یحیی

ابن الشیخ عز الدین عبد العزیز ابن عبد السلام است که بصلاح و نجابت اشتهار دارد و در اسناد حدیث دارای ملکه و مهارت میباشد این محدثهٔ مشهوره در درسهای عثمان بن علی کربا بن خطیب القرافه معروف بوده و در درسهای عمر بن ابی نصر بن حوه و ابراهیم بن خلیل که از مشاهیر محدثین آن عصر بوده اند حاضر شده و بعد از آن خود تدریس میکرده است در عنوان النصر صلاح الدین الصفدی که حاوی تراجم اعیان عصر او است مینویسد مؤلف این کتاب در سال هفتصد و بیست و نه هجری از زینب بنت یحیی اجازه گرفته و نیز گوید محدثهٔ مشار الیها در سنهٔ هفتصد و سی و پنج وفات نمود

زینب بنت یوسف

خواهر والی عراقین حجاج بن یوسف و زوجهٔ مغیره بن شعبه و محبوبهٔ دلربا بوده شاعر نمیری که با و تعشق و مهری داشته اشعار زیاد برای او ساخته است گویند روزی شوهر او مغیره وقت صباح دید زینب دندانهای خود را پاک میکند گفت اگر این پاک کردن دندان بواسطهٔ خوردن غذای صبح است

بی صبری

بی صبری واگر بجهة غذای شام است منغّصی در هر حال تو بکار من نمی آیی تورا طلاق دادم زینب گفت چند دادم بدنا هموار هستی من خورده ها مسواک کرده در میان دندانهایم مانده است بیرون می آوردم و بدینجهت دندانهای خود را پاک میکنم (انتهی)

در ابن خلکان این حکایت را بمادر حجاج نسبت داده و در حرف فاء بیاید انشاء الله

زینب خاتون

از ادیبه های ممالک عثمانی و از نسوان زمان سلطان محمد خان و شاعره شیرین سخن بوده و بنام سلطان مشار الیه دیوانی ترتیب داده است در مسقط الرأس او اختلاف کرده اند لطیفی قسطمونی و زینب را گفته است از دیار قسطمونی و دختر یکی از هنرمندان بوده عاشق چلبی در تذکره خود اورا از اهل اماسیه و دختر یکی از قضاة نوشته در هر حال در سخن سرائی و طبع شعر و کمالات از بعضی مردان گوی سبقت ربوده و با مهری که او نیز شاعره بوده و شرح حال او بیاید مطایبات داشته این غزل از نتایج افکار اوست

کشف ایت نقابکی بر کوکه منور ایت — بو عالمی عنا صبر فردوس انور ایت
دپرت لبوکی جوشه کتور حوض کوثری — عنبر صاچوکی جوز بو جهانی معطر ایت
خطک برات یازدی صبا بردیکه نیز — وار ملکت ختا ایله چینی مسخر ایت
آب حیات اولمیجق قسمت ای کوکل — بیک ییل کرکسر خضر ایله سیر سکندر ایت
زینب قومیلی زینت دنیایه دن کبی — مردانه وار ساده اولوب ترک زیور ایت

این بیت دلپذیر نیز در بزم ثانی خرابات (در جلد دویم کتاب خرابات) بمشار الیها نسبت داده شده است

سنک حسنک بنم عشقم سنک جورک بنم صبرم
افندم سنده بنده آرتار تو کثیر بی نهایت در

زینب زوجهٔ یوسف

زوجهٔ امیر المسلمین یوسف بن تاشفین اللمتونی است که با وجود زیبائی و دلارائی نهایت عفیفه و دارای درایت و دانش بوده است و از درایتهای او اینکه روزی سه نفر سه عریضه بشوهر او یوسف بن تاشفین نوشتند یکی قدری مال خواست که سرمایهٔ تجارت کند دیگری درخواست نمود که او را در دیوان مستخدم سازد سیمی زینب زوجهٔ یوسف را ازو خواسته بود یوسف بن تاشفین حاجت آن دو را بر آورد و این یک را بنا بر عفو و اغماضی که در جبلت او بود احضار نمود و ازوی پرسید که چه تورا بر آن داشت که چنین خواهشی از من نمائی آنگاه اورا نزد زینب فرستاد زینب سه روز اورا در خیمه نگاهداشته هر سه روز یک جور طعام برای او فرستاد روز چهارم اورا خواسته گفت درین روزها چه خوردی گفت یک جور غذا خوردم مشار الیها گفت زنها هم همه یکجور هستند و یک مزه دارند بعد از آن لباس و عطیه باو بذل کرده روانه نمود

زینب المریه

از ادیبه های اندلس است و اشعار بسیار خوب بنظم آورده از جمله این ابیات را صاحب نفح الطیب ذکر نموده است

یا ایها الراکب الغادی مطیته — عرّج أنبئك عن بعض الذي أجد
ما عالج الناس من وجد تضمّنهم — الا ووجدي بهم فوق الذي وجدوا
حسبي رضاه واني في مسرّته — ووده آخر الأيام اجتهد

زینب الواصله

مادر ام حکیم واصله است که زینب بنت عبد الرحمن بن الحارث ابن هشام القرشیه باشد زینب و ام حکیم دخترش هر دو اجل نساء قریش بوده و از حیثیت حسب و نسب جامع شرف و کمال ملقب بواصله شده و در حرف همزه در ضمن لغت ام حکیم ذکر زینب الواصله شده است

زینب الهلالیه

مکنّاة بام المساکین بوده و در حرف الف ذکر او شده از زوجات مطهرات

حضرت خیر الموجودات میباشد وچون ملاطفتی فوق العاده نسبت بمساکین داشته او را ام المساکین گفته اند وهلالیه نسبت او را اشعار مینماید دو ماه یا سه ماه در سرای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بوده بعد از آن بسرای آخرت انتقال نموده است

و زینب اسم بیست وپنج نفر صحابیه بوده واسم یکنفر طبیبه بنی اود که در بعضی اشعار ذکر او شده ومخصوصا در جلد دوازدهم اغانی در ترجمه حال محمد بن کناسه مذکور است و زینب بنت ابی البرکات همان زینب البغدادیه ایست که پیش ذکر شد وام الهدی زینب محدثه ایست مصریه که از تقی الدین بن فهد اجازه گرفته

و در مثل زینب ستره مقصود زینب بنت عبد الله بن عکرمه ابن عبد الرحمن المخزومی است که پند عجوزی بوده وبعضی جواری مغنیه داشته ابن زهیمه المدنی او را در اشعار خود یاد کرده است

و زینب اسم معشوقه نصیب نام شاعر زنگی است که ام بکر زینب بنت صفوان بن غاوی الکنانیه باشد ودر اغانی وتزیین الاسواق ذکر او شده و زینب اسم محبوبه ضرار السعدی است وضرار این بیت در وصف او گفته

وانی وتهیامی بزینب کالذی
تطلب من احواض صداء مشربا

ومنه ولا کصداء از امثال مشهوره عرب است وزینب خانم مصری دختر مرحوم محمد علی پاشای مصری از زنهای مالدار با احسان بوده واز فقرای هر ناحیه رعایت نموده است

واز کتاب حدیقة الجوامع چنین استنباط میشود که زوجه مرحوم ادریس بدلیسی هم زینب نام داشته ومسجد زینب خاتون در محله حضرت ابی ایوب در کوشک ادریس در اسلامبول از ابنیه اوست وخود نیز در آنجا مدفون است

زین خاتون

دختر ابن حجر است ودر انباء ابن حجر در جزو وفیات سال هشتصد و سی وسه هجری ذکر او شده مصنف مشار الیه گوید زین خاتون اولین فرزند من است ودر شهر رجب سال هشتصد ودو متولد شده خواندن و نوشتن یاد گرفت ونزد شیخ زین الدین عراقی وشیخ نور الدین استماع حدیث کرد واز محدثین شام نیز بمشار الیها اجازت داده اند در حالیکه حامله بود بناخوشی طاعون درگذشت

زینه

دختر احمد بن عبد الخالق ابن عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن یونس الموصلی است که در انباء ابن حجر در جزو وفیات سال هفتصد وهفتاد ونه هجری ذکر او شده مشار الیها محدثه ایست موصلیه واز محدث مشهور عیسی المطعم وابن الشحنه وسایرین اخذ حدیث نموده ودر ماه شعبان سال مذکور درگذشته است

زیور

شاعره بوده است شیرین گفتار اصلش از طایفه شاملو وتوطنش در قلمرو علیشکر در سیاق غزل وهجا طبع خوشی داشته شعر بسیاری گفته اما از بی تمیزی اهل وطن او از میان رفته است این دو سه شعر از وست

دور باد از تن سری کاو را بشر داری نشد
کور به چشمی که لذت بین دیداری نشد
حیف از عمامه زاهد که با صد پیچ وتاب
رشته تزویر گشت وتار زناری نشد
در دیار دوستی بیقدری زیور ببین
پیر شد زیب النسا اورا خریداری نشد

حرف السین

ساره بنت الربیع

(ساره بتشدید راء بمعنی زن سرور آورنده است) ساره بنت الربیع

عربیة الاصل و دختر محمد بن محمود بن محمد بن ابی الحسین بن محمود الربعی است که نوادهٔ شیخ الاسلام سراج الدین ابن الملقن باشد مشار الیها محدثه بوده که بدرس جد خود ابن الملقن حاضر میشده از حدیث جزء قدوری را قرائت کرده در هشتصد و شصت و نه وفات نموده از اشیاخ امام سیوطی میباشد

ساره بنت عبد الرحمن

ابن احمد بن عبد الملک ابن عثمان بن عبد الله بن سعد بن مفلح بن هبة الله بن نمیر المقدسیه است که مادر شیخ المسند شمس الدین ابو الفرج باشد مشار الیها محدثه مشهوره قدسیه است و از ابراهیم بن خلیل استماع حدیث کرده و هم از و روایت نموده و استاد صلاح الدین صفدی و علم الدین البرزالی نزد مشار الیها درس خوانده در سال هشتصد و شانزده هجری درگذشته است

ساره بنت شیخ تقی الدین السبکی

نیز محدثه بوده است مشهوره که از بعضی معاریف اخذ علم و استفاده نموده است

سبیعه

بضم سین و فتح باء بروزن جهینه اسم سه نفر از صحابیات است یکی سبیعة الأسلمیه دیگری سبیعة الضبعیه سیمی سبیعة القرشیه نیز سبیعه اسم زنی بوده است عراقیه از اهل بصره از اولاد عبد الرحمن ابن ابی بکره که حسن و جمالی بکمال داشته و عمر بن ربیعه ابیات ذیل را در حق او گفته است

من البکرات عراقیة … تسمی سبیعة اطرینها
من آل ابی بکرة الاکرمین … خصصت بودی فاصفیتها
ومن حبها زرت اهل العراق … واسخطت اهلی وارضیتها
اموت اذا شحطت دارها … واحیا اذا انا لاقیتها
فاقسم لو ان ما بی بها … وکنت الطبیب لداویتها

کویند عمر بن ربیعه این اشعار را بمغنیه مشهوره جمیله اموخته بود بنا بر این نهایت مشهور شد اما ابو بکره که این سبیعه منسوب باوست برادر امی زیاد بن ابیه میباشد و در حق ایشان گفته اند که ان زیادا و نافعا و ابا بکرة عندی من اعجب العجب الخ و ابو بکره از فضلای اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب و بحارث بن کلده ثقفی حکیم عرب منسوب بوده است و در روز فتح طائف بر ناقه جوانی که بعربی بکره میکویند سوار شده آمد و تسلیم شد و ایمان آورد بدین جهت بابو بکره مکنی گردید و بقولی در حین محاصره دست در بکره دولابی که بر فراز باره طائف بود زده خود را از آنجا بپائین انداخت فلذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را ابو بکره کنیه داد بهر حال حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را آزاد فرمودند و از موالی النبی معدود گردید و ابو بکره از آنهائی بود که در باب مغیرة بن شعبه بزنا شهادت داد و در عهد خلافت عمر بحد قذف تادیب شد الغرض اولاد و احفاد او در بصره صاحب مال و جاه و از طبقهٔ اشراف و اهل علم و صلاح بوده اند

ست الادب

(ست بمعنی خانم میباشد) این لفظ بکسر سین و تشدید تاء ظاهرا مخفف سیده باشد و در عربی بجای خانم استعمال میشود و بعضی ست را بمعنی شش دانسته یعنی مالک شش غلام و کنیز و این کنایه است از تمول زیاد جماعتی ست را کنایه از جهات سته دانسته و ست که میکویند مقصود شان یعنی مالک جهات سته و بهاء الدین زهیر کوید

بروحی من اسمیها بستی … فتنظرنی النحاة بعین مقت
یرون باننی قد قلت لحنا … وکیف وانتی لزهیر وقتی
ولکن غادة ملکت جهاتی … فلا لحن اذا ما قلت ستی

در هر حال ست الادب دختر مظفر بن البرهی و از مشاهیر محدثات است

ست الامناء

معروف بام عز الدین محدثه مشهوره و دختر شیخ صدر الدین اسعد بن عثمان بن

اسعد بن المنجا میباشد صلاح الدین صفدی در تراجم احوال اعیان عصر خود در کتاب بعنوان النصر از استاد خود علم الدین البرزالی نقل کرده گوید ست الامناء از جد خود روایت حدیث نموده و گوید باسناد من علم الدین هم نزد او استماع حدیث کرده وفات مشار الیها در اواخر ربیع الاول سال هفتصد هجری در صعید مصر اتفاق افتاده است

ست الاهل

دختر علوان بن سعید بن کامل و از اهالی بعلبک و زنی صالحه و حنفی مذهب بوده و در اسناد حدیث مهارت داشته محدثه مشار الیها از شیخ بهاء الدین عبد الرحمن المقدسی که محدثی متبحر بوده خیلی روایت کرده و از حیثیت مسموعات حدیثی در عصر خود منفرد بوده شیخ علم الدین استاد صلاح الدین صفدی در شام در علم فقه و حدیث مبلغی درس نزد او خوانده و بدرستی از حالات او اطلاع داشته هم او در حق مشار الیها گوید ست الاهل اهل صلاح و صاحب عفت و عصمت و زنی دیندار و با قناعت بود اعتنائی بحلق و دلق خود نداشت در نوزدهم محرم سال هفتصد و سه هجری وفات کرد پدرش نیز از کبار صلحا بود

ست الاهل نیز لقب تقیه بنت فهد بوده که از اشیاخ امام سیوطی است و ترجمه حال او گذشت

ست حلق

دده ملک ناصر محمد بن قلاوون است که از اعیان پادشاهان مصر بود و جامع الست حدق که در خطط مقریزی مذکور است از آثار او میباشد و از قرار گفته مقریزی اول خطبه که در جامع مذکور خوانده شده در روز جمعه بیستم جمادی الاخری سال هفتصد و سی و هفت هجری بوده است

ست الشام

محدثه ایست مشهوره از اعیان عصر صلاح الدین صفدی و از نسوان اواخر مائه ششم هجری و چون صفیه نام داشته ترجمه حال او در حرف صاد بیاید

ان شاء الله

ان شاء الله تعالی

ست الشام

از نساء مشهوره سلسله سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب و خواهر سلطان ملک ناصر صلاح الدین یوسف است نعش برادر خود ملک معظم توران شاه را ابن زن از اسکندریه بشام نقل کرده و در مدرسه خود مدفون ساخته وفاتش در سال ششصد و شانزده هجری اتفاق افتاده است

ست العرب

دختر سیف الدین علی بن الشیخ رضی الدین عبد الرحمن بن محمد بن عبد الجبار المقدسی است از ارباب فضل و صلاح و از آنجاکه از اعیان عصر صفدی بوده مشار الیه در عنوان النصر در حق او میگوید ست العرب بدرس جزء ابن عرفه که کتابی است از اجزاء شریفه حدیث بمحضر محدث علی بن عبد الدائم حاضر شده و از او اخذ حدیث کرده و بعد خود تدریس نموده استاد ما علم الدین نزد او استماع حدیث میکرد مشار الیها بمن هم اجازه داده و تاریخ اجازت من سال هفتصد و بیست و نه هجری میباشد و وفات او در سال هفتصد و سی و چهار اتفاق افتاده است

ست العلماء

از نسوان اواخر مائه ششم هجری و صاحب طلاقت لسان و لطف بیان و واعظه شامیه بوده و چون وعظ را نهایت مسلسل و خوب مینموده بر بلبل مشهور شده و او را شیخه خانقاه درب المهرانی واقع در شام نموده بودند روز سیزدهم ماه رجب سال هفتصد و دوازده داعی حق را لبیک اجابت گفت در تشییع جنازه او طایفه نسوان ازدحام عظیمی کرده بودند

ست الفقهاء

دختر ابراهیم بن علی بن فضل است از اعیان عصر صفدی و از محدثات جلیلة الشان بشمار آمده است اگرچه کمتر از افواه اساتید استماع حدیث کرده لکن از جعفر الهمدانی و احمد بن المعز الحرانی و عبد الرحمن بن سلیمان

وعبد اللطیف بن القبیطی اجازات عالیه دریافت نموده (اجازات عالیه اجازات قلیل الوسایط را میگویند که بملاقات معمرین محدثین حاصل میگردد) مشار الیها خود نیز معمره وصاحب اسناد بوده واحادیث را عن ظهر القلب بصاحب شریعت میرسانیده زیاده از نود سال عمر کرده ودر فقه وحدیث روایتها نموده نزد او سنن ابن ماجه وسایر کتب احادیث را درس خوانده اند در سن نود ودو سالگی در سال هفتصد وبیست شش هجری ارتحال نموده است

ست قریش

ام البهاء فاطمه بنت فهد از اشیاخ امام سیوطی است ودختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد وخواهر ام هانی بنت فهد وتقیه بنت فهد مذکوره در فوق مشار الیها از مشاهیر محدثات میباشد روز هفدهم ماه ذیقعده سال هشتصد وچهارده متولد شده در سال اول در درسهای محدث مراغی وجمال بن ظهیره بختم سنن دارقطنی ودر سال چهارم بمجلس درس ام الحسن بنت ابی الخیر که خاله پدر مشار الیها بود بند پس معجم بن جمیع ودر سال پنجم بدرس شریف احمد بن علی الفارسی ونور الدین بن سلام بند پس ربع اول سنن کبیر بیهقی حاضر گردیده از مشایخ محدثین جمال الکنانی وجلال البلقینی وکمال بن حجر وبدر الدمامینی وغیرهم بمشار الیها اجازت داده اند (پوشیده نباشد که در ایام قدیم چون اعتنای زیادی بعلم حدیث بود اطفال کوچک را بمجالس تند پس محدثین معتبر حاضر میساختند وچون آن اطفال اهل علم میشدند آن محدثین را اسانید خود شمرده وشاگردی آنها را اسباب مفاخرت خود قرار میدادند ومیگفتند من از تلامذه فلان وفلان میباشم وبمجلس درس فلان محدث حاضر شده ام ومباهات میکردند)

ست القضاء

که ام محمد نیز او را می گفتند از محدثات مشهوره ودختر قاضی محیی الدین بن القاضی تاج الدین احمد الشیرازی میباشد در نزد شیوخ واسانید خود کم

از آنجمله است که بمیره بنت عبد الوهاب کتب شریفه احادیث را خوانده وهشت جزء از کتاب الزهاد والعباد ابن ازهر بلخی از جمله کتابهای مزبوره است چون ست القضاء از اعیان عصر صلاح الدین صفدی بوده مشار الیه در حق او میگوید ست القضاء اولا بشیخ مجد الدین الروذراوری وبعد بسید بن الخرجی وپس از آن بیکنفر دیگر شوهر کرده سنش نزدیک بنود رسیده در هیجدهم ماه ذیقعده سال هفتصد ودوازده هجری وفات کرده است

ست کلیله

زوجه امیر سیف الدین البرلی ودختر عبد الله الشارقیه است رباط کلیله از خانقاههای مصر را او در سال ششصد ونود وچهار هجری بنا نمود

ست مسکه

جاریه ملک ناصر محمد بن قلاوون بوده وجامع الست مسکه که در خطط مقریزی مسطور است از ابنیه خیریه اوست مقریزی گوید اول روزی که در این جامع نماز جمعه خوانده شد روز جمعه دهم جمادی الاخری سنه هفتصد و چهل ویک هجری بود

ست الملک

خواهر حاکم بامر الله فاطمی از ملوک مصر وزنی با تدبیر وکیاست بوده ودر فقدان برادرش درباب اصلاح امور حکمرانی مصر تدابیر نموده که در کتب تواریخ شرح آن مضبوط است

ست الوزراء

ام عبد الله دختر قاضی شمس الدین عمر بن العلاء مر شیخ الحنابله وجیه الدین اسعد بن ابی البرکات التنوخیه الدمشقیه الحنبلیه میباشد مشار الیها حنبلی مذهب ومحدثه ایست شامی نواده وجیه الدین حنبلی وصحیح بخاری را با مسند امام شافعی از ابو عبد الله الزبیدی سماعاً اخذ نموده است نزد پدر خود نیز دو جزء (کتاب) حدیث خوانده از قرار گفته صلاح الدین صفدی

مسندهٔ عصر خود بوده یعنی در امر مهم اسناد حدیث هم او را مسلم میدا[ن]ستند وقتی او را بمصر دعوت کرده در آنجا امیر سیف الدین ارغون و قاضی کریم الدین الکبیر ازو اخذ حدیث کردند ولادت او در سال ششصد و بیست و چهار هجری و وفاتش در هفتصد و هفده واقع شده و از آنجا که سنش از نود تجاوز کرده او را نیز مثل ست الفقهاء مسنده و معمّره گفته اند بخاری شریف را بکرّات درس گفته و در فعریج دفتر چهار شوهر کرده که چهارم انها نجم الدین عبد الرحمن الشیرازی است استاد صفدی ذهبی مسند امام شافعی را از او خوانده و محدث بن المحب و قاضی فخر الدین المصری و شیخ صلاح الدین العادی و شیخ جمال الدین بن قاضی الزبدانی و بعضی مردمان معتبر دیگر ازو اخذ علم نموده اند ست الوزراء سه دختر هم داشته است

ست الوزراء

ام محمد دختر شیخ عدل رئیس تاج الدین ابی الفضل یحیی بن مجد الدین ابو المعالی محمد بن شمس الدین ابو العباس احمد بن الشیخ المسند ابی یعلی حمزة بن علی بن هبة الله بن الجنوبی التغلبی است که در علم حدیث از اسانید بشمار می آید از شیخ علم الدین السخاوی و حافظ ضیاء الدین المقدسی و عز الدین ابن عساکر النسابه و عتیق السلمانی و تاج الدین القرطبی و سالم بن عبد الرزاق و برادر او جمال یحیی و العز احمد بن ادریس و الصفی عمر بن البرذعی و الرشید بن مسلمه و جمع دیگر اجازه دارد مدتی تدریس حدیث کرده است بعلاوه از اعمال خیر حج گذارده و غلام ازاد ساخته و دائماً ملازم خیرات بوده در اخر عمر سودا بر او غلبه نموده تقریباً یکسال ذهن او مشوش شد[ه] اشته روز پنجشنبهٔ چهارم ماه شوال سال هفتصد و پانزده درگذشته است تولد او در سنهٔ ششصد و سی و نه بوده است

ستیته خاتون

زوجهٔ امیر تنکیز مشهور از سلاطین قلاوونیهٔ مصر بوده امیر تنکیز در زمان ملک ناصر در شام نیابت سلطنت داشته و خود سرانه بعضی حرکات نکیک [؟] میکرد

واز آنجا که ستیته خاتون زنی از اهل خیر و صلاح بوده او را از بسیار کارهای ناشایسته منع مینموده مشار الیها در شب دوشنبهٔ سیم رجب سال هفتصد و سی بدار بقا رفت و در مقبرهٔ مخصوصی مدفون گردید و پس از چندین سال شوهر او بسزای عمل خود رسید

وستیته لقب چند نفر از محدثات است از جمله لقب فاطمة المحدثه بنت الیسیر است که از اشیاخ امام سیوطی میباشد و ترجمهٔ حال او خواهد آمد انشاء الله تعالی

وستی بنت ابی عثمان الصابونی و ستیک بنت معمر و محدثه بوده اند و لفظ ستیک در فارسی مصغر ستی است که بمعنی خانم کوچک است چه کاف در اخر کلمات فارسی ادات تصغیر است و ستیته که قبل عنوان گردید عربی ستیک است چه تصغیر رد کلمه باصل میکند و تانیث را هم ظاهر میکند

ستی خاتون

از نساء مشاهیر عثمانی و دختر شیخ الاسلام زنبیللی علی افندی از اعیان عصر سلطان بایزید خان است از مسطورات حدیقة الجوامع چنین بر میاید که در نزدیکی سلوری قپوسی مسجد و مدرسه دارد و محله باسم او نامیده میشود اما خود مشار الیها در ساحت مکتبی که پدرش بنا کرده بود در جوار قبر پدر مدفون است

سجاح

چون بقول صاحب اوقیانوس سجاح در اخر کار بشرف اسلام مشرف گشته و بگفتهٔ دیگران نیکوکاری اختیار کرده ترجمهٔ حال او نگاشته میشود والا از موضوع ما خارج و مسکوت عنها بود

سجاح بفتح سین و کسر حاء بر وزن قطام دختر المنذر متنبیه ایست مشهور و اصحاب تفاسیر گفته اند سجاح دختر حارث بن سوید بن عقفان التمیمیه میباشد و کنیه اش ام صادر و زوجهٔ ابو کحیله کاهن یمامه بوده بعد ها دعوی نبوت نموده در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مسیلمه نامی کذاب که نیز از اهل یمامه بوده و قبول مذهب اسلام نموده بعد از چندی گمراه شده بدعوی نبوت برخاست

و بلطایف الحیل پرداخت و در میان قوم خود معروف و ملقب برحمن الیمامه
گردید و مدتی مستقلاً بر سر ادعای خود بود و وقتی عریضهٔ خدمت حضرت
فخر کاینات نوشته ادعای مشارکت در نبوت نمود تا در خلافت ابوبکر
بسزای خود رسید

سجاح از عشیرهٔ بنی یربوع از قبیلهٔ بنی تمیم چون مشهور شد اسباب هراس مسیلمه
گردید یعنی سجاح با جمعیتی بطرف مسیلمه حرکت کرد و از جانب ابوبکر نیز دسته
مأمور بدفع مسیلمه گشتند حرکت این دو لشکر مسیلمه را مضطرب نمود مسیلمه
بطرف سجاح راند و چون باو نزدیک شد خیمه برپا کرده و در درون آن انواع
بخورات بسوخت چه میدانست که بوی خوش مهیج شهوت زنان است پس
از آن سجاح را در آن خیمه خواست که مسئلهٔ نبوت خود را در آنجا طرح
کنند و کرامات و مکاشفات خود را بیکدیگر ظاهر سازند چون هر دو در آن
خیمه حاضر شدند مسیلمه گفت از آیاتی که بر من نازل شده این است (الم تر الی
ربک کیف فعل بالحبلی اخرج منها نسمة تسعی بین صفاق و حشی) و ایضاً منها
(ان الله خلق للنساء افراجا و جعل الرجال لهن ازواجا فنولج فیهن غراميلنا
ایلاجا ثم نخرجها اذا نشاء اخراجا فینتجن لنا نتاجا) این کلمات سجاح را
بهیجان آورد قرار دادند باهم متحد شوند مسیلمه سجاح را تزویج نمود و نماز
صبح یا نماز صبح و شام امت را مهر سجاح قرار داده این تکلیف را از گردن
آنها برداشت و قرار دادند متفقاً عرب را مطیع کنند گویند هنوز قومی هستند
که بهمین جهت نماز صبح را نمیخوانند

بعضی گفته اند چون مسیلمه و سجاح در یک خیمه نشستند مسیلمه برسم عرب سراویل
خود را بکند آلتی دراز داشت در اثنای محاوره سجاح بدید و شهوتش بجنبید
گفت انت نبی و هذه معجزتک بدین سخن میل خود را باو اعلام نمود و باو
تسلیم شد

دیگران گویند پس از آنکه شور و مفاوضهٔ مسیلمه و سجاح گرم شد مسیلمه رو را
بسجاح کرده گفت

الا قومی الی النیک   فقد هیئ لک المضجع
فان شئت ففی البیت   و ان شئت ففی المخدع
و ان شئت سلقناک   و ان شئت علی اربع
و ان شئت بثلثیه   و ان شئت به اجمع

سجاح در جواب گفت بل به اجمع فهو للشمل اجمع بعضی از شعرای اسلام
گفته اند

امت سجاح و والاها مسیلمة
کذابة من بنی الدنیا و کذاب

قوله آمت ای صارت ایماً بلا زوج و یروی امّت بالقصر مع التشدید من الامامة

و از آنجا که سجاح ادعای نبوت را با فضاحت زنا جمع کرده در حق او گفته اند

و ازنی من سجاح بنی تمیم   و خاطبها مسیلمة الرجیم

و اغلم من سجاح مثل است و غلمه بمعنی شهوت میباشد و قیس بن عاصم المنقری
گفته است

اضحت نبیتنا انثی نطیف بها
و اصبحت انبیاء الناس ذکرانا
فلعنة الله و الاقوام کلهم
علی سجاح و من بالافک اغرانا
اعنی مسیلمة الکذاب لا سقیت
اصداؤه ماء مزن حیثما کانا

پس از قتل و هلاک مسیلمه سجاح توبه کرده و تا زمان معویه زنده بوده است
ابن خلدون گوید سجاح در حال تنبی در دین نصرانیت بوده و مذهب خود را
از نصارای بنی تغلب اخذ نموده است و کلمات سخیفه که آنها را آیات الهیه
میخوانده بسیار از او ذکر کرده اند

سحیقه

مغنیه بوده است مشهور در اوایل عصر بنی عباس در اغانی ذکر او شده
و این ابیات را در وصف او گفته اند

سحقت انت واحدة القیان　　فما لك مشبه فیهن ثان
فضلت على القیان بفضل حذق　　فحزت على المدى قصب الرهان
سجدن لك القیان مكفرات　　كما سجد المجوس لمرزبان
ولا سیما اذا غنیت صوتا　　وحركت المثالث والمثانی

سرو جهان خانم

از بنات مکرمات خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه بوده او را بمرحوم آقاخان محلاتی تزویج کردند و مرحوم علیشاه و سلطان محمد شاه پسر و نوهٔ سرو جهان خانم بوده اند

سری خانم

شاعره ایست دیاربکریه در سال هزار و دویست و سی هجریه در شهر دیاربکر متولد شده هنگام رشد در تحصیل علم و ادب کوشیده و در نظم اشعار ترکی صاحب ید طولی گردیده از بلغای این عصر بشمار می آید بعضی اشعار او در تذکرهٔ موسوم بخرابات درج شده و برخی تخمیسات و تسدیسات و غزلیات دیگر نیز دارد که خالی از امتیاز نیست یک غزل عاشقانه و یک مرثیهٔ بلیغهٔ او زینت این اوراق میگردد و هی هذا

مرغ دل پروانه کلدی لاله لر اغلار بکا　　چیقدی نغادم بوکره خمخانه لر اغلار بکا
یاندیرور ایسم شتابک دل ناشادمی　　روشن اولسه پرتوافادی پروانه لر اغلار بکا

آشنالر سنک طعن انداز اولورلر هر طرف
واقف اولسه حالمه بیکانه لر اغلار بکا
کتمی کوج اظهاری کوج بر درده اولدم مبتلا
داروسن بیلمز طبیب کاشانه لر اغلار بکا
طوش اولورسه مکتب عرفانده اهل فن
حسرت ایله طفل فرزانه لر اغلار بکا
ساقی بزمک الن اوپسم ایاغیچون کوزل
دلبر دلسنک اولور پیمانه لر اغلار بکا

کاشته مهزاب ساقیدن ایچوب مست اولمسم
حالمه آگاه اولان مستانه لر اغلار بکا
سری بر ویرانه ده بر کنجه ایردک مثلی یوق
حسبحالم سویلسم دیوانه لر اغلار بکا

فراغت کلمشم فانی جهاندن خصم جاناندر
نه بیلسون مهربانلق دشمن اولکیم اصلی ناداندر
فلک حلخواهم اوزره دون بمکه برکشته دوراندر
نهال نازنیندن جدا حالم پریشان در
بنم کوکلم قرالکل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوزبیک بهار اولسه
بهارک روز نوروزن طوب طوب شاد اولسه هب کللر
دیروب کیسولرن تیزیکه کلسه باغه سنبللر
بو اثناهر طرفدن نغمه ساز اولسه شیرین دللر
دل پردردمی کوش ایتسه بلبلی کبی اینکلر
بنم کوکلم قرالکل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوزبیک بهار اولسه
بو باغک سروقد برلالرزارمدن ایرلدم
درخت عمر ملک شیرین سخن یارمدن ایرلدم
ملامتلر ایلن الله ایچون یارمدن ایرلدم
حقیقتده اهنک منصوریم دارمدن ایرلدم
بنم کوکلم قرالکل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوزبیک بهار اولسه
فراق دود حسرت در چیقان قندیل جاندن
سماده فات بقات ابر بهار اولمش دهانمدن

کوردیکجه یمی یعقوب فراید ردی یانمدن
دمادم پرموز ایلر صداهب استخوانمدن
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه
قضا پیکانسنا که جکر پاره م سیر اولدی
نشانه اوغرادی تقدیر ثابتی بر بن بولدی
آچوب پر مرغ روحی باغ فردوسه روان اولدی
ترحم ایتمدی بو ناتوانی یاقدی یاندردی
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه
نهانی شمع عشقه یانمغه پروانه یم شمدی
ایچی دلدار ایله مملو طیشی بیکانه یم شمدی
براق بو آه وزاری حسرت خمخانه یم شمدی
فلک جامیله سم نوش ایتمشم مستانه یم شمدی
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه
صلا زد اهل عشقه جمع اولوب عرفانی کورسونلر
سرای خلوته حکم ایلیان سلطانی کورسونلر
ملامت خوقه سندن کزلتان عریانی کورسونلر
هله وقتم یوق ایمدی سری سوزانی کورسونلر
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه

چون این غزل و مرثیه بخط خود سری خانم دیده نشده بعضی کلمات بی‌معنی و تعبیرات دارد که مغایر شیوهٔ شعری است و معلوم است که قلم ناسخ آنرا مغشوش کرده است

اول بند چهارم مرثیهٔ این غزل نابی مرحوم را بخاطر آورده است

سرم او سنده قاف قاف دود آهم افلاک کردونمشدر
غبار غم کوکلده توده توده خاک کردونمشدر

چون سری خانم خلوص عقیدت و محبتی با ئمهٔ معصومین در عراق عرب دارد چند سال قبل عزیمت بغداد کرده کلیهٔ عتبات عالیات ان نواحی را زیارت نموده بعد از ان به دیار بکر باز گشت و از آنجا با سلامبول آمده در خانهٔ کامل پاشای مرحوم ساکن گردید

سعاد

بضم سین اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب میباشد و از آنجمله است سعاد زوجهٔ کعب بن زهیر صاحب قصیدهٔ (بانت سعاد و قلبی الیوم متبول) در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله که تغزل را باسم زوجهٔ خود گفته و این در عرب غرابتی نداود و سعاد بنت رافع و سعاد بنت سلمه دو نفر زن صحابیه بوده اند

سعدی

بروزن دنیا نیز اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب است و از آنجمله است شاعرهٔ محبوبه از قبیلهٔ بنی اسد از قرار یکه در تزیین الاسواق مسطور است عم زادهٔ این سعدی بسعدی عاشق شد و خواستار او را این بگیرد اما پدرش میخواست دختری باشان تر از آن برای او بگیرد هرچند پسر اصرار کرد پدر انکار نمود و کار بمرودت کشید و پدر سعدی سعدی را با دیگری تزویج نمود و عشق پسر عم بر دختر عم بعد از این واقعه افزوده شد روزی در محلی عاشق و معشوق بهم برخوردند عاشق این اشعار را بمعشوق خواند

لعمرک یا سعدی لطال تأیمی ... ومعصیتی شیخی فیک کلاهما
وترکی للحیین لم انع منهما ... سواک ولم یربع هوای علیهما

سعدی این ابیات را در جواب انشاد کرد

حبیبی لا تعجل لتفهم حجتی ... کفانی ما بی من بلاء ومن جهد

ومن عبرات تعتريني وزفرة / تكاد لها نفسي تسيل من الوجد
غلبت على نفسي جهارا ولم اطق / خلافا على اهلي بهزل ولا جد
ولن يمنعوني ان اموت بزعمهم / غدا خوف هذا العار في جدث وحدي
فلا تنس ان تأتي هناك فتلتمس / مكاني فتشكو ما تحملت من جهد

فردای آن روز سعدی درگذشت و عاشق او نیز بعد از او نماند وسعدی چنانکه در اصابه مذکور است اسم چهار نفر از صحابیات می‌باشد ویکی از آنها سعدی بنت کریز بن ربیعة بن عبد شمس العبشمیه خالهٔ عثمان بن عفان است که او را با این ارجوزه بقبول اسلام تشویق و ترغیب می‌نمود

عثمان یا عثمان یا عثمان / لك الجمال ولك الشان
هذا نبي معه البرهان / ارسله بحقه الديان
فاتبعه لا تغتالك الاوثان

بعد از آنکه عثمان بشرف اسلام مشرف شد و با فتخار مصاهرت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نایل آمد سعدی او را با این منظومه مبارکباد گفت

هدى الله عثمان الصفي بقوله / فارشده والله يهدي الى الحق
فتابع بالرأي السديد محمدا / وكان ابن اروى لا يصد عن الحق
وانكحه المبعوث احدى بناته / فكان كبدر مازج الشمس في الافق
فداءك يا ابن الهاشميين مهجتي / فانت امين الله ارسلت في الخلق

سعده

چنانکه پیش در لغت ربیحه گذشت سعده جاریهٔ ابن رامین و از مغنیات مذکوره در اغانی است علاوه بر خواندن در کتابت هم دستی داشته صالح بن علی از عمال عباسیه که عم ابو جعفر منصور باشد و در ایام خلافت این خلیفه والی مصر بوده سعده را بهزار درهم ابتیاع نمود

سعده

بنت عبد الله عمرو بن عثمان از زادگان امویه است و از بنی مروان یزید بن عبد الملك او را در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملك به بیست هزار

دینار

دینار مهر تزویج کرد و این شرح در حرف حاء در لغت حبابه گذشت

سعده بنت قمامه

بنا بر مسطورات ابن اثیر از زنانی است که در عصر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بوده و زنهارا پیشنمازی می‌نموده بنا بر روایت ام سلمه هنگام امامت مقدم بر صفوف مأمومین نمی‌ایستاده بلکه خود هم در صف بوده است

سعدونه

چنانکه در حرف الف در لغت ام سعده گذشت ادیبه ایست اندلسی قرطبی و دختر عصام حمیری که در فضل و علم دارای مرتبت و امتیازی بوده چون قوهٔ حافظه بکمال داشته از پدر و جد خود در ادبیات و سایر علوم روایات نموده است در نفح الطیب مسطور است که از یکی از ادبا سؤالی در باب نعال شریفهٔ حضرت رسول کردند او چون بزیارت آن مشرف نشده بود در جواب گفت

سألتم التمثال اذ لم اجد / للثم نعل المصطفى من سبيل

سعدونه ابیات ذیل را ضمیمه این شعر نمود

لعلني احظى بتقبيله / في جنة الفردوس اسنى مقيل
في ظل طوبى ساكنا آمنا / اسقى باكواب من السلسبيل
وامسح القلب به علّه / يسكن ما جاش به من غليل
فطالما استشفى باطلال من / يهواه اهل الحب في كل جيل

بعضی نیز این قطعهٔ مشهوره را که بر ابو الفضل ابن العمید وزیر منسوب است بسعدونه نسبت میدهند

آخ الرجال من الابا / عد والاقارب لا تقارب
ان الاقارب كالعقا / رب او اشد من العقارب

سفری بنت یعقوب

دختر عالم مشهور یعقوب بن اسمعیل بن عمر است که معروف بقاضی الیمن بوده مشار الیها از اعیان عصر صلاح الدین صفدی بشمار می‌آید

وبعفت

وبعفت وصلاح اشتهار داشته است از اجزاء شریفهٔ حدیث جزء ابو القاسم الکوفی را نزد جد خود اسمعیل و برادر خود اسحق خوانده و بعد از آن تدریس کرده در سال هفتصد و بیست و نه در شام اجازه داده و عبد الله بن المحب از او اجازه گرفته سنتش از نود تجاوز کرده در سنهٔ هفتصد و چهل و پنج هجری درگذشته است

سکن

جاریهٔ محمود الوراق است که از رجال دولت بنی عباس بوده و برده فروشی مینموده در زهدیات شعر میگفته و فصاحتی داشته و قتی خواست سکن را بفروشد سکن عریضه بمتوکل خلیفهٔ عباسی نوشت و استدعا کرد که او را از محمود بخرد اما چون متوکل پیشتر مشتری شده بود و سکن ابا نموده این دفعه متوکل عریضهٔ او را اباره کرد سکن نهایت متالم و قصیده تقریبا مشتمل بر بیست بیت مبنی بر تشکی و تاسف گفت و این ابیات از آن قصیده است

مالرسول اتانی منک بالیاس
احدثت بعد وداد جفوة القاسی
فهبک الزمتنی ذنبا بظلمک لی
ماذا دعاک الی تحریق قرطاسی
یا منبع الظلم ظلما کیف شئت فکن
عندی رضاک علی العینین والراس
انی احبک حبا لا لفاحشة
والحب لیس به فی الله من باس

چون در بعضی کتب مزبوره باسم نشوی هم نوشته شده در حرف نون نیز اشاره خواهد شد انشاء الله

حضرت سکینه بنت الحسین علیه الصلوة والسلام

حضرت

حضرت سکینه سلام الله علیها از نسوان بزرگ اسلام و پردگیان خانهٔ نبوت و پروردگان حجر عصمت است اشتهار فضایل و مناقب آن افتخار آل ابی طالب ما بین المشارق والمغارب اکرفته ابن قتیبه میگوید ولها السیرة الجمیلة والکرم الوافر والعقل التام و شمس الدین یوسف سبط جمال الدین عبد الرحمن واعظ مشهور گوید وکانت من الجمال والادب والظرف والسخا بمنزلة عظیمة و قاضی احمد بن خلکان اربلی میگوید کانت سیدة نساء عصرها ومن اجمل النساء واظرفهن واحسنهن اخلاقا و محمد بن یعقوب فیروزابادی ضبط این اسم را برخلاف آنچه ما بین العوام اشتهار دارد بضم سین وفتح کاف نموده است میگوید سکینه بروزن جهینه نام دختر حسین بن علی علیه السلم است وطرهٔ سکینیه بآن بزرگوار انتساب دارد ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی گوید سکینه لقب آن حضرت است و نامش امیمه بوده و بقولی امینه و بقول دیگر امیه ابن خلکان میگوید وی را مادرش رباب دختر امرء القیس بن عدی بلقب سکینه ملقب ساخت و از محمد بن سائب کلبی نسابهٔ مشهور نقل است که گفته عبد الله بن حسن بن حسن که همشیره زادهٔ حضرت سکینه میباشد مکرر از دوازده تن از من پرسید که نام سکینه بنت الحسین چیست گفتم امیمه گفت صحیح است ولی راجح در نظر نگارنده آنکه نام آن مخدره که بی امنه بوده و این قول ابو الفرج اصفهانی است وروایة عن الطوسی عن الزبیر عن مصعب و دلیل رجحان حکایتی است که هم در اغانی از ابو الحسن مدائنی آورده میگوید ابو اسحق مالکی گفت حضرت سکینه را که نام شریفش امنه بود مکر یکی از اهل البیت از در کستاخی گفت که ما سکینه از توبه شوخی و شکفتگی بظهور میرسد و از خواهرت هیچ مزاح و سبکروحی مسموع نیفتاده فرمود همانا این از تاثیر اسم است شما او را بنام جدهٔ مؤمنه ما فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله مسماة ساخته اید و مرا بنام جدهٔ دیگر که اسلام را در نیافته است خوانده اید و مراد آنحضرت آمنه بنت وهب مادر پیغمبر صلعم بود و از این خبر که امارهٔ صدق و صحت بر آن لایح است

محقق

محقق میکردد که اسم مبارك آن بزرکوار امتر بوده است مادر حضرت سکینه رباب بنت امرء القیس بود و این امرء القیس غیر شاعر مشهور از ملوك عرب صاحب قصیدهٔ قفا نبك از سبع معلقات میباشد چنانکه عوام اهل منبر بر این عقیده اند وی کندی از شعراء جاهلیین بوده و این کلبی و از مخضرمین محسوب است و اسلام امرء القیس پدر رباب بدست عمر بن الخطاب و در زمان خلافت او اتفاق افتاد و از جانب عمر بوکر و هی از قضاعهٔ شام که اسلام آورده بودند امارت یافت و چون شخصی شریف و بشجاعت مشهور بود و داستان حمله و اغارت او بر قبیلهٔ بکر بن وائل در عهد جاهلیت هم کرده میداشت و یوم فلج که از ایام عرب و جنکهای نامی ایشان میباشد عبارت است از همان روز غارت امرء القیس از مشایخ بنی کلب بر قبیلهٔ مزبور لاجرم مولای متقیان امیر المؤمنین صلوات الله علیه در پیوستکی و خویشاوندی وی با دودمان رسالت رغبت فرمود در همان هنکام که امرء القیس اسلام پذیرفته و لوای امارت قضاعهٔ شام کرفته بود و بمعرفت حضرت امیر المؤمنین با حسنین علیهم السلام از دنبال او در رسید و بدست مبارك جامه اش بکرفت و فرمود ای عم منم علی بن ابی طالب پسر عم و داماد رسول خدا و این دو پسر فرزندان من میباشند از دختر پیغمبر و مادر و داماد تو میل و رغبت فرموده ایم و امرء القیس را از سعادت طالع و حسن اتفاق سه دختر بخانه بود پس روی بآن بزرکواران کرد و کفت قد انکحتك یا علی المحیاة بنت امرئ القیس و انکحتك یا حسن سلمی بنت امرئ القیس و انکحتك یا حسین الرباب بنت امرئ القیس عز الدین ابن اثیر جزری در کامل میکوید امیر المؤمنین علیه السلام را از محیاة دختر امرء القیس دختری در وجود آمد و هم بکودکی در کذشت بالجمله حضرت سکینه از بن رباب دختر این امرء القیس است و سید الشهداء ارواحنا له الفداء سکینه و مادرش را بسیار دوست میداشت بحدی که آن بزرکوار را در شدت محبت ایشان اعتراض نمودند و حضرت در جواب اعتراض و عتاب این سه شعر مشهور را بنظم آورده است

لعمرك

لعمرك اننی لاحب دارا	تکون بها سکینة والرباب
احبهما وابذل جل مالی	ولیس لعاتب عندی عتاب
فلست لهم وان عابوا مطیعا	حیوتی او یغیبنی التراب

از مالك بن اعین روایت است که کفت از سکینه بنت الحسین علیهما السلم شنیدم که میفرمود عم بزرکوارم امام حسن صلوات الله علیه بود که بر پدرم در باب رباب اعتراض و عتاب فرمود و پدرم آن شعرها را در جواب کفت شمس الدین قره علی اشعار مزبوره را اندك اختلافی نقل نموده است میکوید رباب دختر امرء القیس زوجهٔ حسین بن علی ع که مادر سکینه بنت الحسین است در میان اسیران بود و حسین علیه السلم رباب را بشدت دوست میداشت و در حق وی شعرها دارد از آنجمله این سه بیت است

لعمرك اننی لاحب دارا	تحل بها سکینة والرباب
احبهما وابذل فوق جهدی	ولیس لعاذل عندی عتاب
ولست لهم وان عتبوا مطیعا	حیوتی او یغیبنی التراب

لام لهم بر این روایت تقویه است و بر روایت سابق صله و علی الروایتین هر دو ضمیر مجرور و مرفوع راجع بجمع عاتبین یا عاذلین مستنبط از نکرهٔ واقعه در سیاق نفی و حیوتی مفعول فیه و او بمعنی الی ان خواهد بود و عوام اهل منبر در معنی بیت اول میکویند حضرت ابی عبد الله میفرماید بهر خانه و کاشانهٔ که سکینه نام و رباب نام باشد من آنجا را دوست میدارم و این صحیح نیست چه ارادهٔ معنی عام در علم الاشخاص و تکلف استخدام در ضمیر احبهما لازم می آید بدون هیچکونه ضرورت و هم در حق سکینه و رباب است بیت مشهور دیکر آنحضرت که فرموده

کان اللیل موصول بلیل	اذا زارت سکینة والرباب

چون رباب برای صلهٔ ارحام و احباب میرفته است و دخترش سکینه را نیز همراه میبرده و مفارقت و انتظار ایشان موجب ضجرت خاطر مبارك

حضرت

حضرت ابو عبد الله صلوات الله علیه میکرر دیده است این بیت را فرموده و اساتید فن شعر و علم ادب در معنی طول لیل این مضمون بلاغت مشحون را بسیار پسندیده اند

همانا حضرت سکینه سلام الله علیها از غزیرهٔ بلاغت و ملکهٔ فصاحت نصیبهٔ عظیم داشته است در سخن سنجی و شعر شناسی که صناعت نقد شعر گویند از اساتید زمانه و خداوندان شهرت طنانه بوده بچندین روایت بنظر رسیده است که مشاهیر اهل سخن و کبرای شعرای آن عصر نتایج طبع خود را بخاطر شریف آنحضرت عرضه میداشتند و بر انتقاد وی آن بزرگوار متقاعد میگشتند زبیر بن بکار از عمش مصعب روایت کرده است که گفته كانت سكينة عفيفة سلمة برزة من النساء تجالس الاجلة من قريش و تجتمع اليها الشعراء وكانت ظريفة مزاحة در تذکرة الخواص است که وكانت تأوي الى منزلها الادباء والشعراء والفضلاء فتجيزهم على مقدارهم و از هشام بن محمد منقول است که گفته اجتمع على بابها جماعة من الشعراء لتمايز بينهم وكانوا يرضون بحكمها لما يعرفون من ادبها و بصارتها بالشعر الغرض نوبتی چنان افتاد که جمعی از صنادید سخنوران صدر اسلام و مشاهیر امرای کلام که از آنجمله بود فرزدق و جریر و کثیر و نصیب و جمیل بر در سرای قدس انتمای حضرت سکینه مجتمع گردیدند و همی خواستند که آن بزرگوار در اشعار ایشان امعان نظر و اجالهٔ خاطر بفرماید و اشعر ایشان را تشخیص دهد و آنکه بر همه مقدم است بتصدیق وی معلوم گردد پس چند روز در ضیافت آن بزرگوار بسر بردند که تشرف مرآی مطهر و مسمع مقدس را دریافته بودند تا یک روز بر بارگاه بنشست و پرده از پیش روی وی فرو هشته شد و از کنیزان خاصه یکی که به تربیت و توجه آن مخدرهٔ عظمی راویهٔ اشعار و حافظهٔ اخبار بود و کمالی فایق و جمالی رایق داشت بیرون آمد و شعرا را احضار کرد و موقف کریم آنحضرت جائی بود که آنجماعت را میدید و سخن ایشان میشنید پس آن جاریه از جانب

مولاة بزرگوار خود آغاز سخن نمود گفت آیا از شما فرزدق کدام است ابو فراس بپاسخ برخاست و گفت ها انا ذا گفت آیا توئی گویندهٔ این شعر که

هما دلّتاني من ثمانين قامة … كما انحطّ باز اقتم الريش كاسره
فلما استوت رجلاي بالارض قالتا … احيّ يرجّى ام قتيل نحاذره

(یعنی آن دو زن پس از آنکه من بکام خویش رسیدم و توشهٔ وصال برگرفتم از آن بلندی که بمسافت هشتاد قامت بود مرا فرود آوردند چنانکه باز شکاری از فراز بنشیب آید و چون هر دو پایم بر زمین قرار گرفت از در باز پرسش در آمدند که آیا فرزدق زنده است تا امیدوار بگردیم یا کشته تا بر حذر بوده باشیم) راوی گوید فرزدق در جواب جاریه گفت بلی این شعرها از من است گفت چرا سرّ پوشیده را فاش ساختی و راز نهان را آشکار کردی و بروی کار خویشتن با محبوب پرده نپوشیدی این هزار دینار بستان و بخانهٔ خویش بازگرد (هزار دینار آن زمان از هزار تومان حالا خیلی بیشتر بوده است) پس آن جاریه بحضور رسیدهٔ بزرگوار بازگشت و حالی مراجعت نمود و گفت آیا از شما جریر کدام است جریر جواب داد که ها انا ذا گفت آیا توئی صاحب این بیت که

طرقتك صائدة القلوب وليس ذا … حين الزيارة فارجعي بسلام

(یعنی شبانه ای جریر ترا دلبری برآمد و او را نپذیرفتی و گفتی که این ساعت زمان دیدار نیست بسلامت بازگرد) جریر گفت نعم یا هذه این بیت از من است گفت اگر چه عاشق عفیفی اما مردی بس ضعیفی چرا از راه نیاز فراز نیامدی و دست دوستی که قدم رنجه کرده بود نگرفتی و در کمال پارسائی سخنان آشنائی نراندی و از دفتر آشنائی شرحی بروی نخواندی هم این هزار دینار بستان و راه وطن بگیر پس دیگر باره بحضور اطهر مولات مسلمین و مسلمانان در آمد و در وقت بر آمد و گفت کثیر صاحب عزه از شما کدام است کثیر عرض نمود که ها انا ذا گفت آیا توئی خداوند این شعر که

يقرّ بعيني ما يقرّ بعينها … واحسن شيء ما به العين قرّت

(یعنی هر آنچه چشم عزه را خنک میسازد و خاطرش را خرسند میدارد من نیز همان را دوست میدارم و آنچه چشم را خنک نماید و دل را خوش کند بهترین چیزهاست) کثیر گفت بلی این شعر از من است گفت هیچ امری خاطر عزه را نوازنده تر و دلش را شاد سازنده تر از نزدیکی با وی نیست آیا نیز تو چنانی و مثل آنچه این یکهزار دینار بستان و قدم رنجه دارو دیگر باره برفت و باز آمده گفت نصیب کیست پاسخ داد که رها انا ذا گفت توئی گوینده این شعرها که

من عاشقین تراسلا و تواعدا — حتی اذا نجم الثریا حلقا
باتا بانعم لیلة و الذها — حتی اذا وضح الصباح تفرقا

(یعنی از دو عاشقی که بیکدیگر کس فرستادند و میعاد نهادند تا وقتیکه ستاره پروین رو بالا بالها گشود بخوشترین و لذیذترین شبی زمان گذرانیدند و چون صبح بدمید از هم جدا شدند) نصیب گفت آری گفت قبحک الله چرا گفتی تفرقا از هم جدا شدن آیا نه مستلزم بهم چسبیدنست برای یکدیگرشریف عشق خرقه تهمت بجای کسوت عفاف از چه او ردی و ابروی خوبی را چرا بردی کاش می گفتی تعانقا تا داده شایبه شهوت را محو کنی و رشته نفسانیت را می گسستی آنگاه حسب المعهود بموقف جلالت آن اختر برج رسالت مشرف شد و باز مراجعت جست و گفت جمیل کدام است جمیل جواب داد که اینک منم گفت خاتون من تو را اسلام میرساند و اظهار تلطف مینماید و میفرماید همی اشتیاق دیدار تو داشتم از وقتیکه این شعرهای تو شنیده ام که

در این زمان کبوترها رسائل [illegible]

فیا لیت شعری هل ابیتن لیلة — بوادی القری انی اذا لسعید
لکل حدیث بینهن بشاشة — و کل قتیل بینهن شهید

(یعنی نمیدانم آیا دیگر شبی در منزل وادی القری بیتوته نصیبم خواهد شد البته از اتفاق چنین وقت نیکبخت خواهم بود هر سخن را در آن انجمن شادمانی است و هر کشته را در آنجا مقام شهیدان پاک است)

سیده

سیده مو میفرماید جزاک الله خیراً که دوستداری خود را از هر خیال ناسزاوار خالص و دریارسائی متمحض ساختی و صحبت ما پردگیان را بصفت جز تازه روئی و شادمانی نستودی و برای کشتگان کوی ما سعادت شهادت که نتیجه عشق عفیف است قائل گردیدی تو را بر جمله اقران تقدم و رجحان است قد حکمنا لک علی الجمیع این چهار هزار دینار بپذیر و مکرمهای خانه خویش پیش بگیر تفصیل این محاکمه و انتقادات چنانکه اشارت شد بر انحاء مختلف روایت گردیده حتی در بعضی بجای شعراء مذکور حفظه و راویهای ایشان مسطور افتاد و ما از آنها صورت مزبوره را التقاط و انتخاب نمودیم

از جمله حکایات حضرت سکینه با شعراء طبقه تابعین آنکه وقتی آن بزرگوار عروة بن اذینه را بدید و عروه از اعیان علماء عصر و از صلحاء سالکین بود و اشعار نغز میسرود پس با وی فرمود توئی صاحب این شعر

اذا وجدت اوار الحب فی کبدی — اقبلت نحو سقاء الماء ابترد
هبنی بردت ببرد الماء ظاهره — فمن لنار علی الاحشاء تتقد

(یعنی چون سوزش عشق را در جگر خویش احساس میکنم بسوی مشک آب میشتابم و با آب تسکین آن حرارت میجویم گرفتم که با خنکی آب ظاهر بدن را تبرید کردم آیا کیست تا شعلهٔ درونی را که همی زبانه می کشد کفالت تسکین و اطفا نماید) عروه عرضه داشت که بلی این شعر از من است پس حضرت سکینه دیگر باره فرمود توئی صاحب این شعر

قالت و ابثثتها سری فبحت به
قد کنت عندی تحب الستر فاستتر
الست تبصر من حولی فقلت لها
غطی هواک و ما القی علی بصری

(حاصل مراد آنکه چون راز و نیاز در حضرت دوست آغاز کردم و درد نهانی فاش ساختم گفت تو خود همیشه مرا بنهفتن عشق و پوشیدن سر میفرمودی آیا رقیبان را از بیگانه و خویش در پس و پیش نمیبینی گفتم شوق و شیفتگی تو و حالتی

که

که از شور عشق بر من میرود چشمم بگریه و پردهٔ غفلت و ذهول بپوشانید عروه عرضه داشت
که بلی این شعرها هم از من است حضرت بجمع جواری خویش که در حوالی منزل ایشان
صف زده بودند اشارت کرده فرمود اینها همه آزادند اگر این شعرها از دل
بعشق و خاطر گرفتار بر آمده باشد کنایت از آنکه عروه را با همه مقام علم و زهد
و صلاح و تقوی در این تغزلها خاطر گرفتار و دلکشی و دل ربوده‌ای و شیء
بوده است نه آنکه محض اظهار فضل و اقتضای طبع این شعرها سروده چنانکه
رب المتغزلین شیخ مصلح الدین طیب الله فاه و عطر ثراه فرموده که

هم بود شوری در این سر بی خلاف — کاینهمه شیرین زبانی میکند

هم از اشعار عروة بن اذینه که بسمع حضرت سکینه رسیده بود این چند بیت است
که در رثاء برادرش بکر بن اذینه گفته است

سری همی و هم المرء یسری — وغاب النجم الا قید فتر
اراقب فی المجرة کل نجم — تعرض او علی المجراة یجری
لهم ما ازال له قرینا — کان القلب ابطن حر جمر
علی بکر اخی ولی حمیدا — وای العیش یصلح بعد بکر

(حاصل آنکه اندوه من شبانه در حرکت آمد و اندوه مرد شب روی میکند
بر حالیکه پروین قریب بغروب بود هر اختری را که پیش می‌آمد و یا بر مدار خویش
میرفت من همی دیده‌بانی میکردم و این شب بیداری و ستاره شماری
از جهت غمی بود که همی با آن قرینم چنانکه گوئی دل را سوز جمرهٔ آتش در
درون است و این غصه و غم بر بکر برادرم میباشد که سعیدانه زیست و
حمیدانه درگذشت و کدام عیش بعد از بکر نیکو است)
آورده اند که چون حضرت سکینه این شعرها بشنود فرمود این بکر کدام است
که برادرش عروه هر عیش را بعد از وی ناگوار دانسته است خدمتگذاران
بکر را بنشان بعرض همیکردند پس فرمود این بکر بلکه همان مردک سیاه فامی است
که بر ما همی گذشت عرضه داشتند که آری بکر همان است فرمود طاب بعده
کل شیء حتی الخبز و الزیت یعنی پس از مرگ او هر عیشی گوارا و هر چیز پاکیزه

و نیکو است

و نیکو است حتی نانی که ادامش روغن زیتون باشد
محمد بن سلام گفته است حضرت سکینه بی مزاح و سبکروح بود وقتی از
زنبوری بر جسد مبارکش گزند آمد چون مادرش رباب ملتفت حال وی
شد بانگ زد که هان ای سیدهٔ من تو را چه افتاد در جواب گفت
لسعتنی دبیرة مثل الابرة اوجعتنی قطیرة یعنی مرا زنبورکی مانند اندازهٔ سوزنکی
بگزید و کمکی بدرد آورد   از یحیی بن سلیمان بن حسین منقول است که گفت
حضرت سکینه بنت الحسین در ماتمی حضور داشت یکی از دختران عثمان بن
عفان هم در آنجا بود دختر عثمان آرد را افتخار گفت انا بنت الشهید حضرت
سکینه خاموش بود تا وقت اذان رسید همین که مؤذن بانگ اشهد ان
محمدا رسول الله برکشید سکینه فرمود هذا ابی او ابوک عثمانیه از مفاخرت
اظهار ندامت کرد و گفت لا افخر علیکم ابدا
و هم از کلمات بلاغت آیات آن مخدرهٔ عظمی است که فرموده ادخلت علی
مصعب و انا احسن من النار الموقدة فی اللیلة القراء یعنی مرا بشرط زنی
بر مصعب بن زبیر وارد ساختند در حالتیکه من از آتشی که در شب سرد افروخته
باشند نیکوتر بودم   و هم این مضمون فصاحت مشحون از آن سلالهٔ خاندان
عصمت و جلالت است که در صفت حسن دختر خویش که او را مروارید پوش
ساخته و بپیرایه بسیار آراسته بود فرمود ما البستها ایاه الا لتفضحه
یعنی مروارید بروی نپوشانیدم مگر برای آنکه مروارید را مفتضح کند و رسوا
سازد کنایه از آنکه در آن هنگام مروارید بر دوش و برابر دختر مانند اختر است
که از قران آفتاب در تاب و فتر احتراق پذیرفته باشد علی التقریب این مضمون
مسطور است این شعر مشهور

زیورها بیاراید روزی خوبرویان را
تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارائی

این دختر را حضرت سکینه سلام الله علیها بقولی از مصعب بن زبیر داشته
و آن مخدرهٔ عظمی نام مادر خود رباب را بروی گذاشته بوده است

و چون

وچون مصعب بقتل رسید برادرش عروة بن زبیر ترکهٔ مصعب را حیازت
کرد و دو باب را با آنکه هنوز صغیره بود برای پسر خود عثمان بن عروة بن زبیر
عقد بست پس مشار الیها بکودکی در گذشت و عثمان ده هزار دینار از مال
او بمیراث گرفت به اعتقاد هشام بن محمد نام آن دختر لباب بوده نزد ما ب
میگوید وکانت قد ولدت من مصعب ابنة سمّتها اللباب وکانت فائقة الجمال
لم یکن فی عصرها اجمل منها فکانت تلبسها اللؤلؤ الی آخره
وصاحب تذکرة الخواص اسم دختر مصعب را از سکینه علیها السلام فاطمه
مینویسد وبقول دیگر حضرت سکینه آن دختر را که جواهر ولؤلؤ میپوشانید
از شوی دیگر که عبدالله بن عثمان خزامی بوده است داشته قول اول از
زبیر بن بکار است وقول ثانی از شعیب بن صخر وکیف کان حضرت سکینه
سلام الله علیها را چند مزاوجت اتفاق افتاده ودر عدد ازواج وترتیب
ایشان در میان رواة اخبار ونقلهٔ آثار اختلاف بسیار است از انجمله
بعضی حضرت حسین اثرم فرزند حضرت امام حسن علیه السلام را از ازواج
وی داشته اند ودیگر برادر صلبی حسین اثرم عبدالله بن الحسن سلام الله
علیهما را ودیگر برادر دیگر ایشان عمر بن الحسن را نام برده اند وهمانا معلوم
متأخر بمقطوع نزد نگارنده آنست که آنحضرت را در دو شوهر که یکی از بنی
عم زاده گرفته اند زبیر بن بکار صاحب کتاب انساب عبدالله بن الحسن را
معین کرده است وگفته تزوجت سکینة بنت الحسین علیه السلام عدة ازواج
منهم عبدالله بن الحسن بن علی وهو ابن عمها وابو عذرتها وبعد از عبدالله بن
حسن مصعب بن زبیر را نام برده آنگاه عبدالله بن عثمان خزامی را که بقولی
آن دختر سابق الذکر را حضرت سکینه از وی داشته وبعد از عبدالله خزامی
زید بن عمرو بن عثمان بن عفان برادر شوهر دوم خواهرش حضرت فاطمه بنت
الحسین سلام الله علیهما را هم بقول ابن بکار مزبور دو شوی دیگر آن حضرت که
علقه ما بین وی وایشان فقط بعقد انحصار یافته وهر دو قبل البناء علیها
طلاق گفته اند بعد از ازواج اربعهٔ مشار الیهم بوده اند واز صلح بن حسان

روایتست

روایتست که گفته اند ان سکینة کانت عند عمر بن حکیم بن حزام ثم تزوجها بعد ذلك
زید بن عمرو بن عثمان بن عفان ثم تزوجها مصعب بن الزبیر فلما قتل مصعب
خطبها ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف فبعثت الیه ابلغ من حمقك ان تبعث الی
سکینة بنت الحسین بن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تخطبها فامسك
عن ذلك الی آخر الخبر ودر کتابی از محمد بن سلام نقل نموده است که گفته اند ان ابا
عذرها عمر بن الحسن بن علی علیهم السلام ثم خلف علیها العثمانی ثم مصعب بن الزبیر ثم الاصبغ بن
عبد العزیز بن مروان وابن اصبغ در آنوقت خدیو مصر بود وحضرت سکینه
از هوای مملکت مصر اظهار کراهت فرمود اصبغ برای وی مدینة الاصبغ را
بنیاد نهاد وبیست هزار دینار کابین قرار داد چون عمش عبد الملك بن مروان
که خلیفهٔ عصر بود ماجری بشنود بر برادرزاده از ازدواج حضرت سکینه بخل
ورزید واو را در میان ایالت مملکت مصر وآن مزاوجت مخیر ساخت اصبغ
نامهٔ طلاق حضرت سکینه را در وقت نگاشته کسیل داشت
ومصعب بن زبیر آن مستورهٔ کبری را بحکم گرفت شیخ شمس الدین سبط بن الجوزی
تجاوز الله عن سیئاته در روایت غیر ابن قتیبه چنین می آورد که واول من تزوجها
مصعب بن الزبیر قهرا وهو الذی ابتکرها ثم قتل عنها وقد ولدت له فاطمة
آورده اند که مصعب در بصره از جانب برادرش عبدالله بن زبیر که او را مردم
امیرالمؤمنین وخلیفهٔ عهد میدانستند ایالت داشت که حضرت سکینه را
خواستاری کرد ویك ملیون درهم بصداق وی داد وبروایت سبط مشار الیه
کابین آن بزرگوار ششصد هزار بود واو را برادر بزرگوارش حضرت امام
علی بن الحسین صلوات الله علیه با مصعب بن زبیر تزویج فرمود بلکه مصعب بن
عثمان گفته است که هم حضرت علی بن الحسین عم خود آن معظمهٔ جلیله را بسوی
مصعب بن زبیر حمل داد ومصعب بپاداش این مکرمت کبری که از حضرت علی بن
الحسین ع نسبت بوی بظهور رسید چهل هزار دینار تقدیم حضور پر نور امام
علیه السلام کرد
زبیر بن بکار صاحب انساب قریش میگوید ان عبدالله بن الحسن زوجها کان

یکنی

یکنّی اباجعفر وامّه بنت السلیل بن عبدالله البجلی اخی جریر بن عبدالله ثمّ خلف علیها مصعب بن زبیر زوّجه ایّاها اخوها علی بن الحسین ع ومهرها مصعب الف الف درهم قال مصعب وهو شیخ الزبیر بن بکّار وحدّثنی مصعب بن عثمان انّ علیّ بن الحسین اخاها حملها الیه فاعطاه اربعین الف دینار

ومصعب بن زبیر ما بین حضرت سکینه بنت الحسین و بین عایشه بنت طلحة بن عبید الله جمع کرده بود و این دو را که عقیلتی قریش می گفتند با هم در حبالهٔ نکاح داشت و حضرت سکینه بمقتضای رسمی که ما بین دو ضرّه متعارف است عایشه را ذات الاذنین میخواندند کنایت از آنکه گوش عایشه هر یک از بزرگی به اندازهٔ دو گوش است ودر برخی از اخبار و آثار تصریح شده است که در میان حضرت سکینه با زید بن عمرو بن عثمان نیز بطلاق تفریق شد مثل اصبغ بن عبد العزیز بن مروان این تطلیق بحکم عبد الملک بن مروان خلیفه اموی بود چنانکه سابقاً گفتیم و آن تفریق باشارت پسرش سلیمان بن عبد الملک که هم از خلفای بنی امیّه است و قولی هم دیده شده که اوّل ازواج سکینه بنت الحسین سلام الله علیها اصبغ بن عبد العزیز بود و هم جماعتی از مورّخین و روات صدر اوّل تصریح کرده اند که حضرت سکینه را پسری بود که او را قرین می گفتند چنانکه در وفیات ابن خلکان است و با قرین چنانکه در اغانی ابو الفرج است و با فرین چنانکه در تذکرهٔ سبط ابن جوزی است هر دو و شیخ شمس الدین یکی در وفیات الاعیان و دیگری در تذکرة الخواص تصریح کرده و اتّفاق نموده اند که این پسر را حضرت سکینه از عبد الله بن عثمان بن عبد الله بن حکیم بن حزام که از اعیان قریش است داشته و عبد الله مذکور زوج بعد از مصعب است صاحب تذکره میگوید اصل اسم این پسر عثمان بود که نام پدر پدرش بوده باشد و بلقب قرین مشهور گردیده واما ابن الکلبی نسّابه چنانکه ابو الفرج نقل مینماید گفته است که عثمان نام پسر حضرت سکینه از زید بن عمرو بن عثمان بود که شوی دیگری است آنحضرت را و عثمان مذکور بلقب قرین خوانده میشد بنا بر این عدد ازواج آنحضرت و ترتیب ایشان چنانکه نقل نمودیم اختلافی است شدید و راجح

در نظر نگارنده آن است که آنحضرت در یوم الطّف در سنّ زنان بوده و شوهر داشته است چرا که ربابِ مادرِ او را چنانکه ابو الفرج و ابن اثیر و غیرهما گفته اند حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه از امرء القیس برای فرزند بزرگوار خود خطبه و تزویج فرموده است و این خواستاری و پیوستگی را نوشته اند که در خلافت عمر بن الخطّاب بوقوع رسید بالفرض اگر گوئیم که این امر در سال آخر خلافت عمر هم بوده و بعد از چند سال بخانهٔ امام علیه السّلم آمده باشد بسی مستبعد است که در مدّت متمادی از وی نژادی نشده باشد لا از نزدیک اواخر عمر شریف امام صلوات الله علیه پس ظاهر حال موافق قاعدهٔ تشابه ازمان و مطابق طبیعت معهودهٔ عالم آن است که حضرت سکینه سلام الله علیها مقارن وقعهٔ کربلاء از جملهٔ زنان بزرگ اهل البیت بوده چنانکه از خطاب مبارک امام علیه السّلام که فرموده است یا خیرة النّسوان نیز این معنی روشن و هویدا میباشد و آن خطاب در این اشعار است

سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی	منک البکاء اذا الحمام دهانی
لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة	ما دام منّی الرّوح فی الجثمان
فاذا قتلت فانت اولی بالّذی	تأتینه یا خیرة النّسوان

و این اشعار را بعضی از امام علیه السّلم نمیدانند میگویند زبان حال است از جانب آنحضرت و شیخ جلیل فخر الدّین طریحی در مقتل مشهور بفخری قصیده نقل نموده است و اشعار مزبور در میان آن قصیده بنظر رسیده اگرچه احتمال تضمین میرود بهر حال راجح در نظر نگارنده آن است که آنحضرت مقارن وقعهٔ طفّ در سنّ نسوان بوده و شوی وی نیز در آن تاریخ ابن عمّش عبد الله بن الحسن بوده چنانکه در غالب آثار تصریح گردیده است و شوی خواهرش حضرت فاطمة بنت الحسین در همان وقت برادر حضرت عبد الله حسن مثنّی بوده چنانکه در جمیع کتب شیعه و اهل سنّت مذکور و مسطور است که حسن بن حسن خود برسم معهود آن روزگار بحضور عمّ بزرگوار حضرت ابو عبد الله ارواحنا فداه مشرّف شد و یکی از عمّ زادگان را خواستکاری کرد حضرت ابو عبد الله فرمود ای برادر زادهٔ من از تو همی

در انتظار این اظهار بودم از دو دختر عمت فاطمه و سکینه خود یکیرا اختیار میکن حسن مثنی رضی الله عنه فاطمه را بر گزید و امام علیه السلام فاطمه را بعقد وی در آورد و از اینجاست که میگفته اند ان امرأة مردودتها سکینة لمنقطعة القرینة و در روایت عبد الله بن موسی چنین است که چون امام علیه السلام فرمود هر کدام که خواهی اختیار میکن حسن بن حسن از شرم در تاب رفت و جواب نراند پس امام علیه الصلوة و السلام خود فرمود قد اخترت لك فاطمة بنتی اکثرهما شبها بامی فاطمة علیها السلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و در مشارق الانوار تالیف شیخ حسن عدوی حمزاوی از فصول المهمه ابن الصباغ صورت مجلس این خطبه را بر وجهی لطیف که امارات صحت و قبول و مناسبات شان عترت رسول صلعم مطوی و مشمول آن است روایت کرده و گفته است که حسن مثنی از عمش خطبه نمود و عرضه داشت که تو خود ایم بزرگوار یکی از ایشان را برای من اختیار فرمای حضرت فرمود فاطمه را بر گزیدم که او بمادرم زهرا ع شبیه تر افتاده تا سکینه اما دردین همه شب در قیام است و هر روز در صیام و اما در حسن مانند حور عین است و از سنخ نسوان خلد برین و اما دختر سکینه او را همه احوال در مشاهده حضرت ذو الجلال مستغرق است و زنی که حالت استغراق مع الله بر اوقات وی مستوعب و محو بر صحو غالب بوده باشد مرد را نشاید عبارت منقوله در مشارق عینا چنین است و اما سکینة فغالب علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل انتهی شیخ عدوی حمزاوی میگوید و غیر واحدی از علماء گفته اند که حضرت سکینه بحبالۀ پسر عمش عبد الله بن حسن ع رفت و عبد الله در یوم الطف بشهادت رسید و سکینه را بعد از وی اختیار چند شوی دیگر اتفاق افتاد

الحاصل حضرت ابو عبد الله ارواح العالمین فداه خود هر دو دختر بزرگوار را بحسن و عبد الله برادرزادگانش تزویج فرموده است و حضرت حسن مثنی به اتفاق جمیع افاضل ارباب مقاتل و غیرهم در روز عاشورا چند زخم برداشت و در جرگۀ شهیدان بیفتاد و چون سرها را بحکم عمر سعد از ابدان جدا میکردند

در روی احساس حیات نمودند خالش اسماء خاضر سپاه اعداء الله بود از عمر سعد تمنای بخشش او کرد عمر حسن را بدو باز گذارد و او حسن را معالجه نمود و سالها آن بزرگوار با فاطمه بنت العمش زندگانی کرد تا بمدینة الرسول در گذشت و حضرت فاطمه علیها سلام الله را بعد از فوت حسن مثنی با عبد الله بن عمرو بن عثمان ازدواج اتفاق افتاد و محمد دیباج غمامی که منصور ابو الدوانق سرش را بریده بخراسان فرستاد از ایشان در وجود آمد پس محمد دیباج با عبد الله محض برادران بطنی میباشند اما شوی حضرت سکینه را این اتفاق که برای شوهر حضرت فاطمه افتاد نیفتاد لاجرم در کربلا بسعادت شهادت فایز گردید و چون یک دو سه سال بیش نگذشت که دست بنی امیه از مدینه کوتاه گشت و از فوت یزید علیه اللعن الشدید کار عبد الله بن زبیر سخت بالا گرفت تمام حجاز و یمن و یثرب و عراق و فارس بامامت و خلافت وی بر اصطلاح آن عهد اذعان آوردند و بر همه جا غیر از شام تسلط تام بهم رسانید و برادرش مصعب را بر بصره و تمام خطه که از سمت ایران تابع آنجا بود بر گماشت مصعب در چنین زمان استیلا حضرت سکینه را بخواست و ما بین ترغیب و ترهیب آن بانوی کبری را در حبالۀ نکاح کشید و بعد از آن که کار زبیریان شکست یافت و عبد الملک مروان ظاهر شد و مصعب را بقتل آورد حضرت سکینه چنانکه در شرح عبد الحمید بن ابی الحدید بر کتاب مستطاب نهج البلاغه مسطور است در عراق بود عبد الملک او را بتصریح شمس الدین سبط بن الجوزی صاحب تذکرة الخواص و تاریخ اخبار الزمان خطبه نمود حضرت سکینه خواستگار او را رد کرد و فرمود ابعد ما قتل ابن الزبیر لا و الله لا کان هذا ابدا آنگاه در همین تواریخ که دیگر باره بنی امیه بر امر امت غالب آمدند و مصر از جانب عبد الملک ببرادرزاده اش اصبغ بن عبد العزیز تفویض گردید حضرت سکینه را در حبالۀ ازدواج کشید و قبل الملاقات تفریق افتاد بتقریبی که اشارت رفت تا اینجا آثار با اخبار و روایات با امارات و حدس غالب با نص صائب موافقت مینماید و در ما بقی احوال سنوات مآل الحضر

قرین اعضا و اشکال است و قرائن نیز بر عدد سایر ازواج میتوان اقامه نمود و نیز بر ترتیب ایشان

از شرح نهج البلاغه تصنیف ابن ابی الحدید معتزلی معلوم میگردد که حضرت سکینه در جنگ مصعب بن زبیر با عبد الملک بن مروان شخصاً حضور داشته یعنی مصعب بعد از آنکه برای جنگ از بصره بکوفه آمده بود اولاً شعری چند بسکینه نوشت و اظهار شدت اشتیاق نمود و ثانیاً کس فرستاده آن مستوره عظمی را از بصره بکوفه حمل داد عبارت عبد الحمید بن ابی الحدید بعینها این است

کتب مصعب الی سکینة بنت الحسین وکانت زوجته لما شخص الی حرب عبد الملک وهو بالکوفة بعد لیال من فراقها

وکان عزیز ان ابیت وبیننا | حجاب فقد اصبحت منی علی عشر
وابکاهما والله للعین فاعلمی | اذا ازددت مثلیها فصرت علی شهر
وانکی لقلبی منهما الیوم انّنی | اخاف بان لا نلتقی آخر الدهر

حاصل مضمون اینکه اگر شبی بسر میبردم در حالتیکه پرده در میان من و تو حائل بود بر من بسی گران مینمود اینک بمسافت ده روز از من بدوری و چون من بسمت دشمن حرکت کنم و دو چندان این مسافت حائل گردد و ده روز دیگر خواهد بود بر این دوری ما بیفزاید یکماه دوری و جدائی حاصل شود البته چشم را آن مسافت ازین مسافت بیشتر بگریاند و سرشک دیده را سرشارتر بگرداند و ازین دو حالت مبکیه بیشتر این اندیشه دل را مجروح میسازد که بیم دارم که دیگر دیدار اصلاً میسر نشود و جدائی ما تا با آخر دنیا بکشد

آنگاه میگوید

ثم ارسل الیها واشخصها فشهدت معه حرب عبد الملک

هم در شرح ابن ابی الحدید است بر نهج البلاغه که فدخل (ای مصعب) علیها (ای سکینة) یوم قتل وقد نزع ثیابه ثم لبس غلالة وتوشح بثوب واحد وهو مختصر سیفه فعلمت انه غیر راجع فصاحت واحزناه علیک یا مصعب فالتفت الیها وقال ان کل هذا لی فی قلبک قالت وما اخفی اکثر قال لو کنت اعلم هذا

لکان لی ولک شأن

یعنی مصعب در هنگام یوم قتل خود بر سکینه وارد گردید بصورتی که سلاح خویش یکجا بر کنده از لباس فقط بجامه که در زیر بر و ده میپوشند اکتفا کرده و جامه دیگر بر کمر بسته و شمشیر خود را زیر بغل زده بود حضرت سکینه از مشاهده آن هیئت دانست که مصعب بر آن آهنگ بجنگ میرود که باز نگردد پس در حال صیحه بر کشید که اندوها بر تو ای مصعب مصعب چون نعره سکینه شنید گفت آیا این همه مهر من در درون تو نهفته بود فرمود آنچه هنوز بروز نیافته بیشتر است گفتا که حب تو را با خویشتن باینمقام میدانستم هر آینه از من و تو داستانی بروز کار میماند

بالجمله چون مصعب بدست لشکر شام کشته گشت حضرت سکینه این شعرها بر ورد

فان تقتلوه تقتلوا الماجد الذی | یری الموت الا بالسیوف حراما
وقبلک ما خاض الحسین منیة | الی القوم حتی اوردوه حماما

ما مصدریه است و خطاب بر سبیل التفات از غیاب با مصعب کما فی قوله عز من قائل ایاک نعبد مقصود آنکه فضیلت عظمای آباء ضیم و منقبت کبرای اختیار قتل بر مذلت را پدرم حسین علیه السلام پیش از تو دریافت و این سنت که بهره و سیره شریفه را آن بزرگوار تاسیس فرموده ما مصعب بن زبیر خود در اینمقام انشاد کرده است

وان الألی بالطف من آل هاشم | تآسوا فسنوا للکرام التآسیا

و اینکه خطبه و تزویج رباب در زمان عمر بن الخطاب بوده است ابو بکر خطیب صاحب تاریخ بغداد که از امهات تواریخ مشهوره اسلام معدود میگردد نیز تصریح نموده

در کتاب نور الابصار شبلنجی در فصلی که برای ذکر مناقب سیده سکینه بنت الحسین منعقد ساخته بدینعبارت مذکور است که امها الرباب بنت امرء القیس بن عدی بن اوس الکلبی کان نصرانیا فجاء الی عمر بن الخطاب فدعی له برمح وعقد

له علی من اسلم بالشام من قضاعة فنوفی قبل ان یصلی صلوة وما امسی حتی
خطب الیه الحسین ع بنته الرباب فزوجه ایاها فولدها عبد الله وسکینه
رضی الله عنهم نقله الخطیب البغدادی
از کلام خطیب بغدادی معلوم میگردد که عبد الله بن الحسین حضرت سکینه را
برادر اعیانی بوده است و این نکته در بعضی از تواریخ دیگر نیز مصرح بها است
صاحب ارشاد میفرماید و سکینة بنت الحسین ع وامها الرباب بنت امرء القیس
عدی الکلبیة وهی ایضا ام عبد الله بن الحسین ع و از اینکه حضرت سید الشهداء
ارواحنا له الفداء بکنیة ابو عبد الله کفته میشود چنان مستفاد میگردد
که همانا عبد الله مذکور اکبر اولاد ذکور بوده است که کنیت مبارک آنحضرت
از اسم او اشتهار گرفته و اینکه صاحب کتاب ارشاد بصغر سن حضرت عبد الله
در کربلا تصریح کرده و او را شهید بسهم مشهور داشته استوار نیست چه محققین
از متأخرین نسابین وغیرهم در تعداد اولاد حضرت ابو عبد الله ع تصریح مینمایند
که آنحضرت را شش ذکور در وجود آمد عبد الله و علی الاکبر و این هر دو
روز عاشوراء بر خاک کربلا مشغول جهاد بودند بشهادت رسیدند و آنکه هدف
تیر شد غیر ایشان است چنانکه صاحب بغیة الطالب لمعرفة اولاد علی بن ابی طالب
میگوید اما علی الاکبر و عبد الله فاستشهدا مع ابیهما بالطف و علی الاوسط
اصابه سهم یومئذ فمات و علی الاصغر زین العابدین و محمد و جعفر وماتا فی
حیوة ابیهما پس نام آن فرزندی که در میان جنگ آماج خدنگ شد علی بوده است
نه عبد الله و عبد الله برادر صلبی و بطنی حضرت سکینه حامل اسلحه بوده
و مثل حضرت علی بن الحسین الشهید در رکاب مبارک امام علیه السلام فریضه
جهاد میگذارده است که بسعادت شهادت فایز گردیده و از اینجا نیز اعتضادی
که بر سن حضرت سکینه را در یوم الطف بهم میرسد پس در اینکه حضرت سکینه
مقارن واقعه کربلا بسن نسوان بوده بلکه شوهر داشته برای متتبع مطلع
جای شبهه نیست بلکه در اینکه بخصوص عبد الله بن الحسن شوهر آنحضرت بوده
هم نباید تامل داشت ولی آیا جشن عروسی و رسم زفاف در میان حضرت سکینه

وحضرت

وحضرت عبد الله بن الحسن واقع گردید یا این اتفاق نیفتاده عبد الله
بشهادت رسید الظاهر المصرح به فی بعض العبائر شق ثانی است
صاحب نور الابصار میگوید و فی درر الاصداف کانت سکینة رضی الله
عنها من الجمال والادب والفصاحة بمنزلة عظیمة وکان منزلها مألف الادباء
والشعراء وتزوجت عبد الله بن الحسن السبط بن علی ع فقتل عنها بالطف
قبل ان یدخل بها ثم تزوجها مصعب بن الزبیر وامهرها الف الف درهم و
حملها الیه علی بن الحسین ع فاعطاه اربعین الف دینار وولدت له الرباب وکانت
تلبسها اللؤلؤ وتقول لما البستها ایاه الا لتفضحه و نگارنده را هیچ شک نیست
در اینکه داستان عروسی قاسم بن الحسن و فاطمه بنت الحسین ع که از مشهورات
بلا اصل است و علامه مجلسی علیه الرحمة با همه تتبع و احاطه بتخریج و تصحیح آن
نفرموده و محققین از علماء متأخرین منع شدید از مذاکره آن میکنند
اشتباهی است بمسئله مزاوجت حضرت سکینه و عبد الله بن الحسن
وعدم اتفاق عروسی و شهادت زوج قبل الزفاف حسبما یقضی به الحدس من
ذوی الاستقامة والانصاف
و از اخبار حضرت سکینه که از آثار علو همت است آنکه سفیان ثوری در مناقب
حضرت سید سجاد علیه السلام گفته است علی بن الحسین ع برای حج یا عمره از
مدینه بسمت مکه برآمد خواهرش حضرت سکینة بنت الحسین از از زاد و توشه سفر
سفره ساخته که یکهزار درهم صرف آن کرده بود و آن را نزد برادرش علی فرستاد
ولی آن بزرگوار همینکه بر ظهر حره رسید بفرمود تا آن سفره را بدان تکلف تمام
از هم بپراکندند و بر فقرا و مساکین بخش نمودند
و دیگر از اخبار بزرگی و شکوه وی آن است که سفیان بن حرب گفته سکینه بنت
الحسین را در موسم دیدم که از مناسک حج برمی جمار مشغول بود همینکه شش
جمره بیفکند هفتمین از دستش بر زمین افتاد و آن خاتون بزرگوار از برداشتن
سنگ دیگر با چون عار همی داشت انگشتری خویش بجای جمره سابعه
بیفکند

محمد حسن

محمد بن الحکم از عوانه روایت کرده است که گفت قومی از اهل کوفه بر محضر اطهر آنحضرت وارد شدند محض اظهار عقیدت و اداء سلام و تحیت را آنحضرت با ایشان فرمود خدای تعالی میداند که من شما مردم کوفه را دشمن همی دارم که نیای بزرگوارم علی بن ابی طالب و پدرم حسین بن علی و برادرم علی بن الحسین و شوهرم مصعب بن زبیر همه را شما کشتید ای کوفیان در خورد سالی نزد من آمدید دیگر در سالخوردگی خود نیز مدارید و مرا بحال خود گذارید

نگارنده گوید این کلام حضرت سکینه را منافاتی با تحقیق ما نیست چه مقصود از خورد سالی نه کودکی میباشد بلکه مراد قلت سن مبارک و زمان شرخ شباب آن بزرگوار است نسبت بسنی که این مخاطبه و اظهار نفرتی در آن سن اتفاق افتاده و هم تخصیص مصعب بذکر و سکوت از عبد الله بن الحسن بملاحظهٔ آن است که واقعهٔ قتل مصعب مثل شهادت جد و پدر قضیهٔ جداگانه و وقعهٔ علیحده میباشد و اینکه از وقعهٔ کربلا علی بن الحسین علیه السلام را بذکر تخصیص داده برای عظمت مصاب آنجناب است و هم شخص بلیغ مثل آن بزرگوار در چنین مقام که جد و اب و زوج را مذکور میدارد از ذکر اخ با امکان ذکر آن ساکت نخواهد ماند که تکمیل ملایمت و استیفاء حق فصاحت در آن نشر چنانکه در کریمه یا اخت هرون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا میباشد علاوه آنکه مقام توجع و تفجع را آن نوع جنبش شایسته نیست که در آن معنی و اثر حاصل آمده باشد

اشعب طماع مشهور از ملازمین عتبهٔ مقدسهٔ حضرت سکینه بوده و او را با آن بزرگوار اخباری استهزاء آمیز و حکایاتی ضحک انگیز ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی خبری نقل میکند که دلیل عدم تثبت و فقد نظر نقد اوست میگوید عبد الله بن مروان سکینه بنت الحسین را خطبه کرد مادر سکینه گفت لا والله نباید این خواستاری را بپذیری که وی برادر زادهٔ مرا کشته است و مقصود او مصعب بن زبیر بود پس گوییم اولاً عبد الملک بن مروان بود که مصعب را بکشت نه عبد الله بن مروان ثانیاً اگر عبد الله را بسهو ناسخ و یا خبط راوی حمل کنیم و صحیح عبد الملک بدانیم آیا مادر سکینه

که موافق خبر مشهور یک سال پیش از شهادت ابو عبد الله علیه السلام نماند بعد از قتل مصعب در کجا بود تا چنین منعی نموده باشد با آنکه قتل مصعب بدست عبد الملک بود و خلافت عبد الملک بعد از مروان است و مروان بعد از یزید و رباب مادر سکینه بزمان یزید درگذشته و ثالثاً رباب را عمهٔ مصعب بن زبیر دانستن خود اضحوکهٔ بزرگی است پس معلوم میشود که اغانی ابو الفرج اصفهانی کتابی است خالی از انتقاد و تحقیق مشتمل بر اضغاث اخبار و غث و سمین از آثار و این خود معتدبهی است از برای بسیاری از اقاصیص رکیک و حکایات هجین که در خصوص ترجمهٔ حضرت سکینه سلام الله علیها و نیز در سایر عنوانات آن کتاب مشهود می افتد صاحب مشارق الانوار بیک واسطه از کتاب الکواکب السیاره تالیف علامه محمد بن الزیات نقل مینماید که گفته است اول من دخل مصر من اولاد علی کرم الله وجهه سکینه بنت الحسین بن علی بن ابی طالب ثم رجعت الی المدینة

و اما وفات حضرت سکینه علیها السلام در روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع الاول از سال یکصد و هفده هجری در مدینة الرسول اتفاق افتاد و در اینوقت خالد بن عبد الملک والی مدینه بود پس بر حسب رسم آن زمان نزد وی کس فرستادند تا برای نماز بر جنازهٔ آنحضرت حضور بهم رساند و اخبار خالد را مقارن اول روز بود و آن روز نیز از حرارت و سورت گرما شدتی عظیم داشت خالد جواب فرستاد که کار را بتعویق ندارید و منتظر من باشید تا خود حاضر گردم و نماز گذارم پس جنازهٔ شریفهٔ آن بزرگوار را در موضعی که مصلای جنازه بود بگذاردند و همی منتظر نشستند تا وقت نماز ظهر رسید دیگر باره نزد والی کس فرستادند باز جواب داد که لا تحدثوا فیها شیئاً حتی اجیء پس وقت نماز عصر و بعد از آن مغرب داخل شد و مردم همی کس میفرستادند و خالد همان جواب میداد و مصلین در دور جنازه نشسته و از غلبهٔ خواب در تاب بودند پس ناچار برخاستند و گروه گروه بر جنازهٔ آنحضرت نماز همی گذاردند و باز گردیدند حضرت امام علی بن

الحسین صلوات الله وسلامه علیه بفرمود تا بوی خوش آوردند و بر جنازه
استعمال نمودند و قومی از حضار چنان پنداشتند که مقصود خالد از این
دفع الوقت آنست که تا شاید بر جسد طیب آنحضرت رایحهٔ تغیر پدید آید
پس مجمرها حاضر آوردند و بر حول نعش مطهر نهادند و عود همی سوختند
و با مدخنات طیبه تمام آن فضا را معطر ساختند محمد بن عبدالله عثمانی
که خواهرزادهٔ آنحضرت بود عطرفروشی اکر نزد وی سراغ عود داشت احضار
فرمود و عود او را بچهار صد دینار بخرید و در دو سه بر سریر خالهٔ خویش
تا صبح همی بعود تدخین فرمود و چون نماز صبح گذارده شد خالد کس فرستاد
که شما خود بر جنازه نماز گذارید و بجای سپارید پس شیبة بن نصاح پیشوائی
کرد و عقد صلات جنازه بسته شد و از اینجاست که گفته اند لم یصل علی
احد بعد رسول الله بغیر امام الا سکینة بنت الحسین ع و مقصود آن نمازهائی
شبانه گروها گروه بود و گرنه در صلات اخیره ابن نصاح امامت کرده است
و بعضی گفته اند عبدالله بن حسن المحض برادر امی محمد دیباج بود که بر سریر
طیبهٔ خالهٔ خویش عود را بچهار صد دینار بخرید و بسوخت و این قول ابو
الفرج اصفهانی بود ولی سبط ابوالفرج بن الجوزی همین قول را با اختلافی
یسیر نقل نموده و قول دیگر نیز روایت میکند که وفات آنحضرت در همین
تاریخ نه بود در مکه اتفاق افتاد و فوت خواهرش حضرت فاطمه نیز در سال
نه بود و وی داد این عبارت اوست که و اختلفوا فی وفاتها قال ابن سعد
توفیت بالمدینة سنة سبع عشرة ومائة وکان علی المدینة خالد بن عبدالله بن
الحرث بن الحکم فقال انتظرونی حتی اصلی علیها وخرج فی حاجة فخافوا علیها
ان تتغیر فاشتروا لها کافورا بثلاثین دینارا ثم امر شیبة بن النصاح فصلی
علیها واما غیر ابن سعد فانه یقول انها توفیت بمکة فی هذه السنة وفی هذه
السنة ایضا توفیت اختها لابیها فاطمة بنت الحسین علیه السلم وحکایت قوی
آنکه حضرت سکینه علیها السلم را تقریبا هشتاد سال زندگانی اتفاق
افتاده است و اغرب آنکه جماعتی از مشایخ عرفا و مشاهیر علما تربت مطهر

حضرت سکینه بنت الحسین سلام الله علیهما را در مصر میدانند صاحب
مشارق الانوار میگوید ففی طبقات الشعرانی الکبری ان السیدة سکینة بنت
الحسین مدفونة بقرب السیدة نفیسة وکذا فی طبقات المناوی وکذا
فی سیرة الشامی والحلبی و در کلیهٔ مزارات و مقابر اشخاصی که مورخون و
اخباریون تربت ایشان را در جای دیگر نوشته اند و مشهور بر خلاف ماثور را
قاعدهٔ عرفانیه تقریر میکنند ولی مطلبی را که بعرفان وقانون آنهم تصحیح
نمیتوان کرد آن است که هم شیخ حمزاوی در مشارق میگوید قال الشعرانی
لما دخلت السیدة نفیسة مصر کانت ابنة عمها السیدة سکینة المدفونة قربها
من دار الخلافة مقیمة بمصر قبلها ولها الشهرة العظیمة فخلعت الشهرة والنذور
علیها واختفت رضی الله عنها با آنکه خود ولادت حضرت ستی نفیسه علی
المشهور بیست و پنج سال بعد از وفات حضرت سکینه رخ نموده است شمس
الدین ذهبی که امام ائمهٔ خبر و سیر و تراجم رجال و عنوان اسلام میباشد
و تصانیف وی در این فنون برهه حجت و هر مسئله را مستند است میگوید
ولدت (ای نفیسة بنت الامیر الحسن بن زید بن الحسن بن علی ع زوجة سیدنا
اسحق بن الامام جعفر الصادق سلام الله علیهم) بمکة سنة خمس واربعین
ومائة ونشأت بالمدینة فی العبادة والزهد قال العلامة الصبان ولما ورد
الشافعی مصر کانت تحسن الیه وشیخ شربینی در درر الاصداف تصریح
مینماید که وفات حضرت سکینه یوم الخمیس لخمس خلون من ربیع الاول سنة
ست وعشرین ومائة اتفاق افتاد برخلاف تاریخ ابن خلکان که سنة
سبع عشرة ومائة مینویسد و در مکه و مدینه ما بین صاحب وفیات الاعیان
و مصنف درر الاصداف خلاف است

سکینه

اسم دو نفر از صحابیات بوده است

سلامة الزرقاء

یعنی سلامهٔ کبود چشم جاریه و مغنیهٔ مشهوره ایست که در عصر خلفای

بنی عباس بوده از مشاهیر رجال آن عصر محمد بن الأشعث که ادیبی ماهر و دلیری قاهر و از امرای عسکریهٔ خلیفه شمرده میشد تعشّق بسلامة الزرقاء داشته و اشعار ذیل را در بیان حالت خود نسبت باو گفته است

امسى لسلّامة الزرقاء فى كبدى	صدع مقيم طوال الدهر والأبد
لا تستطيع صناع القوم تشعبه	وكيف يشعب صدع الحب فى الكبد
الا بوصل التى من حبها انصدعت	تلك الصدوع من الأسقام والكمد

سلامة الزرقاء چون اصلاً مملوکهٔ ابن رامین بوده با ربیحه و سعده که آنها نیز جاریه‌ها مغنّیه بودند و ترجمهٔ حال‌شان گذشت در یک سلک انسلاک داشته بعد از آن جعفر بن سلیمان بن علی که از جانب منصور خلیفه والی بصره بود او را بهشتاد هزار درهم خرید و جای آن داشت چه مشارالیها نهایت خوش بیان و شیرین زبان و دارای ملکهٔ فصاحت و عقل و ادب و حسن و هنر بود و گوی خوبی از اقران خود میبرد

سلامة القسّ

کنیزی صاحب جمال و از مغنّیه‌های عصر عباسیین بوده و شعر را در کمال خوبی میسرود در مدینهٔ منوّره متولّد شده و در همانجا نشو و نما کرده و بکسب علم و معرفت پرداخته و فن موسیقی را نزد معبد موسیقی دان مشهور و ابن عائشه و مالک ابن ابی السمح و جمیلهٔ مغنیه که شرح حال آن پیشتر نگاشته شد تکمیل نموده جمال را با کمال ابنا ذکرده و باین دو وصف اشتهار یافت یزید بن عبدالملک از خلفای بنی امیه او را خرید و در نزد او حظوتی بهمرسانید و بر حبابه که منظور نظر یزید بود و ترجمهٔ حال او گذشت تفوّق و تقدّم یافت حبابه بمرگ فجاءه درگذشت و زمانی نرفت که یزید هم از جهان برفت و سلامة القسّ مرثیهٔ ذیل را در حق او بگفت

قد لعمرى بت ليلى	كأخى الداء الوجيع
ونجى الهم منى	بات ادنى من ضلوعى

لا تلمنا ان خشعنا	او همّمنا بخشوع
اذ فقدنا سيدا كا	ن لنا غير مضيع
وهو كالليث اذا ما	عدّ اصحاب الدروع
يقنص الأبطال ضربا	فى مضىّ ورجوع

در اغانی مسطور است که این ابیات را احوص شاعر مشهور از زبان سلامه گفته اما اضافه لفظ سلامه بالقسّ از آن است که او را بعبد الرحمن بن ابی عمار المکی نسبت داده اند و عبدالرحمن در آن زمان از علما و عبّاد مشهور مکّه معظمه بود و نغمات روح افزای سلامه او را شیفته و مفتون نمود و اشعار بسیار در عشق و هوای این مغنّیه سرود و از آنجا که عبدالرحمن در اظهار زهد و ورع و رهبانیت بکشیشهای نصاری شبیه بود او را قسّ که بمعنی کشیش است میگفتند بعد از معاشقه با سلامه چون سلامه را باو نسبت دادند سلامة القسّ گفتند

قسّیس معرّب کشیش است

یکی از امثال مشهورهٔ عرب این است که الحسن من قینتی یزید یعنی خوش آوازتر از دو مغنّیهٔ یزید و مقصود از دو مغنّیه سلامه و حبابه است و بعضی بجای الحسن احسن گفته اند (سلامه و حبابه هر دو بتشدید لام الفعل است)

سلامه

اسم پنج نفر از صحابیات بوده و از آنجمله یکی سلامه دایهٔ ابراهیم فرزند حضرت رسول صلّى الله عليه و آله است و انس بن مالک از او روایت حدیث کرده در اسد الغابه مسطور است که روزی سلامه دایهٔ ابراهیم بتعلیم بعضی از صحابیات مکرّمات بحضور حضرت رسالت پناهی مشرّف شده عرض کرد یا رسول الله شما بمردان هرگونه بشارت داده اید اما زنان را بمژدهٔ امیدوار نفرموده اید حضرت فرمودند اصویحباتک دسسنک لهذا یعنی آیا زنهائی که مصاحب تو هستند این فقره را بتو تعلیم کرده اند عرض کرد اجل هن امرننی یعنی بلی آنها بمن امر کردند حضرت فرمودند آیا یکی از شما لنوان راضی و قانع نمیشود باینکه چون آبستن شود و شوهرش از وی خشنود

باشد او را اجر کسانی حاصل آید که محضاً لله صائم النهار وقائم اللیل باشند وچون زمان وضع حمل در رسد در جای او را عنایت شود که اهل آسمان وزمین از آن باخبر نباشند

وسلامه بنت عامر معتقه عایشه است وسلامه بنت بشیر البربریه مادر ابوجعفر منصور خلیفه عباسی است

سلطان

تخلص دختر مرحوم محمود میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده محمود میرزا تذکره در احوال زنان صاحب طبع که شعری از آنها مانده تالیف کرده وبنقل مجلس موسوم نموده در آن تذکره گوید سلطان که هنر دخت این بی نام ونشان است از اوایل عمر تا هیجده سالگی در دبستان تربیت من نشو ونما نمود قلیلی از معرفت تقویم واوزان شعری پیش من دیده ورسوم خط شکسته ومنشآت را از من آموخته درخواست تخلصی از حقیر کرده بسلطان متخلص شد دفتری باندازه هزار بیت دارد این چند شعر منتخب آن است

برو ای صبا بآن کوی وبگو نگار ما را ... که نیامدی وهجر تو بساخت کار ما را

ولها ایضاً

با خیال تو وکوی تو نخواهیم بهشت ... حور کی چون تو وچون کوی تو کی هست بهشت

ولها ایضاً

از سر کوی تو دلا بین که چسان محروم ... خنده زنان آمدم گریه کنان میروم

ولها ایضاً

من از آزادگی از کیشم آن ... بهر گز کس نبیند در اسیری

سلطان بخت

دختر امیر تیمور گورکانی است ودر انباء ابن حجر ذکر او شده از قراریکه در تاریخ تیموری نگاشته شده این زن را خوی وخصلت مردان بوده ودر اوایل شوهر قبول نمینموده در اواخر باخواهش بعد از الفت ومعاشرت

داشته

داشته واز بیراهه ملاقاتی حاصل کرده در تحت ازدواج سلیمان شاه درآمد در اخلاق علائی اسم این زن را جهان بخت نوشته ودر صحایف الاخبار مینویسد امیر تیمور را دو خواهر بوده یکی قتلغ ترکان آغا نام داشته دیگری شیرین بیگی آغا

سلمی بنت عمیس

خواهر اسماء بنت عمیس از صحابیات وحلیله حضرت حمزه سید الشهداء وبجلالت قدر مشهور است در نظم اشعار طبعی عالی داشته وچنانکه در اغانی مسطور است اشعاری بلاد در مرثیه بعضی مقتولین که در جنگ خالد بن ولید از بنی کنانه از جماعت جذیمة بن عامر بیگناه کشته شده بودند بنظم آورده است

وکم غادروا یوم الغمیصاء من فتی ... اصیب فلم یجرح وقد کان جارحا
ومن سید کهل علیه مهابة ... اصیب ولما یعله الشیب واضحا
اخاطت بخطاب الایامی وطلقت ... غداتئذ من کان منهن ناکحا
ولولا مقال القوم للقوم اسلموا ... للاقت سلیم یوم ذلک ناطحا

بروایت صاحب اغانی وبگفته ابن اثیر بعد از آنکه عساکر بنی سلیم ارتکاب خطیئات نموده وجمعی را بیگناه کشتند حضرت رسول صلی الله علیه وآله حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را مأمور فرموده ورثه وبازماندگان مقتولین را بدادرسی راضی وخرسند ساختند

سلمی البغدادیة الشاعره

سلمی بنت القراطیسی است از اهالی بغداد در حسن وجمال بیعدیل بوده وشعر را نهایت خوب میسروده ابیات ذیل را در لطف شمایل وزیبائی خود گفته است

عیون مها الصریم فداء عینی ... واجیاد الظباء فداء جیدی
ازین بالعقود وان نحری ... لازین للعقود من العقود
ولا اشکو من الاوصاب ثقلا ... وتشکو قامتی ثقل النهود
ولو جاورت فی بلد ثمودا ... لما نزل العذاب علی ثمود

صاحب

صاحب نفح الطیب مینویسد چون این ابیات سلمی به مقتفی خلیفهٔ عباسی رسید گفت فی الحقیقه سلمی را چنین حسن و جمالی است یا صنعت اغراق در این اشعار بکار برده گفتند او فوق آنست که اظهار داشته و صباحت او با علی درجهٔ کمال است خلیفه مال زیادی برای او فرستاد و پیام داد که بر استغنائات این امو الصناع حسن و جمال خود را محفوظ و محروس دارد تا ضایع نشود

سلمی الیمانیة

جاریهٔ ابو عبادة البحتری است و ابو عباده از مشاهیر مجیدین شعرای اسلام میباشد و سلمی الیمانیه جاریهٔ او از اماء شواعر و کنیزکی یمنی بوده در کتاب بدایع البدائه ابن ظافر مسطور است که بحتری وقتی خواست این جاریه را خریداری نماید بطور امتحان این دو بیت بگفت و متمم آن را از سلمی بخواست

من لمحب احب فی صغره — فصار احدوثة علی کبره
من نظر شفه فارقه — وکان مبدأ هواه من نظره

سلمی ارتجالاً ابیات ذیل را بنظم آورد

لولا التمنی لمات من کمد — مر اللیالی یزید فی فکره
ما ان له مسعد فیسعده — باللیل فی طوله و فی قصره
الجسم یبلی فلا حراک به — والروح فیما اری علی اثره

وسلمی غیر از سلمی بنت عمیس الخثعمیه که ترجمهٔ حال او گذشت اسم پانزده نفر از صحابیات بوده که یکی از آنها سلمی خادمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قابلهٔ اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها و جناب ابراهیم ولد حضرت رسالت پناهی صلعم میباشد و مشار الیها را صفیه دختر عبد المطلب آزاد کرده و زوجهٔ ابو رافع الصحابی بوده است و سلمی یکی از زوجات حضرت امام حسن علیه السلم و یکی دختر شیخ محمد الجزری است که در علم فقه و حدیث مهارت داشته و از پس پرده بطلاب درس میداده و از قرار

مسموع زاهده سلمی خانم دختر مرحوم عالی پاشا از نسوان محترمهٔ این زمان بحسن خط و ادب معروف است و از خیرات حسان شمرده میشود

تبصره

از اطلاعات ادبیهٔ متعلقه بلفظ سلمی آنکه این کلمه اگر بضم سین و بر وزن حبلی باشد از اسماء رجال است و اگر بفتح سین باشد از اسماء نساء میباشد و در بعضی اشعار یاء تصغیر بر آن افزوده سلیمی گفته اند

ابو نواس گوید

ایها المدعی سلیمی هواها — لست منها ولا قلامة ظفر
انما انت فی هواها کواو — الصقت فی الهجاء ظلماً بعمرو

و این دو بیت در حق کسانی است که مثل بعضی از ابنای زمان ما بدون علم بدعوی بر میخیزند نظیر آنکه باسم لیلی گفته اند که

وکل یدعی حباً بلیلی — ولیلی لا تقر لهم بذاکا

و از اشعاری که باسم سلمی گفته شده و حل آن بر ادبا لازم است این است

فارسلت الی سلمی بان النفس مشغوفه
فما جادت لنا سلمی بزنجیر ولا فوفه

یعنی برای سلمی پیام دادم که عشق تو قلب مرا گرفته است او از لا و نعم جوابی نداد و باید دانست که اعراب چون انگشت ابهام دست چپ را با سبابه حلقه کنند چنانکه سر و نوک ناخنها بهم بپیوندد و بپشت ناخن انگشت ابهام دست راست زنند اشاره بوعده است و طرف مقابل امیدوار میشود و این عمل را زنجره گویند و فوف بفتح فاء بمعنی رد کردن باشد است و عمل آن اینکه سر ناخن انگشت ابهام را بسر ناخن انگشت سبابه داخل نموده بزور رها میکنند پس زنجیر و فوف اسمهایی هستند بمعنای نعم و لا یا قبول

وردّ ومیگویند سألته فما فاه عنّی بخیر ولا زجر یعنی مرا از فلان چیزی
نتوانستم نه بقبول خواهش او اشاره کرد نه برد آن
واین دو بیتی باسم سلمی از جامی است

اذا ما شمّرت للسیر سلمی	بکت عینای من خوف التنائی
تعانقنا لتودیع فقالت	چه بودی گر نبودی آشنائی

وعجم از سیاق این نظم استنباط میشود

سلیمه

زنی است عارفه و در نفحات الانس ذکر او شده مولای او خواجه محمد وسیم نام بوده و در هفت سالگی داخل ملکیت مشار الیه شده یعنی او وما در شرا خریداری کرده بعد ها بعضی خوارق عادات از و مشاهده نموده خواسته است او را آزاد کند خود قبول آزادی نکرده هفت سال بخدمت مولای خود اشتغال داشته در چهارده سالگی در گذشته بهرحال عرفا او را دارای مقام ولایت میدانند

سمیه

سمیه بنت خباط از صحابیات و مادر عمار یاسر است که از صحابه میباشد در صدر اسلام بقبول ایمان مشرف گردیده بدین جهت مشرکین او را آزار و شکنجه کردند و اخر الامر بضرب حربهٔ ابوجهل شهید شد بنا بروایت ابن اثیر این زن اول کسی است که در اسلام بسعادت شهادت فایز شد و شهادت او قبل از هجرت حضرت ختمی مآب بمدینه منوره است

سوده بنت زمعه

از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر زمعه بن قیس بن عبد شمس بن عبد ود بن نضر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی القرشیه العامریه است که پیش در امهات المومنین بشمار آمد حضرت رسالت پناهی بعد از وفات حضرت خدیجه و بروایت اصح قبل از نکاح عائشه در مکهٔ معظمه او را تزویج فرمودند در حالتی که چندان جوان نبود و بماند

تا اواخر خلافت خلیفهٔ ثانی بنا بروایت شیخ محیی الدین در مسامرات از سوده بنت زمعه فقط پنج حدیث روایت شده است

سوده بنت عمارة الاسد الهمدانیه

از فصحای تابعیات و از محبین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که در جنگ صفین حضور داشته و برادر خود را بجنگ معاویه تشویق میکرده و این ابیات را میخوانده است

شمّر کفعل ابیک یا ابن عمارة	یوم الطعان وملتقی الاقران
وانصر علیا والحسین ورهطه	واقصد لهند وابنها بهوان
انّ الامام اخو النبیّ محمّد	علم الهدی ومنارة الایمان
فقد الجیوش وسر امام لوائه	قدما بابیض صارم وسنان

در حکایات راجعه بمجلس معاویه گویند در اواخر حال این زن برای حاجتی نزد معاویه آمد معاویه همین اشعار را خوانده گفت یا ابنة الاسد تو بودی که در روز صفین با این شعرها برادر خود را بجنگ با من ترغیب و تحریض مینمودی حالا نزد من آمده سوده گفت بلی یا امیر المومنین مثل من کسی از حق اعراض نکند و دروغ را وسیلهٔ کار خود قرار ندهد معاویه گفت چرا چنان میکردی گفت بجهت پیروی و دوستی علی علیه السلام پس از این گفتگو معاویه شروع کرد به بیان حالات حضرت امیر المومنین علی سلام الله علیه و شرحی مبسوط در مدح و ثنای آنحضرت بگفت (والفضل ما شهدت به الاعداء) سوده گفت یا امیر المومنین مرخص فرما که چیزی عرض کنم گفت بگوی گفت تو امروز بر مردم حکمرانی و آنچه برایشان رود از نیک و بد تو مسئولی و اگر در حقوق خلایق افراط و تفریطی رود از تو سؤال کنند پس بدان که کسانی که بوجود تو مستظهرند بچشم حقارت در ما می بینند و زنان خود را در حق ما دراز دارند ما را تحقیر می کنند و بیخ و بن ما را بر می اندازند و ما را پامال می کنند از وقتیکه ابن ارطاة بطرف ما آمد رجال ما را بکشت و اموال ما را بگرفت و اگر ما در عالم اطاعت

و انقیاد نبودیم هر آینه تعدّیات او را دفع میکردیم و اقتدار باینکار داشتیم

چون کلام سوده باینجا رسید معاویه متغیّر شده گفت مرا بقوم و قبیلهٔ خود تهدید میکنی سوده بگریست و این دو بیت بخواند

صلّی الاله علی روح تضمّنه | قبر فاصبح فیه العدل مدفونا
قد حالف الحقّ لا یبغی به بدلا | فصار بالحقّ والایمان مقرونا

معاویه پرسید آن شخص کیست گفت علی بن ابی طالب علیه السّلم است معاویه گفت از کجا میدانی که علی تا این حدّ عدالت داشت گفت از آن میدانم که روزی نزد او آمدم و از ظلم یکنفر والی شکایت کردم او فوراً آن والی را معزول نمود معاویه حکم کرد فرمانی بنویسند که اموال سوده را باو ردّ کنند و در حقّ او بعدالت رفتار کنند سوده گفت یا امیر المؤمنین این مرحمت در حقّ من تنهاست یا عشیره و قوم مرا نیز شامل است معاویه گفت تو بکار خود بپرداز بقوم و عشیره چه کار داری سوده گفت این عنایت اگر بمن اختصاص داشته باشد اسباب شنام و دلیل دنائت من خواهد بود اگر عدل خلیفه عمومی نباشد منهم مثل یکی از عشیرهٔ خود همین حال را میکشم معاویه گفت حضرت علی علیه السّلم شما را عادت داده است که نسبت به سلاطین بجرأت و جسارت رفتار و سخن کنید و این گفتهٔ آنحضرت که فرموده است

ولو کنت بوّابا علی باب جنّة
لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

شما را مغرور کرده است پس حکم کرد فرمانی بر طبق میل و مقصود سوده نوشتند

(مقصود از ابن ارطاة بسر بن ارطاة است که از جانب معاویه با لشکری مأمور یمن شد که آن ولایت را از تصرّف عامل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام که عبید الله بن عبّاس باشد خارج و منتزع سازد)

کتابخانه مجلس شورای ملی

سوسن

بزعم بعضی اسم مخدّرهٔ عظمی مادر حضرت صاحب الزّمان و امام الانس والجانّ عجّل الله تعالی فرجه سوسن بوده امّا چون بقول اقوی و اصحّ نرجس است که معرّب نرگس باشد در حرف نون ذکر آن معظّمه بیاید انشاء الله تعالی و در اینجا بر ماست که تنبیهی باشارت نمائیم

پس از هرگونه اظهار مخالفت با مؤلّف کتاب مشاهیر النّساء در ضمن ترجمهٔ حال سوسن عبادانی مشاهده نمودیم که بتقریرات و تحریرات او این استیلای جهل و غرض و زمان جهالت اقتران مغرضین که در شقّ عصای مسلمین جدّی داشتند و معادات ملل اسلامیّه را برای پیشرفت کار خود فوزی عظیم می پنداشتند بیشتر شبیه بود تا بنگارش و گفتار آنان که امروز صرفهٔ عالم اسلامیّت را در اتّحاد و موافقت و ترک بعضی هذیانات که اسباب مخالفت و منافرت است میدانند از اینجا لنهایت افسوس حاصل شد و اگر صرف نظر از صلاح وقت و حال برادران و همدینان مینمودیم و در بند جامعهٔ اسلامیّه و اتّحاد ملل مقدّسه نبودیم حجّت بود و برهان احادیث شریفه و آیات محکمات قرآن و روایات و اسناد که علمای فریقین را بدان استناد است و مبیّن ضلالت و رشاد لیهلک من هلک عن بیّنة ویحیی من حیّ عن بیّنة خلاصه آن منظور و مقصود مهمّ دهان را بست و با همه از زبان خاموش نشست دیده را ندیده انگاشت و سر حقّهٔ مشاجره را بگذاشت

سیّدة بنت عبد الرّحیم

دختر عبد الرّحیم بن الشّیخ ابی النّجیب است که از بطن جوهره بنت هبة الله که ترجمهٔ حال او گذشت متولّد شده مشار الیها محدّثه بنت محدّثه میباشد

سیّدة الحلبیّة

از اعیان زمان صلاح الدّین صفدی است و مصنّف مشار الیه در کتاب عنوان النّصر که حاوی تراجم احوال مشاهیر آن عصر است ذکری از او نموده

این زن در علم فقه و حدیث مهارت داشته و چون نام اصلی او شهده
میباشد در حرف شین شرح حال او بیاید انشاء الله

سیده

دختر قائم بامر الله ابن القادر بالله است که بیست و ششمین خلیفه از خلفای
بنی عباس بوده و طغرل بیک سلجوقی او را تزویج نموده لکن قبل از زفاف
طغرل بیک درگذشت توضیح آنکه چون طغرل بیک محمد بن میکائیل بن
سلجوق اول پادشاه سلجوقی بر خراسان و عراق و آذربایجان استیلا
یافت در سال چهارصد و چهل و هفت هجری ببغداد رفت و با خلیفه
قائم بامر الله بیعت کرد و خلیفه او را سلطان رکن الدین یمین امیر المؤمنین
لقب داد و دست ملک رحیم دیلمی را طغرل بیک از تصرف در بغداد کوتاه
نمود و خود رایت استقلال برافراشت برادر مادریش ابراهیم بنای طغیان
گذاشت طغرل بیک از عراق عرب بطرف همدان راند و کار ابراهیم را بساخت
در این اوان یعنی در زمان غیبت طغرل بیک از بغداد بساسیری از امرای
دیلم در این بلد تسلطی بهم رسانیده قائم خلیفه را محبوس کرده خطبه بنام مستنصر
علوی خلیفه مصر خوانده خلیفه در محبس نامه بطغرل بیک نوشت و از او
خواهش نمود که ببغداد آید و وی را از آن بلیه برهاند طغرل بیک متوجه
بغداد شد و بساسیری چون این خبر بشنید بگریخت و مهارش عقیلی که بساسیری
خلیفه را باو سپرده بود قائم بامر الله را باستقبال طغرل بیک برد چون طغرل بیک
موکب خلیفه را بدید پیاده شد و شرط زمین بوسی بجای آورد و پیاده در
رکاب قائم روان شد قائم گفت ارکب یا رکن الدین و ظاهر این است که این
لقب دیگر نیز ضمیمه القاب طغرل بیک گردیده در هر حال خلیفه و طغرل بیک
ببغداد آمدند و این در اواخر ذیقعده سال چهارصد و پنجاه و یک هجری بود
و چون قائم بار دیگر بقوت طغرل بیک بر مسند خلافت نشست و امتنان کامل
از وی بهم رسانید در سال چهارصد و پنجاه و چهار سیده دختر خود را این
بطغرل بیک داد بعضی گفته اند طغرل بیک سیده دختر خلیفه را خواستگار شد

وخلیفه

وخلیفه از قبول مزاوجت ابا داشت [illegible]
بیک قائم را راضی نمود و چندی پس از عقد و نکاح طغرل بیک با سیده بجانب
ری روانه شد که در آنجا بامر زفاف پردازد لکن قبل از وقوع در هشتم ماه
رمضان سنه چهارصد و پنجاه و پنج طغرل بیک بعلت رعاف درگذشت

سیده

مادر مجد الدوله دیلمی از آل بویه بوده و چندگاه زمام حکمرانی و سلطنت را
بدست داشته تبیین آنکه چون فخر الدوله دیلمی درگذشت پسرش مجد الدوله را
که صغیر بود در ری بجای او بر تخت سلطنت نشاندند و مادرش سیده
که زنی عاقله بود امور ملکی را کفالت و رسیدگی مینمود و بذل و بخشش
و عدل و انصاف سیده مادر مجد الدوله مشهور است چون مجد الدوله بسن
بلوغ رسید در مهام و اعمال با مادر بمخالفت پرداخت سیده از وی برنجید
و بقلعه طبرک رفت و نیم شبی از آنجا حرکت کرده بکردستان شتافت بدر بن
حسنویه حکمران کردستان شرایط استقبال و تکریم را بجای آورد و با
عساکر آنسامان در ملازمت سیده متوجه ری گردید مجد الدوله بمقاتله
مادر آمد اما مغلوب و دستگیر شد و سیده باز مستقلاً بحکمرانی پرداخت
و همت بر آبادی بلاد و رفاهیت عباد گماشت خود در پس پرده می نشست و با
وزیر بواسطه سخن میگفت و با سفرای سلاطین محاوره مینمود و کلمات
سنجیده بر زبان می آورد گویند سلطان محمود غزنوی سفیری نزد سیده
فرستاده پیغام داد که در مملکت عراق سکه و خطبه بنام من کن و اگر نمیکنی آماده
جنگ باش سیده در جواب گفت تا شوهرم زنده بود خیال میکردم اگر
سلطان این تکلیف کند چه میباید کرد حالا تشویشی ندارم و میدانم که سلطان
محمود مردی عاقل است و میداند کار جنگ را بنایی نیست فتح و شکست هر دو
ممکن است اگر بر من غالب آید بر بیوه زنی غلبه کرده و این هنر نیست و اگر مغلوب
من شود از ضعیفه شکست خورده و این برای سلطان ننگ بزرگی است لهذا
بمقاتله با من اقدام ننماید و من بدین اطمینان قبول تکلیف سلطان نکنم

گویند

گویند چون سلطان جواب سیّده از ایلچی بشنید تأمّل و تدبّر کرده گفت سخن سنجیده و درست است باید از این خصومت درگذشت خلاصه پس از آنکه سیّده روزی چند باستقلال حکومت کرد آنگاه پسر را بخشید و بار دیگر افسر ایالت را بر سر مجد الدّوله نهاد امّا باز عنان اختیار بدست سیّده بود و او شمس الدّوله برادر مجد الدّوله را حکومت همدان داد و ابوجعفر کاکویه را بحکمرانی اصفهان فرستاد و تا سیّده زنده بود روز بروز نظم ملک مجد الدّوله می افزود چون او درگذشت نوبت هرج و مرج گشت لهذا در اوایل سال چهارصد و بیست هجری سلطان محمود غزنوی لشکر بعراق کشید و این مملکت را مسخّر کرد و مجد الدّوله و پسرش اسود را با خواص او بگرفت و مقیّداً بغزنین فرستاد

سیّده

از جواری معتضد بالله عباسی بوده و شغب نام داشته چون مقتدر بالله از بطن او بوجود آمده بخلافت رسید پس از جلوس پسرش بمسند خلافت او را سیّده لقب دادند امّا بعد از چندی مقتدر مخلوع و مقتول شد و مادرش سیّده از قاهر بالله صدمات زیاد دید

سیرین

خواهر ماریهٔ قبطیّه است و ماریهٔ قبطیّه و خواهرش سیرین را مقوقس امیر اسکندریه برای حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرستاد و آنحضرت سیرین را بحسّان بن ثابت بخشیدند و عبد الله بن حسّان از بطن او بوجود آمد و خود ماریهٔ قبطیّه در سلک زوجات مطهّرات حضرت رسالت پناهی منسلک گردید و ترجمهٔ حال ماریه بیاید انشاء الله تعالی

حرف الشّین

شادن

شادن در اصل بمعنی آهو بره است که شاخش درآمده و از مادر خود مستغنی

شده

شده باشد و اعراب بعضی از جواری را باین اسم نامیده اند و از آنجمله است شادن جاریهٔ اسحق بن نجیح که بحسن خلق و لطف منظر مشتهر بوده و در فنّ موسیقی و نظم شعر مهارت داشته چنانکه اشعار ذیل را که از نتایج فکر و طبع خود اوست در مجلسی خوانده و اهل مجلس را مدهوش نموده است

ظبی تکامل فی نهایة حسنه … فزهی ببهجته وتاه بصدّه
والشّمس تطلع من فرند جبینه … والبدر یغرب فی شقائق خدّه
ملک الجمال باسره فکانّما … حسن البریّة کلّها من عنده
یا ربّ هب لی وصله وبقائه … ابداً فلست بعائش من بعده

یکی از اهل مجلس بعد از آنکه بخود آمد گفت آیا در حسن و جمال و صباحت و ملاحت غیر از تو کسی هست که این اشعار را بتوان باو راجع کرد و خواند شادن در جواب گفت

فان بحت ما للتی عیون کثیرة … واضعف عن کتمانه حین اکتم

شاریه

یکی از مغنّیه‌ها مذکوره در اغانی و از خوانندهای سلسلهٔ عباسیّه بوده در بصره متولّد شده اگرچه پدرش از اولاد سامة بن لؤی معروف به بنی ناجیه و از احرار بوده امّا چون مادرش کنیز می بود و پدرش نیز فرزندی او را انکار مینمود در قید رقیّت افتاد و بقولی او را دزدیده فروختند و خاتونی از بنی هاشم او را مالک شد و تربیت کرد و معلّم برای او قرار داد و آخر الامر مملوک ابراهیم بن المهدی گردید و در فنّ موسیقی چنانکه باید مهارت حاصل نمود و مشهور شد و تفصیل رقیّت و آزادی او در جلد چهارم کتاب اغانی مسطور است

شاعرة الاندلس

لقب حفصهٔ الرکونیّه از شهر ادیبهای اندلس است که شرح حال او پیش نگاشته شد چون در نظم شعر ید طولی داشته و کمال اشتهار را حاصل نموده او را باین لقب ملقّب ساخته اند

شاه سلطان

اسم

اسم چند نفر مخدره از زنهای با عصمت عثمانی است از آنجمله است دختر
سلطان سلیم خان اول که زوجهٔ لطفی پاشای صدر اعظم بوده و بمرکز افندی
ارادت داشته در محلهٔ داود پاشای اسلامبول مسجد جامع و خانقاهی
بنا کرده است و بعدها آن خانقاه را مدرسه نموده در صحایف الاخبار
مسطور است که چون لطفی پاشا مرد جسور مشهوری بود و چنانکه باید با پادشاه
سلطان رفتار نمی‌نمود از منصب وزارت عظمی معزول شد و ما بین زن و
شوهر تفرقه گردید

یکی دیگر شاه سلطان دختر سلطان سلیمان است که تکیهٔ شاه سلطان واقع
در محلهٔ ایوب (اسلامبول) را او بنا کرده

در تاریخ جودت پاشا و در جلد هفتم صحایف الاخبار میگوید شاه سلطان
نیز اسم دختر سلطان مصطفی خان ثالث بوده و مشار الیها بعبادت و زهد
و اعانت فقرا و دستگیری ضعفا اشتهار دارد و بانی بعضی ابنیهٔ
خیریه است

شجر الدر

ملکهٔ مصر و از مشهورات مسلمات است از درجهٔ کنیزی بمقام عزیزی رسید
این زن ترکی نژاد بوده ملک مؤید ابو الفداء اسمعیل ایوبی میگوید بعضی
گفته‌اند شجر الدر ارمنیه بوده نه ترکیه بهر حال تواریخ قطر مصری و غیره بر اخبار
و ترجمهٔ وی اشتمال دارد کنیتش ام خلیل است چه از سلطان ملک صالح
نجم الدین ابو الفتوح ایوب فرزندی خلیل نام داشت و این خلیل بکودکی درگذشت
و ملک صالح شوی شجر الدر برادر ملک عادل سیف الدین ابو بکر است و
این سلسله را اکراد ایوبیه مینامند و ایشان زمانی لایق در مصر و شام
و یمن بل غیرها پادشاهی کرده اند و خدمتهای بزرگ بدیانت اسلامیه نموده اند
سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب که فی الحقیقه اول این سلاله است
میتوان گفت نامش در تواریخ فرنگ بیش از تواریخ اسلام است و مجاهدات
و حروب وی از شدت شهرت ضرور اشارت نیست و فی الواقع این طایفه

بعد از

بعد از فوت ملک صالح نجم الدین ایوب شوی شجر الدر حکم انقراض در آمدند
و اصل ایشان از اهالی ایران است چه فرقهٔ هکاریه از اکراد ایران زمین
و بلدهٔ دوین منشا ایوب پدر سلطان صلاح الدین و شیرکوه عم وی از
اعمال آذربایجان میباشد شیخ تقی الدین مقریزی میگوید چون در سال
ششصد و چهل و هفت هجری لشکر فرنگ در رکاب پولس و اد بوسر شهر
دمیاط آمده آنجا را بتغلب تصاحب کردند ملک صالح نجم الدین ایوب
ایوبی که سلطان وقت بود مریضا در دمشق توقف داشت و مدافعه را
در زمان بسمت دمیاط در حرکت آمد و قتیکه بمحل موسوم به اشموم طناح
رسید مرض او شدت کرد و درگذشت شجر الدر که در صحبت و در رکاب او بود
تدبیر مردانه نمود و در اخفاء موت سلطان اهتمام تمام ورزید و کس فرستاده
توران شاه بن ملک صالح نجم الدین را از حصن کیفا طلب کرد و بحدی طرق
انتشار فوت سلطان را مسدود نموده بود که تا حضور توران شاه تمام تکالیف
اردو بر قرار سابق بعمل می آمد و طبقات و کارکنان دولتی همه روزه
بدرگاه میآمدند و سماط سلطانی کشیده میشد و تمام احکام و اوامر و قبض
و بسط و حل و عقد را شجر الدر خود مباشرت میکرد و امور سلطنتی را بشخصه
اداره نموده بود لاجرم بزبان هیچکس از فوت سلطان سخنی نمیگذشت
و از دور و نزدیک احدی از آن حادثه استحضار بهم نرسانید و اگر شجر الدر این
تدبیر بکار نبسته بود جمیع اردوی مسلمین پایمال لشکر فرنگ میگردید خلاصه
چون توران شاه مکتوب شجر الدر را قرائت نمود و از ماجری مطلع گردید در
نیمهٔ ماه رمضان از حصن کیفا جریده حرکت کرد و قتیکه بدمشق رسید در قلعهٔ
دمشق بتخت سلطنت مصر و شام جلوس نمود و آن روز دوشنبهٔ بیست و هفتم
رمضان سال ششصد و چهل و هفت هجری بود آنگاه از قلعهٔ دمشق خارج شد
در صالحیه منزل کرد و از آنجا بجانب ملک مصر نهضت نمود و در بیست و یکم
ذیقعده بمنصوره رسید و شجر الدر جمیع وظایف حکمرانی و تکالیف فرمانگذاری
از آن وقت بتوران شاه که ملک معظم لقب یافته بود واگذار و تفویض نمود

وی

ولی ملک معظم سیرهٔ ناستوده پیش گرفت و در تدبیر وقت و صلاح مملکت
خطا کرد و بحریه را که در آنوقت عمدهٔ لشکر و جمرهٔ عسکر بودند تهدید نمود و
هکذا نسبت بشجر الدر رفتاری برخلاف معمول پیش گرفت و او را تخویف
همی کرد و اموال و ذخایر پدر خویش از و مطالبه میکرد تا شجر الدر
بستوه آمده کس نزد بحریه فرستاد و خرمن عمر او را بر باد داد و خود بسریر
سلطنت مصر و شام جلوس نمود خلاصهٔ این واقعه آنکه سلطان ملک صالح
نجم الدین ایوب گروهی از ممالیک خود را رعایت فوق العاده کرده در دوایر
دولتی داخل ساخته ایشان را بر سایر طبقات نوکر تقدم بخشیده نام ایشانرا
بحریه گذارده بود و شمار آنجماعت را از هفتصد و پنجاه الی یکهزار تمام
نوشته اند و تمام ایشان ترکی نژاد بودند و همین جماعت اند که بعد از سلالهٔ
کردیه (سلسلهٔ ایوبی) سلطنت مصر را بدست گرفتند و دولت ممالیک
عبارت از دولت همین بحریه و جهت این ترک پروری آن بود که چون ملک
صالح نجم الدین ایوب مذکور بتحریک و تحریض اعیان مصر بر برادرش ملک
عادل خروج کرد و خواست سلطنت را از دست او بگیرد و کاری از پیش
نبرد لاجرم جمیع سپاهی و اعوان و انصارش پراگنده شدند مگر هشتاد
نفر از غلامان زرخرید ترکی نژاد با جماعتی از خواص اصحاب که عدد ایشان
بر بیست نفر میرسید این یکصد تن بعد از آنکه نجم الدین با شجر الدر در کرک
محبوس گردید همچنان مقیم کرک بودند و از حدود و حوالی آن قرای خود
مفارقت روا نداشتند تا فرج غیبی نصیب نجم الدین ایوب شد و از حبس
خلاص یافت پس از همان تاریخ این وفاداری و نمک شناسی را منظور همی
داشت و در سلطنت خود آن جنس را تربیت همی فرمود و عدد ایشان
بحد زیادی بیشتر کرد و آنها را خاصه و بطانهٔ خویش قرار داد و چون مرکز
دربار دولتی را از قلعهٔ جبل بقلعهٔ روضه نقل نمود این گروه را با خویشتن
در داخلهٔ قلعه منزل داد و اسم ایشانرا البحریه نهاد
ملک معظم توران شاه بن ملک صالح ایوب چون باردوی سلطنتی که در منصوره

متشکل

متشکل بود رسید نخست نسبت باین جماعت که همه بمرتبهٔ امارت رسیده
و نهایت استیلا و بسط ید در کارها و دولتی بهم رسانیده بودند اسائت آغاز
نمود و هم شجر الدر را بانواع وعید تخویف و تهدید کرد لهذا شجر الدر
باکبراء امراء ایشان مکتوب فرستاد و ضمنا چنین برنگاشت که شما دیدید من
بعد از فوت شوهر خود چگونه ضبط امور کردم و در تمهید سلطنت این جوان
و توطئهٔ امور وی تا چه مقام اقدام و اهتمام ورزیدم اینک برخلاف آنچه شایسته بود
هر روز مرا اهانت و هلاک بیم میدهد و در هراس و وحشت می افکند جماعت ممالیک
که بعهد مولی و مالک رقاب خواجهٔ درگذشتهٔ خویش در تقرب و تقدم و
حظوت و مکانت با خاتون مذکور وجهت جامعه داشتند اینحال را سخت انکار
نمودند و با یکدیگر همعهد گردیده در بیست و نهم محرم سال ششصد و چهل و هشت
هجری ملک معظم توران شاه بن ایوب مذکور را بقتل آوردند و بقتل او سنین
سلطنت سلسلهٔ اکراد بنی ایوب در دیار مصر بانقراض کلی رسید بعد از آنکه
هشت پادشاه از ایشان در مدت هشتاد و یک سال و هفده روز حکم همی راندند
و زمان پادشاهی ملک معظم پسر ملک صالح نجم الدین ایوب چهار ماه و یک روز
بود و بحریه حسب المواضعه چون توران شاه را کشتند شجر الدر را بپادشاهی
برداشتند و در تمام ممالک مصر بنام او خطبه خواندند و سکه زدند و او در
مثالها و احکام و فرامین دولتی چون توقیع میکرد بعنوان والدهٔ خلیل امضا
مینمود و نقش سکهٔ او باین عبارت بود (المستعصمیة الصالحیة ملکة المسلمین
والدة المنصور خلیل خلیفة امیر المؤمنین) و جماعت بحریه در همین سوق عسکر
که بر سر فرنگیان بود دلیریها کرده و کشتارها نموده بودند و عاقبت هم ایشان
مدینهٔ دمیاط را استرداد نمودند و از پرنس رواد مقدم سپاه فرنگ چهارصد
هزار دینار نقد بها گرفتند و در نهم صفر اردوی مسلمین از منصوره حرکت
کرد و عزیمت قاهره نمود و در روز سیزدهم صفر طبقات سپاهی و بزرگان دولت
حسب العاده برای ملکه شجر الدر قسم یاد نمودند و مشار الیها بعد از ملاحظهٔ
ادای تکلیف از لشکر و بجا اهل مصر جمله را بتشریفات گرامی و خلاع نفیس بنواخت

واحوال

واموال بسیار و نقود بیشمار در آن روز بخشش نمود ولی چون خبر سلطنت او
بشامات رسید اهالی سخت منکر شدند و در این باب شام تا مصر براه موافقت
نرفت و شامیان ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن عزیز صاحب حلب را طلب
کردند و هم مستعصم عباسی خلیفه از بغداد با آن ملک منشور فرستاد که
این چه رأی سخیف است و عقل ضعیف که زنی را بر یک مملکت بزرگ از مسلمین
پادشاهی داده اید و در این وقت جماعت بحریه امیر عز الدین ایبک ترکمانی صالحی را
که از معتبرین ایشان بود بسپهسالاری انتخاب کرده و برای پیشکاری ملکه
برگزیده بودند چون خبر مخالفت مردم شام و مذمت خلیفه از عراق بمصر رسید
عاقبت سپاه مصر نیز از مقام دولتخواهی ملکه عصمة الدین ام خلیل شجرة الدر
آغاز فرود آمدن نمودند لاجرم مشار الیها امیر عز الدین ایبک سابق
الذکر را بشرط زناشوئی اختیار کرد و پادشاهی خود را بوی تفویض نمود
و تمام مدت استقلال او در سلطنت دیار مصر هشتاد روز بود و عز الدین
ایبک را در شهر ربیع الآخر سال ششصد و چهل و هشت هجری الملک المعز
لقب داده با شعار و موکب و دستگاه و طمطراق سلطنتی سوار ساختند
و این اول ظهور دولت اتراک ممالیک است در مصر و این ایبک قریب هفت
سال سلطنت کرد و در آن مدت جمعی از ممالیک را خوار نمود و جمعیت ایشان را
پراکنده ساخت و قلاون و بیبرس که هر دو از مشاهیر شجعان ممالیک بودند
و هر دو بعدها بسلطنت رسیدند از خوف ایبک بشام گریختند و هم
گروهی بیشمار از ستمکاری و خونخواری وی بقتل آمدند تا آنکه شجرة الدر
بقتل او اقدام کرد و در روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه ربیع الاول سال
ششصد و پنجاه و پنج در حمام جام حمام نوشید و جهت اقدام شجرة الدر بقتل
شوی خویش آن بود که بوی گفتند ایبک دختر بدر الدین لؤلؤ صاحب موصل را
خطبه کرده است و عزم تزویج او دارد غیرت شجرة الدر از این معنی در هیجان
آمد و یک روز که ایبک از چوگان بازی باز گشته بحمام رفت سنجر جوجری را
که غلام محسن طواشی (خواجه سرا) بود با جمعی از خدام بحمام فرستاد تا کار

او را تمام کردند و در همان شب انگشت و انگشتری او را نزد امیر عز الدین حلبی
کبیر فرستاد و بفرمود تا بسلطنت مصر بپردازد اما عز الدین جرأت نکرد و چون
این داستان انتشار یافت غلامان معز الدین ایبک مقتول قصد قتل
شجرة الدر کردند و ممالیک صالحیه که زرخریدان ملک صالح نجم الدین ایوب زوج
سابق شجرة الدر بودند بحراست و حمایت او برخاستند پس آراء کبراء بر
سلطنت نور الدین علی بن ایبک قرار گرفت و او را الملک المنصور لقب
داده در حالی که پانزده سال از عمرش گذشته بود بجای پدر نشانیدند و
شجرة الدر را از دار السلطنه بسوی برج احمر نقل نمودند و خدامی را که با شجرة الدر
بر قتل معز الدین ایبک همداستان شده بودند بدار کشیدند و سنجر
جوجری که سردسته قتله بود فرار کرد و بعد از چندی بدست افتاد و مثل سایرین
بدار زده شد و خانه صاحب بهاء الدین علی بن حنا را نیز که وزیر شجرة الدر بود
بپاسبانان دولتی سپردند و هم بخط خودش نوشته شصت هزار دینار از وی
بگرفتند و بعد از چندی ممالیک معز الدین ایبک با هم متفق شده علم الدین
سنجر حلبی را که پیشکار و اتابک ملک منصور علی بن ایبک کرده بوده بود
بگرفتند و بجای او اتابکی مستعرب صالحی را اتابک وی قرار دادند و در
شانزدهم ربیع الآخر همین سال ششصد و پنجاه و پنج شجرة الدر بقتل آمد
و جسدش بخارج برج احمر افکنده شد پس نعش او را بمزاری که خود در زمان
حیوتش ساخته بود حمل دادند و بخاک سپردند

شراحه

بر وزن سراقه زنی بوده است از قبیله همدان که در حضور حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام اقرار بزنا نموده و رجم شده است و شراحه محدثه بوده است
مکناة بام سهله

شرف خانم

بنا بر مسطورات تذکره فطین دختر نبیل بیک از نژاد شیخ الاسلام
عاشر افندی است که صاحب کتابخانه و از شعرای علما بوده مشار الیها شاعره

ادیبه و ناظم مناجاتی است که در تذکرهٔ فطین مسطور شده و صورت آن
از قرار ذیل است

یا الٰهی دکلم مستحق احسان ایله | کرم و لطفکی حمده فراوان ایله
نعت و مرثیه مناجات و ستایشلرمی | سبب مغفرت ایت ذی بورد بوان ایله
اکلایم نیك و بد خیر و شرمی بالجمله | بیلدیروب علم لدن سیرمی عرفان ایله
جمله ارباب کمالك نظرنده بلورم | نقد دوار ایسه نقصانمی پنهان ایله
وزن و معنیده اگر اولسه اثر عارشناك | شعرمی منتخب حضرت حسان ایله

الحق این زن را مرثیه‌های ممتاز است که زیور دیوان او محسوب میشود تولدش در سال هزار و دویست و بیست و چهار اتفاق افتاده است

(بوشناق) شریفه خانم

منسوب بایالت لوبین است صاحب مآثر و بسالت مردان بوده و بمردی و دلیری شهرت نموده چنانکه در اوراق و صحایف ذکر او کرده و گفته‌اند این زن در جنگ منتنگرو که طاغیان بر ناحیهٔ لوبین استیلا بهم رسانیده بودند مانند ابطال رجال داخل میدان قتال شده چند تن را بدست خود بکشت و دولت علیهٔ عثمانی مبلغی انعام با یك قطعه نشان مجیدی باو اعطا کرد و این در بیست و دوم ماه شوال سال هزار و دویست و نود و سه بود

ششد

دختر محمد بن الشیخ علی الترکمانی است که در علم حدیث مهارت داشته نزد عبدالله بن علی الصنهاجی استماع و تحصیل علم حدیث کرده در انباء ابن حجر ذکر او شده در سال هفتصد و هشتاد و هفت هجری وفات نموده است

شعانین

بنابر مسطورات کتاب تزیین الأسواق این زن از زوجات متوکل خلیفهٔ عباسی بوده و کمال و جمال انباز نموده شعرهای شیرین میسروده پدرش
از کنیشهای

از کنیسه‌های ساکن دیر یکی از دیرهای شام و خود کشیش زاده و وقتی منظور نظر متوکل شده که این خلیفه در آن ناحیه بسیاحت باغات و دیرها اشتغال داشته گویند متوکل روزی با یکی از ندمای خود بدیری که شعانین در آن بسر میبرد رفت و او را دید و مفتون صباحت و ملاحت او گردید از پدرش پرسید این دختر را نام چیست گفت شعانین خلیفه گفت ای شعانین قدری آب برای من بیاور شعانین گفت سیدی آبی که در اینجاست از دریاچه است و لایق شما نیست اگر بخواهید خود میتوانستم شما را سیراب کنم بلا مضایقه آن را فدا میکردم پس از آن بسرعت رفته جامی نقره آب کرده آورد خلیفه اشاره بندیم کرده او آب را گرفت و نوشید آنگاه خلیفه بشعانین گفت اگر من ترا خواستگاری کنم راضی خواهی شد او گفت اگر این مهر حقیقت داشته باشد و مآل آن چون حال از آن هراسی ندارم البته قول شاعر را شنیده اید که میگوید

کنت لی فی اوائل الامر حبّا | ثم لما ملکت صرت عدوّا
این ذاك السرور عند التلاقی | صار منّی تجنّبا و نبوّا

متوکل طوری بطرب آمد که نزدیك بود از شوق جامه بر تن چاك کند بعد از آن بشعانین گفت امروز بکار دیگر میپردازیم و با من باش که دلم در بند مهر تست شعانین او را بغرفه‌ئی برد و بر اکرام و احترام بیفزود خوردنی و شراب آورد چون متوکل باکل و شرب پرداخت و سرش گرم شد مشار الیها عودی برداشت و بنای تغنی را گذاشت و ابیات ذیل را برخواند

یا خاطبا منّی المودّة مرحبا | دو جُد فداؤك لا عدمتك خاطبا
انا عبدة لهواك فاشرب واسقنی | واعدل بکاسك عن جلیسك اذ ابی
فو الذی رفع السماء ملکتنی | وترکت قلبی فی هواك معذبا

ازین اشعار میل و رغبت او بمتوکل معلوم شد و بر رغبت خلیفه بیفزود در آمد و خلیفه او را تزویج نمود و محبوبه و گزیده ترین زوجات متوکل گردید

شعثاء

شعثاء

در اشعار حسّان ذکرِ این زن شده اصلاً از قبیلهٔ بنی اسلم و بقولی از
طایفهٔ بنی ماسکه بود عرب بوده حسّان با و مایل و مفتون گردیده او را
بزنی خواسته و ام فراس دختر حسّان از بطن این زن بوجود آمده است

شعوانه

از قراریکه در نفحات الانس مولانا جامی مسطور است و چنانکه در طبقات
امام شعرانی نگاشته شده این زن کُرد او اخر مائهٔ دوم هجری زندگانی
مینموده دارای مقام ولایت بوده زنان را موعظه و نصیحت میکرده و
با لحان خوش سخنان مؤثّر میگفته از فرط درستی بخدا میگریسته و میگفته است
میل من آن است که آنقدر بگریم که دیدگانم نماند پس از آن بدرجهٔ خون
از چشمانم جاری شود که در بدنم عضوی نماند که خون در آن باقی مانده باشد
زهّاد و اهل مجلس او حاضر میشده اند از اکابر اولیاء الله فضیل بن عیاض
بزیارت و ملاقات شعوانه میرفته و آرزوی فیوضات قدسیهٔ آن مخدره را
مینموده در ملازمت مشار الیها گردیده بوده است وقتی از وی میپرسند
تو از خدمت و مصاحبت شعوانه چه دیدی و بچه فیض رسیدی در جواب میگوید
از وقتیکه من باین سعادت نایل گشته ام حبّ دنیا از دلم خارج شده
بجهت روزی غم نخوردم بزرگان اهل دنیا بنظر من عظمی ندارند و مؤمنین را
حقیر و بیقدر نمی بینم بالجمله شعوانه در سال یک صد و هشتاد و هفت
هجری در مکّهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفاً و تعظیماً راه سرای
قرب پیش گرفت

شغب

مادر مقتدر بالله عبّاسی است و بیشتر بعنوان ام موسی و در بعضی لغت
سیّده ذکری از وی شده از جواری ام ولد معتضد خلیفه بوده پس از جلوس
پسرش مقتدر بمسند خلافت بسیّده ملقّب شده در اواخر عمر علّت
استسقا او را عارض گردیده و پس از وقوع خلع و قتل مقتدر مرض او

شدّت کرده چنانکه از خوردن و آشامیدن افتاده بود در چنین حالی
قاهر بالله خلیفه او را احضار نمود و از راه غرض و طمع باز ادوا ایذای او
پرداخت و سر از پرو پا آویخت و وفاتش در سال سیصد و بیست و یک هجری
واقع شده و در رصافه در مقبره که مخصوص خود او بوده مدفون شده است

شفا خاتون

ام عبد الرحمن بن عوف و بنت عوف بن عبد بن الحارث بن زهره از صحابیات
هنگام ولادت با سعادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
این زن نزد حضرت آمنه بنت وهب بوده و علایم تولد خاتم پیغمبران را
که عبارت از خوارق و خانیه و حالات عجیبه نورانیه باشد در مشاهدت
مشارکت نموده بدینجهت اسم او در کتب سیر مذکور است

شفا

اسم دو نفر صحابیه بوده است و یکی از آن دو ام سلیمان بن ابی خثمه میباشد
و او شفا بنت عبد الله ابن عبد شمس القرشیّة العدویّة و صاحبه رقیه نمله
است که در زمان جاهلیت برای دفع ناخوشی سرخجه با محلک منتر میخوانده
و شفای بنت عبد الله در غایت احترام و اکرام سید انام حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله نهایت مبالغت را مینموده و آنحضرت در خانه
مشار الیها قیلوله میفرموده بنابر این شفا فراشی مخصوص وجود مبارک آن
بزرگوار در خانهٔ خود ترتیب داده و آن فراش در خانوادهٔ شفا بود تا مروان
آنرا بگرفت در تاریخ کامل در آنجا که ذکر سیرهٔ عمر مینماید مسطور است
که شفا بنت عبد الله چند تن را در راهی دید آهسته و نرم قدم برمیداشتند و
طوری سخن میگویند که مسموع نمیشود و حرکات آنها بحرکات زنا کاران
شبیه است پرسید اینها چه کسانند گفتند زاهدانند گفت کان والله
عمر اذا تکلم اسمع و اذا مشی اسرع و اذا ضرب اوجع و هو و الله ناسک حقّا
یعنی بخدا قسم عمر هر وقت سخن میگفت حرفش شنیده میشد و گاه راه رفتن

بسرعت قدم میزد و هنگام زدن بدرد میاورد پس او زاهد حقیقی بود

(ست) شقرآء

دختر سلطان مصر ملک ناصر حسن بن محمد قلاوون است که زوجهٔ امیر دوس بوده دار الست الشقراء یعنی خانهٔ ست شقراء یک وقتی از ابنیهٔ عالیهٔ مصر شمرده میشده و مقریزی در خطط خود ذکر آن کرده است مشار الیها روز سه شنبهٔ بیست و هشتم ماه جمادی الاولی سال هفتصد و نود و یک هجری در گذشته است

شقراء

دختر مسلم بن حلیس الطائی و از زوجات عبد الملک خلیفهٔ اموی بوده بقول ابن اثیر جزری مادر پدر این شقراء دختر عبد الله بن جعفر الطیار میباشد

شقیقه

اسم مغنیه ایست از عرب و او دختر عباد بن زید بن عمرو بن شیبان است این بیتی که در دیوان حماسه دیده میشود و میگوید

لو کنت من مازن لم تستبح ابلی

بنو اللقیطة من ذهل ابن شیبانا

میبایست بجای بنو اللقیطه بنو الشقیقه نوشته شود چه مشار الیها منظور است نه بنو اللقیطه و در اینجا خالی از مناسبت نیست که بگوئیم بنو اللقیطه در عرب منسوب بدختری هستند که حذیفة بن زید در سالی که مجاعت و قحطی مردم را هلاک مینمود پیدا کرد و چون لقیطه از التقاط است التقاط بمعنی پیدا کردن و دریافت نمودن باشد باین اسم معروف شد حذیفه تفتیش و جستجو کرد و پدر لقیطه را معلوم نموده بشناخت و او عصم بن مروان نام داشت و چون از نکاهداری و رسانیدن قوت بدختر خود عاجز شده بود او را رها نموده حذیفه لقیطه را خواستکاری کرد و عصم او را بزنی بحذیفه داد و اولاد او معروف به بنی اللقیطه شدند و این در او قبا نوس مسطور است

شقیقه

صحابیه بوده است از بنی مازن و بقول ابن اثیر خواهر شموس بنت مالک الصحابیه میباشد و این هر دو خواهر بحضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند

شکرپاره

از زنهائی است که مصاحبت و منادمت سلطان ابراهیم عثمانی داشته و برای سلطان داستان نقل میکرده بعد از حد خود تجاوز نموده و در امور ملکی مداخله کرده و بتوسط اتباع و کسان خود از مردم رشوه ها گرفته رفته رفته مطلب آشکار شد و ابتدا مهد علیا کوسم والده او را تعزیر و تنبیه نمود و بعد ها مراتب بمحضر سلطان معلوم و مکشوف گردید و حکم نفی و اخراج بلد او صادر گشت روز سیم ماه جمادی الاولی سال یکهزار و پنجاه و هشت بود که شکرپاره را غفلة گرفته و در قایقی گذاشته بجزیرهٔ ساقز بردند و از آنجا به ابریم نفی کردند گویند احمد آغا نام مأمور اخراج و ایصال او بمحل مزبور بوده و چون بیخبر و ناگهان او را گرفته و حرکت داد شکرپاره خرج راه نداشت با حمد آغا اظهار کرد او ششصد اقچه باو داد شکرپاره چون نظرش بکیسهٔ نقود مسطوره افتاد از خوشحالی دامن احمد آغا را بوسید و هر دو بگریه در آمدند بالجمله بعد از نفی و تبعید شکرپاره حکم شد اموال او را بطور مصادره ضبط کنند در خان والده (اسم کاروانسرائیست در اسلامبول) در اطاق او شانزده صندوق از اموال او پیدا کردند که همه مملو از جواهر و سیم و زر بود از خانهٔ شکرپاره هم دویست و پنجاه کیسه پول نقد و اجناس بسیار دیرون آوردند و چون جمله مال او را بحضور سلطان ابراهیم بردند نهایت متعجب شده گفته هی کافر پیش من قسم میخورد پول شام شب ندارم ببین چه مکنتی از او بدست آمده همهٔ اینها مال من است

شلبیه

ادیبه بوده است اندلسی منسوب به شلب بروزن حلب و آن ابالتی بوده است

در ساحل دریا و مسافت آن محل تا شهر قرطبه که در آن وقت پای تخت اندلس بود هفت میل است اسم ادیبهٔ مشار الیها معلوم نیست همینقدر معین است که اهل شلب بوده و از ابیات مسطوره در ذیل که از نتایج افکار شلبیه است درجهٔ فضل و طبع او بدست می آید

قد آن ان تبکی العیون الآبیه — ولقد اری ان الحجارة باکیه
یا قاصد المصر الذی یرجی به — ان قدر الرحمن رفع کراهیه
ناد الامیر اذا وقفت ببابه — یا راعیا ان الرعیة فانیه
ارسلتها هملا و لا مرعی لها — وترکتها نهب السباع العادیه
شلب کلا شلب و کانت جنة — فاعادها الطاعون نارا حامیه
حافوا و ما خافوا عقوبة ربهم — والله لا تخفی علیه خافیه

شموس

اسم چهار نفر صحابیه و یکی از زنان انصار است که ابو محجن الصحابی با و تعشق داشت و چون هیچ راهی نداشت که بدیدار او نایل گردد در جنب خانهٔ شموس در عماری که میساختند تن بعملگی در داده که گاهگاه از روزنهای آن عمارت روی معشوقهٔ خود را به بیند و چون این دولت او را دست میداد این شعر میخواند

ولقد نظرت الی شموس و دونها — حرج من الرحمن غیر قلیل

آخر الامر این شعر بسمع شوهر شموس رسید و بعمر شکایت برد عمر ابو محجن را نفی کرد و پوشیده نیست که ابو محجن چه در زمان جاهلیت و چه در ظهور اسلام بشجاعت و کرم و سخاوت معروف بوده و اصرار به شرب خمر داشته و اوست که میگوید

اذا مت فادفنی الی جنب کرمه
تروی عظامی بعد موتی عروقها
ولا تدفننی بالفلاة فاننی
اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها

عمر

عمر او را چند بار حد شرب خمر زد و سودی نداشت و رشادتی که از او در جنگ قادسیه بظهور رسید مشهور است و سعد بن وقاص پیش از آن جلادت و مردانگی او را نواخت و توبه داد ایا او حقیقة توبه کرد یا نکرد خدا داناست در سرکان تویسرکان که از متنزهات امکنه شمرده میشود بظاهر قریه مزاری است گویند قبر ابو محجن است کمتر جائی است که باین صفا باشد در بهار و تابستان نضرت اشجار و اراضی و جریان میاه و انهار و وضع جبال تماشائی بنظرها میرساند که نگاشتنی و رسم کردنی است در دو فصل مزبور قرب چهل نفر درویش بر سر آن مزار جای دارند و باصطلاح خودشان حال می کنند و غالبا چون آنها را دست رسی بلعل رمانی نیست با سبز خانگی ساخته و سجاده در زیر درختی انداخته بخیال البسر میبرند و از پیر و توان گفت کرد استی آن مزار قبر ابو محجن است چه این وضع ظاهر از میل باطن او خبر میدهد و اهل سرکان و تویسرکان درویشها را آسوده دارند چه بخیرها راغب اند و اعانت فقرا را طالب

شموس بنت قیس

مادر ام المؤمنین سوده بنت زمعه بوده است کما فی الصحایف

شمس الملوک

دختر ناصر الدین محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن یعقوب ابن الملک العادل بوده و در انباء ابن حجر در جزء وفیات سال هشتصد و سه ذکر او شده مشار الیها محدثه ایست شامیه و از زینب بنت الکمال روایت کرده ابن حجر از او اجازه داشته وفات او در ماه شعبان سال مذکور اتفاق افتاده است

شهباز

دختر شهباز خان دنبلی از بزرگان ایران و اسمش صاحبه سلطان بوده بزیور هنرها آراسته و طبع خوشی داشته رباعی مسطوره در ذیل را در مدح مرحوم حسنعلیمیرزا ابن خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه

گفته است

گفته است

شهزاده حسن دلبر و لشکرشکن است
شهزاده خوب روی شیرین سخن است
در باغ شهنشهی خرامان سروی است
در گلشن خسروی گل یاسمن است

شهدة الکاتبة

شهده بنت ابی نصر احمد بن الفرج بن عمر الابری است که در علم و درایت و حسن خط و کتابت مشهور و در علم حدیث ماهر و عالیة الاسناد و بجهت علو اسناد او خلقی کثیر از و اخذ حدیث نموده اند جد اعلای او عمر بوزنگری معروف است ابن خلکان گوید شهده از ابو الخطاب نصر بن احمد البطر و ابی و ابو عبد الله الحسین بن احمد بن طلحة النعالی و طلحة بن محمد الزینبی و ابو الحسن علی بن الحسین بن ایوب و ابو الحسین احمد بن عبد القادر بن یوسف و فخر الاسلام ابو بکر محمد بن احمد الشاشی و امثال اینها از مشاهیر فضلای مائه ششم اخذ علم کرده و اجازه گرفته و از وی نیز بسیاری استفاده نموده و نزد او درس خوانده و اجازه گرفته اند هم در آن عصر صیت اشتهار او به اکناف و اقطار رسیده بود پس از آنکه سنش از نود سال تجاوز کرد روز یکشنبه سیزدهم محرم سال پانصد و هفتاد و چهار هجری در بغداد داعی حق را لبیک اجابت گفت اما پدرش ابو نصر در روز جمعه بیست و سیم ماه جمادی الاولی سال پانصد و شش در گذشته است

از اعیان ادبای عصر شهده الکاتبه یکی علی بن محمد بن یحیی ابو الحسن الدرینی است که بجهت انتساب او به المقتفی لامر الله از خلفای عباسیه ثقة الدوله لقب یافته و دارای علم و ادب بوده و در بغداد تکیه و مدرسه داشته و از آنجا که ابتدا ملازمت خدمت ابو نصر پدر شهده را داشته لهذا مشار الیه شهده را بزنی باو داده ولادت ثقة الدوله در سال چهارصد و هشتاد و پنج

هجری و وفات او در روز سه شنبه نوزدهم ماه شعبان سال پانصد و چهل و نه اتفاق افتاده چون درگذشت در همانخانه که داشت او را دفن کردند بعدها که زوجه اش وفات نمود ثقة الدوله را نیز از آن خانه نقل کرده هر دو را در یک محل دفن نمودند

شهده

بنت عمر بن احمد بن هبة الله احمد بن یحیی بن جرادة العقیلی الحلبی است که به سیده حلبیه مشهور بوده و پیش از این در حرف سین اشارتی بدان رفته در حلب در سال ششصد و بیست هجری در حوزهٔ درس فاضل کاشغری حاضر شده و از او اخذ علم نموده و از ثابت بن شرف و سایرین اجازت گرفته صلاح الدین صفدی در کتاب عنوان النصر گوید استاد من علم الدین نزد سیده حلبیه شهده درس خوانده و میگفت مشار الیها برای ما از محدث مشهور شیخ حافظ ضیاء الدین عمر بن بدر بن سعید الموصلی روایت حدیث نمود و غیر از او کسی از حافظ مشار الیه نقل حدیث برای ما نکرد وفات سیده حلبیه در سال هفتصد و نه در حلب اتفاق افتاده گویند این زن بعد از وفات برادر خود قاضی مجد الدین از دنیا اعراض نموده دیگر لباس فاخر نپوشید

شهده

در جلد ششم اغانی ابو الفرج اصفهانی گوید شهده مادر عاتکه مغنیه است که ترجمهٔ حال او در حرف عین بیاید و او جاریه و خواننده مشهور ولید بن یزید اموی بوده است

شهربانو

دختر یزدجرد پادشاه عجم از بزرگان زنان عالم است حق تعالی او را نیز بهره عظیم اختصاص بخشیده که امامت را در نسل او قرار داده و نه امام معصوم که هر یک در عهد خویش قلب عالم امکان بوده اند و اینک واپسین ایشان حضرت مهدی موعود و خلیفة الله فی الارضین و حجة علی الخلق اجمعین است

از نژاد آن بانوی کبری بظهور آورده و در حق فرزند بزرگوار آن مخدرهٔ عالیمقدار علی بن الحسین زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام گفته اند

و ان غلاما بین کسری و هاشم
لافضل من نیطت علیه التمائم

ارباب خبر و علماء تاریخ را اختلاف است در اینکه حضرت شهربانو و سایر بنات کسری که بدست اسلامیان افتاده با آن اسیری صوری که از هزاران آزادگی برتر و افضل است گرفتار آمدند بعضی گفته اند در خلافت عمر بن الخطاب بود و برخی زمان عثمان بن عفان را نوشته اند و جمعی عهد همایون حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را معین کرده اند گویند وقتیکه زنان و دختران اهالی مدینه شنیدند دخترهای پادشاه عجم را وارد مدینه میکنند همه بتماشا بربامهای معابر رفتند و در راه تحصیل اذن شوهران بسیاری از نسوان مدینه صداقها بخشیدند و پردگیان از شوق سیر سیرت و جمال و کمال ایشان از وراء حجاب ظاهر گردیدند آنها که گویند بنات یزدجرد کسری در عهد خلیفهٔ ثانی بمدینه رسیدند بر این اند که عمر بن الخطاب گفت این دخترها تقویم میباید کرد تا هر کس راغب آنهاست بها تسلیم کند تا تقسیم شود حضرت شهربانو از آن حکم متأثر گردید و بربنای اعلای خویش خسرو پرویز بزبان پهلوی بد گفت که اگر او بنامهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله توهین نمیکرد کار باینجا نمیکشید خلیفه چون پهلوی نمیدانست گمان کرد باو دشنام داد و از در طیش قصد بطش نمود امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فرمود وی از حکم تو آزرده شد و بجد خود پرویز نفرین کرد و حکم الهی در حق اینگونه بردگان که از خاندان بزرگ باشند غیر این است که صادر شد مگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفرمود که گرامی هر قوم را گرامی دارید اینان شاهزادگان فارس میباشند حق مقام ایشان را موافق قانون کلی نبوی منظور میباید داشت خلیفه

گفت

گفت پس تکلیف چیست یا ابا الحسن فرمود خود ایشان را مختار میباید ساخت تا هر کس را برگزینند از سهم او در غنیمت محسوب گردند و در بعضی از اخبار در این مقام ما بین حضرت شهربانو و امیر المؤمنین سلام الله علیه محاورهٔ گذشته است و لوحی که در بناء مشهور واقع در کوهسار ما بین جنوب و مشرق ری تمثال بی بی شهربانو بنظر رسیده بصورت آن مجلس فی الجمله مشتمل است در خبری معتبر دیده ام که در آن مجلس میان آن اسیران و خلیفهٔ مسلمین سلمان فارسی مترجمی میکرد و مطالب از طرفین معلوم میداشت و مفهوم میساخت و هم در کتابی خوانده ام که امیر المؤمنین علیه السلام از دختر یزدجرد پرسید پدرت چون وقت را نامساعد دید و اقبال را در زوال یافت چه میگفت گفت میگفت چون بخت برگردد هلاک در تدبیر باشد اذا ادبرت الدنیا کان الحتف فی التدبیر باری حضرت شهربانو چنانکه در اخبار بسیار رسیده است بحال نفاس در گذشت رضوان الله علیها و اینکه شیخ شمس الدین سبط شیخ عبد الرحمن بن الجوزی گفته است زبید یا زید بعد از حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء مادر حضرت سجاد را بزنی گرفت خبطی است شنیع و غلطی فاحش و محمد ذهنی افندی مؤلف مجموعهٔ مشاهیر النساء در ترجمهٔ حضرت شهربانو میگوید وی دختر آخر اکاسرهٔ ایران یزدجرد است که در فتوحات زمان خلافت عمر با دو خواهر خود بدست اهل اسلام افتاده و حضرت حسین علیه السلام او را بگرفت و استیلاد نمود و از وی علی بن الحسین زین العابدین بوجود آمد در ربیع الابرار و سیرهٔ حلبیه و صحایف الاخبار و مشارق الانوار مذکور است که یزدجرد سه دختر داشت یکی بعبد الله بن عمر و دیگری بمحمد بن ابی بکر و دیگری بحضرت حسین بن علی علیه السلام هم صحبت و هم بستر شد از آن دختر که در خانهٔ عبد الله بن عمر پسر فاروق بود سالم بن عبد الله ولادت یافت و از آنکه در خانهٔ محمد بن ابی بکر صدیق بود قاسم بن محمد در وجود آمد و از آنکه بشرف مصاحبت حضرت حسین بن علی علیهما السلام بود حضرت سید الساجدین

زین العابدین

زین العابدین علیه السلم ظاهر گردید و چون این سه بزرگوار که از سادات تابعین و فقهاء آن طبقه میباشند در علم و ورع بر اقران فائق گشتند اهالی مدینه که از استیلاد سراری و استفراش جواری احتراز داشتند سپس در آن کار رغبت نمودند

و در بعض از کتب اسم مادر حضرت زین العابدین علیه السلم غزاله یا سلامه یا سلافه یا ام سلمه نوشته شده و منافاتی نخواهد داشت زیرا که شهربانو اسم اصلی آن مخدره و غزاله و سلامه و غیرها اسم عربی اسلامی اوست و مخصوصا معمول بلکه مستحب بوده است که بردگان را تغییر اسم میداده و نامی مجدد میکذارند و حضرت شهربانو بالبدیهه در صورت نسبت باسلام نیز سمت بردگی داشت اگر چه در معنی بر همه آزادگان بر مردگی مقدم بود

وشهربانو را شاه جهان و شاه زنان نیز خوانده اند

شیماء

دختر حلیمه سعدیه شیماء خواهر رضاعی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و محبت مفرطی بر آنحضرت داشته و از آنرو گفته است

یا ربنا ابق اخی محمدا حتی اراه یافعا و امردا
ثم اراه سیدا مسودا واکبت اعادیه معا والحسدا
واعطه عزا یدوم ابدا

مشارالیها هم زمان شباب و کهولت و هم اوان بعثت و نبوت و هم ایام غلبه و فتح و فیروزی حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و ارجوزه مسطوره در ذیل را در وقت کودکی آنحضرت بجهت مشغول ساختن آن بزرگوار سروده

هذا اخ لی لم تلده امی ولیس من نسل ابی و عمی
فدیته من مخول معمی فانمه اللهم فیما تنمی

شیماء بمعنی خال دار است و لقب مشارالیها بوده اسمش حذافه یا جدامه است

حرف الصاد

صاحبة الجمل

اشاره بعایشه است و کلام معجز نظام حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که خطاب بزوجات مطهرات کرده فرموده اند لیت شعری اینکن صاحبة الجمل الادبب تخرج فتنبحها کلاب الحوئب و در وقعه جمل که نزد اهل خبر معروف است رجال بنی ضبه این رجز میخوانده اند

نحن بنو ضبة اصحاب الجمل ننازل الموت اذا الموت نزل
والموت احلی عندنا من العسل

چون عایشه در وقعه جمل بر شتری که عسکر نام داشت سوار بود و مخصوص همین وقعه آن شتر را بهر او اهدا کرده بودند آن وقعه را وقعة الجمل و عایشه صاحبة الجمل گفته اند

صاحبة الرؤیا

آنچه از اقوال ارباب سیر مستفاد میشود صاحبة الرؤیا یکی لقب رقیقه بنت ابی صیفی است که در باب استسقای جناب عبد المطلب خوابی دیده و از آنجهت او را صاحبة الرؤیا گفتند دیگری عاتکه بنت عبد المطلب است که او نیز خوابی در باب وقعه بدر خود دیده و از آنرو باین لقب ملقب گردید

صاحبة النعامة

گویند زنی فقیر و بیکس در احیاء عرب بوده که اهل قبیله او را کفالت مینموده اند روزی در صحرا شتر مرغی دید صمغی غلیظ که آنرا صعرور گویند خورده و گلوی او را گرفته از حرکت باز مانده و خوابیده زن بیچاره گمان کرده شتر است او را گرفته با معجر خود بدرختی بست و بقبیله آمده شادی کنان بر آواز بلند گفت بعد ها در هنگام نقل و کوچ بر اعانت شما محتاج نخواهم بود خود شتری بچنگ آورده و احمال خود را با آن حمل خواهم کرد و زیر بار منت شما نخواهم رفت پس از آن باز بطرف شتر مرغ متوجه شد اتفاقا شتر مرغ آن لقمه گلوگیر را بلع کرده و راحت شده خود را بنحوی از بندها ساخته رفته بود ضعیفه چون اینحال بدید بحالت تعجب و تأسف

بماند هم شتر مرغ از چنگ او رفته هم از اعانت اهل قبیله محروم گردیده بعد از آن هر کس بچیزی که قابل اعتماد نبود اعتماد مینمود باو میگفتند انت کصاحبة النعامة یعنی تو مثل آن زنی که بشتر مرغ اعتماد کرد و این گفته مثل شد و نظر بفاید شرح مزبور نگاشته آمد و الا از موضوع ما خارج بود

صاحبه

در سرای یکی از شاهزادگان فرزندان خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه خاتونی بوده است صاحب طبع که صاحبه تخلص داشته او را بحیا و عفت و صفات حسنه ستوده اند اما ترجمهٔ حال او را بدرستی ننگاشته اند همینقدر گفته اند بکمال و دانش رغبتی داشته و خط را خوب مینوشته لطف طبعش از اشعارش معلوم میشود این سه شعر از وست

غم نیست که از حسرت بسیار تو مردم
لطفت نشود کم ز تو مقصود من این بود
زلف در روی تو هر کس که ببیند گوید
آتشی هست که با دود در آمیخته اند
جان و ایمان برای عاشق نیست جان و ایمان برای معشوق است

صالحه بنت الملقن

از احفاد ابن الملقن الشافعی و دختر شیخ نور الدین علی و خواهر خدیجه بنت الملقن است که در حرف خاء ترجمهٔ حال او نگاشته شد
صالحه بنت الملقن را صالحه ام الهنا نیز گفته اند و او از اشیاخ امام سیوطی بوده و مشار الیه در کتاب المنجم ذکر او نموده و گفته است این زن از جد خود اخذ حدیث کرده در سال هفتصد و نود و پنج هجری متولد شده و در ماه رمضان سنهٔ هشتصد و هفتاد و شش در گذشته است

صبیحه

زوجهٔ ملک حکم مستنصر است که از ملوک اندلس بوده دارای عقل و درایت و در انجام مهام سلطنت صاحب خبرت و کفایت بوده و در زمان شوهر خود

در امور ملکی مداخله مینموده و اکثر ارکان دولت و کارگذاران طوعا اوامر و نواهی او را اطاعت کرده از فرمان او سر نمی پیچیدند چون شوهرش ملک حکم مستنصر در گذشت و پسرش هشام ثانی که ملقب به المؤید بالله گردید بر سریر سلطنت نشست چون پانزده ساله بود و بدرستی از عهدهٔ امر خطیر و کار بزرگ مملکت داری بر نمی آمد آرای امنا و رجال دولت بر آن اتفاق نمود که صبیحه از جانب پسر خود نیابت سلطنت داشته باشد و امور حکمرانی را اداره کند و او با بن شغل شاغل پرداخت و کار ها را بوجهی لایق ساخت در تاریخ اندلس هنرهای مجید را از این زن نموده اند

صدقی امة الله قادین

دختر محمد افندی پسر عبد الرحمن افندی قاضی زاده است که در سال یکهزار و هشتاد و نه وفات کرده در جوار زاویهٔ امیر بخارا که در اداینه قیوسی (در اسلامبول) واقع است مخالک رفته این زن از ادیبه های اسلامبول بشمار می آید در الهیات نظری داشته و صاحب دیوان اشعار و بعضی آثار پس از آنکه پدرش دو دفعه بقضاوت اسلامبول مأمور شد در محل معروف به ایوب معزولا وفات کرد دخترش صدقی قادین قطعهٔ ذیل را در تاریخ فوت او انشاد نمود

قاضی زاده افندی اید محل عزم جنان
اغلدی اتک ایچون ماتم اید و بانس ایله جان
دیدی تاریخ وفاتنی قزی صدقی اتک
قاضی زاده یه اعلای ادم اوله مکان

بیست و پنجسال بعد یعنی در سال هزار و صد و پانزده خود صدقی امة الله قادین هم در گذشت و تاریخ فوتش را (صدقی فاضل) گفتند و در
۱۱۱۵
حرف الف در عنوان امة الله ذکری از او شده و قطعهٔ نیز از افکار ابکار او درج نموده است

صدوف العذریه

از فرادی که در مجمع الامثال مسطور است صدوف العذریه دختر شخصی بوده

حلیس نام از قبیلهٔ بنی عذره واوست که گفته است (لاناقة لی فی هذا ولاجمل) واین گفته مثل شده وشرح آن از اینقرار است که صدوف العذریه در تحت ازدواج زید بن الاخنس العذری بوده وزید از زن دیگر دختری داشته است فارعه نام ساکن در خانهٔ دیگر وقتیکه زید سفر کرده در غیبت او دخترش فارعه نام مردی از اهل قبیله که موسوم به شبیب بود سری وصحبتی بهم رسانید وهرشب بر یکی از شترهای زید خود سوار میشد ونزد شبیب میرفت زید در معاودت از سفر خود در عرض راه بکاهنی برخورد وکاهن بر ایما او فهمانید که امری خلاف عصمت در خانوادهٔ او واقع شده زید چون بخانه رسید بغضب در صدوف دید وبد گمانی خود را در حق او بوجهی اظهار داشت صدوف که از کار فارعه باخبر بود داشت که امر بر زید مشتبه شد برای دفع اشتباه وبرائت ذمت خود گفت لاناقة لی فی هذا ولاجمل و معلوم نمود که مرتکب خلاف فارعه بوده است نه او از آن وقت این کلام مثل گردید ودر مقام برائت ذمه استعمال کردند ویکی از شعرای عرب گفته است

وما هجرتك حتى قلت معلنة … لاناقة لی فی هذا ولاجمل

اگرچه بسیاری از شعرای عرب این مثل را تضمین کرده اما بتصدیق صلاح الدین صفدی احدی بخوبی شهاب ابو الثناء محمود از عهدهٔ نظم وتضمین آن برنیامده وی میگوید.

استغفر الله ابن العیث منفصلا … من بره وهو طول الدهر منفصل
من حاتم عد عنه واطرح فیه … فی الجود لا ابواه یضرب المثل
ابن الذی بره الآلاف یتبعها … کرائم الخیل ممن بره الابل
لومثل الجود سرحا قال حاتمهم … لاناقة لی فی هذا ولاجمل

ومؤید الدین ابو اسمعیل الاصفهانی المعروف بطغرائی در قصیدهٔ خود که بلامیة العجم اشتهار دارد گفته است

فیما الاقامة بالزوراء لاسکنی … بها ولاناقتی فیها ولاجملی

وصلاح

وصلاح الدین شارح ابن قصیدهٔ رشیقه در شرح این بیت صدوف را عدویه مینویسد واین مباین است با قول صاحب مجمع الامثال والصدوف مینویسد واین نیز با گفتهٔ صاحب قاموس که بی الف ولام ضبط کرده مباینت دارد

وصدوف نیز یکی از مشاهیر نساء باجلالت بوده واز همسری با اعاظم استنکاف داشته وابا مینموده آخر در حبالهٔ نکاح عمرو بن حمران الجلدی درآمده است

صفوت

از ادیبه‌های اسلامبول بشمار می‌آید واز قرار مسطورات تذکرهٔ فطین دختر محب افندی بکلکچی ودر زوجهٔ شخصی موسوم برفعت بیک بوده ابیات ذیل در تذکرهٔ مزبوره از و بنظر رسیده در اینجا نگاشته شد

دوشمه دیردم دخی بو درده کوکل آه سکا
سینه دو شدك یکی بو درده کیم ایواه سکا
باغلایوب زلفی ایله بو کیجه محکم طوبدم
اسکی دیوانه دیدی ای کوکل اولماه سکا
سنجه برواه بجازه کیده جکسین یاهو
بیلدیره طوغریسی بولی حضرت الله سکا
دون کوروب خالد کرکونی ایندك انصاف
غالبا ایتمش اثر آه سحرگاه سکا
صفوتا از دلك کیمسه یه اظهار ایتمه
کون اولور یاردم اید ربر دل آگاه سکا

صفوت در سال هزار ودویست وپنجاه وسه هجری وفات کرده در مقبرهٔ پدرش در ایوب مدفون شد

صفیه بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف از خانوادهٔ نبوت وعمهٔ محترمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله بوده است او وحضرت خدیجه وعایشه

واسماء

واسماء ذات النطاقین را عجایز الجنة یعنی پیرزنان بهشت گفته اند صفیه خلاف خواهرهای خود اروی وام حکیم البیضاء وامیمه وبره دست از وضع جاهلیت کشید و پیرو دین مبین گردید و بود تا سال بیستم هجرت در آن سال در خلافت عمر در گذشت   این زن ادیبه و عاقله و اهل فصاحت و بسالت بوده و در حرف الف در عنوان اروی ذکری از وی رفت حضرت عبد المطلب را شش دختر بوده همه اهل شعر و فصاحت و در اخر عمر پدر باشارت وی هر یک قطعه مرثیه برای او بنظم آورده اند و قطعه صفیه عبارت است از ابیات مسطوره در ذیل

ارقت لصوت نائحة بلیل　　علی رجل بقارعة الصعید
ففاضت عند ذلکم دموعی　　علی خدی کمنحدر الفرید
علی رجل کریم غیر وغل　　له الفضل المبین علی العبید
علی الفیاض شیبة ذی المعالی　　ابیک الخیر وارث کل جود
صدوق فی المواطن غیر نکس　　ولا شخت المقام ولا سنید
طویل الباع اروع شیظمی　　مطاع فی عشیرته حمید
رفیع البیت ابلج ذی فضول　　وغیث الناس فی الزمن الحرود
کریم الجد لیس بذی وصوم　　یروق علی المسود والمسود
عظیم الحلم من نفر کرام　　خضارمة ملاوثة اسود
فلو خلد امرؤ لقدیم مجد　　ولکن لا سبیل الی الخلود
لکان مخلدا اخری اللیالی　　لفضل المجد والحسب التلید

وازبدایع اشعار صفیه ابیات ذیل است از منتخبات باب المدایح دیوان حماسه

الا من مبلغ عنی قریشا　　ففیم الامر فینا والامار
لنا السلف المقدم قد علمتم　　ولم توقد لنا بالغدر نار
وکل مناقب الاخیار فینا　　وبعض الامر منقصة وعار

بعقیده بعضی از شراح صفیه این ابیات را در ترجیح و تقدم بنی هاشم

بر بنی امیه

بر بنی امیه یا بو سفیان در مقام تعریض گفته است و چون عرب در جاهلیت عادت داشتند با قومی که عهدی ببندند اگر آن قوم نقض عهد مینمودند آتش سوزانیده دور آتش با لعن و نفرین میکردند میگوید و لم توقد لنا بالغدر نار

باید دانست که عرب آتشها داشته اند و هر یک را اسمی بوده از آنجمله است نار التحالف و نار الاهبة و نار القری و نار الاسد و نار الصید و نار البیض و نار الاستمطار و نار التحالف را نار المهول نیز گفته اند نار التحالف در زمان بستن عهد و خوردن سوگند در حفره روشن میشد و گاه قدری نمک بر آتش میپاشیدند و آن صدا میکرد و اسباب تخویف میشد لهذا آنرا مهول هم خوانده اند و نار الاهبة اعلان حاضر شدن یاران بجنگ بود و نار القری آتش ضیافت که در کمرهای اشراف محض اعلام بخلق می افروختند و نار الاسد آتشی بود که در گذشتن از جنگلهای شیردار غالبا روشن میکردند که از شر آن درندگان ایمن باشند چه شیر از آتش میترسد و از ینجهت او را اهب گفته اند و نار الصید برای شکار بوده که چشم غزالان خیره شود و نار البیض بجهت سفید کردن تخم شتر مرغ و نار الاستمطار در هنگام استسقا روشن میشده باین وضع که در خشکسالی بدم و گوشهای گاوها یا بنتهای آنها شاخهای درخت سلع و عشر بسته سر شاخها را افروخته بر تپه ها و قله کوه بسیار صعبی میبردند و ان اشتعال را بلمعان برق تفأل میزدند و مترقب نزول باران میشدند و دو بیت مسطور در ذیل از این عادت و قدح و ذم آن حکایت میکند

لا در در رجال خاب سعیهم　　یستمطرون لدی الازمات بالعشر
اجاعل انت بیقورا مسلعة　　ذریعة لک بین الله والمطر

و شعر مسطور در ذیل نیز از همین مقوله و منهی از این است که گاوهای وحشی در سالی که خشکسالی بوده با وجود سلع و عشر بسته اند و آن شعر این است

سلع

سلع ما و مثله عشرها　　عائل ما و عالت البیقورا

عائل آنست که اسباب عیله کرده و عیله بچیزی و درویشی است و ابو عبید عیسی بن عمر که از ائمه علم ادب است گفته من خود معنی این بیت فهمیدم و نه کسی را دیدم که فهمیده باشد و این را ابن هشام در مغنی اللبیب در باب ماء زایده بیان نموده است و مناظرات در این باب هست که خارج از قصد ماست

صفیه مرثیه ها متعدد برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله دارد و از آن جمله است منتخب مرثیه که احمد حلاوی مکی در تالیف خود که متعلق است بسیره و غزوات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و طبع کرده درج نموده و آن این است

الا یا رسول الله کنت رجائنا　　وکنت بنا برا ولم تک جافیا
وکنت رحیما هادیا ومعلما　　لیبک علیک الیوم من کان باکیا
فدی لرسول الله امی وخالتی　　وعمی وخالی ثم نفسی ومالیا
فلو ان رب الناس ابقی نبینا　　سعدنا ولکن امره کان ماضیا
علیک من الله السلام تحیة　　وادخلت جنات من العدن راضیا

و راضیا در آخر شعر اخیر اشاره است به آیه شریفه ولسوف یعطیک ربک فترضی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در نزول این آیه مبارکه فرمودند راضی نمیشوم یک نفر از امتم من بعذاب جهنم معذب شود

از قرار دیگر در اسد الغابه و اصابه نگاشته شده صفیه ابتدا از وجه حارث بن حرب برادر ابو سفیان بوده بعد از فوت او برادر حضرت خدیجه الکبری عوام بن خویلد او را تزویج نمود و زبیر بن عوام و سایب بن عوام از بطن او بوجود آمدند و سایب در عهد صبی چون بکارهای طفولیت میپرداخت و صفیه را راحت نمیگذاشت لهذا میفرمود

یبنی الشائب من خلف الجدر　　لکن ابو الطاهر زبار امر

ومقصود

ومقصود از ابو الطاهر زبیر است که بعدها بمناسبت اکبر اولاد خود مکنی بابو عبدالله گردید و زبار مبالغه زبر است که بمعنی شدت و قوت باشد و زبیر مصغر زبر است بعد از وفات عوام چون امر تربیت و تادیب زبیر مستقیما بصفیه راجع شد گاهی او را میزد که مؤدب شود نوفل بن خویلد عم زبیر که بعد از عوام ولایت زبیر را نیز داشت به صفیه عتاب کرده گفت اولاد خود را کسی اینطور نمیزند تو با این طفل بغضی داری او ارجوزه ذیل را در جواب بنظم آورد

من قال انی ابغضه فقد کذب　　وانما اضربه لکی یلب
ویهزم الجیش ویاتی بالسلب　　ولا یکن لماله خبا یخب
یاکل ما فی البیت من تمر وحب

و در صورتی که کذب و یلب مفتوح الوسط است مضموم بودن خاء یخب جایز و از قبیل کتب و عرب است در شعر متنبی که میگوید

انا فی الکتاب ابن الکتب　　فسمعا لامر امیر العرب

اما بسالت و جرات صفیه چون فصاحت و بلاغت او مسلم بوده ابن اثیر گوید اول زنی که از زنان مسلمین غزا و جهاد کرد صفیه بود در وقعه خندق که آن را وقعه الاحزاب نیز گویند بعضی از نسوان و صبیان در درون حصاری از حسان بن ثابت جای گرفته که محفوظ مانند یکنفر یهودی دشمن در اطراف حصار راه میرفت صفیه بحسان گفت بیرون آی و این یهودی را بکش که میترسم قوم خود را بما راهنمائی کند و صدمه بما وارد آورد و چون مردان ما همه در مقابل دشمن هستند احدی از آنها خبر نخواهد شد و کسی برامداد و استخلاص ما نخواهد آمد حسان که مردی کم جرات بود گفت ای دختر عبد المطلب تو میدانی که من مرد اینکار نیستم صفیه چوبی برداشته بیرون رفته یهودی را کشت و چون زن بود خود از بیرون کردن رخت مقتول ابا داشت بحسان گفت اینکار را تو صورت ده حسان باز اظهار خوف نموده باینعمل نیز اقدام نکرد

صفیه

صفیه بنت حیی بن اخطب

چنانکه در حرف الف در عنوان امهات المؤمنین گذشت از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباشد مشار الیها دختر بزرگ و رئیس خیبر حیی بن اخطب النضیری الاسرائیلی و منکوحهٔ کنانة بن ابی حقیق از بزرگان خیبر بود بعد از فتح خیبر اسیر عساکر اسلام شد و در تقسیم غنایم حصهٔ دحیة بن خلیفه از صحابه گردید اما از آنجا که بزرگزادهٔ قوم خود بود و قدر و مرتبتی داشت دحیة بن خلیفه او را بحضرت رسالت پناهی واگذار کرد آنحضرت او را آزاد فرموده در جرگهٔ حلائل مطهرهٔ خود منسلک فرمودند نقل است که صفیه قبل از فتح خیبر خواب دید ماهی تابان در کنار او افتاد این خواب خود را اظهار داشت چون تعبیر آن معلوم بود پدر یا شوهرش با او گفت تو میخواهی از زوجات پادشاه عرب یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باشی و یک سیلی بصورت او زد آن از قرار مسطورات مسامرة محیی الدین در حدیث شریف از مشار الیها روایت شده

در خبر است که بعد از فتح خیبر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام صفیه را بهمراهی بلال خدمت حضرت نبوی فرستادند و بلال او را از راهی آورد که کشتگان یهود در آن راه بود چون اجساد مقتولین را مشاهده نمود حال او بگردید و نهایت منقلب شد چون بحضور پر نور رحمة للعالمین مشرف آمد حضرت انقلاب او مشاهده فرموده سبب پرسیدند چون علت را بعرض رسانیدند حضرت ببلال فرمودند چقدر جگر تو درشت است این بیچاره را چرا از آن راه آوردی که نظرش بر کشتگان قوم خود افتد و حکیم قاآنی این واقعه را در ضمن قصیده بنظم آورده گوید

صفیه دختر حیی بن اخطب آنکه بحسن
نبود در همه عالم چو وی یکی اختر
(حضرت امیر المؤمنین) سپرد آن نگار شکرخنده را بدست بلال
که عنبرین قمرش بود آتشین عنبر

روانه

روانه ساخت بسوی رسول تا سازد
مفرحی دل او را ز عنبر و شکر
بلال برد پری را ز رزمگاه و پری
بشد بساق پری دیده تابش از منظر
رسول شد چو ز بی‌رحمی بلال آگه
هلال وار بکاهیدش از ملال قمر
سرود از چه ز آوردگاهش آوردی
دلت ز آهن و پولاد و روی بود مگر

صفیه بنت شرف الدین

محدثه بوده است دختر امام شرف الدین احمد بن احمد المقدسی و زوجهٔ شیخ بهاء الدین ابن العز عمر مشار الیها از مشهورات عصر صلاح الدین صفدی میباشد و از ابن عبد الدائم محدث روایت حدیث کرده و مسلم شریف را تدریس نموده خیلی عمر کرده روز چهارشنبه از ایام معدوده یعنی از عشر اول ماه ذیحجه سال هفتصد و چهل هجری در گذشته است

صفیه بنت مجد الدین

پدرش امام مجد الدین احمد بن عبد الله بن المسلم بن حماد بن میسرة الازدی از مشایخ محدثین و خود محدثه بوده است معروف بست الشام از ابن عساکر محدث و اصحاب یحیی الثقفی و سایرین اخذ علم فقه و حدیث کرده و علم الدین البرزالی استاد صلاح الدین صفدی از مشار الیها استفاده نموده صلاح الدین گوید صفیه بنت مجد الدین زنی بود از اهل صلاح و برکات در آخر عمر قصد زیارت مکهٔ معظمه زادها الله شرفا نموده حرکت کرد در مدینهٔ منوره داعی حق را لبیک اجابت گفت نماز او را در حرم شریف نبوی گذارده در قبرستان بقیع بخاکش سپردند تولدش در سال ششصد و چهل و هفت و وفاتش در ماه ذیقعده سنه هفتصد و چهار هجری اتفاق افتاده

صفیه

صفیهٔ بنت یاقوت

دختر افتخار المدرسین یاقوت بن عبد الله الحبشی است که از اساتید امام سیوطی بوده امام مشار الیه در کتاب المنجم گوید صفیهٔ بنت یاقوت روز عید فطر سال هشتصد و چهار هجری متولد شده و از نور الدین بن سلام که از مشاهیر محدثین عصر خود بوده و سایر کسب علم نموده و از اشخاصی که محدثهٔ مشهوره اسیه بنت جار الله اجازه گرفته بود صفیه هم اجازه گرفته است

صفیة الباهلیه

یکی از شاعره های حماسه است و از جمله نظم بدیع او ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیهٔ شوهر خود گفته و در باب مراثی دیوان حماسه درج است

کنا کغصنین فی جرثومة سمقا
حینا باحسن ما یسمو له الشجر
حتی اذا قیل قد طالت فروعهما
وطاب فیآهما واستنظر الثمر
اخنی علی واحدی ریب الزمان وما
یبقی الزمان علی شیء ولا یذر
کنا کانجم لیل وسطها قمر
یجلو الدجی فهوی من بینها القمر
فاذهب حمید اعلی ما کان من مضض
فقد ذهبت وانت السمع والبصر

صفیهٔ زاهده

از نساء زاهدهٔ ایران و معاصر با سلطان ابو سعید خان بوده بزهد و صلاح مشهور و ببرکات و میامن انفاس معروف و جمع کثیری از زن و مرد بمشار الیها اعتقاد و ارادت داشته و قونقرات خاتون خواهر رضاعی سلطان نیز از معتقدین و مریدین صفیهٔ زاهده بوده و از فرط اخلاص

بزیارت او میرفته و در یکی از زیارتها سراج الدین قمری شاعر ماهر را با خود بحضر صفیه برده و در هنگام صرف غذا واقعهٔ واقع شده که چون ذکر آن دور از ادب است از نگارش آن صرف نظر شد

صفیه

دختر جمال الخلوتی است که از اکابر خلوتیه بوده در عصر سلطان بایزیدخان ثانی سلطان عثمانی جمال الخلوتی از بزرگواران زمان خود بشمار آمده و چون در آن اوان در اسلامبول متوالیا زلزله میشد و طاعون مردم را هلاک مینمود جمال الخلوتی از جانب شخص سلطان و قاطبهٔ علما و صلحا مامور شد که بمدینهٔ منوره رود و بروضهٔ مقدسهٔ نبویه متوسل شود و دفع آن بلیات را ملتمس گردد همان روز که مشار الیه عازم شد و باسکدار قدم نهاد دهم بلاها رفع شد و دیگر کسی آسیبی ندید و این دلیل بزرگواری و ترفع مقام جمال خلوتی است اما خود از آن سیرت نیک و فروتنی که داشت گفت من چقدر مستوجب عقوبت و سخط بوده ام و معلوم میشود صدماتی که مردم اسلامبول میکشیده اند بواسطهٔ بودن من در میان آنها بوده چه تا پای از میان آنها بیرون نهادم بکلی آسوده شدند رحمت بر آن نهاد پاک باد خلاصه او ترک عزیمت نکرد و قصد حج و زیارت خانهٔ خدا نمود و در حوالی راه سرای قرب پیش گرفت و تزویج صفیه بسنبل افندی بر حسب وصیت او شد و سنبل افندی از اخص خلفای جمال الخلوتی بوده است

صفیه خاتون

اسم مادر سلطان محمدخان سیم و از زوجات سلطان مراد ثالث سلطان عثمانی بوده تا اوان جلوس سلطان مراد ثالث همخوابهٔ او منحصر بصفیه خاتون بوده بعد از جلوس همشیرهٔ سلطان مسماة باسما خان سلطان چند تن کنیزک ماه روی برای سلطان فرستاد و او در جمع جواری زاید الوصف اهتمام نمود چندانکه جاریهٔ حسنائی نبود که کسی بخرد و اهدا کند

بعضی از ارباب سیر نوشته‌اند سلطان مرادخان نتوانست با کنیزکانی که
اسماخان سلطان باو هدیه داده بود نزدیکی کند چون مادر او نوربانو
خاتون این بشنید از آنجا که با صفیه خاتون نهایت بی لطف بود جواری
وسایر زنان شهر را که در مصاحبت او بودند باخذ و ضرب و تهدید نمود
آنها اقرار کردند که مردی سلطان را بسته‌اند و عقد را آورده گشودند
بعد از آن اشکال کار سلطان رفع شد راه صحت این گفته را نمیدانیم
ومیگوئیم العهدة علی الراوی

وصفیة بنت بجیر وصفیة بنت بشامه وصفیة بنت ثابت وصفیة بنت
الخطاب وصفیة بنت شیبه وصفیة بنت ابی عبید وصفیة بنت محمیه
چند تن صحابیات هستند و چهار نفر صحابیه دیگر نیز بهمین اسم هستند
که در اسد الغابه فقط اسمی از آنها برده شده است

صهباء بنت ربیعة التغلبیة

از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و از اولاد آنحضرت عمر
ورقیه از بطن صهباء بوجود آمده اند
صهبا از سبایای وقعهٔ عین التمر میباشد که خالد آن وقعه را در زمان
خلافت ابوبکر انجام داده است چنانکه ابن اثیر و ابو الفدا گفته‌اند
وشرح آن وقعه در تواریخ مسطور میباشد

حرف الضاد

ضاحیة الهلالیة

از شواعر عرب بوده و ابیاتی را که باسم ریا العقیلیه پیش نگاشتیم بعضی
بضاحیه نسبت داده‌اند

ضباعة بنت عامر بن قرط

نواده قرط بن سلمة بن قشیر بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه است
از آن زنان که در عصر حضرت رسول صلی الله علیه وآله بشرف ایمان

مشرف گشته و از صحابیات بشمار آمده مشار الیها اجمل نساء عرب و از
حیثیت جثه اعظم آنها بوده و هر جا که می نشست مبلغی جای را میگرفت مع ذلک
موئی وافر داشت که بدن خود را بدان میپوشانید   قبل از اسلام ضباعه
عامریه در تحت هوذة بن علی الحنفی بود چون هوذه درگذشت عبد الله بن
جدعان از اسخیا و اشخاص صاحب شأن او را تزویج کرد اما چون او
میل و رغبتی باین مرد نداشت رهائی خود را درخواست مینمود عبد الله
بن جدعان گفت تو را از قید این مزاوجت رها مینمایم بشرط آنکه
بهشام بن المغیرة المخزومی شوهر نکنی و اگر کنی بموجب عهد و سوگند سه کار
تو را واجب شود   یکی آنکه صد شتر قربانی نمائی   دیگر آنکه بگوئی در
مسافت ما بین اخشبان که دو کوه از کوههای مکه معظمه است طنابی تابیده
امتداد دهند   سیم آنکه عریان و بدون ساتر بطواف خانه کعبه اجلها الله
تعالی بپردازی بعد از آنکه باین شرایط عبد الله بن جدعان او را رها کرد
هشام بن مغیره او را بگرفت و اولا از طرف خود یکصد نفر شتر قربانی نمود
ثانیا زنان بنی مغیره را بر آن داشت که طنابی تابیده در میان دو کوه
اخشبان امتداد دهند   ثالثا   بیت الله را حکم کرد بمشار الیها
واگذارند تا در خلوت عریانا طواف کند
مطلب بن ابی وداعة السهمی گوید ضباعه عامریه با حضرت رسول صلی الله
علیه وآله همسال بود و من در وقتیکه او خانه کعبه را عریان طواف میکرد
کوچک بودم و مرا در شمار اطفال میگرفتند بنابرین از مطاف خارج نشدم
وطواف ضباعه را مشاهده مینمودم او لباس خود را بیرون می آورد
ومیگفت

اليوم يبدو بعضه او كله   وما بدا منه فلا احله

وبا موهای خود عورتین را میپوشانید و در هنگام طواف جوانب و اطراف او
دیده نمیشد بالجمله چندی در تحت ازدواج هشام بن مغیره بماند تا او درگذشت
وضباعه را شرف اسلام نصیب آمد و بمدینه منوره مهاجرت کرد حضرت رسول

صلی الله علیه و آله بنزویج او میل فرمودند و مطلب ابیات او سلمة بن هشام
اظهار نمودند امّا چون حضرت را از کبر سن او خبر دادند رای مبارک منصرف
شد

سلمة بن هشام پسر ضباعه از مؤمنین مستضعفین بود و در مکّهٔ معظّمه بحالت
ناخوشی ماند تا بعد از وقعهٔ خندق مهاجرت بمدینه را موفق شد و مادر او
این ارجوزه را باو خواند

لاهم ربّ الکعبة المحرّمة　　اظهر علی کل عدوّ سلمة
لهٔ یدان فی الامور المبهمة　　کف بها یعطی و کف منعمة

ضباعه

از قرار مسطورات اسد الغابه سه نفر از صحابیات کرداری جلالت قدر
بوده اند ضباعه نام داشته یکی ضباعه عامریه که شرح حال او گذشت
دیگر ضباعه بنت الحارث الانصاریه خواهر امّ العطیة الانصاریه سیّم
ضباعه بنت زبیر بن عبد المطلب و در قاموس باسم ضباعة الکبری ضباعه
بنت عامر افزوده شده همچنین ضباعه بنت عمران و در مسامرات محیی الدین
مذکور است که از ضباعه بنت الزبیر پانزده حدیث شریف روایت شده
و ضباعه که در مطلع ابیات قطامی است و میگوید

قفی قبل التفرّق یا ضباعا　　فلا یک موقف منک الوداعا

دختر زفر بن الحارث الکلابی است و زفر از عمّال عبد الله بن زبیر بوده
و شاعر قطامی چون بدست زفر به ضباعه گرفتار و اسیر شده و بتوسط
ضباعه خلاصی یافته و بر اعطای صد نفر شتر او را دلخوش ساخته قصیده
در مدح زفر گفته و در مطلع خطاب بمشار الیها کرده و شعر مزبور و اکثر ابیات
آن خالی از حسنه نیست

ضعف

مغنیه ایست مشهوره از مغنیهٔ بنی عباسیه که در سلک جواری امین خلیفه
منسلک بوده و او واقعهٔ غریبه ایست که شرح آن از اینقرار است

چون

چون کوکب اقبال امین خلیفه روی بوبال نهاد و نوبت او بسر رسید و
طاهر و الیمینین او را در بغداد محصور ساخت روزی ضعف را بحضور
خواند تا بخواند و او را قدری مشغول کند مشار الیها چون شروع بتغنّی
کرد این شعر را خواند

کلیب لعمری کان اکثر ناصرا
وایسر جرما منک ضرّج بالدّم

از آنجا که ذکر الابش بجون در شعر بود امین را بد آمد و متغیّر شد و
ضعف را گفت شعر دیگر بخوان او خواند

ابکی فراقکم عینی فارّقها　　انّ التفرّق للاحباب بکّاء
ما زال یعدو علیهم ریب دهرهم　　حتی تفانوا و ریب الدهر عدّاء

چون این اشعار نیز بمفاد وقت اشعار میکرد امین مکدّر شده بضعف گفت
ایا غیر از این بیتهای شوم شعری نمیدانی بار سیّم این اشعار را تغنّی کرد

اما و ربّ السکون والحرک
انّ المنایا کثیرة الشرک
ما اختلف اللیل والنهار و ما
دارت نجوم السماء فی الفلک
الّا لنقل السلطان عن ملک
قد زال سلطانه الی ملک

امین گویا استنباط کرد که این ابیات بیان حال و مآل اوست زاید الوصف
افسرده شد و ضعف را از حضور خود راند و در همان وقت قدح بلوری
که از و در مجلس بود و مصنّع نام داشت بخوردن پایش شکست و بر ملالت
امین افزوده دانست بخت برگشته و کار گذشته و وقت زوال است
و هنگام کوچ و ارتحال

ضوء الصّباح

یعنی روشنائی صبح و امّ الخیر خدیجه محدّثه که پیش ذکر او شده بدین لقب خوانده اند

واو

و او در سال هفتصد و سی و چهار هجری وفات کرده است

ضیفه خاتون

دختر ملک عادل ابوبکر برادر سلطان صلاح الدین مشهور بوده
در سال پانصد و هشتاد و دو یا هشتاد و یک هجری در حلب متولد شد
در سنه ششصد و چهل در سن پنجاه و نه سالگی نیز در حلب درگذشته است
مشار الیها را بعقل و تدبیر ستوده و وصف نموده اند بعد از آنکه سلطان
صلاح الدین عم ضیفه خاتون حکومت حلب را از پدر او ملک عادل
انتزاع نمود و بپسر خود ملک ظاهر داد ضیفه خاتون در حباله نکاح
ملک ظاهر پسر عم خود در آمد و از و محمد نام پسری بوجود آمد و چون
نوبت حکمرانی بر او رسید ملقب بملک العزیز شد در سال ششصد و سی و
چهار هجری ملک العزیز درگذشت و حکومت آن پسرش ملک ناصر گردید
لکن ملک ناصر در آنوقت کودکی بود که از عهده امور ملکی بر نمی آمد
لهذا زمام مهام حکمرانی در کف جده او ضیفه خاتون قرار گرفت و شش سال
تمام در حلب حکم راند ملک مؤید ابو الفدا گوید پس از وفات ضیفه خاتون
ملک ناصر نواده او در سیزده سالگی رشد خود را بدرجه ثبوت رسانید
و مستقلا در حلب مشغول حکومت شد و ضیفه نیز از جواری ابوبکر
و مادر معبر مشهور ابن سیرین است

حرف الطاء

طاوس خانم

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه بوده و از
کمال حظوت که در آنحضرت داشته دستگاه و خدم و حشم و تجمل و جلال
او بدرجه رسید که فوق آن متصور نیست و از آن پادشاه با حشمت و جاه
تاج الدوله لقب یافت مرحوم شاهزاده محمود میرزا ابن خاقان مبرور
اسکنه الله فی دار السرور در تذکره نقل مجلس کرده در حقیقت ترجمه احوال

اما شعرا است بمناسبت طبع لطیف تاج الدوله و اشعار نغزی که سروده
شرحی از شوکت و حشمت و قدر و مقام مشار الیها نگاشته که خلاصه آن
از قرار ذیل است
تاج الدوله آن زن است که آواز مرتبه اش گوش زهره و مشتری را کر نموده
و طنطنه جاهش هور را در پرده خجلت نشانده ستاره طالعش ماه آسمان را
نور بخشا و کوکب بختش بمهر سپهر ضیا داده اصلش از شکرستان عصمت و
گلستان عفت دار السلطنه اصفهان و از آدمی زادگان آن سامان است
بسلیقه من حسب الامر قبله عالم دو سال پیش عمارتی در دار الخلافه طهران
محض وجود او ساخته شد و بی لاف و گزاف کرورهای خرج آن بنای عالی و
صحن و ایوان رفیع شد از عهد حوا که بنی نوع انسان را مادر است تا امروز
صالحه و مقدسه با این خوش احوالی و نیکو ذاتی چشمی ندیده و گوشی نشنیده
اگر فخر نوانش خوانم بجا است و اگر شاه زنانش گویم روا چون شانش زیاده
از آن است که بتحریر آید در مجلس اول که مخصوص شرح حال شاهزادگان است
ترجمه او را نگاشتم و او را با بنات ملوک هم مجلس نمودم هم بفرمایش ایشان
اسم الکتابی ترتیب داده ام موسوم بپرورده خیال و آن نسخه بسیار خوبی است
و تاج الدوله با دقت من در نظم و نثر و نگارش خط صاحب فن گردیده است
(انتهی)
نواب اشرف امجد والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلد آشیان
فتحعلی شاه نور الله مضجعه که از کبار شاهزادگان معظم این دولت جاوید نشان
میباشند و جزئیات وقایع و اوضاع سلطنت حضرت خاقانی را احدی بدرجه
ایشان نمیدانند نیز شرحی از عظمت و وسعت دستگاه تاج الدوله و کمال تقرب
او در حضرت خاقانی و منتهای میلی که آنحضرت باین زن داشته اند مرقوم فرموده
گویند
معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب اصفهانی متخلص بنشاط حق تعلیم و سمت پدری
نسبت بطاوس خانم داشت و خط و ربط مشار الیها بتوجه و اهتمام آن وزیر

بی نظیر بدرجهٔ کمال رسیده بود پس از آنکه این زن در میان خدام حرم خاقانی
دارای اختصاص و امتیاز بزرگ شد حضرت خاقان اورا تاج الدوله لقب
دادند و عنبرچهٔ مرصع بر سیم خلعت باو عنایت فرمودند و این آن عنبرچه بود
که امپراطور روس برای آغاباجی دختر ابراهیم خان شوشی که آنهم از زوجات
بسیار معتبر حضرت خاقان بود و شرح حال او در حرف الف نگاشته شد هدیه
فرستاده بجهة آن زمرد بسیار درشت و دورش یک قطار الماس جسیم ثمین
و دو زنجیر طلای ظریف داشت حضرت خاقان این پارچه گران بها را بپنجهزار
تومان خریدند و در موقع مزبور بدل کردند و مقرر فرمودند پانزده هزار تومان
بمیرزا عبدالوهاب معتمد الدوله که نویسنده فرمان و حامل خلعت تاج الدوله
بود خلعت بهای عنبرچه داده شود و تشکرا تاج الدوله این دو بیت را
بنظم آورد

بتاج الدوله چون دادم لقب شاه   گذشت از آن سرم از طارم ماه
همیشه بخت با او هست و بود   کسی با ذات غیر از سایه همراه

تاج الدوله خارج از حرمخانه اسباب تجمل و دستگاهی جداگانه و مخصوص
از فراشخانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره داشت
میرزا حسین پسر مرحوم میرزا اسدالله برادر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم
نوری در بیرون وزیر تاج الدوله بود و در حرم و اندرون آصفه دختر
خانلرخان زند زوجهٔ شاهزاده ملک ایرج میرزا تقلد و تکفل این شغل مینمود
دختر جعفرخان زند که از زوجات معتبرهٔ خاقان محسوب میگشت و در زمان
شاه شهید سعید آقا محمد شاه مطلقه شده و چراغعلیخان نوائی اورا بزنی
گرفته و قریب صد سال عمر کرده در دستگاه تاج الدوله رتبهٔ قایم مقامی
یافت   میرزا ماه شرف عمهٔ مرحوم حاجی ملا صالح مجتهد برغانی که ملقب
بر منشیه بود رسایل و مراسلات را تحریر و انشا مینمود زنی حبشی نیک
نام که اسباب تجارت عمده و مال التجارهٔ زیادی داشت گرگ یراق آن دستگاه
شمرده میشد و او لباسی متوسط و مرکبی از زنانه و مردانه میپوشید میخواست

خودرا خواجهٔ مادرزاد بخرج دهد
آقای میرزا تقی علی آبادی از رجال معتبر کاردان و فضلای عصر حضرت خاقان
میفرماید

این جهان گوئی که خوجنبک است   پیره بکر و بیوفا و بدرگ است

از مراحم مخصوصهٔ حضرت خاقان خلد مکان دربارهٔ تاج الدوله آنکه از
روز اول نوروز سلطانی آنحضرت تا روز سیزده عید با تمام اهل حرمخانه
و کل خانوادهٔ شاهزادگان که در طهران اقامت داشتند و شاهزادهها
که شوهر کرده و در دار الخلافه بودند مهمان تاج الدوله میشدند و این سیزده
شبانه روز بعیش و سماع میگذشت و لوازم و اسباب شادمانی و عشرت
طوری فراهم که مزیدی بر آن متصور نبود و تاج الدوله بهمه عیدی و اشیاء ظریفه
نفیسه میداد و مهربانی مینمود اطاقها و میهمانداریها متعدد برای هر یک
بقدر اخور موجود و مهیا بود
میرزا علیمحمد خان نظام الدوله پسر عبدالله خان امین الدوله که شمس الدوله
دختر خاقان را بزنی داشت و داماد تاج الدوله بود میگوید روزی وارد
حرم و اطاق مرصع خانهٔ تاج الدوله شدم دیدم پشتی مرصع مخده و مسند
مرصع متکاها مرصع تنگها مرصع آینهها مرصع مجمرها مرصع و پردهها مروارید
دوز مبهوت شدم و متحیر ماندم
تخت مرصع مشهور بتخت طاوس را پیش از عروسی تاج الدوله تخت خورشید
میگفتند شاهزادهٔ شجاع السلطنهٔ مرحوم ابن خاقان در حکومت طهران چون
تدارک عروسی تاج الدوله را میدید در شب زفاف آن تخت را برای خوابگاه
خاقان بکفنه آوردند از آن شب بمناسبت اسم تاج الدوله که طاوس خانم
بود آن تخت مشهور بتخت طاوس شد
تاج الدوله منقطعه بود چون قرب و اعتبار او در حضرت خاقان بدرجهٔ کمال
رسید شاهزاده شجاع السلطنه با اجازت پدر تاجدار خواست انقطاع را
بدوام تبدیل کند چون بتاج الدوله اظهار کرد او تمکین ننمود و گفت این همه

التفات و عنایات خسروانی از ساعت سعید آن عقد بوده بر هم زدن آن روا
نباشد خاقان خلد آشیان را این سخن خوش آمد و درجات و مراتب تاج
الدوله از هر جهت مضاعف گردید و امر خاقانی صادر شد که عبدالله خان
معمار باشی یک دست عمارت تمام از اندرونی و بیرونی و حمام مشتمل بر
تالارها و آیینه متعدد در موقع عمارت چشمه که جایگاه مخصوص پادشاهی
است برای تاج الدوله بسازند و هیچیک از اهل حرمخانه در آن عمارت
نبودند مگر دختر آقا محمد قصاب موسیقی دان ملقب به شاه ویردی خان
که در موسیقی استاد و از شاگردی پدر خود باین رتبه نایل شده بودن
و بیگم رستم آبادی ملقب به یار شاه و چند نفر دختر جواهر پوش که کار شان
ساز و آواز بود و در سفر و حضر در خدمت تاج الدوله بودند
مختصر برای اینکه وسعت دستگاه تاج الدوله بدرستی معلوم شود اظهار
میدارد که ماهی هزار تومان باسم سبزی مطبخ مشار الیها از دفتر برات
صادر میشد و بقیه اوضاع را بر همین فقره قیاس باید کرد
تاج الدوله از برکت تربیت معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب نشاط در نویسندگی
مقامی حاصل کرده بود و عرایضی که بحضور حضرت خاقان مینوشت مضامین
بدیع و دقایق لطیفه داشت از جمله وقتی در ییلاق امامزاده قاسم تاج الدوله
و پسرش سلطان احمد میرزای مشهور به سیورساتچی هر دو بناخوشی وبا
مبتلا شدند خاقان مغفور تشریف فرمای نوا بودند سلطان احمد میرزا
درگذشت و تاج الدوله بصحت نایل گشت حضرت خاقان تسلیت نامه به
تاج الدوله نگاشته در آن مرقوم فرمودند

از کجی چون بشکند چیزی بلایی بگذرد
خوب شد بر توبه زد آسیبش از مینا گذشت

تاج الدوله در جواب نوشت

اگر بشکست اندر بزم مستان ساغر مینا
سر ساقی سلامت دولت پیر مغان برجا

اما نتایج

اما نتایج افکار و اشعار آبدار تاج الدوله بسیار است بچند بیتی از آن
اقتصار میرود میگوید

باد از سر کوی تو گذشتن نتواند
پیغام من دلشده را پس که رساند
تا کی بصبوری بفریبم دل خود را
دیگر دل بیچاره صبوری نتواند

وله ایضا

مرغی که بدام تو اسیر است
دیگر نکند هوای گلزار

وله ایضا

اندر سر کوی تو بسی منتظرانند
شاید ذره لطف تو از خاور آید

اما نواب تاج الدوله که تاج الدوله ثانی میباشند از بانوان محترم حرم
جلالت اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاه (ناصر الدین شاه
دام ملکه مجلله ایست عقیله و عاقله و معظمه ایست نبیله و کافله پدر نامدارش
مرحوم شاهزاده غفران مآب سیف الله میرزا ابن خاقان خلد آشیان
فتحعلی شاه طاب ثراه از پادشاهزادگان بزرگ بشمار می آمد و خود در این
خدر عظمت و ستر ابهت و حشمت دارای هر گونه اختصاص و مزیت میباشد
بخوانایی و دانایی معروف و بسیار اوصاف حمیده مشهور و موصوف است
در بدو ازدواج و اقتران اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران را از این بطن
ظاهر فرزندی ارجمند بوجود آمد و بمعین الدین میرزا موسوم گردید و چون
آثار رشد و شهامت و فرزانگی و کرامت و شرایط شهریاری و خصایص
فرمانفرمایی در مملکت داری از ناصیه او لایح و ظاهر بود بزودی ولایت عهد
یافت و چیزی نگذشت و سما اینخبر را انتشار دادند و بلوازم اینکار از هر جهت
پرداختند اما افسوس که آن غنچه نو شکفته را باد خزان اجل بزودی افسرد
و از این گلستان نقل کرده و رخت بباغ رضوان برد و عجب آنکه این سانحه غم
افزا مقارن وصول خبر فتح هرات و از سوانح سنه هزار و دویست و هفتاد

و سه

وسنه هجری وسال دهم شهریاری شاهنشاه جمجاه خلد الله ملکه وسلطانه
بود و بزبان حال روزگار میسرود (غم و شادی است که با یکدیگر آمیخته اند)
امّا شادی فتح هرات بظاهر و در بیرون بود و آن غم در باطن و اندرون
و خرد خورده بین از قول مولوی معنوی علیه الرحمه چنین وا مینمود که

ما برون را ننگریم و قال را ‌‌ ‌ ما درون را بنگریم و حال را

والحق سانحه بود جانکاه و آتش خرمن جانهای آگاه و اگر زیاده برین طول دهیم
غمی را تجدید نموده ایم و بر الم افزوده رضا بقضای الهی داده ازین مرحله در
گذریم و راه تسلیم سپریم

هم اکنون نواب تاج الدوله دامت شوکتها بتوجهات خاصهٔ شاهانه و مزایای
مخصوصهٔ خود در حرم جلال خسروانی دارای مقامی معلوم است و خاص و
عام خدام آن همایون مقام دقایق اعزاز و احترام آن معظمه را کاملاً مرعی
و منظور میدارند دام الله عمرها و جلالها

طبقه

گویند از بنات تازیان و در روایت عرب دختری بوده مسمّاة بطبقه
و مردی موسوم بشن که عقلی کامل داشته او را در حبالهٔ نکاح آورده
بنابراین گفته اند وافق شن طبقه یعنی این زن و شوهر درخور یکدیگرند
و این گفته از مثلهای مشهور شده هر دو چیز را که باهم کمال تناسب و توافق و موازنه
آید میگویند وافق شن طبقه
در مجمع الامثال مسطور است که چون شن مردی عاقل بود در هر جا جستجو
مینمود تا دختری دانا بدست آرد و او را زن گیرد تا روزگار خود را
بخوشبختی گذراند از جمله روزی بعزم دهکده بر اسب خود سوار شد بیرون
آمد و بشخصی برخورد و پس از ادای تحیت و سلام دانست که آن مرد هم
عازم همان قریه است و با او همراه خواهد بود قدری که راه پیمودند
باو گفت تو مرا میبری یا من ترا ببرم آن مرد تعجب کرده گفت این چه سؤال است
در حالتی که هر دو سواریم و مرکب ما را میبرد شن سکوت کرد قدری دیگر راه

طی نموده نزدیک بقریه شدند در آنجا خرمنی دیدند باز شن برفیق راه گفت
به اعتقاد تو صاحبان این خرمن محصول خود را خورده اند یا نه رفیق متعجب شده
گفت عجب سادهٔ مردی هستی خرمنی که هنوز کوبیده نشده و دانه آنرا از کاه
جدا نکرده و جمله در پیش نظر ما موجود است آنرا چگونه خورده اند شن باز
ساکت شده چون بدهکده رسیدند جنازهٔ رو بروی آنها نمودار شد شن
از رفیق پرسید اینکه در تابوت است آیا مرده است یا زنده رفیق گفت چون تو
جاهلی ندیده ام ببینی که بگورستانش برند و پرسی مختصر آنمرد شن را یکباره
ابله و احمق بجای آورده امّا از آنجا که در همان قریه سکنی و خانه داشت روا
ندید که شن را بگذارد بجای دیگر منزل گیرد او را بخانهٔ خود فرود آورد و او
دختری داشت طبقه نام از پدر پرسید مهمانت کیست گفت مردی است نهایت احمق
چون رفیق راه بود نپسندیدم که او در موطن ما بجای دیگر فرود آید دختر گفت
حمق او از چه مقوله است آنمرد سؤالهای شن را تقریر نمود دختر بپدر گفت
پدر این مرد احمق نیست بلکه داناست و سؤالهای او معنی دارد اینکه گفت تو
مرا میبری یا من ترا مقصود او این بود که تو سخن میگوئی یا من بگویم تا مشغول
شویم و بدون کسالت راه را طی کنیم و اینکه حاصل درو شده و خرمن کرده را
گفت آیا صاحبان خورده اند یا نه مقصودش این بود که آیا آنرا سلم فروخته
و قیمتش را خورده اند یا نه و اینکه جنازه را میپرسید زنده است یا مرده میگفت
آیا این متوفی فرزندی خلف دارد که نام او را زنده گذارد یا نه آنمرد چون این
سخنان شنید نزد شن آمد و پس از چند جمله باو گفت میخواهی سؤالات
عرض راه ترا شرح دهم گفت بده چون شنیده ها را اظهار داشت شن
گفت اینها را تو خود ندانسته بگو گوینده آن برای تو کیست گفت دختری
دارم طبقه نام او این تعبیرات را برای من نمود شن گفت من در جستجوی
چنین دختری بودم و اینک او را خواستگاری میکنم آنمرد راضی شد عقد
ازدواج منعقد شد و شن طبقه را بقبیلهٔ خود برد و اهل قبیله نیز هوش
و ذکای طبقه را سنجیده گفتند وافق شن طبقه و در اینمعنی مثنوی میگویند

وافقه فاعتنقه (انتهی)

وبعضی گفته اند شن بمعنی قرابهٔ کوچک است وطبقه سرپوش هر چیزرا گویند ودرحق هر دو چیز موافق میگویند وافق شن طبقه یعنی قرابه موافق سرپوش درآمد واوفق للشیٔ من شن لطبقه نیز استعمال شده است

طثریه

مادر یزید بن سلمة بن سمرة بن سلمة الخیر ابو المکشوح القشیری شاعر مشهور عصری خلفای امویه است واو باسم مادر خود شهرت یافته او را یزید بن الطثریه گویند مشار الیه در سال صد وبیست وشش هجری در رکاب ولید بن یزید بن عبد الملک در جنگ یمامه کشته گشت وخواهرش زینب بنت الطثریه که ترجمهٔ حالش گذشت ابیاتی در مرثیهٔ او بنظم آورده که آنها نیز پیش مسطور شد اما ابن اثیر در کامل وراوی این گفته است

طرفة القینة

مغنیهٔ بوده است در عصر بنی عباس صاحب طبع شعر وظرافت از هواخواهان عبد الله بن نصر از نجبای عباسیه واطوار وگفتار او نیز عبد الله را مفتون کرده بود ابیات ذیل را از فراد مسطورات کامل ابن اثیر وحدیقة الافراح در مجلس تغنی در حق مشار الیه گفته وامام مبرد نیز در آنمجلس حاضر بوده است

لیس یجری علی لسانی شیٔ   شهد الله لی سوی ذکراکا
ذاک ان الفؤاد قد صاغنی   منذ جری الود بیننا ماواکا
وتمثلت حیث کنت لعینی   فهی ان غبت او حضرت تراکا
لیس تخلو جوانحی منک وقتا   هی کل مشغولة بهواکا

ایضاً

اذا هام قلبی لم اجد من یرده   الی سوی ذکراک والموت فی الذکر
واطمعنی فی الوصل منی تعللا   وان کنت منه آیسا آخر الدهر
فکم عبرة فی جنح لیل سفحتها   وکفی علی خدی الی وضح الفجر
افکر ما یجری الیک وما الذی   ارا لک عما قد عهدت ولا ادری

ایضاً

ایضاً

فلو ان شرق الارض بینی وبینکم   وقومی وراء الشمس حین تغیب
لوافیتکم اطوی السباسب بینکم   وقال الهوی لی انه لقریب

طغای الخوندة الکبری

زوجهٔ ملک ناصر محمد بن قلاوون سلطان مصر بوده است ودر اصطلاح خود آنرا طغای خونه میگفته اند وپیش در عنوان ام انوک ذکر او شد ابتدا در عداد جواری ابن قلاوون معدود وبعد در سلک ازدواج او درآمد وحظوتی بهمرسانید چه جمالی بکمال داشت وابن قلاوون با وجود او بدیگر رغبت نمینمود وقتی طغای الخونده عزیمت حج کرد جوانمرد مشهور قاضی کریم الدین کبیر با او همراه شد وطوری اسباب آسایش او را فراهم آورد که مزیدی بر آن متصور نیست از جمله گویند که انواع سبزیها در آنها کاشته شد بود بر شتران بار کرده ومادهٔ گاوها همراه برداشت که هر صبح وشام شیر وپنیر تازه آماده باشد مقریزی گوید هر روزه برسم ایام حضر در سفر الوان اغذیهٔ لذیذه حتی سبزی وپنیر تازه در خوان این زن حاضر بود انتهی قاضی کریم الدین مزبور وسایر امرا که در موکب طغای الخونده بودند نزدیک بمنزل پیاده شده در رکاب او میرفتند وبا او احترام سلاطین مینمودند وزمین میبوسیدند در سال هفتصد وسی ونه مشار الیها بار دیگر نیز بار خانهٔ خدا رفته وامیر بشتاک را با خود برد امیر دمشق شام تنکز هر وقت بملک ناصر پیشکشی میداد تقادیم زیاد نیز بخونده طغای اهدا مینمود بعد از وفات ملک ناصر نیز بهمان شان بود تا در سال هفتصد وچهل ونه هجری بمرض وبا درگذشت ودر خانقاه ام انوک در صحرای خارج باب البرقیهٔ مصر که خود ساخته بود مدفون شد وهزار نفر جاریه وهشتاد نفر خواجه واموال کثیره از و بماند او را بعفت وطهارت وکثرت صدقات ستوده اند کنیزکان زیاد را جهاز مرتب ساخته وبرای هر یک معاش قرار داده وبرای پسر خود علاوه بر اینها خیرات نموده بود

طوطی

طوطی قادین

صاحب طبع شعر و فصاحت و ساکن سرای سلطان سلیمان سلطان عثمانی بوده سلطان مرحوم او را بزنی بنائی افندی شاعرزاده یکی از اجبای باب افندی باو طعنیت گفتند که با طوطی همدم شدید بنا بر این در بین باب فیما بین زن و شوهر مضمونهای خوش از بابت همدمی طوطی و غراب رد و بدل شده است

طیبه

دختر سیم خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و مرحوم حسنعلی میرزا والی خراسان بوده مرحوم محمود میرزا صاحب تذکرهٔ نقل مجلس در همه تألیف خود گوید مشار الیها بقدر بحر همکاتبات تحصیل خط کرده و طبعی نیکو داشته حضرت خاقان او را بسر پرستی امیر محمد قاسمخان خلف الصدق سلیمان خان صاحب القاب شامخه مأمور فرمودند آینک مدت بیست سال است که در آنخانه مقیم است در مواعظ و نصایح و مراثی سخن راند وقتی هم بیتی دو غزل بعرض خسروی رسانیده منش آموزکار بوده ام این دو شعر از وست

اگر بدرد دل من نمیرسی ز تغافل   برم ز دست تو بر درگه امیر شکایت

طبیب آمد و عاجز شد از علاج دلم
علاج درد دلم را مگر حبیب کند

ز عارض شرم مهر و مه باشم   کنیز کمترین شاه باشم

طیبه

کو بند مشار الیها وقتی در بصره حمامی داشته و حمامی هم بوده باسم منجاب که با آن حمام رقابت مینموده طیبه وجهی نقد بیکی از شعرا داده وا و این بیت را گفته است

حمام طیبة لا حمام منجاب   حمام طیبة سخن و اسع الباب

همین شعر حمام منجاب را شکست و مشتریان آن بحمام طیبه آمدند

حرف الظاء

ظبیه

حلیلهٔ ابو قتادهٔ انصاری از صحابهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر براء بن معرور و صحابیهٔ جلیلة القدر بوده و حضرت رسالت پناهی این حدیث شریف را که لیس علیکن جمعة و لا جهاد و مفاد آن اینست که نماز جمعه و جهاد بر زنان واجب نیست بمشار الیها خطاب فرموده اند

ظبیه بنت وهب

نیز از صحابیات است بعضی او را مادر ابو موسی اشعری دانسته اند و برخی والدهٔ ابو موسی را طیفه بنت وهب نوشته اند

ظبیه

اسم جاریهٔ مغنیه ایست که او را ظبیة الوادی هم گفته اند مشار الیها علم موسیقی را از معبد مغنی مشهور اخذ و تعلیم گرفته اصلاً حجازیه بوده بعدها در عراق میزیسته است و ظبیة الباهلیة بنت وبر از ادیبه هائی است که در کتاب اغانی نام آن برده شده

حرف العین

عائشه بنت ابی بکر

محمد ذهنی افندی مؤلف کتاب مشاهیر النساء در ترجمهٔ حال عائشه استقصا نموده و ما حصل کلام او را ما در اینجا ایراد مینمائیم وی میگوید

عائشه ام المؤمنین حلیلهٔ جلیلهٔ حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و علی آله الطاهرین است دختر ابی بکر عبد الله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی القرشیة التیمیة پدر او در جاهلیت از رؤسا و اصحاب مشاوره بوده و در میان قریش محترم

و در مشکلهٔ بین امور از قبیل قتل و دیت مؤتمن شده آنچه او تعیین میکرد
مقبول بود و اعتلای قدر مادرش ام رومان در نزد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله ثابت و مشهور است عائشه پس از خدیجه اشهر زوجات طاهرات
حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و او شش ساله بود و هنوز
حضرت نبوی بمدینهٔ منوره مهاجرت نفرموده بودند که بشرف ازدواج آن
حضرت مشرف شد یعنی صیغهٔ عقد جاری گشت در سن نه سالگی زفاف
صورت پذیر گردید و آنوقت خاتم الانبیاء در مدینهٔ طیبه تشریف داشتند
عائشه مدت نه سال در خدمت سید المرسلین بسر برده و در ظرف این مدت
از احادیث نبویه و عادات و حالات محمودهٔ آنحضرت آنقدر ضبط و روایت
کرد که آنجمله از برای بسیاری از احکام شرعیه و مسائل دینیه سند گردید
و او را بفقاهت و علم و کثرت حدیث ستوده گفته‌اند ربع احکام شرعیهٔ
ما ازو منقول است و این دو حدیث که خذوا ثلثی دینکم من عائشة و خذوا
شطر دینکم من الحمیراء که در حق او روایت شده علی تقدیر صحتهما این
مدعا را مع زیادة تائید مینماید بنا بر حدیث اول اکثر مسائلی که محتاج
الیه ماست و بنا بر حدیث ثانی نصف آن از مشار الیها ماخوذ و منقول
است بعلاوه با ایام و اشعار عرب نیز آشنائی داشته و از آنجا که انواع
علوم اسلامیه و جاهلیت را حائز بوده او را عالمه دانسته اند
ابو موسی الاشعری فضل مشار الیها را اعتراف کرده گوید در میان ما
اصحاب هر حدیثی از احادیث نبوی اشکالی بهم رسانید و نزد عائشه فهم
او حل کرد و معلومات در آن باب بدست آوردیم
اما در باب فصاحت او معاویه سوگند یاد کرده و گفته است من هیچ خطیبی
ندیدم که از عائشه بلیغ تر و فصیح تر و فطن تر باشد و از کبار تابعین
عروة بن زبیر گفته است چه در احکام قرآن و فقه و فرایض و طب و چه
در علم اشعار و انساب عرب از عائشه من کسی اعلم ندیدم
احنف بن قیس تابعی نیز گفته است من خطبهای ابو بکر و عمر و عثمان و بعضی

خلفای دیگر را از مقالهای مبنی بر موعظت و نصیحت شنیده ام از دهن
هیچیک سخنی بجزالت و فصاحت سخنان عائشه استماع نکرده ام اما کثیر
الحدیث بودن او زرقانی شارح کتاب مواهب لدنیه تصریح کرده است
که دو هزار و دویست و ده حدیث شریف از مشار الیها روایت شده در
یکصد و شصت و چهار آنها شیخین یعنی بخاری و مسلم اتفاق کرده اند
و فقط در پنجاه و چهار حدیث بخاری و در شصت و هشت حدیث مسلم راه
انفراد رفته اند و فور اطلاعات عائشه با ایام و اتفاقات عرب نیز هر وقعه را
با اشعار و اراجیزی که در حق آن گفته شده بود خبر میداد و بتفصیل آن را
میدانست با اینهمه فضایل و مناقب رغبت او بدنیا کم و صدقهٔ او زیاد بود
چنانکه گویند روزی صائم بود صد هزار درهم بدست او رسید همه را
تصدق داد و یک دینار افطاریه برای خود نگاه نداشت و این فقره بروایت
ام ذره خادمهٔ مشار الیها بر ثقات ثابت شده است از آثار صحیحه در حق
مشار الیها خشنودی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و تمجیدی است که
در یک حدیث شریف فرموده و میفرماید از صنف رجال بسیاری بکمال رسیدند
اما از زنان چهار نفر کامل گردیده آسیهٔ بنت مزاحم و مریم بنت عمران
و خدیجه بنت خویلد و فاطمة بنت محمد و فضل و رجحان عائشه بر سایر زنان
مثل تفوق ثرید است بر سایر اغذیه که مشار الیها را جدا گانه وصف کرده اند

اذا ما الخبز تأدمه بلحم   فذاک امانة الله الثرید

ثرید چون مرکب از نان و گوشت و لقمهٔ چرب روغن دار است و غذائیت
او نیز مسلم است بلذت خورده و بسهولت هضم میشود و بدینجهت نزد عرب
غذای مطبوعی است و با هیچ غذا استبدال نکنند چه بسیار بدان مانوس اند و از
ثرید بحبوحة الجنة یعنی وسط بهشت تعبیر میکنند لهذا این فرموده حضرت
شامل مدح بزرگی است
در لفظ عائشه تعبیر عایشه صحیح و فصیح است عوام محدثین این لفظ را با یا
و عائشه تلفظ کرده اند چنانکه زرقانی در شرح مواهب لدنیه تصریح نموده

وکنیت مشارالیها ام عبدالله بوده نسبت بخواهرزادهٔ خود عبدالله بن زبیر و این نسبت را حضرت رسول صلی الله علیه و آله داده اند و علامهٔ قسطلانی در مواهب لدنیه نوشته است

(انتهی)

مورخ مشهور و فاضل محمد معروف بمصلح الدین اللاری الانصاری در تاریخ خود موسوم به مرآت الادوار و مرقات الاخبار گوید اغنیای اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون حب آنحضرت را بعائشه معلوم داشتند در روز نوبت وی هدایا میفرستادند یکی از امهات مؤمنین با آنحضرت عرض کرد بفرمایید مردم با ینمعنی تقید نورزند و هر جا که آنحضرت باشد هدیهٔ خود ارسال دارند فرمود در باب عایشه مرا ایذا مکن که وحی در فراش غیر وی بمن نمی آید پس از آن حضرت فاطمهٔ زهرا را ابرار داشتند تا همان معنی را بعرض رسانید فرمود دختر من مرا دوست میداری حضرت فاطمه عرض کرد بلی فرمود پس عایشه را دوست دار

نیز همین مورخ میگوید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند دوست ترین مردم نزد تو کیست فرمود عائشه پرسیدند از مردان فرمود پدر او و در نسبت که سؤال و جواب نظر بغیر عترت طاهره باشد پس این حدیث منافی نیست با آنکه از عائشه پرسیدند دوست ترین شخص که بود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت فاطمه پرسیدند از رجال گفت شوهر او

اما حدیث افک بسیار نوشته شده و در اینجا محتاج بتکرار نیستیم و آن نسبتی را که صاحب مشاهیر النساء در اینمحل داده و میگوید از اینجهت است که ما شیعه را در رفتار وی خود انکار میکنیم روح ما از این بیخبر است و اگر کسی چنین تصوری در حق کنیزخانه همسایهٔ حضرت پیغمبر علیه صلوات الله الملک الاکبر نماید ما او را سنگسار میکنیم و از دایرهٔ دین و دیانت خارج میدانیم شاید وقتی او غاد فریقین در مشاجرات جاهلانهٔ خود باهم بعضی سخنان ناصواب گفته باشند ما گفته هر دو طرف را باب و آتش

شسته و سوخته ودانسته ایم که هیچیک در دین نداشته اند راهی بهوای نفس پیموده و با کمال بیغیرتی عزم مسابقه نموده و با وجود این پنهان نمی نمائیم که شیعه را از عائشه کدورتی است اما آن متعلق بزمان حیات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نباشد در آن زمان مشارالیها محبوبهٔ آنحضرت بود و کلینی یا حمیراء با و خطاب میفرمود آن کدورت بوقایع واقعهٔ بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است آیا عائشه با وجود آنکه زیاده از هزار مرتبه فضایل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را از دهن مبارک پیغمبر صلعم شنیده و خدمات آن بزرگوار بدین مبین اسلام اغلب در مرآی و مسمع مشارالیها بود در زمان خلافت آنحضرت مردم را بمخالفت تحریض نکرده و اسباب جنگ جمل را فراهم نیاورد اگر کسی با علی علیه السلام خصمی کند باید او را از بحق شمرد یا آن بزرگوار را و مع ذلک اینکار و بسیاری از کارهای دیگر را بخدا باز گذاشته امیدواریم گناهکاران توبه کرده باشند و توبهٔ آنها قبول شده باشد و در هر حال گوئیم صرفهٔ مسلمین امروزه در رفع خلاف و ترک اختلاف و استحکام مبانی مودت و ایتلاف است رجوع فرمائید بمقاله که در تحت عنوان سوسن نگاشته شده

و از اشعار عائشه که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله انشاد کرده دو بیت بطور ذیل است میگوید

فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده
لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد
لواحی زلیخا لو راین جبینه
لآثرن بالقطع القلوب علی الایدی

عائشه بمناسبت وقت تمثل باشعار شعرا بسیار مینموده از جمله بعد از رحلت سید انام علیه الصلوة والسلام میگفته والله العظیم پیغمبر صلعم چنان بود که حسان گفته و این دو بیت میسرود

تنجد فی الدّاجی البهیم جبینه
یلج مثل مصباح الدّجی المتوقّد
فمن کان او من قد یکون کأحمد
نظام لحقّ او نکال لملحد

و در وفات برادر صلبی و بطنی خود عبد الرحمن بن ابی بکر این دو بیت میخواند

وکنّا کندمانی جذیمة حقبة
من الدّهر حتّی قیل لن یتصدّعا
فلمّا تفرّقنا کأنّی و مالکا
لطول اجتماع لم نبت لیلة معا

و این دو شعر از متمم بن نویره است که در مرثیه برادر خود مالک بن نویره گفته و مالک در جنگ مرتدین که در اوائل خلافت ابوبکر در گرفته کشته گشت

عائشه در اواخر خلافت معاویه در شب سه‌شنبه هفدهم رمضان سال پنجاه و هشت هجری در گذشت و حسب الوصیه در قبرستان بقیع مدفون شد و ابو هریره که از جانب مروان بن الحکم والی مدینه آنوقت قائم مقام بود بر او نماز کرد و مروان خود بقصد حج بمکه معظمه رفته بود و مباشر امر دفن عایشه خواهرزاده‌ها او عبدالله و عروه پسران زبیر بودند و قاسم بن محمد بن ابی بکر و عبدالله بن محمد بن ابی بکر و عبدالله بن عبد الرحمن بن ابی بکر آن دو را همراهی نمودند

عائشة النبویة

دختر حضرت امام جعفر الصادق و خواهر حضرت امام موسی الکاظم علیهما السلام است چون از خاندان نبوت بوده باین اسم مشهور شده و کدام شرافت بالاتر از اینکه پدر امام جعفر الصادق و جد امام محمد الباقر و جد اعلا علی بن الحسین زین العابدین باشد و سلسله نسب بحضرت سید الشهدا

علیه الاف التحیة و الثناء و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منتهی گردد و از انهائی باشد که حب ایشان را حضرت رسول صلعم مقدم بر جمیع فرایض قرار داده ابوذر غفاری روایت کرده که بحضرت رسول صلعم فرمودند لو صلیتم حتی تکونوا کالحنائر لا ینفعکم ذلک حتی تحبّوا آل رسول الله علیه الصلوة و السلام

هم القوم من اصفاهم الودّ مخلصا
تمسّک فی اخراه بالسبب الاقوی
هم القوم فاقوا العالمین مناقبا
محاسنهم تحکی و آیاتهم تروی
موالاتهم فرض و حبّهم هدی
و طاعتهم ودّ و ودّهم تقوی

عائشة النبویه از عابدات مجاهدات بوده و در مناجات خود فقرات ذیل را ابد درگاه عزت عرض مینموده

وعزّتک وجلالک لئن ادخلتنی النّار لاخذنّ توحیدی بیدی و اطوف به علی اهل النّار و اقول وحّدته فعذّبنی

عائشه نبویه در سال یکصد و چهل و پنج بدار بقا ارتحال جست و در باب القرافه مصر مدفون گشت علیها و علی آبائها الاف التحیة

عائشة الباعونیة

دختر احمد بن نصر الباعونی است و از بسیاری فضل که داشته او را فاضلة الزمان میگفته اند درجه علم و کمال او از قصیده که در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفته و الفتح المبین فی مدح الامین نام دارد معلوم میشود و مطلع آن قصیده اینست

فی حسن مطلع اقمار بذی سلم
اصبحت فی زمرة العشاق کالعلم

در این قصیده میمیه تتبّع بعضی از صاحبان قصیده بدیعیه مثالها

اسامی انواع محسنات بدیعی را تلمیحاً ذکر کرده است و طلاقت الفاظ و انسجام کلمات را التزام نموده بعد از آن او را بطور اختصار شرح نماید و آن بطرز خزانة الادب ابن حجة الحموی است بلکه بشهادت عبد الغنی النابلسی بر آن ترجیح دارد خطبهٔ شرح قصیده را با بن عبارت ابتدا میکند که الحمد لله محلی جیاد الافهام بعقود مدح الشفیع و بعد میگوید فهذه قصیدة صادرة عن ذات قناع شاهرة ببلاغة الطباع سافرة عن وجوه البدیع سامیة بمدح الحبیب الشفیع یکی از اشعار قصیدهٔ نعتیهٔ او اینست

علوا لما لا جلوا احسنا سبوا لما | زادوا ولا لا فنا صبر فشا سقمی

و این بیت از محسنات بدیعیه جناس ناقص را شامل است و دو بیت مسطوره در ذیل را در ترجمهٔ قاموس از فیما سبکت ایراد کرده و الحق با ملکه دیوان شعر برا بوده است میگوید

کانما الخال تحت القرط فی عنق | بدا لنا من محیا جل من خلفا
نجم بدا فی عمود الصبح مستترا | تحت الثریا قبیل الشمس فاختفا

مسئلهٔ وطی نائمه را مشار الیها بر وفق مذاهب اربعه بصورت استفتا بیان فتوی نظم کرده و این نیز دلیل تبحر اوست گوید

سؤال

ماقولك یا ستنا العالمه | فی رجل دب علی نائمه
تفتحت تحسبه بعلها | وهی بما لذ طادائمه
فاستیقظت فابصرت غیره | عضت علی اصبعها نادمه
فهل لنا من فتوة عندك | مأجورة فی ذاك ام آثمه

جواب

قالت لكم ستكم العالمه | انا لاهل العلم كالخادمه
أنقل ما قالوا وما خبروا | عن النبی فقد نكحت نائمه
الشافعی قال لها اجرها | ما لم تكن فی نكحها عالمه

والمالکی قال انا فتوتی | مأجورة فی ذاك لا آثمه
والحنفی قال ان رزقها | فی ظلمة اللیل وهی حالمه
والحنبلی قال انا فتوتی | فی هذه النكحة كالآثمه
لو لم یكن لذ لها طعمه | لانتفضت من تحته قائمه

عائشهٔ سمرقندیه

شاعره بوده است از اهل سمرقند و طبع لطیفی داشته این دو رباعی از او در تذکرهٔ آتشکده مسطور است

اشکی که ز چشم من برون غلطیده است
در گوش کشیده کمر او پیداست
از گوش برون آر که بدنامی تست
کاندر ابرو خم تمام عالم دیداست

تا من چو شب وصل تو بگشاید راز | تا گاه از شام کند صبح آغاز
با اینهمه گر عوض کنندم ندهم | کوتاه شبی از آن بصد عمر دراز

مضمون رباعی اول شبیه است بمضمون دو بیتی جار الله زمخشری که در مرثیهٔ استاد خود ابو مضر منصور گفته و آن دو بیتی این است

وقائلة ما هذه الدرر التی | تساقط من عینیك سمطین سمطین
فقلت لها الدر الذی كان قد حشا | ابو مضر اذنی تساقط من عینی

عائشة القرطبیة

دختر احمد نامی بوده است از اهالی قرطبه پای تخت قدیم اندلس شعر را بسیار خوب میگفته و در رسائل و مکاتبات نیز ید طولی داشته در کتب مطالعه اشتهار یافته و او را مقدم ادیبهای اندلس داشته اند عم او عبد الله طبیب علاوه بر حذاقت در فنون طبیه در فن شعر و انشا نیز ماهر بوده و عائشه را در شعر برتر از وی دانسته اند در هر حال مشار الیها قصاید بلیغه در مدح ملوک نظم کرده و عرایض خود را مستقیماً با آنها اظهار مینموده گویند روزی بحضور مظفر بن منصور ابی عامر رفته یکی از پسرهای کوچک

پادشاه را نزد او دیده بدیهة گفته است

أراك الله فيه ما تريد | ولا برحت معاليه تزيد
فقد دلّت مخائله على ما | تؤمّله وطالعه السعيد
تشوّقت الجياد له وهزّ الحسام هوى واشرقت البنود
وكيف يخيب شبل قد نمته | الى العليا ضراغمة اسود
فسوف تراه بدرًا في سماء | من العليا كواكبه الجنود
فانتم آل عامر خير آل | زكا الابناء منكم والجدود
وليدكم لدى رأي كشيخ | وشيخكم لدى حرب وليد

در نفح الطیب مسطور است که عائشهٔ قرطبیه خط را خوش مینوشته و بکتابت قرآن مجید اشتغال داشته در سال چهارصد هجری بکارت انجا نمود وقتی یکی از ثقلای شعرا او را خواستگاری کرد او در جواب نوشت

انا لبوة لكنني لا ارتضي | نفسي مناخا طول دهري من احد
ولو انني اختار ذلك لم اجب | كلبا وكم اغلقت سمعي عن اسد

عائشه ام ابو عبد الله

مادر عبد الله الصغیر آخر ملوک اسلامیهٔ اندلس است وقتیکه پسرش غرناطه را بفرنگیها تسلیم کرد و با اهل و کسان خود راه افریقا پیش گرفت بمحلی رسید که اهالی اسپانیا آنجا را آه کشیدن عرب میگویند در آنجا روی باز پس کرده یکبار دیگر بغرناطه دید و آهی کشید و گفت الله اکبر و اشک حسرت از چشمهای او جاری شد درینوقت مادرش عائشه عباراتی مبنی بر توبیخ باو خطاب نموده که دلیل کمال عقل و حکمت و حمیت و غیرت مشار الیها میباشد و صورت آن از قرار ذیل است

ای فرومایه شایسته نبود که عرب را چون تو فرزندی باشد شرم آید که تو را زادهٔ خود خوانم کاش بجای تو سنگ زائیده بودم ای بیحیا مثل زنان گریه کن بر آن وطن عزیز که مانند مردان نتوانستی آنرا نگاهداری

آیا نمیتوانستی از دلیران جانباز که در زیر لوای محمدی صد جای داشتند استعانت نمائی اجداد تو بارها دشمنان را مقهور و آزاد ساختند تو اگر غلبه بر آنها نتوانستی از عهدهٔ حفظ وطن خود هم بر نمیآمدی زیب و زینت دنیا تو را فریفته ساز و عادات را بر مهام ملکی ترجیح دادی و شب و روز در بساتین با جواری بعیش پرداختی شهرت خود را پامال شهوت ساختی اگر نیاکان تو از تو پرسند شمشیر جهانگیر احمدی را که در کف تو ودیعه نهاده بودند چه کردی و قصر الحمراء و البیضاء را بکه گذاشتی و شیران جنگی که دشمنان همیشه از بیم ایشان لرزان بودند از جانب تو مأمور چه کار شدند و اسبهای کحیلان بکدام طرف تاختند چه جواب خواهی داد و در روز قیامت روی آن فاتحین چگونه نظر خواهی کرد خواهی گفت من آن شمشیر را بکار کشتن اسیران و کنیزان غیر مطبوع بردم در غرناطه و باغهای الحمراء و البیضاء عیش میکردم و اعتنائی بحراست ملک و فراهم آوردن اسباب استدامت آن نداشتم عساکری که شما تجهیز کرده و ترتیب داده بودید برای بقای لذایذ نفسانی خود بدست اعادی دادم آنها را قربانی این راه کردم تا زینت اداران بادیهها شما را برای آوردن جواری و غوانی باطراف فرستادم زود باش و با این صحاری وسیعه و اراضی حاصلخیز و ابنیهٔ رفیعهٔ دولتی و کتابخانههائی که منبع معارف بود و با این چشمهسارها که آب آن با خون اعراب مخلوط شده و با آن چمنهای با نزهت یکبار دیگر نظر کن و ببین الحمراء که قرارگاه احفاد پیغمبر بود چسان مشتعل شده و از آن فقط خاکستری ماند که نشانه و علامتی از پستی پایه و مایهٔ تو باشد غرناطه که جایگاه اشراف عرب بود چون بواسطهٔ بیمبالاتی و فرومایگی تو ویرانه شد در روز حساب تو را توبیخ و سرزنش خواهد نمود

بگری ای سست عنصر بگری بعد ازین سلطان عرب را در کشور او حکمی نباشد و بدان که پس ازین در صحاری افریقا چون حیوان زندگانی خواهی کرد و بقیهٔ عمر را بذلت بسر خواهی برد و گمان مبر که بمردن ازین ننگ فارغ خواهی شد بلکه در همان زمان که در لحد خوابیده باشی استخوان پوسیدهٔ تو ادراک و

استماع ابو خطاب كند كه گويند اين است جسد عبد الله الصغير كه شرافت مادر زادي خود را محو ونابود نمود بيچاره كان ملت را بظلم بكشت وحكومت اسلاميه را در اندلس منقرض ساخت وغرناطه را بدشمن تسليم كرد اوست كه در زير اين خاك جاي دارد

عائشه حبى

شاعره مشهوره اسلامبول حبى قادين نديمه سلطان سليم ثاني است كه در حروفات ذكرهء از وشد عاشق چلبي وقنالى زاده حسن چلبى در تذكرههاى خود مينويسند مشار اليها نبيره شيخ يحيى واز احفاد شيخ آق شمس الدين وحليله شمسى چلبى بوده در شاهزادگى سلطان سليم سمت استادى او داشته وبدين مناسبت ملازم سراى سلطنت ومصاحب سلطان گرديده است صاحبان تذكره گويند عائشه حبى بر شعراء روم وايران كه قبل از وى بوده اند از قبيل مهرى وزينب جلائى وآفاقى وجهانى ونظائر ايشان برترى داشته بلكه او را بر بعضى شعراى روم هم ترجيح داده اند غزليات وقصايد ومثنويات دارد از جمله مثنوى خورشيد وجمشيد است كه زياده از سه هزار بيت ميباشد ومضامين لطيفه دارد در رغبت بدعا گويد

دعا تمثيلى يوسف كبى هر دم — كيم اكا مشترى در خلق عالم
ويرر هر كيشى مقدورنجه گوهر — انك تا مشترى سيدر او لالو
سن اولدك شمدى هم او زليخا كى — قچن عرض ايلدى يوسف جمالى
كنوب بنجره دشنرانه بوزن — خريدار اولدى اكا جان ودلدن

عائشه حبى وقتى بمنادمت سلطان مراد خان ثالث نايل ميگردد ودر آن وقت غزلى از سلطان را اقتفا نموده بهمان سبك بنظم درمى آورد اما غزل سلطان مراد اين است

افتقرنا الى الرب هو الحى جليل — فرد احد قادر الله جميل
حاليمى نه حاجت كه بيان ايده يم — الدمع من العين على الحال دليل
البته بو حالمدن او ياره خبر وار — في القلب من القلب الى القلب سبيل

عاشق

عاشق نيجه صاغ اوله چو سندن اوله آيرو — العاشق من هجرك فان وعليل
خاشا كه (مراد) ايليه غيره ميلى
قلبي لك من مهد الى اللحد عميل

غزل حبى قادين

فوضت الى الله هو الرب جليل — حى صمد دام له الفضل جميل
بو قوارلغز اثبات ايچون غيره تكلف — للعقل له يشهد والنقل دليل
عدل ايليسون اولشركه بوله حق نفرت — الشرع شريف والى الله سبيل
اقسر نولدر لعارضك آين كوروب ايجاب — الجنس الى الجنس كما قيل يميل

بو نظم شهد نيجه نظيره ده يه حبى
في الحزن مضى العمر هى الآن عليل

اين بيت بديع نيز از نتايج افكار عائشه حبى است

راستدر رفتار مزهانند صبا توتيا
بر هزار از ديدهء مخموره گيرمش چيقمشدر

صاحب كشف الظنون مشار اليها را اهل شهر اماسيه نوشته واو را اسلا حبى سى هم نوشته اند

عائشه بنت العيش

دختر قاضى علاء الدين الحنبلى بوده است ودر انباء الغمر في ابناء العمر كه از مؤلفات جليله حافظ شهاب الدين احمد بن على بن حجر القسطلاني است در جرگ وفيات سال هشتصد وچهل هجرى ذكر او شده اشتهار مشار اليها بجهة علم حديث ميباشد در مجلس درس حديث جد خود فتح الدين العسقلانى حاضر شده واز محدثين مصر وشام اجازه ها گرفته وولادتش در سال هفتصد وشصت وهشت اتفاق افتاده وقاضى عز الدين ابن قاضى المسلمين برهان الدين ابن نصر الله الحنبلى از بطن او بوجود آمده خطرا خوش مينوشته بسيار محترم بوده وطلاب از وى چيزها روايت نموده اند

عائشه بنت الخطيب

دختر

دختر خطیب عبد الرحیم بن بدر الدین ابن جماعه و خواهر قاضی القضاة برهان الدین ابن جماعه میباشد مشار الیها نیز محدثه ابیت کرد در انباء ابن حجر ذکر او شده و در سال هفتصد و هشتاد و نه در گذشته است

عائشه بنت سعد

دختر سعد ابن ابی وقاص الصحابی است و پدرش از عشره مبشره بوده این عائشه غلامی داشته فند نام که او را آزاد کرده که بنده روزی در مدینه منوره خاک اندازی باو داد که برود از دکان نانوائی آتش بیاورد فند بقافله برخورد که بمصر میرفتند با آنها بمصر رفت و بعد از یک سال اقامت در آنجا باز گشت چون بمدینه رسید از دکان خبازی آتش گرفته بسرعت بطرف خانه عائشه می آمد ناگاه پایش لغزیده افتاد و آتش ریخت او گفت تعست العجلة و از آنوقت این کلمه تعریضی شد بر بطوء در حرکت و ابطأ من فند از امثال عرب گردید

عائشه بنت طلحه

دختر طلحه میباشد و طلحه نیز از عشره مبشره میباشد و از فرط سخا و سماحت او را طلحة الخیر و طلحة الفیاض لقب داده اند مادر عائشه ام کلثوم دختر ابو بکر است با آنکه مشار الیها از ثقات صحابیات یا تابعیات بوده و روایت او نزد محدثین معتبر است چون جمالی بکمال داشته روی خود را نمیپوشید و میگفته است من میخواهم این حسن خداداده را ظاهر سازم و مردم را از تماشایش محظوظ دارم گویند روزی ابو هریره او را دید گفت سبحان الله کانها من الحور العین عائشه دختر ابو بکر خاله این عائشه باشد ابتدا او را برادر زاده خود عبد الله بن عبد الرحمن ابی بکر که پسر دائی مشار الیها بود بزنی داد و او چهار پسر آورد عمران و عبد الرحمن و ابو بکر و طلحه و یک دختر که او را نفیسه نامیدند و طلحه بن عبد الله بطلحة الجود معروف شد چون شوهر عائشه عبد الله درگذشت مصعب بن زبیر او را تزویج کرد و ضره سیده سکینه بنت الحسین سلام الله علیها گردید و حضرت مشار الیها

اورا

او را ذات الاذنین گفتند چه گوشهای او بزرگ بوده است بنا بر بعضی روایات مصعب بمهر کابین زوجه خود پانصد هزار درهم مهر داده و همینقدر نیز شیربها و غزارت فضل و علم عائشه بنت طلحه و کمال اطلاع او از اخبار و اشعار عرب معروف است

پوشیده نماند که طلحة الطلحات طلحة بن عبد الله بن الخلف الخزاعی است و از قرار مسطورات ابن اثیر او در زمان سلم بن زیاد بن ابیه والی سجستان بود و در همانجا درگذشت و چون از اسخیا بوده او را طلحة الطلحات گفتند و در حق او سروده اند

رحم الله اعظما دفنوها   بسجستان طلحة الطلحات

عائشه بنت عبد الله

دختر عبد الله بن عبد المدان الحارثی صحابیه و از فصحا تابعیات و حلیله عبید الله بن عباس عمزاده حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود عبید الله در خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم از جانب آنحضرت ولایت یمن داشت معاویه بسر بن ارطاة را با سپاهی مامور یمن کرد عبید الله از یمن فرار نمود و پدر زن خود را در آنجا بنیابت گذاشت و اهل و عیال عبید الله نیز در یمن اقامت داشتند بسر چون بیمن رسید عبد الله بن عبد المدان و اعیان یمن را که هواخواه امیر المؤمنین سلام الله علیه بودند مقتول نمود و دو طفل معصوم عبید الله را که عبد الرحمن و قثم نام داشتند در پیش چشم مادرشان بکشت عائشه از این مصیبت آشفته گشته این اشعار بگفت

یا من احس بابنی اللذین هما   کالدرتین تشظی عنهما الصدف
یا من احس بابنی اللذین هما   مخ العظام فمخی الیوم مزدهف
یا من احس بابنی اللذین هما   قلبی و سمعی فقلبی الیوم مختطف
من دل والهة حری مدلهة   علی صبیین ذلا اذ غدا السلف
نبئت بسرا و ما صدقت ما زعموا   من افکهم و من القول الذی وصفوا
انحی علی ودجی ابنی مرهفة   من الشفار کذاک الاثم یقترف

دختر نابغ

در تاریخ کامل مسطور است که مادر دو طفل مقتول عبید الله بن عباس بروایتی ام الحکم الجویریه بنت خویلد بن قارظ بوده است

عائشه بنت العجمی

دختر قاضی القضاة شهاب الدین ابی جعفر احمد بن العجمی ست مشار الیها محدثه بوده است صاحب نام و از اشیاخ امام سیوطی در سال هشتصد و هجری قدم بعرصه عالم نهاده است

عائشه بنت العدل

دختر العدل زین الدین ابراهیم بن احمد بن عثمان بن عبد الله بن غدیر الطائی الدمشقی و مشهور بام محمد عائشه بوده و در علوم ادبیه مهارت داشته است زوجه اش علاء الدین ابن صدر الدین ابن المنجا المحدث و جدش معروف با بن القواس میباشد چند دفعه حج نموده و مدتی مدید در مکه معظمه زادها الله تعظیما مجاور بوده صلاح الدین صفدی در عنوان النصر گوید از ادبای معروف مکی بن علان و البهاء زهیر و ابن دبلاق و ابن دقرخان و السلیمانی والنور علی بن سعید و التلعفری در علوم ادبیه بعائشه بنت العدل اجازه داده اند ولادت مشار الیها تقریبا در ششصد و چهل و پنج هجری و وفاتش در ششم ذیقعده هفتصد و هجده اتفاق افتاده است

عائشه بنت علی

دختر علی بن محمد بن عبد الغنی بن منصور الدمشقی و زوجه حافظ شمس الدین الحسینی است و او محدثه بوده است شامیه که در انباء ابن حجر ذکر او شده مصنف مشار الیه میگوید عائشه بنت علی و شوهرش نزد ابن الخباز محدث و مرداوی و سایر متاخرین استماع حدیث کرده بعد از آن خود این علم را تدریس نموده اند وفات عائشه بنت علی در سال هشتصد و پانزده هجری اتفاق افتاده و تقریبا هفتاد سال زندگانی کرده است

عائشه بنت محمد

ابن احمد بن محمد عثمان بن المنجا (ام الحسن بنت عز الدین التنوخیة الدمشقیه) بوده است.

بوده است مشار الیها نیز از محدثهای مذکوره در انباء ابن حجر میباشد از عبد الله بن الحسین ابن ابی التائب و سایرین اخذ علم حدیث نموده و از اشخاص عدیده اجازه گرفته ابو بکر الدسی و تقی سلیمان و عیسی المطعم و اسمعیل مکتوم و وزیره بنت المنجا از جمله کسانی هستند که بمشار الیها اجازه داده اند و او در روایات از آنها متفرد بوده ابن حجر گوید من نزد مشار الیها کتب کبار حدیث و چندین جزء از اجزاء شریفه خوانده ام عائشه بنت محمد در دمشق شام در حالتی که تقریبا نود سال عمر کرده بود در ربیع الآخر یا در جمادی الاولی سال هشتصد و سه هجری در گذشت

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن عبد الهادی المقدسی محدث است او را المسندة الکبیره میگفته اند و از محدثهای مشهوره بشمار آمده در امر اسناد حدیث مهارت کامل داشته و بهمین جهت بلقب مزبور ملقب گردیده در شرح بخاری قسطلانی و در عنوان صفدی ذکر او شده و از محدث معروف بحجار اجازه گرفته و عمر او دراز بوده است

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن المسلم بن سلام بن البهاء الحرانی و خواهر محاسن محدث و خود از محدثهای معروفه است و برادرش از و اخذ حدیث نموده نزد اسمعیل بن احمد العراقی و ابن النور البلخی و محمد بن ابی بکر و محمد بن عبد الهادی المقدسی و ابراهیم بن خلیل و عبد الرحمن بن ابی الفهم البلدانی و فرج القرطبی و البلخی و ابن عبد الدائم و العماد عبد الحمید و سایر مشاهیر مشایخ محدثین تحصیل علم فقه و حدیث نموده و بعد از آن اجازه گرفته و تدریس کرده است و از حیثیت تقریر وحید عصر خود بوده صلاح الدین صفدی و خواجه زاده او ابو هریره در شام از و اجازه گرفته اند عبد الله بن المحب و همه اولاد و طلاب او از مشار الیها استفاده کرده اند این زن اگرچه اهل خیر و صاحب فضیلت بود اما چیزی نداشت و بکرباس بافی معاش میکرد ولادت او در ششصد و

چهل و هفت هجری و وفات او در شوال هفتصد و سی و شش اتفاق افتاد

عائشه بنت محمد

یکی از دخترهای شیخ محمد الجزری است که از علمای عصر و بلد روم بایزید خان بود از قراریکه در تاریخ خواجه مسطور است خواهرهای عائشه که سلمی و فاطمه نام داشته اند نیز اهل علم و فضل بوده و از پس پرده برای طلاب درس میگفته اند

عائشه بنت معاویه

دختر معاویة بن المغیرة ابن ابی العاص ابن امیه و معروف به بیضا و مادر ابو الولید عبد الملک بن مروان اموی بوده است

عائشه بنت المعتصم

دختر معتصم بالله خلیفهٔ عباسی و از ظرفا و سخن سنجان زنان شمرده میشود گویند مشار الیها کنیزکی دلارا داشته ملیکه نام شخصی موسوم بعیسی بن قابس دل بمهر ملیکه داده و باو عاشق شده و ملیکه نیز باو راغب گردیده کار عاشق و معشوقه به بیقراری کشید و هر وقت کنیزک فرصت میکرد دلدادهٔ خود را میدید و اری دلداری میداد چون عائشه بنت المعتصم از این حالت خبردار گردید کنیزک را توبیخ و حبس کرد و عیش عیسی بن قابس منغص شد و راز خود را بیکی از احبا اظهار نمود او گفت عائشه بنت المعتصم شاعره ایست با فضل و ظرافت و در علوم ادبیه با مهارت بفضلا و ادبا مایل و از رعایت جانب آنها فرو گذار نمینماید و بلطیفه و مزاح میلی دارد هدیهٔ برای او بفرست و بیتی چند که مشتمل بر لطایف باشد بر آن بیفزا شاید مطبوع او شود و ترا بمقصود رساند عیسی بن قابس معجلا بخانه آمده هدیهٔ ترتیب داد و ابیاتی نظم و مزید او کرده نزد عائشه بنت معتصم فرستاد و آن ابیات اینست

کتبت الیک ولم احتشم   وشوق المحبین لا ینکتم
والسی نیم بمن قد علمت   فان غاب عن بصری لا ینم
فمنی علی بها و ارحمی   بتربتر والدک المعتصم

عائشه

عائشه بنت المعتصم چون این ابیات خواند خندید و گفت بکار این مرد احمق حیرانم پس یکی از خدمهٔ خود فرمود ملیکه را ببرد و بنزد آن مرد ببر و این نامه را نیز باو برسان و نامه عبارت بود از سه بیت که در جواب عیسی بن قابس سروده و صورت آن از قرار ذیل است

اتانی کتابک فیما ذکرت   وما انت عندی بالمتهم
فخذها الیک کما قد طلبت   علی الرغم من انف من قد رغم
ولا تحتشبها لوقت المبیت   کما یفعل الرجل المغتلم

ملیکه آنروز را تا شام نزد عیسی بن قابس مانده هنگام مراجعت ابیاتی عیسی نوشته باو داد که بعائشه بنت معتصم دهد و صورت آن ابیات این است

سالتها قبلة ففزت   ولیس فی افعل من تعشق
ولم ازل خاضعا لدیها   اضرع قدامها و اقلق
فما رأتنی لذاک اهلا   ولا دعت من لها تملق
فعاتبتها عتبی فقالت   من شدة الوجد قد تمزق

چون عائشه بنت معتصم این اشعار بخواند خادم خود را طلبید و گفت این کنیزک را برای عیسی بن قابس بر که از دوست و قبیله من او را زود او فرستادم از ملکیت خود بیرون نمودم پس از آن ابیات ذیل را در جواب عیسی نوشته فرستاد

سمعت ما قلت من محال   ولست فی ذاک بالمصدق
قد خبرتنی بان فاها   بفیک طول النهار ملصق
فاشکر علی ما رزقت منها   فلیس کل العباد یرزق

عائشه بنت النسیف

دختر ابو بکر النسیف ابن عیسی بن منصور بن قوالح الدمشقی محدث و عم زاده بدر الدین ابن قوالح محدثه است و از محدثهای مشهوره شام بشمار آمده ابن حجر عسقلانی در انباء الغمر او را ذکر کرده و وفات سال هفتصد

نود

نود وسه ذکر کرده ونام برده از قاسم بن مظفر ومحدث مشهور حجاز وغیره روایت حدیث کرده ووفاتش در شوال سال مذکور اتفاق افتاده است

الشیخه عائشه بنت یوسف الدمشقیه

از نسوان باکمال بوده وکتاب منازل السائرین عبد الله الهروی را که در سلوک است مختصر کرده وآنرا موسوم به الاشارات الخفیه فی المنازل العلیه نموده وعبد الله الهروی از مشایخ اواسط مائه چهارم هجری است

وغیر از عائشه دختر ابی بکر هفت نفر صحابیه دیگر این اسم داشته اند وآنها عائشه بنت جریر بن عمرو وعائشه بنت الحارث بن خالد وعائشه بنت ابی سفیان بن الحارث وعائشه بنت عبد الرحمن بن عتیک وعائشه بنت عمیر بن الحارث وعائشه بنت قدامة بن مظعون وعائشه بنت عجرد میباشد وعائشه آخری را اولی این است که تابعیه بگوئیم کما فی اسد الغابه وعائشه دختر یکنفر چوپان شامی بوده از اعیان شام در تاریخ نعما در وقایع سال هزار وشش هجری میگوید عائشه مذکوره که آنوقت زوجه بکر بیک الائی بیگی شام بود با حمل سه ماهه دو پسر آورد پس از آن جرّاحی اند اخته چون او منشق شد چهار ده طفل تام الاعضا دران دیدند که دو از آنها ذکور وما بقی اناث بودند وهنوز حیات در آنها سرایت نکرده بود وحکما این را غلط طبیعت میگویند

از غرایب آنکه اعراب اسم مرد را هم عائشه میگذارند چنانکه عائشة بن عمیر بن واقف بگفته صاحب قاموس مردی است که بئر عائشه در نزدیکی مدینه منوره باو منسوب است وعائشه بن عثم نیز مردی است که مثل اضبط من عائشه میباشد وشرح این مثل در کتب امثال مسطور است

عابده بنت محمد الجهنیه

مستقیم زاده در تالیف خود که موسوم بتذکرة الخطاطین باشد ذکر این زن نموده گوید عابده مشار الیها از نوه عمر بن شیر واز وزرا بوده وباوجود فضل وشعر وخط بمقامات اهل سلوک وترک هستی را بقصد فنای فی الله نیستی را طالب بوده شوخی در کتاب تحفة الخاطر از شعر وفضل او اشعار وذکری مینماید

عابدة المدنیه

از ادیبه های اندلس واز فضلائی است که از مشرق باندلس رفته حبشیا برده بوده ودر مدینه منوره متولد شده مالک او محمد بن یزید بن مسلم او را بحبیب بن الولید المروانی که او را دحون میگفتند بخشیده ودحون او را باندلس برده واگرچه دختری سیاه چرده بوده وحسن وزیبائی نداشته اما نظر بفضایل عابده دحون او را همخوابه خود قرار داده واو ام ولد شده است مشار الیها از امام دار الهجره مالک واز سایر علمای مدینه مطهره حدیث روایت میکرده در نفح الطیب مسطور است که عابده ده هزار حدیث روایت کرده واسناد آن احادیث را بصاحب شریعت صلوات الله علیه میرسانیده (محمد بن یزید بن مسلم نواده مسلمة بن عبد الملک است که وقتی بطرف اسلامبول رانده وغلطه را فتح کرده ومحل داخل در سور را که منهدم بوده با جامع عرب که در آنجا واقع است بنا وآباد نموده وغلطه را مدینة القهر نامیده است)

عاتکه بنت زید

از فصحا صحابیات ودختر زید بن عمرو بن نفیل وعم زاده عمر وخواهر سعید بن زید از عشره مبشره است که بجمال ودانش مشهور بوده اول عبد الله بن ابو بکر بعد از آن عمر بعد زبیر بعد حضرت امام حسین علیه السلام او را تزویج کرده ودر وقعه کربلا در مرثیه آنحضرت گفته است

وحسینا فلا نسیت حسینا اقصدته اسنة الاعداء
غادروه بکربلاء صریعا جادت المزن فی ذری کربلاء

گویند عبد الله بن ابو بکر طوری مفتون عاتکه بود که هیچکار را اقبال نمیفرمود

حتی یک نماز جمعه را ترک کرد لهذا ابوبکر حکم کرد او را طلاق دهد پس از
جدائی حالت آشفتگی بهم رسانید ابوبکر با ورحم نموده اذن رجوع داد بعد از
آنکه عبد الله در محاربهٔ طائف بزخم تیری درگذشت عمر او را بزنی گرفت
بعد از عمر در تحت ازدواج زبیر که از عشرهٔ مبشره بود در آمد چون او نیز
در وقعهٔ جمل در وادی سباع در حالتی که در زیر درختی خفته بود بدست عمرو بن
جرموز کشته گشت چنانکه ذکر شد بشرف ازدواج حضرت سید الشهداء علیه
الاف التحیة والثناء نایل گردید و معروف شده بود که هر کس عاتکه را بزنی
گیرد مقتول و شهید خواهد شد و عاتکه برای هر یک از شوهرها خود مرثیهای
فصیح بلیغ گفته است

عاتکه بنت شهده

جاریهٔ ولید بن یزید اموی و دختر شهده است که ترجمهٔ حال او گذشت
مادر و دختر هر دو خواننده بودند اما دختر در فنون چند از مادر عالمتر
بوده گویند عاتکه روزی در حضور ولید بعضی ابیات بجوار مشغول شد
و از آنجمله این بیت خود او بود

یا صاحبی دع الملامة واعلما   ان الهوی یدع الکرام عبیدا

دختر که مصراع ثانی را اینطور خواند ان الهوی یدع الرجال عبیدا
عاتکه بتعرض گفت بندار زنان هم مرد است ایا از کرام شمرده میشود
(بندار شخصی بوده که روغن زیتون میفروخت و بچهٔ شهده را داشت)

عاتکه بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم عمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از فصحای
زنان قریش بوده اگرچه از شش دختر عبد المطلب جز صفیه ظاهرا هیچیک
بشرف اسلام مشرف نشده اما شرافت قرابت سید کائنات او را داخل
در خیرات حسان مینماید ابیات ذیل را در حال احتضار پدر خود در
مرثیهٔ او گفته است

اعینی جودا ولا تبخلا   بدمعکما بعد نوم النیام

اعینی

اعینی واستعبرا واسکبا   وشوبا بکائکما بالتدام
اعینی واستخرطا واسجما   علی رجل غیر نکس کهام
علی الجحفل الغمر فی النائبات   کریم المساعی وفی الذمام
علی شیبة الحمد واری الزناد   وذی مصدق بعد ثبت المقام
وسیف لدی الحرب صمصامة   ومردی المخاصم عند الخصام
وسهل الخلیقة طلق الیدین   وفی عدملی صمیم اللهام
تبنک فی باذخ بیته   رفیع الذوابة صعب المرام

و ابیات ذیل که در تعریف شجاعت و حماسه است و در اواخر باب اول دیوان
حماسه ثبت شده نیز از مشار الیها میباشد

سائل بنا فی قومنا   ولیکف من شر سماعه
قیسا وما جمعوا لنا   فی مجمع باق شناعه
فیه السنور والقنا   والکبش ملتمع قناعه
بعکاظ یعشی الناظرین   اذا هم لمحوا شعاعه
فیه قتلنا مالکا قسرا   واسلمه رعاعه
ومجدلا غادرنه بالقاع   تنهشه ضباعه

در کتب سیر مسطور است که بعد از وقوع هجرت عاتکهٔ بنت عبد المطلب
در مکه خواب دید شتر سواری بمکه آمد و ندا کرد که ای جماعت بیوفا تا
سه روز دیگر بمحل مخاذیر و جایی که در آنجا خواهید افتاد و مرد برسید
بعد در بالای کعبه اجلها الله و پس از آن در ذروهٔ کوه ابو قبیس این
ندا را تکرار کرد و سنگی بزرگ برداشته بپایین انداخت آن سنگ قطعه
قطعه شده هر قطعه بجائی افتاد عاتکه از این خواب چنین استنباط کرد
که بقریش یعنی بر اهالی مکه که هنوز در کفر و شرک بودند بلائی نازل خواهد شد
آن خواب را برای برادر خود عباس نقل کرد و تعبیر آن فی الحقیقه جنگ
بدر بود گویند اگرچه عاتکه خواب خود را پنهانی بعباس گفت اما پوشیده
نماند و منتشر شد ابوجهل شنید و بعباس بطور استهزا گفت کو با نبوت

بزنان

بزنانِ شماهم سرایت کرده خلاصه سه روز از آن خواب گذشته خبر مقدمهٔ
جنگ بدر بمکه رسید

لفظ عاتکه از اعلام منقوله است و هر زنی که بدنِ خود را بطیب و زعفران
زرد میکرد او را عاتکه می‌گفتند

عاتکهٔ بنت اسید و عاتکهٔ بنت خالد و عاتکهٔ بنت عوف و عاتکهٔ بنت نعیم
و عاتکهٔ بنت الولید از صحابیات بوده اند و عاتکهٔ بنت خالد همان ام معبد است
که در حرف الف ذکر او شده و اسم اصلی ام زرع سابق الذکر چنانکه بیجوری
مرحوم در حاشیهٔ شمائل نگاشته عاتکه بوده و عاتکهٔ بنت یزید زوجه
عبد الملک اموی مادر یزید بن عبد الملک است و عاتکهٔ بنت عبد الله بن
یزید همان است که احوص شاعر مشهور در حق او گفته

یا بیت عاتکة الذی اتغزل
حذر العدا و به الفؤاد موکل

و این شعر مطلع قصیدهٔ طنانه ایست معاویه نیز دختری عاتکه نام داشته
و ابو دهبل شاعر مفتون او گردیده در اشعار خود از و نام میبرده معاویه
باو جایزه ها داده که اسم او را در شعر نبرد عاتکة الغنویه در عرب از نسوان
بنی غنی و چون رابعة العدویه دارای مقام و ولایت بوده و از جدهای حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نه نفر عاتکه نام داشته اند لهذا آنحضرت را
ابن العواتک گفته اند و در حدیث است که فرموده انا ابن العواتک
من سلیم و سه نفر از عواتک مذکوره از قبیلهٔ سلیم و شش نفر از قبیلهٔ دیگر
بوده اند و یکی از عواتک قبیلهٔ سلیم عاتکهٔ بنت هلال مادر جد هاشم بن
عبد مناف است و دیگری عاتکهٔ بنت مرة بن هلال که مادر خود هاشم
بوده و سیمی عاتکهٔ بنت الاوقص بن مرة بن هلال که مادر جد ام النبی
آمنهٔ بنت وهب بن عبد مناف باشد و عاتکه که منشا مثل انجب من عاتکه
شده عاتکهٔ بنت مره زوجهٔ عبد مناف مادر هاشم است و چون عواتک را
بوضع دیگر نیز شرح داده اند در آخر جلد ثالث باز فصلی در این عنوان
نگاشته

نگاشته خواهد شد انشاء الله
و مقصود از عواتک در قصیدهٔ معلقهٔ حارث بن حلزة الیشکری حرائر
و خیار جوانان نسوان است

غالیه

بنت ظبیان صحابیه ایست از قبیلهٔ ربیعه یا از بنی کلاب و بنا بر مسطورات
ابن اثیر مشار الیها مدتی در تحت ازدواج حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بوده بعد بترک او فرموده اند و غالیه دختر هرون الرشید بوده و او را
برای و میل جعفر برمکی وزیر هرون با براهیم پسر عبد الملک بن صالح
الهاشمی تزویج نمودند و جاریهٔ محبوبهٔ یزید بن عبد الملک که ترجمهٔ حال
او گذشت نیز غالیه نام داشته و منصور خلیفهٔ عباسی را نیز دختری
بوده مسماة بغالیه

عبادیه

کنیزکی بوده که مجاهد عامری او را بعباد پدر معتمد امیر اشبیلیه
تقدیم کرده و منسوب باو شده از اینجهت وی را عبادیه گفته اند و چون
ظرافت طبع و فضل و کمالی داشته و در نظم شعر و کتابت ماهر بوده از
ادیبه‌های اندلس بشمار آمده است محفوظات او را در مفردات لغت زیاد
گفته اند صاحب نفح الطیب از ابن علیم شارح کتاب ادب الکاتب ابن قتیبه
نقل کرده که بعد عبادیه از افاده ها که در محضر علمای عصر خود کرده اینست
که گفته است خالیکه در هنگام خنده در صورت بعضی جوانان پیدا
میشود اگر در زنخدان است آنرا نونه گویند و اگر در صورت است فحصه
و این در آنوقت از غرایب اطلاعات ادبیه بوده و از علمای اشبیلیه
کسی نمیدانست

در قدرتِ طبع عبادیه گویند شبی در فراش مولای خود عباد خوابیده
بود عباد بحالی دو چار بیخوابی شده برخاست و نشست و اشاره
بعبادیه که خواب بود کرده گفت

تنام و مدنفها یسهر — و تصبر عنه و لا یصبر

عبادیه ببدا رشده و فوراً کفت

لئن دام هذا و هذا له — سیهلك وجداً و لا یشعر

و این منتهای قدرت طبع است

عباسه بنت الفضل

حلیلهٔ مجتهد مشهور ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل از ائمهٔ اربعه میباشد و او محدثهٔ صالحه بوده و با شوی خود کمال موافقت داشته صاحب تاریخ بغداد گوید عباسه در حیات ابوعبدالله درگذشت و پس از فوت او ابوعبدالله در حق وی گفت ای ام صالح سی سال با هم بسر بردیم و در هیچ حرفی فیما بین ما مخالفت واقع نشد و صالح پسری بوده است که از صلب ابوعبدالله عباسه را آمده و پسر دیگر عبدالله نام نیز داشته از زوجهٔ دیگر و هر دو عالم و فقیه بوده اند وفات ابوعبدالله در ربیع الاول سال دویست و چهل و یک هجری و وفات پسرش صالح در حالتی که قاضی اصفهان بود در رمضان سال دویست و شصت و شش اتفاق افتاده و عبدالله کهترین پسر ابوعبدالله تا سنهٔ دویست و نود زنده بوده در سنهٔ مزبوره در جمادی الاولی در هفتاد و هفت سالگی درگذشته و عباسه از عبدالعزیز بن جعفر حنبلی اخذ حدیث کرده است

عباسه بنت المهدی

دختر محمد مهدی ابن عبدالله ابوجعفر منصور خلیفهٔ عباسی و خواهر هارون الرشید است و ارباب سیر او را بفضایل ستوده اند ابتدا محمد بن سلیمان بن علی که از خاندان بنی عباس بود وی را تزویج کرد چون او درگذشت ابراهیم بن صالح بن علی او را بزنی گرفت چون او هم وفات کرد عیسی بن جعفر نیز او را خواست با او مایل شد اما یکی از شعرا سه بیت در شآمت عباسه گفته بود عیسی بشنید و از خیال منصرف شد و آن سه بیت این است

اعباس انت الذعاف الذی — نضل للکبر و فی التنائف

قتلت

قتلت عظیمین من هاشم — و اصبحت فی طلب الثالث

فمن ذا الذی غمه عمره — یعجل بالمال للوارث

بعد از آن چون خلیفه هرون بصحبت جعفر بن یحیی برمکی و عباسه میل مفرط داشت و میخواست هر دو در مجلس او حاضر شوند اذن داد که جعفر عباسه را تزویج کند بشرط آنکه در غیر مجلس هرون با هم ملاقات نکنند و این مزاوجت فقط برای محرم بودن عباسه بجعفر باشد اما عباسه بحیله خود را در خلوت بجعفر رسانید و آبستن شد و طفلی آورد و اینکه بعضی مورخین استیصال و اعدام برامکه را باین فقره نسبت داده اند صحیح نیست و ابن خلدون هم در مقدمهٔ تاریخ خود این فقره را تکذیب کرده بنا بر این ابیاتی که اشاره باین واقعه میباشد و با بونواس نسبت داده اند بیمعنی است و آن ابیات این است

الا قل لامین الله و ابن القادة الساسه

اذا ما ناکث سرك ان تفقده راسه

فلا تقتله بالسیف و زوجه بعباسه

ابن اثیر در کامل گوید هرون زوجهٔ نیز مسماة بعباسه داشته و عباسه بنت احمد دختر امیر ابوالعباس احمد بن طولون صاحب مصر و خالهٔ قطر الندا که ترجمهٔ حال او در حرف قاف بیاید و ابن عباسه در مصر بنام خود معموره بنا کرده است

عبیده بنت ابی شوال

از نساء قرن اول و خیار اماء الله و زنی بصری بوده که در خدمت رابعه عدویه بسر نموده و عبده بنت عبدالرحمن بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن ابی قتاده ام احمد الانصاریه و محدثه ایست که در تاریخ خطیب بغدادی ذکر او شده و عبیده مغنیه بوده است محبوبه در عهد خلفای اموی و بشار بن برد شاعر معروف اعمی بواسطهٔ صدای او باو عاشق شده و شعرها در حق او گفته از جمله میگوید

ماهوم

یا قوم اذنی لبعض الحی عاشقة — والأذن تعشق قبل العین احیانا
قالوا بمن لا تری تهذی فقلت لهم — الأذن کالعین توفی القلب ما کانا
هل من دواء لمشعوف بجاریة — یلقی بلقیانها روحاً وریحانا

عبیدة بنت ابی کلاب

عابده بوده است از اهل بصره که او را دارای مقام و ولایت دانسته اند در مائه اول هجری و با رابعه عدویه معاصر بوده با مالک بن دینار ملاقات میکرده در طبقات امام شعرانی تصریح شده که مردم عبیده را بر رابعه مقدم میداشته و بعد از فوت رابعه نیز او را در خواب دیده و خود گفته است عبیده در درجات اخرت از من بالاتر است وفات عبیده قبل از رابعه اتفاق افتاده

عبیدة الطنبوریة

یعنی عبیده طنبور زن و آن مغنیه بوده است نهایت خوش سیما از مغنیهای عهد خلفای بنی عباس و در زدن طنبور کمال مهارت داشته و در حق او گفته اند

اصبحت عبیدة فی الاحسان واحدة — فالله جار لها من کل محذور
من احسن الناس وجهاً حین تبصرها — واحذق الناس ان غنت بطنبور

از قرار مسطورات اغانی این شعر در روی طنبور عبیده بر آبنوس منقوش بوده

کل شیء سوی الخیانة فی الحب یحتمل

عتابة ام جعفر

مادر جعفر بن یحیی البرمکی است بعد از آنکه صیت جلال و ثروت برامکه عالم را گرفت این زن در استیصال آن طبقه مبتلا بمنتهای درجه فقر گردید از یکی از رجال آن عصر نقل کرده که گوید او حکایت نمود روز عید قربانی بخدمت مادر خود رفتم پیر زنی دیدم نهایت افسرده ولی فصیح و طلیق اللسان مادرم گفت ای فرزند خاله خود را اکرام کن من شرط تحیت ادا کردم و پرسیدم این عجوز کیست مادرم گفت مادر جعفر بن یحیی است بروزگار او متاسف و متعجب شدم مشارالیها گفت یا بنی انما کانت الدنیا عاریة ارتجعها معیرها

وحلة

وحلة سلبها ملبسها یعنی ای پسرک من متاع دنیا عاریتی است هر که بعاریه گرفت پس داد و حله ایست که هر که پوشید بکند گفتم از عجایب هر چه دیده گفت عجب آنکه در حیات پسرم جعفر در چنین اعیادی چهار صد نفر جاریه در برابر من می ایستادند و من شاکی بودم که پسرم حق مادری مرا ادا نمیکند حالا بعیدی رسیده ام که تمام آرزوی من در آن این است که دو پوست گوسفند قربانی بمن دهند یکی را فرش و دیگری را لحاف خود قرار دهم من از این گفته نهایت متأثر شدم و گریستم و پانصد درهم باو دادم بقدری خوشحال شد که نزدیک بود روح از جسدش پرواز کند باز از وی پرسیدم از آنچه دیده کدام مشکلتر است این دو بیت بخواند

کل المصائب قد تمر علی الفتی — فتهون غیر شماتة الحساد
ان المصائب تنقضی ایامها — وشماتة الاعداء بالمرصاد

بعد از آن گفت مشکلتر چیزها مرگ است گفتم مکرر مرگ را دیده این دو بیت قرائت نمود

لا تحسبن الموت موت البلی — لکنما الموت سؤال الرجال
کلاهما موت ولکن ذا — اشد من ذاک لذل السؤال

گویند عباسه حیلتی که بجهت مواصلت جعفر کرد بتوسط این زن بود اگر چه ابن خلدون این حکایت را تزییف مینماید

عتبة بنت زراره

ابن عدس الانصاریه از زنی صحابیه بوده و عتبه که ابو العتاهیه شاعر در اشعار نام او را بطور مغازله برده از جواری مهدی خلیفه عباسی بوده است

عثمانیه

بنابر مسطورات کامل ابن اثیر دختر عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان و منسوب بعثمان بن عفان و از زوجات هرون الرشید بوده جده پدرش فاطمه بنت الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است

عجائز الجنة

یعنی

یعنی پیرزنهای بهشت و ذکر آنها در ترجمهٔ حال صفیه بنت عبد المطلب گذشت

عجفاء

در لغت عجفاء بمعنی مرئهٔ مهزوله است اما در اینجا مقصود ادیبه ایست اندلسی که اصل او از عربستان شرقی یعنی از عراق بوده بعد باندلس رفته او از زنان بسیار خوب میخوانده در نفح الطیب ذکر او شده است و عجفاء بنت علقمة السعدی قائل اینمصرع است که کل فتاة بابیها معجبة و اینمصرع مثل شده و در مجمع الامثال مذکور و فصاحت عجفاء را ضمنا صاحب آن کتاب بیان کرده است

عروضیه

از ادیبهای اندلس و جاریه بوده است که ابو المطرف عبد الرحمن کاتب مشهور او را آزاد کرده علم نحو و لغت را از ابو المطرف اخذ نموده و بعد از او در گذشته اسم او تفرد او را در علم عروض اشعار مینماید در نفح الطیب مسطور است که عروضیه کتاب کامل مبرد و نوادر علی القالی را حفظ نموده آنها را شرح میکرد ابو داود سلیمان بن نجاح گفته است من دو کتاب مزبور را نزد عروضیه خواندم و علم عروض را از او اخذ کردم عروضیه در اندلس در شهر بلنسیه اقامت داشت و تقریبا در سال چهارصد و پنجاه هجری بعد از فوت مولای خود ابو المطرف در دانیه در گذشت

عریب

از مغنیهای مشهورهٔ زمان خلفای بنی عباس و صاحب طبع شعر بوده ابو الفرج در اغانی گوید بعد از جمیله و سلامة الزرقاء که شرح حال آنها گذشت و بعد از عزة المیلاء که ترجمهٔ او بیاید و از مشاهیر مغنیهای قدیم است مثل عریب نیامده علاوه بر خواندن و شعر گفتن خط را خوش مینوشت و شطرنج و تخته نرد را خوب بازی میکرده ظریف و بدیهه گو بوده و در سواری طوری مهارت و چابکی داشته که پا بر رکاب نگذاشته سوار میشده

در اغانی مسطور است که عریب دختر جعفر برمکی بوده مادرش فاطمه نام چون صباحت و پاکیزگی داشته و در خانهٔ یحیی پدر جعفر میزیسته جعفر با او محبت

بهمرسانیده

بهمرسانیده و برا تزویج نمود اما یحیی بجهت پستی نسب آن دختر باین وصلت رضا نبود لهذا جعفر ظاهرا او را طلاق داد و باطنا و برا در خانهٔ دیگر پنهان کرد و خادمی بخدمت او گماشت و مخفی از پدر گاه گاه نزد او میرفت در سال صد و هشتاد و یک هجری عریب از فاطمه متولد شد و فاطمه در گذشت جعفر دختر خود را بدایهٔ مسیحی سپرد چون در سنهٔ یکصد و هشتاد و هفت بدبختی تمام برامکه را از صفحهٔ هستی محو کرد عریب را یقچی باشی هارون الرشید که عبد الله بن اسمعیل مراکبی نام داشت بفروختند و در خانهٔ او تربیت یافت نوشتن و خواندن و آوازهٔ او بسمع مامون و معتصم رسید و در نزد آنها اعتبار بهمرسانید در سال دویست و هفتاد و هفت در گذشت در حالتی که نود و شش سال از عمر او گذشته بود ابن جوزی در کتاب الاذکیاء گوید عریب را معتصم خلیفه بصد هزار درهم خرید و آزاد کرد

عریب جاریة المامون

جاریهٔ محبوبهٔ مامون خلیفهٔ عباسی بوده و کمال فصاحت و بلاغت داشته خلیفه از فرط محبت باو میگفته

انا المامون والملک الهمام — علی انی بحبک مستهام
اترضی ان اموت علیک وجدا — ویبقی الناس لیس لهم امام

و عریب در جواب مامون گفته ای پادشاه من پدر شما رشید بیش از شما با آتش عشق سوخته که فرموده است

ملک الثلاث الآنسات عنانی — وحللن من قلبی بکل مکان
مالی تطاوعنی البریة کلها — واطیعهن وهن فی عصیانی
ما ذاک الا ان سلطان الهوی — وبه غلبن اعز من سلطانی

رشید محبوبهای خود را بنفس خود مقدم داشته و شما نفس خود را بر جاریه که مدعی محبت او هستید مقدم میدارید مامون گفت محبت من مخصوص تست و محبت پدرم میان سه نفر منقسم بود عریب گفت مولای من محبت رشید هم بیکنفر بود و آن دو را هم محض خاطر او دوست میداشت چنانکه خالد بن یزید بن معاویه

در حق

در حق رمله که زوجه و معشوقهٔ او بوده گفته

احب بنی العوام طرًّا لاجلها — ومن اجلها احببت اخوالها کلبا

و دیگری گفته

احب لحبها السودان حتی — احب لاجلها سود الکلاب

مأمون سکوت کرد و عرب این قطعه بخواند

وانتم اناس فیکم الغدر شیمة
لکم اوجه شتی والسنة عشر
عجبت لقلبی کیف یصبوا الیکم
علی عظم ما یلقی ولیس له صبر

عزّه

بنت جمیل و محبوبهٔ ابو صخر کثیر بن عبد الرحمن شاعر شیعی مشرب است و اورا کثیر عزّه گویند و عزّه بفتح عین و تشدید زاء بمعنی آهو برهٔ ماده است کثیر در یکی از قطعات خود عزّه را نسبت بیکی از اجداد او داده و حاجبیه خوانده و آن قطعه این است

اذا ما اتتنا خلة کی تزیلنا — ابینا وقلنا الحاجبیة اول
سنولیک عرفا ان اردت وصالنا — ونحن لتلک الحاجبیة اوصل

کثیر را بجهت کوتاهی قد او مصغرا نام داده اند چه کثیر مصغر کثیر است گویند وقتی کثیر قطام بنت شحنهٔ خارجیه را دید از آنجا که او ابن ملجم را بقتل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم بداشته و کثیر شیعی بود گفت تو چقدر زن زشت چرکینی هستی و حال انکه قطام کمال حسن ظاهری را داشت قطام گفت تو عجب مرد قصیر القامه عظیم الهامه هستی و چقدر خدا تورا پست کرده که باید بواسطهٔ اسم زنی شناخته شوی و بتو کثیر عزّه بگویند

کثیر در سال یکصد و پنج هجری درگذشت و شاعری مجید بود با وجود تعشق بعزّه میگوید

هل وصل عزة الا وصل غانیة — فی وصل غانیة من وصلها خلف

نیز از اشعار اوست

قضی کل ذی دین فوفی غریمه — وعزة ممطول معنی غریمها

و حکایتی این شعر را است که در عنوان ام البنین ذکر شده نیز از اوست

واتی وتهیامی بعزة بعدما — تخلیت عما بیننا وتخلت
لکالمرتجی ظل الغمامة کلما — تبوأ منها للمقیل اضمحلت

این دو بیت اگرچه خالی از صنایع شعری است اما چون طبیعی گفته شده مستحسن افتاده و ابن خلدون نهایت پسندیده است

عزّة المیلاء

از مغنیهای قدیم عرب است و قبل از جمیلهٔ مغنیه درگذشته چون در رفتار متمایل بوده اورا میلاء خوانده اند انصار کرام ویرا آزاد کرده اند و در مدینهٔ منوره سکنی گرفته و اکثر خدمت حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلم میرسیده و اشعار حسان بن ثابت انصاری را میخوانده و سیده سلام الله علیها را برقت و گریه می انداخته در حسن و جمال و خلق و خصال و عفت و ظرافت اورا ستوده اند در جلد شانزدهم اغانی تفصیل حال او مذکور است

و عزّة الاشجعیه و عزّة بنت حارث و عزّة بنت خابل الخزاعیه و عزّة بنت ابی سفیان از صحابیات بوده اند و عزّة بنت الحارث خواهر ام المؤمنین میمونه بنت حارث است و عزّة بنت ابی سفیان نیز خواهر ام المؤمنین ام حبیبه میباشد و اسم عزّه بنت ابی سفیان را حمنه یا دره نیز گفته اند

عصمت

دختر خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم شاهزاده محمد علی میرزای معروف بدولتشاه است خط نسخ را بخوبی اساتید این فن نوشته و قرآن خط او نهایت مرغوب است گاهی باقتضای طبع موزون شعری گفته از جمله این مرثیه را در فوت یکی از شاهزادگان بنظم آورده است

چکردی تو ای آسمان ستمگر　　که یکدم نیاسایی از کین وادان
ندادی جز از ظلم مایه بدگر　　ندادی جز از کینه توشه در انبان
نخواهی که ماهی بتابد بچرخی　　نخواهی که مهری فروزد بایوان
ببیچ گرها از تو بدلهای خسته　　بسی غم ز تو در دل ناتوانان
بود جاودان جان چون من بمویه　　روانت چو من باد دایم در افغان

عصمت بیگم

از زنهای صاحب طبع است ظاهرا دختر مرحوم شاهزاده سیف الملوک میرزا بوده در هر حال این رباعی از وست

چون ابر بهار دمبدم گریانم　　مانند فلک همیشه سرگردانم
با هر که وفا کنم جفا می بینم　　بر بخت خود و طالع خود حیرانم

عصمت یا عصمتی

دختر قاضی سمرقند بوده در نظم شعر طبع خوبی داشته در اغلب تذکره ها ذکر او شده این یک بیت نمونه از اشعار دلفزای اوست

مگر رسوای عشق از مردم عالم غمی دارد　　که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

عصمتی

نیز از اماثل شعرا بوده و از بیت مسطور در ذیل که از نتایج افکار اوست معلوم میشود که صاحب خیالات دقیق بوده است

از پا شکستگان طلب کعبه مشکل است　　آن کعبه که دست دهد کعبه دل است

عفاف

از عمزادگان خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و حلیلهٔ مرحوم شاهزاده حیدرقلی میرزا ابن خاقان بوده خط شکسته را خوش مینوشته در علوم غریبه ربطی داشته شعر هم میگفته ابیات ذیل از نتایج افکار اوست

من آن مرغم که افتادم بدام صیاد　　تفاوت نیستم با مرغ آزاد
بکوی عشق ای دل باخبر باش　　که آنجا رهزنان اندر کمین اند
چه نالی فصل گل ای بلبل زار　　که گل را نیست پروای غم تو

عفت السلطنه

از بانوان محترم حرم جلالت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه و دولته میباشد و ارشد اولاد سعادت نژاد همایون یعنی حضرت مستطاب گردون قباب اشرف ارفع اعظم شاهنشاهزاده معظم یمین الدولة العلیة العالیة ظل السلطان سلطان مسعود میرزا ادام الله تعالی اقباله که صیت شوکت و حشمتش بشرق و غرب عالم رسیده و عظایم آثار با افتخارش را هر دیده دیده از این بطن طاهر بوجود آمده

عفت

دختر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزا والی خراسان بوده و پیوسته در تزکیهٔ نفس و ریاضت مجاهدت مینموده از علم نجوم و هیئت و مقدمات عربی بهره داشته خط نستعلیق و شکسته را خوانا مینوشته شعر را نیز نیکو میسروده چون سبک عرفا را پسندیده و اغلب مثنوی مولوی رحمة الله علیه را میخوانده گاهی خود نیز بطرز مثنوی ابیاتی نظم میکرده چند شعر ذیل از وست

میل خاطر میکشد تازه بآن　　تا ز نو آرم حدیثی در میان
هست در شهر محبت تازه ها　　در کتاب دوستی شیرازه ها
غیر عشقم هیچ در تقریر نه　　دل ز یاد عشق هرگز سیر نه
تشنگان را نیست لذت غیر آب　　خستگان را نیست راحت غیر خواب
غرقه در دریا نخواهد جز کنار　　در زمستان هر کسی جوید بهار
هر که را باشد بهاری در جهان　　عشق میباشد بهار عاشقان

عفت یا عفتی

بعضی این زن را از اهل سمرقند نوشته و برخی او را اسفراینی نوشته اند در هر حال در زهد و صلاح و حسن عقیدت و خلوص نیت و پاک نهادی و مواظبت او در فرایض و نوافل زیاده از حد مبالغه کرده اند این دو شعر از نتایج افکار اوست

قامت سرو که در آب نظاره شده
کرده دعوی بقد یار نکونا شد
مست بودم بی غفلت و ساقی دیشب
دو سه جامم عطا کرد و هشیار شدم

عفراء بنت عبید

دختر عبید بن ثعلبه از انصار و زوجه حارث بن رفاعة النجاری است مشار الیها صحابیه ایست که سه پسر او را ابن عفراء گفتندی و آن سه پسر معاذ و معوذ و عوف نام داشتند و از اصحاب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بوده عفرا چهار پسر دیگر هم آورده و هر هفت در غزوه بدر حضور داشتند معاذ و معوذ با آنکه جوان بودند در روز جنگ فدائی مانند اتلاف ابوجهل را طلب شدند و او را بکشتند و برادر بزرگتر آنها عوف نیز در آن روز بجهت درک سعادت شهادت زره خود را از بر بیرون کرده بینداخت و شمشیر کشیده بدشمنان حمله نمود و بعد از آنکه چند نفر از مشرکین را هلاک کرد شهید شد و بمقصود خود نایل گردید و عفرا اسم صحابیه دیگر است که او هم از انصار و قبیله بنی خزرج بوده

عفیره عابده

بنابر مسطورات کتاب نفحات الانس و طبقات مولانا شعرانی زنی بوده است بصریه دارای مقام ولایت و با معاذة العدویه که شرح حال او بیاید معاصر میباشد گویند عفیره چندان از خوف خدا گریست که چشمهای او کور شد روزی یکی باو گفت نابینائی کار مشکلی است گفت کوری دل مشکلتر است برخی از صلحا بزیارت مشار الیها آمده طلب دعا کردند او در کمال فروتنی گفت اگر بنا بود گناهکاران لال شوند این پیر هیچ حرف زدن نمیتوانست اما چون دعا کردن سنت است بدان اقدام میرود آنگاه باین کلمات زبان گشود جعل الله قراکم من بیت الجنة و جعل ذکر الموت منی و منکم علی بال و حفظ علینا الایمان الی الممات و هو ارحم الراحمین (عفیره بضم عین و فتح فاء بر وزن جهیره میباشد)

عقیله

جاریه

جاریه و مغنیه بوده است مشهوره که با خلیفه و دیگر که پیش ذکر آنها شده در یک سلک انسلاک داشته مولای آنها ابن شماس و خود آنها را شماسیات میگفتند و عقیله دختر شیخ الاسلام محمد اسعد افندی بوده از الحسنیات که سلطان عثمانخان ثانی او را سزاوار ازدواج داشته

عکرشه بنت الاطروش بن رواحه

از فصحای نسوان عرب و صاحب نطق و جرئه بوده و در جنگ صفین در معسکر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر عصای خود تکیه مینموده و اصحاب و عساکر آن بزرگوار را بجنگ با معاویه تحریض میکرده و میگفته ایها الناس علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم ان الجنة لا یحزن من سکنها و لا یموت من دخلها فابتاعوها بدار لا یدوم نعیمها و لا تنصرم همومها مستظهرین بالصبر علی من طلب حقوقکم ان معاویة قد وفد علیکم بعرب العجم غلف القلوب لا یفقهون الایمان و لا یدرون الحکمة دعاهم بالدنیا فاجابوه و استدعاهم بالباطل فلبوه فالله الله عباد الله فی دین الله یا معشر المهاجرین و الانصار امضوا علی بصیرتکم و اصبروا علی عزیمتکم و اعلموا ان مصیرکم الی الموت کانی بکم غدا و قد لقیتم اهل الشام کالحمر النافرة

در خلافت معاویه عکرشه بمعاویه حاجتی بهم رسانیده نزد او آمد مشار الیه ابتدا عبارات مزبوره را خوانده پرسید سبب چه بود که چنین میگفتی مشار الیها گفت یا امیر المؤمنین حق جل و علا فرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و عاقا امرهید اگر نخواهد اعاده ننماید این بگفت و طلب عفو کرد معاویه از مؤاخذه درگذشته حاجتش بر آورد

علشاه بیگم

مادر شاه اسمعیل اولین پادشاه صفوی و دختر ابو النصر حسن بیک بایندری آق قوینلو که او را اوزون حسن هم میگویند میباشد پدر حسن بیک بنا بر اعتقادی که بخانواده شیخ صفی الدین داشت محض اکرام خویش

بزنی بسلطان حیدر داد و شاه اسمعیل با دو برادرش سلطان علی و سید ابراهیم از صلب سلطان حیدر و بطن علمشاه بیگم بوجود آمدند و بعضی اسم این زن را حلیمه بیگی آغا نوشته اند

علم السمراء

جاریه عبد الله بن موسی الهادی العباسی بوده و بعضی اشعار علیه بنت المهدی را روایت نموده بجهت روایت او ذکر وی در اغانی شده است

علم المدنیه

اما دیبه ها اندلس است اصلش از عربستان شرقی و جاریه یکی از دختر های هارون الرشید بوده و در بغداد بتحصیل و نشو و نما نموده بعد بمدینه منوره رفته و فن موسیقی را در آن حجاز قی داده لهذا اشهرت کرده و بدین جهت او را مدنیه گفته اند پس از آن او را بعبد الرحمن ثالث از مشاهیر ملوک اندلس فروخته اند و عبد الرحمن را جاریه دیگر بوده خوانده و دانشمند مسماة بفضل که در حرف فاء ذکر آن بیاید

علیه بنت المهدی

دختر مهدی خلیفه عباسی و خواهر صلبی هارون الرشید نیز خواهر عباسه بنت المهدی است که ترجمه حال او گذشت مادرش مکنونه جاریه مهدی بود خود از ارباب شعر و فضل و کمال و در نهایت حسن و جمال با مهارت در فن موسیقی کرد در ایام عادت زنان که از عبادت ممنوع اند با نکاز میپرداخته و از اشعار رائقه اوست

یا واحد الحبّ ما لی منک اذ کلفت	نفسی بحبّک الّا الهمّ والحزن
لم ینسنیک سرورٌ لا و لا حزن	و کیف لا کیف ینسی وجهک الحسن
و لا خلا منک لا قلبی و لا جسدی	کلّی بکلّک مشغول و مرتهن
نور تولّد من شمس و من قمر	حتّی تکامل فیه الرّوح و البدن

گویند علیه مملوکی داشته طلّ نام کردلش بمهر او مفتون بوده و در اشعار نام او

با او مغازله مینموده و اسم او را میبرده برادرش هارون خبردار شده و این معنی را مناسب شأن او ندیده او را از بردن نام طلّ نهی کرده و قسم داد که بیرون این پند نماید بعد از مدتی شنید علیه در قرائت قرآن در اواخر سوره مبارکه بقره باین آیه شریفه رسیده که وان لم یصبها وابل فطلّ خوانده است فان لم یصبها وابل فما نهانی عنه امیر المؤمنین هارون را حالت انبساط و انصافی دست داده از نهی خود درگذشت

علیه نزد هارون مقامی بلند داشته و نهایت احترام را بمشار الیها میکرده و کمتر راضی بدوری او میشده چنانکه وقتی بخراسان میرفت او همراه برد اما چون بمحل موسوم بمرج رسید یاد از بغداد نمود و این دو بیت بخواند

و مغترب بالمرج یبکی لشجوه
و قد غاب عنه المسعدون علی الحب
اذا ما اتاه الرکب من نحو ارضه
تنشّق یستشفی بروائح الرکب

هارون را رقت حاصل شده علیه را از همانجا ببغداد برگردانید ولادت علیه در سال یکصد و شصت هجری و وفاتش در دویست و ده واقع شده شوهرش موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از همان سلسله عباسی بود

علیه بنت المنصور

دختر ابو جعفر المنصور و عمه علیه بنت المهدی بوده است و علیه اسم دختر زریاب مغنی مشهور است زریاب از آزاد کرده مهدی عباسی و شاگرد اسحق موصلی بوده وقتی باندلس رفته و رئیس مغنیها بعد از فوت او احدی نتوانست جای او بگیرد جز دخترش علیه که مغنیه بود در کمال مهارت و تفصیل احوال آنها در جلد ثانی نفح الطیب مسطور است

(علیه در این چند اسم بضم عین و فتح لام و تشدید یاء میباشد)

عماره

سه زن محدثه مسماة باین اسم بوده اند یکی عمارة بنت عبد الوهاب الحمصیه
دیگر عماره بنت نافع بن عمر الجمحی و عمارة الثقفیه

عمایم بنت ایوب الحسینی

دختر مولانا حسام الدین الحسن بن محمد بن ایوب الحسینی است که او را شریف
نسابه هم میگویند مشار الیها یکی از اشیاخ امام سیوطی میباشد و خواهری
داشته مسماة با لف بنت حسام الدین که او نیز اهل علم و با عمایم تقریبا در یک
درجه بوده از کسانیکه الف اجازه گرفته عمایم هم مجاز گردیده است

عمرة بنت عبد الرحمن

دختر عبد الرحمن بن سعد بن زرارة الانصاری است که از تابعیات نسوان
اهل مدینه بوده عالم بفقه و در حجرهٔ عائشه تربیت پذیرفته از وی و از ام سلمه روایت
حدیث بسیار کرده قاله الصفدی فی الوافی

عمرة بنت مرداس

خواهر عباس بن مرداس و شاعرهٔ خوش طبعی بوده است در شرح العیون
او را دختر خنسا خواهر صخر که ترجمهٔ حال او گذشت نوشته و ابیات ذیل از نتایج
افکار اوست که در مرثیهٔ برادر خود عباس گفته

اعینی لم اختلکما بخیانة ... ابی الدهر والایام ان تتصبرا
وما کنت اخشی ان اکون کانتی ... بعیر اذا ینعی اخی تحسرا
تری الخصم زورا عن اخی مهابة ... ولیس الجلیس عن اخی بازورا

عمره بنت النعمان

دختر نعمان بن بشیر صحابی و زوجهٔ مختار بن ابو عبیدة الثقفی مشهور بود
که در زمان عبد الله بن زبیر خروج کرد مصعب بن زبیر برادر عبد الله بعد از
انکه مختار را بکشت عمره بنت النعمان و حلیلهٔ دیگر مختار را که ام ثابت بنت
سمرة بن جندب بود احضار کرده گفت چه میگوئید در حق مختار ام ثابت گفت
هر چه تو گوئی منهم همان گویم مصعب او را رها کرد و بعمره گفت تو چه میگوئی
او گفت خدا رحمت کند مختار را مرد صالحی بود مصعب که این شنید عمره را

حبس کرد و ببرادر خود نوشت زن مختار عمره بر نبوت مختار قائل است عبد الله
حکم قتل عمره را فرستاد و مصعب در میانهٔ کوفه و حیره شبی او را بشخصی قبیح القلب
داد تا با ذیت او را بکشت چون مشار الیها از بزرگ زادگان انصار و بیگناه بود
برای او مرثیه ها گفتند از جمله این اشعار عمر و ابن ابی ربیعة المخزومی است

ان من اعجب العجائب عندی ... قتل بیضاء حرة عطبول
قتلت هکذا علی غیر جرم ... ان لله درها من قتیل
کتب القتل والقتال علینا ... وعلی المحصنات جر الذیول

عمرة الخثعمیه

از نساء قبیلهٔ خثعم و شاعره بوده است صاحب نظم بدیع چند شعر
در مرثیهٔ دو پسر خود گفته و در باب المراثی دیوان حماسه ثبت شده آن
اشعار این است

لقد زعموا انی جزعت علیهما ... وهل جزع ان قلت وابا باهما
هما اخوا فی الحرب من لا اخا له ... اذا خاف یوما نبوة فدعاهما
هما یلبسان المجد احسن لبسة ... شحیحان ما اسطاعا علیه کلاهما
شهابان منا اوقدا ثم اخمدا ... وکان سنا للمدلجین سناهما
اذا نزلا الارض المخوف بها الردی ... یخفض من جاشیهما منصلاهما
اذا استغنیا حب الجمیع الیهما ... ولم ینأ من نفع الصدیق غناهما
اذا افتقرا لم یجثما خشیة الردی ... ولم یخش رزءا منهما مولیاهما
لقد ساءنی ان عنست زوجتاهما ... وان عریت بعد الوجی فرساهما
ولن یلبث العرشان یستل منهما ... خیار الاواسی ان یمیل غماهما

و عمره اسم بیست و یک نفر زن صحابیه بوده که یکی عمره بنت رواحه خواهر عبد الله
بن رواحه صحابی مشهور است و مادر نعمان بن البشیر الصحابی

عمیره

مصغرهٔ اسم سیزده نفر از صحابیات است

عنان

[illegible] ابراهیم الناطفی و شاعره نهایت خوش بیان بوده و ابراهیم الناطفی
از رجال عصر بنی عباس است عنان در یمامه متولد شده و دختر زرد چهره
بوده بعد از آنکه در تحت تملک ناطفی قرار گرفت از یمن تربیت و پرورش او
اکتساب علم و دانش کرد و از شعرا و ارباب فصاحت و بیان و جوبه و بدیهه
گوئی گشت با فحول شعرا مناظره و مشاعره مینمود در کتاب ابن ظافر چند فقره
از مشاعره عنان با ابو نواس نوشته آن جمله این است که ابو نواس روز
بهاری این بیت را بگفت و بر عنان بخواند

کل یوم عن الخوان جدید   تضحک الارض من بکاء السماء

عنان مرتجلا این شعر را ضمیمه آن نمود

فهو کالوشی من ثیاب عروس   جلبتها التجار من صنعاء

نیز روزی ناطفی عنان را زده و او گریه میکرد که ابو نواس رسید و گفت

بکت عنان فجری دمعها   کاللؤلؤ ینسل من خیطه

عنان نیز فوراً گفت

فلیت من یضربها ظالما   تجف یمناه علی سوطه

محیی الدین در مسامرات از فصل مماجنات و ممازحات کتاب المحاسن والاضداد
جاحظ نقل کرده که بنابر مسطورات سلولی و ابن ظافر زریق العروضی در
کتاب بدائع البدائه خود میگوید روزی نزد عنان رفتم یکنفر اعرابی در نزد
مشارالیها بود چون عنان مرا دید گفت بیا که خدا تو را رسانیده این مرد
بمن میگوید شاعره بودن تو را شنیده ام یک بیت بگو تا من هم بیتی بر آن
بیفزایم طبع من حالا همراهی ندارد تو یک بیت برای او بگو من گفتم

لقد جل (زل العزاء) الفراق وعیل صبری   عشیة عیرهم (عیسهم) للبین زمت

اعرابی که این را شنید گفت

نظرت الی اواخرها (اوائلهن) مخبا   وقد بانت وارض الشام امت (وقد دمعت لها حدج فحنت)

عنان هم در حال گفت

کتمت هواهم فی الصدر منی   ولکن الدموع علی نمت

اعرابی

اعرابی چون شعر عنان شنید گفت والله تو از ما هر دو اشعری اگر نامحرم
نبودی دامنت را میبوسیدم (انتهی)
در کتاب ابن ظافر و عقد الفرید از بدیهه‌ها که عنان گفته بسیار است
عنان وقتی دو شعر خطاب بفضل بن یحیی برمکی گفته و درخواست کرده
که خلیفه هارون را بر آن بدارد که عنان را بخرد و آن دو شعر این است

کن لی هدیت الی الخلیفة شافعا   بورکت یا ابن وزیره من مسلم
حث الامام علی شرائی وقل له   ریحانة ذخرت لانفک فاشمم

فضل با خیال عنان موافقت کرده چون هارون مشتری عنان شد
ناطفی گفت من بکمتر از صد هزار دینار نمیدهم هارون از خیال افتاد چون
ناطفی بمرد خلیفه عنان را از ورثه او به هزار تومان خرید عنان چون بحضور
هارون آمد گفت دیدی ما تو را چقدر کمتر از آنکه مالک تو طلب میکرد
خریدیم عنان گفت یا امیر المؤمنین اگر خلیفه بخواهد مشتهیات خود را
ببخشش و وراث حاصل نماید بکمتر از این هم ممکن است

عنقود

دو صحابیه مسماة باین اسم بوده و یکی از آنها ابتدا عنبر نام داشته
بعد تبدیل اسم نموده است قاله ابن الاثیر

عوراء بنت سبیع

شاعره ایست که اشعار او در دیوان حماسه مسطور است و ابیات ذیل
که از نتایج افکار اوست از منتخبات باب المراثی دیوان حماسه میباشد

ابکی لعبد الله اذ حشت قبیل الصبح ناره
طیان طاوی الکشح لا یرخی لمظلمة ازاره
یعصی البخیل اذا اراد المجد مخلوعا عذاره

حرف الغین

غادره

زوجه

زوجهٔ موسی الهادی العباسی بوده و نهایت حظوت را نزد او داشته و موسی در حیات خود خیال میکرد که پس از مرگ من غاده در حبالهٔ نکاح برادرم هارون درخواهد آمد و این خیال او را مکدر داشت غاده را آن اندیشه را استنباط کرده او را اطمینان داد و سوگند یاد کرد که بعد از موسی مطلقا شوهر اختیار نکند هارون هم ملتفت شده قسم خورد که بعد از موسی غاده را بزنی نگیرد چون موسی درگذشت و خلافت بهارون رسید از طرف خود و از جانب غاده کفاره داد و مشارالیها را تزویج کرد شبی غاده موسی الهادی را در خواب دید که باو باین ابیات عتاب میکند

اخلفت عهدی بعد ما — جاورت سکان المقابر
و نسیتنی و حنثت فی — ایمانک الزور الفواجر
و نکحت غادرة اخی — صدق الذی سماک غادر
لا یهنک الالف الجدید — و لا تدر عنک الدوائر
و لحقتنی قبل الصباح — و صرت حیث غدوت صائر

غاده سراسیمه از خواب جست و رؤیای خود را نقل کرد و باضطراب افتاد هر چه باو گفتند اضغاث احلام است فایده نبخشید و در آن اضطراب جان بداد

در تزیین الاسواق و بعضی کتب دیگر این حکایت بوجه مذکور مسطور است اما در تاریخ کامل مینویسد از موسی جاریه باسم امة العزیز ماند و هارون او را بگرفت و پسری از و بهم رسانید و نام آن پسر را علی گذاشت

غازیه خاتون

دختر ملک کامل محمد بن ملک عادل از ملوک ایوبیه است مشارالیها زوجهٔ ملک مظفر محمود است و ملک مظفر از آنهایی است که در حما حکومت کرده اند و مخصوصا این شخص بحسن سیرت و درایت موصوف بوده از صلب او و بطن غازیه خاتون سه پسر و سه دختر بوجود آمد محمد نام از این سه پسر در حما وارث ملک پدر گشته و او را ملک منصور لقب داده اند و چون

ابتدا است نداشته مدتی مادرش بمهام حکمرانی مشغول و نیابت کرده وفات غازیه خاتون در ماه ذیقعدهٔ سال ششصد و پنجاه و شش اتفاق افتاده نیز غازیه خاتون اسم خواهر ضیفه خاتون است که شرح حال او نگاشته شد و این غازیه خاتون خاله (عمهٔ) غازیه خاتون زوجهٔ ملک مظفر محمود است و ملک ظاهر شوهر ضیفه خاتون ابتدا خواهرش غازیه خاتون را بزنی گرفته بود چون او درگذشت ضیفه خاتون را تزویج کرد نیز غازیه خاتون دختر امیر سیف الدین قلاوون است که ملک ظاهر بیبرس سلطان مصر او را برای پسر خود ملک سعید بزنی گرفت

غانمه بنت غانم

از فصحای زنان بنی هاشم بوده چون کار بنی امیه بالا گرفت و بنا تحقیر هاشمیان را گذاشتند او با امویها از جانب هاشمیها مفاخره کرده و از قرار مسطورات محیی الدین در مسامرات صورت مفاخره از قرار ذیل است

غانمه گفته است هاشمیان در شان و مجد و معالی اصیل و کریمترین خلق بودند و از حیثیت علم و حلم بزرگوار تر عبد مناف که شاعر در حق او میگوید

کانت قریش بیضة فتفلقت — فالمح خالصه لعبد مناف

از ماها شمیهاست هاشم پسرش که عمرو نام داشت و هر وقت کاروان قریش در قابستان بشام و در زمستان بیمن میرفتند ترتیب ثرید برای آنها میداد و باین جهت هاشم نامیده شد و شاعر در حق او گفته است

عمرو العلا هشم الثرید لقومه — و رجال مکة مسنتون عجاف

نیز از ماست عبد المطلب باعث فیض و برکت قریش و اسباب نزول رحمت بر آنها که شاعر در مدح او گفته است

و نحن سنی المحل قام شفیعنا — بمکة یدعو و المیاه تغور

هم از ماست ابوطالب پسرش بزرگ قوم که شاعر او را این طور ستوده

اتیته ملکا فقام بحاجتی

باز از ماست پسر دیگر او عباس بن عبد المطلب که سید عالمیان او را بر

مرکب خود سوار کرده و از مال خود باو بذل فرموده و شاعر در ثنای او گفته است

ردیف رسول الله لم تر مثله　　ولا مثله حتی القیامة یولد

ایضا از ماست حمزه که در حق او گفته اند

ابا یعلی لك الارکان هدت　　وانت الماجد البر الوصول

از ماست جعفر ذو الجناحین که اجل و اکمل ناس است نزد او است و نیز جبار و در عوض دو دست او دو بال باو عطا شده که در بهشت برین با آنها پرواز کند و شاعر در حق او گفته است

هاتوا کجعفرنا و مثل علینا　　انا اعز الناس عند الخالق

از ماست حضرت ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام که مختار بنی هاشم است و فارس یکه تاز و از همه که بهتر و شاعر در ثنای او میگوید

علی الف الفرقان صحفا　　و والی المصطفی طفلا صبیا

از ماست و سبط نبی حضرت حسن بن علی علیهما السلام که سید جوانان بهشت است و شاعر در مدح او گفته

یا اجل الانام یا ابن الوصی　　انت سبط النبی و ابن علی

از ماست حضرت حسین بن علی سلام الله علیهما که جبرئیل امین او را بر دوش گرفته و شاعر حضرتش را چنین ستوده

حب الحسین ذخیرة لمحبه　　یا رب فاحشرنی غدا فی حزبه

از ماست و هر کس را همین قدر شرف و شرافت کافی است

غایة المنی

از ادیبه‌های اندلس و جاریهٔ معتصم بن صمادح است که مشار الیها خود شخصه او را امتحان و ابتیاع کرده و روز بروز محبت معتصم نسبت بغایة المنی افزوده و بیشتر از او دو غایت کرده است و غایة المنی بمعنی منتهای آرزو میباشد

غریبه

در بعضی

در بعضی از کتب ادب این زن را از جواری مأمون عباسی نوشته اند اما چون اشعاری که باو نسبت میدهند اشعار عرب است باید گفت همان است تصحیف شده در تذکرة الخطاطین مستقیم زاده مینویسد معتصم خلیفه عباسی جاریه داشته است فاطمه نام در حسن و جمال و موسیقی بکمال و بنابر اینکه هر چیز نفیس را غریب گویند مشار الیها را نیز غریب لقب داده بودند فاطمه نزد ابن هلال مشق خط کرده و در زمان خود بدرجه استاد خود خوش مینوشت

(این گفته محل نظر است)

غزال (ست)

زنی بابن اسم دوات دار یکی از ملوک مصر بوده جز پاک کردن قلم و لیقه در دوات گذاشتن و مرکب در آن ریختن چیزی نمیدانسته اما چون مکنتی بهم رسانیده در سال پانصد و سی و شش هجری در قرافهٔ کبری که قبرستان مصر قاهره است در جوار قبر نعمان مسجدی بنا کرده که آن را مسجد ست غزال گفته اند و بواسطهٔ این اثر شهرتی بهم رسانیده است و ذکر این مسجد در خطط مقریزی شده

غزیه

اسم ام شریک است که پیش ذکر او شده مشار الیها از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست کرد که داخل زوجات طاهرات باشد اما بمقصود نایل نشد

غسانیه

از ادیبه‌های اندلس بوده و در نفح الطیب او را الغسانیة البجانیة نوشته بجانه بر وزن رمانه از مشاهیر بلاد اندلس است و مشار الیها منسوب بدانجاست اگرچه غسانیه شاعرهٔ مشهور است اما فقط دو بیت از و بدست آمده و آن این است

عهدتهم والعیش فی ظل وصلهم　　انیق و روض الوصل اخضر فینان
لیالی سعد لا یخاف علی الهوی　　عتاب و لا یخشی علی الوصل هجران

عفیره

غفیره بنت رباح

بنا بر مسطورات ابن اثیر خواهر بلال الحبشی مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صحابیه بوده و بلال یک برادر خالد نام هم داشته است

غمیصاء

همان رمیصاء است که در حرف راء ترجمهٔ حال او نگاشته شده و بغمیصاء بیشتر شهرت دارد تا رمیصاء

حرف الفاء

فاخته

بنا بر ضبط ابن اثیر چهار نفر صحابیه فاخته نام داشته اند و آنها فاخته بنت الاسود و فاخته بنت ابی طالب و فاخته بنت عمرو الزهریه خاله النبی صلعم و فاخته بنت الولید بوده اند و فاخته بنت ابی طالب خواهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و همان ام هانی است که در جلد اول ذکر او شد

فارعه بنت ابی الصلت

خواهر امیة بن ابی الصلت الثقفی شاعر مشهور است که از رؤسا و علمای زمان جاهلیت بوده از مطالعهٔ کتب اسمانی بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مطلع شده اما بظهور آنحضرت حسد برده و بشرف اسلام و ایمان نایل نشده در رمضان سال دوم هجرت که وقعهٔ بدر وقوع یافت او در شام بود از آنجا بمکه آمد و برای رؤسای قریش که در آن جنگ کشته شده بودند مرثیه گفت و بوطن خود طایف رفت و چیزی نگذشت که در گذشت آنگاه خواهرش فارعه در فتح طایف اسلام اختیار کرده و بحضور مبارک حضرت نبوی مشرف شد و آن حضرت از درایت و فصاحت او مسرت حاصل فرمودند و امر نمودند بعضی ابیات که برادرش انشا نموده بود بخواند و او خواند

باتت همومی تسری طوارقها   اکف عینی والدمع سابقها

بعد این ابیات را که امیه در مرض موت خود گفته بود قرائت کرد

کل عیش وان تطاول دهرا   صائر امره الی ان یزولا
لیتنی کنت قبل ما قد بدا لی   فی قلال الجبال ارعی وعولا
اجعل الموت نصب عینک واحذر   غولة الدهر ان للدهر غولا

پس از آن از قصیدهٔ دیگر این ابیات را بعرض رسانید

عند ذی العرش یعرضون علیه   یعلم الجهر والکلام الخفیا
یوم نأتیه وهو رب رحیم   انه کان وعده مأتیا
یوم نأتیه مثل ما قال فردا   لم یذر فیه راشدا وغویا
اسعید سعادة انا ارجو   ام مهان بما کسبت شقیا
رب ان تعف فالمعافاة ظنی   او تعاقب فلا تعاقب بریا
ان او اخذ بما اجترمت فانی   سوف القی من العذاب قویا

بعد خواند

ان تغفر اللهم اغفر جما   وای عبد لک لا الما

پس از قرائت این اشعار حضرت رسول صلعم فرمودند شعر برادر تو مؤمن و قلب او کافر است و آیهٔ کریمهٔ واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین را تلاوت فرمودند

باسم امیة بن ابی الصلت نیز عالمی بوده است در اندلس از رجال مائهٔ پنجم هجری معروف برادیب حکیم که صاحب علم و حکمت و شاعری فلسفی طبیعت بوده است و این شعر از و شد

کیف لا تبلی غلائله   وهو بدر وهی کتان

وله ایضا

اذا کان اصلی من تراب فکلها   بلادی وکل العالمین اقاربی

فارعه بنت شداد المریه

از شواعر عرب و بصرا و بوده از اشعار او در حماسه مسطور است ابیات ذیل را در مرثیهٔ برادر خود گفته

هلا سقیتم بنی جرم اسیرکم   نفسی فداءک من ذی غلة صاد

شهاد اندیة رقاع الویة | سداد اوهیة فتاح اسدا
نحار راغیة قتال طاغیة | حلال رابیة فکاک اقیاد
قوال محکمة نقاض مبرمة | فراج مبهمة طلاع انجاد

از سیاق اشعار معلوم میشود که برادرش را قبیلهٔ بنی جرم اسیر کرده و تشنه کشته اند

فارعة بنت الهمام

دختر همام بن عروة بن مسعود ثقفی است و بعضی بجای فارعه فریعه گفته اند و در هر حال مادر حجاج بن یوسف الثقفی بوده ابتدا حارث بن کلده الثقفی مشهور بحکیم العرب از صحابه او را بزنی گرفته و بقولی در تحت مغیرة بن شعبه بوده در هر حال شوهر اول او را طلاق داده و یوسف بن ابی عقیل او را تزویج کرده و حجاج ظالم از و بوجود آمده

فارعه

غیر از فارعهٔ بنت ابی الصلت شش نفر صحابیه مسماة باین اسم بوده و بقولی یکی از آنها فریعه است که خواهر ابوسعید الخدری الصحابیه باشد و ذکر فارعهٔ بنت عقیل الثقفیه در جلد اول خیرات حسان در تحت عنوان ابنه عیلان گذشته

فاضلة الانصاریه

حلیلهٔ عبدالله بن انیس الجهنی الصحابه و خود نیز صحابیه بوده در کتب احادیث ذکر او شده با شوهر خود در مصر اقامت داشته و فاضلة الزمان عائشهٔ باعونیه است که ترجمهٔ حال او گذشت چنانکه فاضل همدان صاحب مقامات را بدیع الزمان میگفتند این زن را هم فاضلة الزمان خطاب مینمودند

چون رسیدیم بترجمهٔ حال حضرت خیر النساء صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها جلد دویم خیرات حسان را بشرح حال فاضلة الانصاریه ختم کردیم که محض تیمن جلد سیم را شروع کنیم باین اسم مبارک تا اقتباس

بسعادت نموده باشیم و از برکات این قصد و نیت خالصانه بفیض کامل نایل شویم انشاء الله تعالی

تذییل واعتذار

اگرچه ذیلی بالنسبه مفصل در خاتمهٔ کتاب خیرات حسان نگاشته خواهد شد و ترجمهٔ احوال بعضی نساء مشهوره که در این مجلدات از روی نسیان که لازمهٔ ذات انسان است یا بعلت دیگر نگاشته نشده در آنجا ثبت و مخلد میگردد لکن سرعت و مبادرت اقدام در معذرت را در اینجا نیز بشرح حال دو سه نفر از عقایل میپردازد و خود را بنوعی از وصمت غفلت و اغفال بری الذمه میسازد بنابرین گوید

نواب مستطاب علیهٔ عالیهٔ متعالیه شکوه السلطنه دامت شوکتها

بانوی معظمهٔ مقدسه و معقودهٔ سرای سلطنت و مخدرهٔ مفخمهٔ حرم جلالت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه ادام الله تعالی دولته و ابقاه و دختر مرحوم شاهزادهٔ غفران پناه رضوان جایگاه فتح الله میرزای شعاع السلطنه (ابن فتحعلیشاه) و مادر فرخنده سیر شاهنشاهزادهٔ اشرف ارفع اعظم حضرت اقدس معظم فروزنده اختر برج شهریاری و درخشنده گوهر درج کامکاری ولیعهد گردون مهد دولت علیهٔ ایران مظفر الدین میرزا دامت حشمته و شوکته میباشد مادر نواب مستطاب شکوه السلطنه مرحومه شهربانو خانم دختر امیر جلیل الشان معظم مفخم مرحوم محمد ابراهیمخان ظهیر الدوله حکمران ایالت کرمان و مضافات بوده و آنها که از شعب و سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه و نژاد طوایف علیه با خبرند دانند که نواب مستطاب مشارالیها هم از جانب پدر و هم از جانب مادر قوانلو میباشند

در عالم عصمت و طهارت و قدس و تقوی عقیلهٔ مشارالیها بمقامی رسیده

کربا الاثر از آن متصوّر نمیشود و خیال کثیرالانتقال گامی فراتر نمی نهد جلّ
مقاصد و کلّ مساعی آن مخدّره بذل خیرات و مبرّات است و اشاعهٔ عوارف
و حسنات در طلب مرضات حضرت عزّت جلّ ذکره و عزّ اسمه همانا با رابعهٔ
عدویّه و امثال علیّه سرهمبازی دارد و از امداد و حمایت ضعفا و انعام
و رعایت فقرا بوجهی خود را معاف نمیشمارد مناقب ائمّهٔ اطهار و فضایل
اولیای ابرار علیهم صلوات الله الملک الجبّار را حرز جان و تعویذ روان
میداند و از نشر و انشاد آن آنی خودداری نتواند جمله حدیثش از
دین و دینداری است و حرفهٔ معلومش پرهیزکاری و نکوکاری فرایض را
با نوافل انباز نموده و رداء عبادت بپای مجاهدت پیموده این است
که پیوسته مشمول توجّهات خاصّهٔ خسروانی است و دارای مراتب و مقامات
و مزایای دوجهانی بار الها جلّت عظمته بر خلوص نیّتش بیفزا بنبیّ الرّحمة
و آله الامجاد

شهربانو خانم

دختر مرحوم امیر معظّم محمّد ابراهیم خان ظهیرالدّوله قاجار قوانلو حکمران
کرمان و مادر نوّاب مستطاب علیّهٔ عالیه متعالیه شکوه السّلطنه دام
شوکتها بوده است این دختر مرحوم ظهیرالدّوله را از بطن حلیلهٔ بسطامی
آمده و حلیلهٔ مشارالیها از نجبا و بزرگزادگان بسطام بشمار می آید
پدرش ابومحمّد خان سردار بسطامی از طایفهٔ عرب بسطام برادر مرحوم جعفر
خان است و جعفر خان از امرای نامدار و پدر مادر مرحومهٔ معظّمه
نوّاب مستطاب فردوس قباب ستر کبری مهد علیا (والدهٔ اعلیحضرت همایون
ناصرالدّین شاه) بوده و دختر ابومحمّد خان مادر شهربانو خانم زوجهٔ مرحوم
ظهیرالدّوله محمّد ابراهیم خان میباشد شهربانو خانم از نساء مجلّله
مفخّمهٔ دانشمند و بمزایای زهد و تقدّس و تقوی و رغبت باعمال خیریّه
اختصاص داشته است

حاجیه بدرالنّساء خانم

از زوجات

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النّور
و دختر مرحوم غفران مآب امیر معظّم مصطفی خان قاجار قوانلو عمّ اکرم حضرت
خاقان بوده از نوادر نساء عالم و در مناعت و بزرگ منشی مسلّم چنانکه تن
بتقدّم احدی از حلائل حرم خاقانی نداد و از اوج رفعت خود قدمی پائین ننهاد
گویند چون مرحوم مصطفی خان پدر حاجیهٔ معظّمه بدرالنّساء خانم راه روضهٔ
رضوان پیش گرفت مغفورهٔ مشارالیها یکی را نزد خاقان خلد مکان فرستاد
که جیقهٔ از جیقه های سلطنتی بفرمائید بیاورند بر سر عماری عمّ شاهنشاه
بزنند اگرچه خاقان کاره بودند امّا از قدردانی و رتبه شناسی ردّ آن
مسئلت را جایز ندانستند آغا مکلّل را که از خواجه سرایان زمان شاه شهید
سعید آقا محمّد شاه طاب ثراه بود امر فرمود جیقهٔ زمرّد مشهور بجیقهٔ نادری را
با نهایت احترام ببرد و چنانکه حاجیهٔ مفخّمه گوید کنند و این دلیل نهایت
شأن و مقام مجلّلهٔ مشارالیهاست
نظر مرحومهٔ معظّمه نه تنها بر عالم صوری و دستگاه ظاهر بوده بلکه در ترفیع
مقامات معنوی و اخروی نیز کارها علی الاستمرار نموده مسکینان و افتادگان
را دستگیری کرده باعمال خیریّه ولعی داشته از مآثر مشهورهٔ مشارالیها
تذهیب چهار گلدستهٔ کاظمین علیهما السّلام میباشد حاجیهٔ مرحومه
عمّهٔ والدهٔ مؤلّف است و این شرافت مرا همیشه باهی است روانش شاد
و تربت مغفرت و رضوان سیراب باد

شاهجهان

نوّاب والیهٔ مملکت بهوپال است ولادتش بقلعهٔ اسلام نگر سه کروهی بلدهٔ
بهوپال در سال هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری اتّفاق افتاد در سنهٔ
هزار و دویست و شصت و سه بعد از فوت پدرش در خردسالی حکمران آن
مملکت گردید و فنون فارسی و خط و علم سیاست مدن و نظم و نسق ملک
اکتساب نمود در نهم شوّال سال هزار و دویست و هفتاد و شش در سنّ
بیست و دو سالگی زمام اختیار ریاست و اقتدار دولت را بدست مادر گذاشت

و خود

وخود بولایت عهد و تیول خاص خود اکتفا کرد در سنهٔ هزار و دویست وهشتاد و پنج در غرهٔ ماه شعبان مجدداً مسند نشین اورنگ ریاست گردید اعتبارات و مزایای مشار الیها در دولت انگلیس بسیار است نشان درجهٔ اعلای ستارهٔ هند دارا و بنابر عواطف آن دولت نایل شده گویند در هندوستان چون شاهجهان و زیب النسا بیگم دختر عالمگیر پادشاه هیچکس بتربیت اهل علم و فضل و اصحاب هنر و کمال نپرداخته شاهجهان را طبعی موزون میباشد و اشعار او مشهور میباشد نمونه را باین چند بیت اقتصار نمود

چون بال و پر افشاند چون دام ببرد	صیدی که ز صیاد بریدن نتواند
یک قدر ناشناسی که برایگان نگیرد	دل بی بهای خود را بعبث ها شکستم
بیدل مباش شاهجهان این محبت است	صد بار زنده گردم و مرا آرزو کنم

رباعی

دریافت عطا کبریائی ما را	در حضرت اوست جبهه سائی ما را
چون عاجزی از پادشهان مقبول است	نازم که کشد بپادشاهی ما را

طاهره

دختر احمد بن یوسف الازرق ابن یعقوب بن اسحق التنوخی از قدمای فقهای حنفیه است که با عنجه اهل علم و فضل بوده و در فقه مخصوصاً مهارت داشته پدرش در سال سیصد و هفتاد و شش هجری و خود در چهارصد و سی و شش وفات نموده است

طاطران

از نسای مشهورهٔ مذکوره در انباء ابن حجر و خواهر فاطمهٔ بنت المنجا شیخهٔ ابن حجر میباشد پس مشار الیها طاطران بنت عز الدین محمد بن احمد بن محمد بن عثمان بن المنجا التنوخیه الدمشقیه و محدثهٔ با کمال بوده از اقوش النجیبی استماع حدیث کرده و از جزری و زینب بنت الکمال اجازه یافته بعد بکرفتند وفات او در ماه شعبان سال هشتصد و سه هجری اتفاق افتاده است

ظفرخانم

ظفر خانم

از خاندان فؤاد پاشا و حلیلهٔ قبولی پاشا و از ادیبه‌های اسلامبول و نسوان با کمال معاصرین است منظومه دارد موسوم بعشق وطن و آن حکایتی است که در اسپانیا واقع شده و جهت ارتباطی هم با اسلامبول دارد

اخطار

سال گذشته چون جلد اول کتاب خیرات حسان منتشر شده بشرف ملاحظهٔ مطالعه کنندگان مشرف شد بعین عنایت و رضا در آن دیدند و پسندیدند و ما را بمهربانی و ملاطفتهای خود قرین تشکر و امتنان و رهین توجه و استحسان نمودند چه تا در شخصی از ایشان بود که ندانند علم باحوال نساء مشهوره و زنان قابل هنرمند که منشأ اثری شده اند از شعب علوم تاریخ و انساب و سیر میباشد فواید بسیار بر آن مترتب است و دانستن آن تراجم امری لازم و متحتم و پیش از اینهم اعلام علمای همین اقطار اقدام باینکار کرده و از این قسم تالیفات پرداخته چنانکه کتاب اماء الشواعر از تالیفات ابو الفرج اصفهانی براین گفته برهانی باهر است و در اقلیم فرنگ که در قرون اخیره کلیهٔ علوم رو بترقی نهاده و دایرهٔ فضایل وسعت یافته مؤلفات کثیره باسم فم سیلبر و فم ایللوستر ترتیب یافته و تحت اللفظ معنی فم سیلبر همچنین فم ایللوستر نساء مشهوره است بالجمله آنان که قدر آگاهی و درایت را دانسته و خدمتی باین عالم توانسته بنمایند بوده تا قدر زحمات نسوان را در علم و صنعت و سایر مزایا معلوم کرده و در حقیقت جنس اناث را از این راه تشویق کرده شریک الزحمه برای خود از نوع جنس آورده اند و ارباب اطلاع بمطالعهٔ این قسم کتب رغبتی تمام دارند و سخن در این موضوع از قبیل اثبات ثابت و اظهار بدیهی است و آنها که بر مسطورات قابل اعتنا رغبتی دارند بخوبی این جمله را دانسته جز یکدو نفر یاوه گوی بیکار که اسباب گذرانیدن وقت و تحصیل قوت خود را عیب جوئی دانسته اند مضمونی تازه هیئت را بهم مشرب خود برند و ذله خوار ایشان

خورند

خورند واین ناز کی ندارد همیشه ازین قبیل حرفها در دنیا بوده است قطب العارفین مولانا جلال الدین محمد رومی رحمة الله علیه در اواخر جلد سیم مثنوی فصلی فرماید که خلاصهٔ آن این است

پیش ازآن کاین قصه تا مخلص رسد   دود گندی آمد از اهل حسد
من نمی‌رنجم ازین لیک این لگد   خاطر ساده دلی را پی کند
خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی   بهر محجوبان مثال معنوی
که ز قرآن گر نبیند غیر قال   این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر ز نور   غیر گرمی می‌ندیابد چشم کور
خربطی ناگاه از خرخانهٔ   سر برون آورد چون طعانهٔ
کاین سخن پست است یعنی مثنوی   قصهٔ پیغمبر است و پیروی
نیست ذکر و بحث اسرار بلند   که دوانند اولیا زان سو سمند
جمله سرتا سر فسانه است و فسون   کودکانه قصهٔ بیرون درون
چون کتاب الله بیامد هم بر آن   اینچنین طعنه زدند آن کافران
که اساطیر است و افسانهٔ نژند   نیست تعمیقی و تحقیقی بلند
کودکان خورد فهمش میکنند   نیست جز امر پسند و ناپسند
ذکر آدم گندم و ابلیس و مار   ذکر هود و باد و ابراهیم نار
ذکر نوح و کشتی و طوفان تن   ذکر کنعان و سر از خط تافتن
ذکر یوسف ذکر زلف پرخمش   ذکر یعقوب و زلیخا و غمش
ذکر فضل احمد و خلق عظیم   که قمر از معجزاتش شد دو نیم
ظاهر است و هر کسی پی میبرد   کو بیان که گم شود در وی خرد

گفت اگر آسان نماید این بتو
اینچنین آسان یکی سوره بگو

پس دفع اضلال و مشوب نشدن خیال ساده لوحان را گوئیم آنکه گفت خیرات حسان بچه کار آید جوابش این است که برای تو هیچ کار نخواهد آمد ملاء نما طبع تو را پیش ازین نوشته اند چار درویش   اسکندر نامه

حیدر بیک

حیدر بیک حسین کرد و امثال آنها و در جواب آن بیخبر که گو بدشرح حال خانزاده دختر میرنادرکا تبریزی را برای چه نوشتند گوئیم زنهای شاعره صاحبان آثار ند و احوال صاحبان آثار هر قدر که ممکن باشد باید معلوم شود و کدام کتاب است بر اعتبار اغانی ابو الفرج اصفهانی که یک قسمت از احوال مغنیه‌ها مشهوره است و خانزادهٔ دختر میرنادر کاچه فرق دارد با فلان مغنیهٔ عهد خلفای اموی یا عصر خلفای عباسیه آخر این بیچاره هم صاحب طبع موزون بوده شعر گفته و آثاری از خود در عالم بیادگار گذاشته علاوه بر اینکه ایراد کننده نمیداند ما خود اقدام بنگارش این شرح حال ننموده ایم آنچه در خیرات حسان از خانزاده نوشته شده بعینه نقل است از کتاب تذکرهٔ روز روشن از مؤلفات محمد مظفر حسین متخلص بصبا ابن مولوی محمد یوسف ابن الحاج الشفی مولوی محمد یعقوب گوپاموی هندوستانی که ظاهراً از فضلای آن دیار میباشد و آن تذکره را مولوی مشار الیه در سال هزار و دویست و نود و شش هجری در مطبعهٔ بهوپال هندوستان طبع کرده و شرح حال خانزاده در صفحهٔ صد و نود و شش آن کتاب از سطر سیم شروع میشود اگر هیچ جا آن کتاب بدست نیاید نزد نگارنده هست و بی مضایقه نشان میدهد تا ببینند و بگویند افسوس از بی اطلاعی افسوس از بی سوادی افسوس از کج طبعی افسوس از نادانی

بکار بند تو این پند بنده گر بتوانی
گرت هواست که دانی مگو هر آنچه ندانی

بانجام و اختتام رسید جلد دویم خیرات حسان بتوفیق و تأیید قادر سبحان در روز دویم ماه ربیع الاول سنهٔ ۱۳۰۶ هزار و سیصد و شش هجری سمت انجام یافت وکتبه الداعی لدوام الدولة القاهرة محمد رضا شمس الکتاب

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر	مدفن
فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفن در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۷	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفن حضرت عبدالعظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهان سوز شاه	ولادت سنه ۱۱۴۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استرآباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هیجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنجماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و شش ماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیر شاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب سه شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسه النبویه

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

در شب شنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار که الحال چهل و یکسال تمام است بالاستقلال مع الشوکة و العظمة و الاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسه

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر و بیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه ۲۹۰

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰

نواده های سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹

نواب والا امیر منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابو الفتح میرزا

نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا اجلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵

نواب والا هرمز میرزا

نواب والا اسلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا اسلطان فریدون میرزا

اولاد نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر

نواب والا فتحعلیخان امیر تومان تولد در سنه ۱۳۰۲

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲٤۳

نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افتخار الدوله تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷

نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹

نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۹

نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱

نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۲

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا عز الدوله عبد الصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله نواب علیه عفت الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا معین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب عضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد هادی میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

امیرزادگان عظام بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا سرتیپ ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا

امیرزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب والا رکن الدوله

امیرزاده عماد السلطنه حسینقلی میرزا سرتیپ توپخانه ولد نواب والا عز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از قرار در سنه ماضیه

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان نواب احتشام الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب فرمانفرما سلطان حمید میرزا امیر تومان نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر تومان نواب محمد حسین میرزای امیر آخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان نواب عمید الدوله کیومرث میرزا نواب احتشام السلطنه ابراهیم میرزا نواب معز الدوله اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا امیر تومان نواب شعاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب نصرة الدوله عبد الحسین میرزا دارای امتیاز امیر تومانی نواب سهام الملک مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا زینت الاجودان مخصوص حضور مبارک نواب امیر تجاسر ذوالوجه عبد الله میرزا امیر تومان نواب احتشام الملک عبد العلی میرزا نواب سلطانحسین میرزا نیر الدوله پیشخدمت حضور همایون مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عماد الدوله سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضا جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا قربانعلی میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی محمد طاهر میرزا اکبر میرزا حاجی فریدون میرزا محمد حسن میرزا پیشخدمت ولد مرحوم اعتضاد السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم اسد الله میرزا حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا حاجی محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم ایضا اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسد الله میرزا ولد مرحوم ایضا شیخ حسن میرزا ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزای مشکوة الملک ولد مرحوم خسرو میرزا عبد المجید میرزا ولد مرحوم جعفرخان میرزا نور الدهر میرزا سام میرزا شمس الشعراء کامران میرزا ولد نواب معین الدوله جلال الدین میرزا ولد نواب ایضا ابو الفتح میرزا ولد نواب ایضا اکبر میرزا ولد ایضا ملکم میرزا ولد ایضا علینقی میرزا ولد ایضا تیمور میرزا ولد ایضا محمد علی میرزا ولد ایضا

لطفعلی میرزا پسر مرحوم مؤید الدوله حاجی محمد مهدی
میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضا
محمد باقر میرزا داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله
شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علی میرزا ولد
مرحوم ایضا احمد میرزا عالمشاه میرزا ولد مرحوم
تیمور میرزا فغفور میرزا ولد مرحوم ایضا مسیح الله
میرزا ولد مرحوم ایضا آقا شکور میرزا ولد مرحوم ایضا
کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد قلی میرزای ملک آرا عبد الله
میرزای نظام العلما ولد مرحوم ایضا محمد رحیم میرزا
ولد مرحوم ایضا بهمن میرزا ولد ایضا عبد الحسین
میرزا ولد ایضا جعفر قلی میرزا ولد مرحوم حاجی
محمد ولی میرزا کوچک میرزا ولد مرحوم ایضا مسعود
میرزا ولد مرحوم ایضا عباسقلی میرزا ولد ایضا
اسکندر میرزا ولد ایضا خسرو میرزا ولد ایضا نادر
میرزا ولد مرحوم حسینعلی میرزای فرمانفرما محمد میرزا
ولد مرحوم ایضا طهمورث میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزای
حسام السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضا امان
الله میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله اسحق
میرزا ولد مرحوم ایضا عبد اللطیف میرزا ولد مرحوم شیخ
الملوک حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
خسرو میرزا ولد مرحوم محمود میرزا عبد الرشید میرزا
ولد مرحوم عبد الله میرزای دارا حسام الدین میرزا
معروف باقاجان سلطان پسر مرحوم محمد رضا میرزا
جمال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا اوکتاقاآن میرزا
ولد مرحوم حسنعلی میرزای شجاع السلطنه قهرمان
میرزا ولد مرحوم ایضا نادر میرزا ولد مرحوم احمد علی میرزا
احمد میرزا ولد مرحوم کیقباد میرزا محمود میرزا ولد
ایضا شکر الله میرزا ولد مرحوم حاجی بهرام میرزا
مهدیقلی میرزا ولد مرحوم شاپور میرزا سلطان یوسف
میرزا ولد مرحوم منوچهر میرزا محمد کاظم میرزا ولد
مرحوم ایضا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا

غلامحسین میرزای صدر الشعراء ولد مرحوم ملک ایرج میرزا
رئیس الاطباء جعفر قلی میرزا ولد مرحوم ایضا محمد
قلی میرزا ولد ایضا حسینقلی میرزا ولد ایضا سنجر
میرزا ولد ایضا نایب الایاله یحیی میرزا نصر الله میرزا
ولد نواب حاجی سیف الدوله میرزا اردشیر میرزا ولد
مرحوم شاهقلی میرزا محمد کریم میرزا ولد مرحوم محمد مهدی
میرزا مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم کیخسرو میرزا محمد حسن میرزا
ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزا ولد ایضا محمد میرزا ولد
مرحوم حاجی کیومرث میرزای ملک آرا محمد حسن میرزا
ولد مرحوم ایضا اسد الله میرزا ولد مرحوم هوشنگ
میرزای ایلخانی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا
نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا جهانبخش میرزا
ولد مرحوم ایضا جهانگیر میرزا ولد مرحوم ایضا صیفور
میرزا ولد مرحوم سلطان مصطفی میرزا محمود میرزا ولد
مرحوم ایضا آزادخان میرزا ولد مرحوم سلطان سلیم میرزا
محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا شاهمراد میرزا ولد
مرحوم حاجی عباسقلی میرزا حاجی نصر الله میرزا
جمشید میرزا ولد مرحوم بهاء الدوله حاجی محمد میرزای
مهندس عبد الله میرزا ولد مرحوم محمد امین میرزا
فیض الله میرزا ولد ایضا

شاهزادگان

شاهزادگان و امرا و خوانین ایل جلیل قاجار

بایلخانیگری جناب امیر الامراء العظام میرزا محمد خان ایلخانی
کل ایل جلیل قاجار

امیرزادگان وغیره که در جزو خوانین قاجار منظور اند

محمد شریف میرزای سرتیپ محمد علی میرزا پسر مرحوم مؤید
الدوله سرتیپ محمد جعفر میرزا ولد مرحوم معز الدوله سرتیپ
محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا محمد
حسین میرزا عبد الرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا
محمد یوسف میرزا شجاع الدین میرزا حیدر خان سرتیپ
محمد تقیخان سرتیپ علی اکبر خان عباسخان علی اصغر
خان علیخان محمد رضی خان محمود خان سرهنگ

خوانین

طایفهٔ بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلامحسینخان محمد
اسمعیل خان حاجی مصطفی خان محمد قلیخان

طایفهٔ حاجی مهدی قلیخانی

حسینقلیخان سرتیپ اول نجفقلیخان سرتیپ و رئیس
علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصر خان سرهنگ
محمد قلیخان قاضی سلیمانخان صادقخان

طایفهٔ قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ و رئیس نور الله خان محمد
صادقخان علی محمد خان احمدخان

طایفهٔ دولو

حاجی محمد حسینخان سرتیپ و رئیس حاجی محمد تقی
خان سرتیپ حاجی حسنعلی خان عباسقلیخان
سرهنگ محمد صادقخان ولد شهاب الدوله محمد خان
ولد رئیس میرزا محمد ولد اسکندر خان سردار

طایفهٔ عز الدینلو

محمد ولیخان محمد قاسمخان حبیب الله خان
محمد رضا خان کریمخان

طایفهٔ شامبیاتی

محمد حسینخان پدر امین نظام امیر تومان حاجی
مهدیخان محمد حسینخان سرتیپ و رئیس امام
قلیخان حاجی محسن خان محمود خان ابراهیمخان

طایفهٔ حاجی مشهدی سپانلو

محمد تقیخان سرتیپ و رئیس محمد طاهر خان سرهنگ
محمد رضا خان ولد رحیمخان میرزا باقر خان زکیخان
علیخان

طایفهٔ شاه بوداغلو

محمود خان سرتیپ و رئیس حاجی محمد زمانخان
علی محمد خان احمدخان محمد اسمعیل خان

طایفهٔ قاینخلو وغیره

محمد صادقخان سرهنگ و رئیس قاینخلو محمد رضاخان
محمد قلیخان سرتیپ و رئیس طایفهٔ خزینه دارلو محمد
خان سرتیپ و رئیس طایفهٔ کرلو محمد حسینخان کرلو

سایر خوانین قاجار

سیصد و بیست و نه نفر

غیره

دوازده نفر

جناب مجد الاشراف مباشر ایل جلیل قاجار میرزا
سید یوسف سررشته دار فرج الله خان سرهنگ
و تحویلدار امیرخان یساول باشی و سرهنگ احمد خان
نایب یساول باشی و یاور یساول هفت نفر

دایره

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتماب امین الدوله

اسامی وزراء عظام و اعضای فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از زاد سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط در ظرف سنهٔ ماضیه تنکوز ئیل اشخاصی که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل است بترتیب دمان

جناب میرزا شفیعخان مستشار الملک پیشکار مالیه مملکت آذربایجان	جناب ابو القاسمخان ناصر الملک مشیر حضور همایون	جناب میرزا اسدالله خان وکیل الملک حکمران اردبیل و مشکین

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف الانا یب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سواره منصوره و پیاده نظام و خارج نظام

جناب جلالتماب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر و امیر نویان اعظم

امیر الامراء العظام حسنخان اجودان باشی کل نظام و غیر نظام امیر تومان

ارباب قلم دفتر لشکر ملتزمین رکاب مبارک و غیرهم

لشکر نویسان عظام

جناب جلالت نصاب میرزا عبد الوهابخان لشکر نویسباسی و نایب وزارت جلیله لشکر جناب حاجی میرزا علینقی مشیر لشکر جناب حاجی میرزا محمد تقی وکیل لشکر جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف میرزا یوسف لشکر نویس میرزا علی معین لشکر میرزا حبیب الله لشکر نویس قورخانه میرزا زین العابدین مستوفی نظام میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا فضل الله میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا زینل معاون لشکر میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا محمد علیخان لشکر نویس حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا عبد الحمید میرزا مهدی نوری میرزا ابو القاسم ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا عبدالله خان ولد جناب جلالتماب قوام الدوله میرزا حسینعلی ولد مرحوم میرزا نصرالله لاهیجانی حاجی میرزا حسنخان ولد مرحوم وکیل لشکر میرزا نصرالله ولد میرزا اسمعیل لشکر نویس میرزا علی اصغر برادر متولیباشی سرکار فیض آثار رضوی حاجی میرزا رضای تفرشی میرزا عبد الحسین میرزا حبیب الله نوری میرزا ابو القاسم ضیاء لشکر حاجی میرزا سید باقر لشکر نویس میرزا مهدی کجوری میرزا محمد حسین نوری میرزا سید تقیخان میرزا آقا مفلی میرزا سید باقر تفرشی میرزا علی اصغرخان پسر مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی میرزا نقی خان پسر مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی میرزا سید یوسف لشکر نویس میرزا حسنخان پسر معاون لشکر میرزا عبد الکریم لشکر نویس میرزا علی اکبر لشکر نویس میرزا مهدی علی آبادی حاجی میرزا رضا پسر مرحوم حاجی میرزا جانی سررشته دار اصطبل خاصه میرزا علی علوی لشکر نویس میرزا حسین لشکر نویس

سررشته داران و محررین دفتر لشکر

میرزا نبی ولد مرحوم میرزا فتح الله لشکر نویسباشی میرزا عباس سررشته دار کل نظام میرزا زمان

کردستانی میرزا حسین اصفهانی میرزا آقاخان میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا اشرف لشکر نویس میرزا هدایت الله ولد مرحوم میرزا اسمعیل لشکر نویس میرزا احمد نوری میرزا احمد لواسانی میرزا علینقی تفرشی میرزا سید احمد حاجی میرزا محمد ساوجی میرزا سید یوسف قاجار نویس میرزا لطفعلیخان سررشته دار پسر مرحوم میرزا آقا محسن میرزا شفیع لواسانی میرزا اسمعیل کتابچه نویس میرزا محمد علی نوری میرزا فرج الله سررشته دار میرزا سید علینقی میرزا عنایت میرزا صادق حاجی میرزا حسنخان نائینی میرزا فتح الله میرزا طاهر سررشته دار میرزا نور الله ولد مرحوم میرزا محمد مستوفی میرزا اسمعیل میرزا حسن تفرشی میرزا حسینخان پسر معاون لشکر میرزا عبد الحسین میرزا محمد کرکانی میرزا سید باقر میرزا اسمعیل کوچک سررشته دار میرزا سید محمد علی میرزا یوسف سررشته دار تفرشی میرزا اسمعیل کتابچه نویس

سررشته داران توپخانه و قورخانه

توپخانه

میرزا نصرالله سررشته دار میرزا جعفر نوری سررشته دار میرزا علی سررشته دار میرزا هاشم سررشته دار میرزا علیرضا میرزا سید تقی میرزا اسمعیل

قورخانه

میرزا آقا لشکر نویس میرزا نصرالله سررشته دار میرزا اشرف سررشته دار میرزا ولیقلی سررشته دار میرزا سید حسین سررشته دار میرزا علی اکبر سررشته دار

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

منشیان

میرزا محمدخان منشی باشی نظام میرزا علیرضا منشی باشی وزارت جلیله لشکر میرزا ابو الحسن میرزا علیخان میرزا کلبعلی میرزا هدایت الله حاجی میرزا عبد الکریم میرزا ابو القاسم میرزا محمود خان میرزا کاظمخان

عزبان دفتر لشکر

میرزا مهدی عزب باشی میرزا علی اکبر میرزا اسمعیل بزرگ میرزا جعفر میرزا حسن میرزا جعفر ایضا میرزا حسین میرزا مختار

مامورین ولایات

آذربایجان

لشکر نویسان

جناب میرزا محمود خان مشیر نظام میرزا سید مرتضی لشکر نویس میرزا علی آشتیانی ایضا حاجی میرزا کاظم میرزا علی اشرف میرزا احمد میرزا محمد میرزا احمد آشتیانی حاجی میرزا ابو الحسن لشکر نویس

سررشته داران

میرزا رحیم میرزا عبد العلی میرزا علی میرزا زین العابدین میرزا ابراهیم حاجی میرزا یوسف میرزا تقی میرزا اسکندر میرزا عبدالله سررشته دار

منشیان

میرزا محمدخان میرزا سید رضا میرزا عبد الحسین میرزا احمد میرزا صادق

خراسان

ارض اقدس

میرزا سید محمد مؤمن لشکر نویسباشی خراسان

سررشته داران

میرزا یوسف میرزا احمدخان میرزا محمد علیخان

فارس

میرزا لطفعلیخان لشکر نویسباشی فارس میرزا مصطفی لشکر نویس

اصفهان و غیره

میرزا محمد علی لشکر نویس میرزا محمد سررشته دار میرزا ابو تراب میرزا محمد علی منشی نزد جناب صاحبدیوان

لرستان و بروجرد

میرزا حسنخان لشکر نویس پسر مرحوم میرزا اسمعیل لشکر نویس

عربستان

میرزا اسمعیل سررشته دار

سمنان و دامغان

میرزا حسنخان سررشته دار دفتر لشکر پسر مرحوم میرزا رفیعخان مستوفی قورخانه

عراق

میرزا سید مهدی لشکر نویس پسر حاجی...

حاجی میرزا سید کاظم مستوفی دواب وزیر

خمسه

میرزا علی برادر میرزا حسنعلی لشکر
نویس گروسی

قزوین

میرزا سید ابراهیم سررشته دار

مازندران

میرزا فرج خان لشکر نویس

گیلان

میرزا یوسفخان لشکر نویس

استراباد

میرزا مقیم لشکر نویس میرزا فتح الله
پسر معزی الیه

کرمان

میرزا محمد علیخان لشکر نویسباشی
کرمان میرزا صادقخان لشکر نویس
ولد میرزا محمد علیخان میرزا عبدالله
سررشته دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی محمد لشکر نویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکر نویس

همدان و ملایر و تویسرکان و نهاوند

میرزا محمد قلی لشکر نویس میرزا
نعمت الله سررشته دار پسر مشار الیه

اطبا و جراحان نظام

میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی کل نظام
میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
میرزا اسمعیل خان جراح باشی میرزا
فرج الله سررشته دار اطباء
اطباء و جراحان حاضر رکاب و
ماموریّن ولایات صد و شش نفر

صاحبمنصبان

امراء تومان

(شاهزادگان و آنهائیکه سمت
وزارت دارند)

جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار
کل مملکت آذربایجان
جناب جلالتمآب معین الملک سفیر کبیر
و وزیر مختار مقیم اسلامبول
نواب والاجاه انوشیروان میرزا امیر تومان
حکمران شاهرود و بسطام
نواب والا احتشام الدوله والی
مملکت فارس نواب فرمانفرما
والی مملکت کرمان و بلوچستان
نواب ضیاء الدوله والی بروجرد
و لرستان نواب مؤید الدوله
نواب حشمت الدوله نواب حاجی
بهاء الدوله نواب شعاع الدوله
سلیمان میرزا نواب امیر خسرو خان
حکمران استراباد و گرگان نواب
حاجی حسام السلطنه والی ایالت
گیلان و طوالش

سایرین

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی
صاحبمنصبان عظام تولید بعض
اشکالات میکرد و اسباب زحمت
و گفتگو میشد و غیر ممکن بود لهذا
چندان رعایت ترتیب نشد
امیر الامراء العظام سلیمان خان صاحب
اختیار امیر الامراء العظام رحمت الله
خان ساری اصلان امیر الامراء
العظام ساعد الدوله امیر الامراء
العظام نصر الملک امیر الامراء العظام
عزیز السلطان امیر الامراء العظام
نظام الدوله محمد ابراهیمخان نوری
والی کردستان امیر الامراء العظام
شجاع السلطنه جناب اعتضاد
الملک والی عراق امیر الامراء العظام
سیف السلطنه امیر الامراء العظام
حاجی شهاب الملک والی مازندران
امیر الامراء العظام صارم الملک
امیر الامراء العظام یار محمد خان سهام
الدوله حاکم بجنورد امیر الامراء العظام
میر علیخان حشمت الملک امیر قاین
امیر الامراء العظام محمد باقر خان
عماد الملک وکیل طبس امیر الامراء
العظام حاجی حسام الدوله مامور
آذربایجان امیر الامراء العظام
حاجی صمصام الملک

ایضا امرائیکه دارای امتیاز و نشان و حمایل امیر تومانی هستند

نواب نصرة الدوله مامور آذربایجان
عمدة الامراء العظام شجاع الملک عبدالقادر خان
عمدة الامراء العظام کنت دومنت فرت
نظم الملک رئیس پلیس

سرتیپان اول

(سوای سرتیپان اول که جزو توپخانه
و سواره نوشته شده اند)

نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا
ثریا الاجودان حضور همایون و والی
ولایات ملایر و تویسرکان و نهاوند
جناب جهانگیرخان وزیر صنایع
حسینقلیخان قاجار قوانلو جناب
فخر الملک عبدالحسین خان جناب محمد
خان والی مامور آذربایجان میرزا
علیخان ولد مرحوم صدر اعظم جناب
حاجی حسینقلیخان معتمد الوزاره
وزیر مختار مامور ینگی دنیا جناب
مستشار الدوله میرزا یوسفخان
عبدالحسینخان افشار حاجی حسینقلی
خان برادر ساری اصلان میرزا زکیخان
نواب محمد میرزا ولد ملک آرا نواب
جلال السلطنه محمد میرزا عباسقلیخان
سرتیپ اول و مترجم نواب مستطاب
اشرف والا نایب السلطنه محمد
قاسمخان صاحبجمع علی محمد خان برادر
جناب امین السلطنه علی اکبرخان
دریابیگی جناب نریمانخان وزیر
مختار مقیم وینه حاجی عطاءالله خان
نواب احتشام الملک عبدالعلی میرزا
امیرزاده عبدالمجید میرزا حاکم سابق
قراجه داغ ولیخان نصرالسلطنه
اسکندرخان افغان میرزا محمد خان
پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول
غلامعلیخان سرتیپ اول پسر سهام
الدوله

سرتیپان دویم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره
نوشته شده اند)

عالیشاه میرزا میرزا عبدالله خان
مستشار الوزاره خارجه محمد

علیمیرزا میرزا جوادخان حاجی
سرورخان اعتماد الحرم حیدرخان
ولد مرحوم آصف الدوله میر سلیمان
خان صارم السلطنه سرتیپ دویم

سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو سواره و
افواج نوشته شده اند)

داراب میرزا کامران میرزا مرتضی
قلیمیرزا ثریا الاجودان حضور همایون
اسدالله خان پسر مرحوم وزیر نظام
محمد باقرخان سرتیپ سابق فوج ششم
شقاقی عین الملک محمد علیخان
آردلباشی نواب اشرف والا نایب
السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ
میرزا محمد خان سرتیپ پسر مرحوم صدر
اعظم میرزا سید محمد خان سرتیپ
سرهنگ سابق فوج بهادران
اسمعیل خان ولد مرحوم محمد علیخان
ماکوئی ابوطالب خان علینقی خان
سرتیپ خارج از فوج ایلات محمد
علیخان ولد مرحوم امیر الامراء
مهدیخان جهان بیگلو خانباباخان
پسر صاحب اختیار محمد صادقخان
قراباغی میرزا علیخان افشار
حیدر قلیخان هراتی علیقلیخان
پسر مرحوم حاجی بهاء الملک عباسقلیخان
هراتی عباسقلیخان پشتکوهی
مهدیخان قاجار سیف الله خان
لاریجانی میرزا نصرالله خان سرهنگ
محمود خان گیلانی علیرضا خان ثریا
اجودان ولد مرحوم صمصام الدوله
حسنخان پسر مرحوم مصطفی خان امیر تومان
مصطفی قلیخان پسر مرحوم صمصام
الدوله محمد تقیخان بیوکخان برادر
شجاع السلطنه حسینقلیخان
سرتیپ برادر مرحوم اجودانباشی
حسینخان سرتیپ پسر مرحوم اجودانباشی
حیدرخان سرتیپ پسر مرحوم حاجی
سعد الدوله جعفرقلیخان سرتیپ
ولد مرحوم ایضا محمود خان میرزا
عبدالکریمخان سرتیپ حاجی محمد
حسنخان زند محمد حسنخان ولد
مرحوم محمد خان امیر تومان محمد حسن
خان ولد مرحوم ایضا میرزا غلامعلی
خان ولد جناب میرزا محمود وزیر سابق
دار الخلافه قاسمخان گروسی
محمد خان افشار

سرهنگان خارج از فوج

کلبعلیخان ولد مرحوم امین نظام
عبدالعلیخان ولد مرحوم ایضا مرتضی
خان سمنانی نصرالله خان دماوندی
آقاخان خلف مرحوم سلیمانخان امیر تومان
حسنعلی میرزا جمشیدخان ولد
حاجی اردشیرخان علیخان ولد
مرحوم علی اکبرخان سرتیپ رحمت
الله خان شقاقی میرزا بزرگخان پسر
مرحوم میرزا علی قایم مقام علیخان ولد
مرحوم نظام الدوله علی اکبرخان اصفهانی
سرهنگ سابق فوج نهاوند کلبعلی
خان پسر مرحوم نظام الدوله محمد آقا
ولد مرحوم حاجی بیژن خان آقا محمد
خان علیقلیخان جوانشیر علیقلیخان

شقاقی حسنخان ولد شیخعلیخان
حاجی فضلعلیخان کاظم خان شقاقی
اسدالله خان ماکوئی امیراصلان
میرزای سرهنگ علینقی خان علی اکبر
خان برادر مشارالیه عباسقلیخان
ولد مصطفی قلیخان جهان بیگلو
فتح الله میرزا نایب الحکومه سابق
شاهرود و بسطام محمد کاظم
میرزا ولد غلامشاه میرزا زین العابدین
خان احمدخان میرزا مسعودخان
عبدالله خان ولد مرحوم جعفرخان
ابوالحسنخان محمدخان یزدی امان
الله خان ولد ابراهیم آقای ماکوئی
فرج الله خان ایضا حسینقلیخان
سرهنگ سابق فوج پنجم شقاقی
مهدیخان افشار عبدالعلیخان
حسینعلیخان هراتی حسینعلیخان
ولد مرحوم فضلعلیخان ابراهیمخان
لاریجانی حسنخان افشار اسد
آبادی پاشاخان خمسه مظفر
السلطنه محمدحسنخان دویرانی
علیقلیخان کرهٔ غلامرضاخان مافی
مرتضی قلیخان ولد مرحوم حاجی بهاءالملک
سلیمانخان اسدالله خان ولد
مرحوم حاجی سعدالدوله آقاخان
سرهنگ ولد مرحوم مهدیقلیخان
فتح الله خان قراگوزلو حسنخان نواده
جناب صاحبدیوان حسین آقای
افشار محمدخان درجزینی حاجی
شکرالله خان شقاقی محمدحسنخان
ولد شجاع الملک حسنخان سرهنگ

ولد نصرالله خان سرتیپ تنبورکیخان
اسمعیلخان ولد مرحوم محمدخان
امیرتومان

ایشان اجودان باشی

جلال الدین میرزا یار محمدخان نایب
اجودانباشی کل علی اکبرخان نایب
اجودانباشی کل مصطفی خان قاجار
علیرضا میرزا قزل ارسلان میرزا
احمد میرزا خلف مرحوم امیر تیمور میرزا
احمد میرزا خلف مرحوم کیقباد میرزا
ارسلان میرزا سلطانمجید میرزا
مصطفی قلیخان خلف مرحوم منوچهرخان
میرزا علی آقا اسدالله خان دنبلی
ناصرقلیخان میرزا یوسفخان میرزا
فضل الله خان یوسفخان شقاقی
غلامحسینخان رحمت الله خان نواده
مرحوم سیف الملک رستمخان گرجی
سلطان احمد میرزا علی اکبرخان نواده
مرحوم فضلعلیخان جعفرقلیخان
قاجار محمدحسینخان نواده مرحوم
حاجی هادیخان جهان بیگلو جعفر
خان ولد مرحوم حاجی محمد علیخان سرهنگ
محمدحسینخان پسر جمشیدخان
تیمورخان هادیخان زرندی
حسینخان خلف مرحوم حاجی باشی
میرزا عبدالله خان نائینی محمد آقا باقر
خان نواده حاجی محمد علیخان
محمد علیخان پسر مرحوم رضاقلیخان
نایب ایشیک آقاسی باشی قزوینی
غلامرضاخان بسطامی قهرمانخان
سید حسنخان فیروزکوهی سید

حسینخان ایضا حسنخان ولد
مرحوم علیقلیخان میرزا علینقیخان
ولد مرحوم عبدالرسولخان خانبابا
خان خلف مرحوم حاجی سعدالدوله
بیوکخان افشار مهدیخان ایضا
محمد علیخان ولد هاشمخان سیف الله
خان ولد ایضا یار محمدخان نواده
اجودانباشی کل میرزا احمدخان ولد
مرحوم حاجی شجاع الملک نجفقلیخان
عبدالعلیخان افشار داودخان ولد
محمد علیخان سرتیپ جلال الدین میرزا
ولد مرحوم عمادالدوله میرزا حسنخان
امیرخان آقالرخان پسر جبرئیلخان
مسیحی علی اکبرخان ولد مرحوم حاجی
علی محمدخان سرهنگ اسکندرخان
حسینخان ولد شکرالله خان علی سلطان
افشار علی آقا ولد محمود آقا اسمعیل
خان بسطامی مرتضی قلیخان کرهٔ
رحمت الله خان برادر مرحوم دبیرالملک
مصطفی قلیخان قاجار محمد علیخان
کرندی غلامحسینخان ولد مرحوم
محمد علیخان سقزی قاسمخان ملایری
مصطفی قلیخان کرمانشاهانی علیخان
ولد مرحوم حاجی میرزا صادقخان محمد
خان صاین قلعه محمدحسینخان
علیخان مرتضی قلیخان عراقی میرزا
فضل الله خان فیروزکوهی میرزا
نقیخان پسر میرزا اسمعیل لشکرنویس
میرزا حسینخان ولد مرحوم میرزا زکی
غلامحسین میرزا اسدالله خان تفرشی
صادقخان منسوب مرحوم وکیل الملک

نقیخان کرمانی حسین آقا ولد علی بیک
افشار محمدقلیخان پسر بشیرالدوله
سلیمانخان نایب اجودانباشی ولد مرحوم
مهدیقلیخان سرتیپ

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندرخان
پسر جبرئیلخان علی اکبرخان یاور سابق
فوج طهران رضاقلیخان باغمیشه
حسین بیک قراباغی اسمعیلخان بادکوبه
علیخان مرندی عباس آقا ولد مرحوم بهاء
الدین آقا جعفرقلی بیک مرندی محمدیوسف
خان هراتی عزیز محمدخان ایضا جعفر
قلیخان هراتی محمدخان رجبخان
گودرزی خسروخان خمسه شکرالله
خان ایضا مرتضی قلیخان قزوینی
مرتضی خان ولد مرحوم مهدیقلیخان
سرتیپ نیلی عباسقلی بیک ولد مرحوم
جعفرقلی بیک لطفعلیخان اکبرخان
ولد مرحوم محمدخان امیرتومان شکرالله
خان ولد مرحوم اسمعیلخان جهان
بیگلو رضاقلیخان ولد ایضا

معلمین

ایرانی

کریمخان میرزا عبدالوهاب علیخان
قاجار محمد علیخان عبدالحسین میرزا
محمود میرزا مصطفی بیک میرزا شکر
الله میرزا محمد علی میرزا اسحق
معلم میرزا محمدخان معلم محسنخان

معلمین فرنگی

از قدیم و جدید

ژنرال اندرنی مسیو لمر موزیکانچی باشی
ژنرال واگنرخان مسیو لاکورس
(بطور) استادکارخانه فشنگ سازی
(مسیو مرل) (سارژور) اسطوواخ
معلم پیاده نظام) (کپیتن کروس
معلم پیاده نظام) (کپیتن کانزلر
معلم پیاده نظام) (ژنرال پروشتک معلم
توپخانه) (مسیو گبارمونی یکانچی باشی
پیاده نظام) (مسیو ودل نایب اول
(شاسو آدف)

صاحبمنصبان نظام

طرح جدید اطریشی
یکصد و شصت و نه نفر
سرهنگ سه نفر نایب سرهنگ ده
نفر یاور اول ده نفر یاور دویم
یازده نفر سلطان چهل و هفت نفر
نایب اول پنجاه و نه نفر نایب دویم
هفده نفر وکیلباشی ترجمان
دوازده نفر

مهندسین و مترجمین

مهندسین

احمدخان قاجار سرتیپ محمد حسن
میرزا سرتیپ حاجی محمد میرزا سرهنگ

مترجمین

میرزا محمد علی

مدرسهٔ مبارکهٔ جدید البنای نظامی موسوم بمدرسهٔ ناصری

صانها الله عن الحدثان
بریاست میرزا کریمخان سرتیپ اول

اجزاء و معلمین و متعلمین

یکصد و پنجاه و هشت نفر

معلمین و مترجمین و غیرهم

هیجده نفر معلمین فرنگی چهار نفر
معلمین ایرانی نه نفر اجزاء مدرسه
پنج نفر

شاگردان مدرسه

یکصد و چهل نفر
شاگردان مهندس هیجده نفر توپخانه
بیست و هشت نفر پیاده نظام
سی و هشت نفر شاگردان زبان
فرانسه چهارده نفر شاگردان
موزیک سی و هشت نفر برات نویسی
مدرسهٔ مبارکهٔ ناصری با میرزا یوسف
لشکرنویس است

توپخانهٔ مبارکه

نواب مستطاب والا فتحعلیخان امیر
توپخانهٔ مبارکه
محمد صادقخان امین نظام رئیس توپخانه
مبارکه

سرتیپان

حاجی غلامحسینخان سرتیپ اول حاجی
شکورخان سرتیپ اول اصلانخان
سرتیپ اول جمشیدخان ماکوئی سرتیپ
اول خسروخان سرتیپ اول میرزا
اسمعیلخان اجودانباشی توپخانه
نواب حسینقلی میرزا عمادالسلطنه سرتیپ
دویم صفرعلیخان سرتیپ دویم نهارلو
جلیلخان معتمد نظام سرتیپ اول
و مدیر مخزن نظام میرزا فتح الله خان
سرتیپ دویم فوج هشتم خلخالی
حاجی عبدالحسین خان سرتیپ اول
توپچی نهاوندی و شیرازی میرزا شفیع
خان سرتیپ دویم و مؤتمن دیوان
حسینقلیخان سرتیپ سیم محمد نقیخان

سرتیپ ولد مرحوم اللهویردیخان
بیوکخان سرتیپ سیم حسنخان پسر
مصطفی قلیخان امیر تومان سرتیپ سیم
علیرضا خان سرتیپ فوج سیم گروسی
ذوالفقار خان سرتیپ سیم مهندس
عسکرخان سرتیپ سیم فوج هفتم
شقاقی صادقخان سرتیپ فوج
بهادران افشار محسنخان سرتیپ
میرزا محمدخان سرتیپ

سرهنگان

محمودخان سرهنگ فوج پنجم خوئی
زین العابدین خان اردبیلی حاجی
باقرخان سرهنگ افشار بکشلو
میرزا ابراهیمخان ولد مرحوم آجودانباشی
پاشاخان شقاقی سرهنگ عباس
قلیخان شقاقی سرهنگ توپخانه
یوسف میرزای سرهنگ توپخانه میرزا
صالحخان سرهنگ علینقیخان سرهنگ
گروسی فتح الله خان طالش اسمعیل
خان سرتیپ اسدالله میرزای سرهنگ
محمدعلی میرزای سرهنگ سیف الدین
میرزا ایضا علی اکبرخان امیرخان
ولد سیف الدوله سلطانحسین میرزا
محمدآقای سرهنگ حسنخان محمد
ولیخان حسینخان حسنخان رضا
خان حسن رضاخان پاشاخان
سرهنگ شقاقی غلامحسینخان
حبیب الله خان ابوالقاسمخان
فتحعلیخان مظفرخان سرهنگ فرج
الله خان سرهنگ شیرازی مرتضی
قلیخان پسر مرحوم لطفعلی خان

نایبان آجودانباشی

کلبعلیخان نایب آجودانباشی محمد
ناصرخان ایضا احمدخان میرزا نجف
الله بیوکخان نایب دویم آجودانباشی
حسنعلیخان نایب سیم آجودانباشی
میرزا حسینخان عبدالحسین میرزا
نایب دویم آجودانباشی طغرل تکین
میرزا نایب دویم آجودانباشی
سلطانمجید میرزا ایضا محسن میرزا
ایضا مصطفی خان ایضا نجفقلیخان
ایضا محمدعلیخان افشار ایضا
میرزا آقاخان ایضا

یاوران اول

محمدصادقخان جزو قراولان انبار
حاجی خضر قلیخان لک فرج الله خان
طالش سلیمانخان مقدم صادق
خان قزوینی غلامحسینخان قزوینی
عبدالباقیخان ایضا فرج الله خان
کرمانشاهانی حسینخان بهارلو
هاشمخان بهارلو باقرخان افشار
محمعلیخان افشار سید علی بیک
مرندی نریمانخان محمعلیخان
علیخان حاجی عزیزخان
جلیل بیک علی عسکر آقای
لک بهلول آقای شقاقی پاشا
خان خلجالی بیوکخان مقدم
اسمعیل خان خمسه شکرالله خان
کرمانشاهانی حسینخان گروسی
عباس میرزا حسینخان خرقانی
میرزا حسینخان میرزا مهدیخان
غلامحسینخان

یاوران دویم

حسینخان اردوبادی حسین بیک
خوئی صادقخان مقدم عبادالله
خان شقاقی یاور اول شش شریفخان
خمسه ابوالفتح خان سیلاخوری
حاجی میرزا فرج تبریزی جزو قراولان
انبار نادر میرزا جزو قراولان انبار
محمد طاهر میرزا ایضا جهانگیرخان
میرزا حسینخان قزوینی ذوالفقارخان همدانی
یاور اول شش یوسفخان محمدآقا
باقرخان افشار علینقی خان افشار
سیف الله خان افشار عبدالعلی
خان افشار اسمعیل بیک تبریزی
یوسف بیک تبریزی علیخان اردوبادی
محمدحسین بیک مراغه غلامحسین
خان نواده فتحعلیخان یاور دویم
میرزا علیخان کلبعلیخان خوئی
آقابیک لک محمدعلیخان خمسه
یوسفخان خمسه روح الله میرزای قزوینی
میرزا حسن همدانی میرزا زمانخان
مصطفی خان افشار بکشلو
آقاخان نهاوندی سلیمانخان مهندس
میرزا سیدحسین عبدالعلیخان
علی اکبرخان میرزا ابوالفتح خان
خداداد خان میرزا سید علیقلی

ادارهٔ اصطبل توپخانهٔ مبارکه

بریاست محمدحسینخان پیشخدمت مخصوص
حضور همایون

حاضر رکاب مبارک

محمدحسینخان رئیس اصطبل میرزا
محمدعلی اعتماد لشکر لشکرنویس

میرزا علینقی سررشته دار میرزا
حسنخان میراخور محمدرحیمخان ایضا
میرزا محمود مشرف علی بیک تحویلدار
حسن بیک نایب اول نایب دویم دو
نفر بیطار و اخترجی دو نفر
نعلبندباشی و نعلبند شش نفر
جلودار چهارده نفر و

سرحدات و ولایات معظمه

آذربایجان

جلیل بیک نایب اول نایب دویم دو
نفر جلودار ده نفر

خراسان

رشیدخان نایب اول حبیب الله خان نایب دویم
دو نفر جلودار نه نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دویم دو نفر
جلودار دو نفر

استرآباد

زین العابدین بیک نایب اول
جلودار دو نفر

بسطام

میرزا فضل الله نایب اول جلودار
دو نفر

خرم آباد

آقاجان بیک نایب دویم جلودار
دو نفر

عربستان

زمان بیک نایب دویم جلودار
سه نفر

کرمانشاهان

محمودخان نایب اول جلودار سه نفر

کرمان

عبدالعظیم بیک نایب اول جلودار سه نفر

فارس

هدایت الله بیک نایب اول نایب
دویم نفر جلودار چهار نفر

کردستان

افراسیاب بیک نایب اول جلودار
سه نفر

ولایات حول و حوش

خمسه

نظرعلیخان نایب اول فتح الله خان
نایب اول محمدتقیخان نایب اول
نایب دویم سیزده نفر جلودار
هفده نفر

ملایر

رستمخان نایب اول نایب دویم
چهار نفر جلودار هفت نفر

نهاوند

هاشمخان نایب اول آقابابا خان
نایب اول نایب دویم دو نفر
جلودار یازده نفر

عراق

افراسیابخان نایب اول نایب
دویم سه نفر جلودار شش نفر

ساوه

نایب دویم سه نفر جلودار چهار نفر

قورخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب اقبال السلطنه
وزیر و رئیس قورخانهٔ مبارکه
میرزا حبیب الله لشکرنویس قورخانه

سرتیپان وغیره

محمدعلیخان سرتیپ عبدالله خان
سرتیپ غلامحسینخان سرتیپ
میرزا حسینخان سرتیپ مسیو من
معلم مکانیک قورخانهٔ مبارکه

سرهنگان

زین العابدین خان میرزا تقیخان
هاشمخان مباشر کارخانهٔ آتشبازی
میرزا محسن محمدطاهرخان و
میرزا موسی خان نواده های مرحوم
صدراعظم شیخعلی خان میرزا رفیعخان

لشکرنویس و سررشته داران

میرزا آقا لشکرنویس میرزا اشرف
سررشته دار میرزا نصرالله سررشته دار
میرزا ولیقلی سررشته دار میرزا
علی اکبر سررشته دار میرزا سید
حسین منشی

حکیمباشی و نقاشباشی

میرزا علی آقای حکیمباشی قورخانه
میرزا عبدالرحیم نقاشباشی

یاوران

نصرالله بیک یاور اول و تحویلدار
انبار قالسقه میرزا ابوالقاسم یاور
اول و تحویلدار انبار حاصل کار
نوروزعلیخان یاور و تحویلدار قورخانه
توپ و غیره شهبازخان یاور و تحویلدار
انبار تفنگ حاجی عبدالله بیک
یاور و مباشر کارخانهٔ سراجی طهماسب
بیک یاور و مباشر کارخانهٔ چاشنی سازی
عابدین بیک یاور و مباشر کارخانه
مهران علی اکبر بیک سلطان مباشر
کارخانهٔ طرقه سازی میرزا احمد یاور اول

ومباشر دباغخانه همدان آقا سید کاظم
یاور اول و مباشر کارخانه طبل و
شیپور سازی آقا سید حسین سلطان
مباشر کارخانه اسباب مرتفعی موزیکان
کاظم بیک یاور و مباشر کارخانه
ریخته گری محمد علیخان یاور و عبد
الحسینخان یاور و مباشرین کارخانه
فشنگ کاغذی و طرقه و مهمات
حسن بیک یاور و مباشر کارخانه فشنگ
کاغذی استاد میرزا محمد نجار باشی
و رئیس کارخانجات نجارخانه
میرزا محمد بیک یاور و مباشر کارخانه
چرخ نجار

یاورهائیکه جزو دستجات متفرقه مشغول کار هستند

میرزا مصطفیخان غلامحسینخان یاور
اول حاجی ابوطالبخان یاور اول
محمد علیخان قزوینی میرزا بیک یاور
میرزا ابوالقاسم یاور مهدیخان
یاور میرزا علی اصغر یاور آقا سید
درویش یاور حاجی اسمعیل بیک یاور

سلاطین دستجاتیکه موافق تقسیم هر یک در جزو دسته مشغول کار و خدمت میباشند

غلامعلی بیک میرزا ابوالقاسم میرزا
مهدی امیرخان میرزا مطلب
محمد سلطان کاظم سلطان اسدالله
سلطان آقا محمد سلطان میرزا
علی اکبر سلطان حسینخان سلطان
کل محمد سلطان میرزا حسینعلی سلطان
محمود سلطان کرد بچه میرزا صالح آقا
حسینخان خانخان خان محمود
سلطان تبریزی رضا سلطان
حسین سلطان عباسقلی سلطان
اما موردی بیک آقا سید حسین
چرخ نجار کاظمخان میرزا شفیع
سلطان چراغعلی سلطان حاجی
اسمعیل میرزا علی اصغر سلطان
غلامحسینخان ولد امیرخان

اصناف

تفنگ ساز و میراخنکر و قنداقساز
پانزده نفر ریخته گر دوازده نفر
توپچی بز پنجنفر سراج بیست نفر
دوانگر ده نفر سوهانکار ده نفر
فشنگ ساز دوازده نفر چاشنی
ساز هفده نفر نجار ده نفر
نقاش دو نفر حداد ده نفر کلوله
ریز ده نفر

قورخانچیان

دویست و بیست و چهار نفر

از بابت مامورین سرحدات

دویست و هفده نفر

آذربایجان

جمعی میرزا عبدالله خان سرتیپ و
رئیس قورخانه آذربایجان
پنجاه و یکنفر معارف بیست
و شش نفر قورخانچی بیست و پنجنفر

اصفهان

جمعی میرزا حسنخان سرهنگ هفده نفر
معارف هشت نفر قورخانچی نه نفر

استراباد

جمعی رضا بیک سلطان هشت نفر
معارف دو نفر قورخانچی شش نفر

بروجرد

جمعی میرزا ابوالفتح یاور سه نفر
معارف دو نفر قورخانچی نفر

بسطام

از بابت محمد باقر بیک نایب مامور
وصول مالیات باروط کوبی نفر

خراسان

جمعی ابوالقاسم بیک یاور چهل نفر
معارف هیجده نفر قورخانچی
بیست و دو نفر

عربستان

جمعی محمد صادق بیک نایب هفت نفر
معارف دو نفر قورخانچی پنجنفر

فارس

جمعی احمدخان سرتیپ بیست و دو نفر
معارف یازده نفر قورخانچی یازده نفر

کرمان

جمعی علی اکبرخان یاور بیست و سه نفر
معارف نه نفر قورخانچی چهارده نفر

کرمانشاهان

جمعی میرزا آقاخان سرهنگ بیست و
شش نفر معارف ده نفر قورخانچی
شانزده نفر

کردستان

جمعی غلامرضا بیک یاور نه نفر
معارف سه نفر قورخانچی شش نفر

بروجرد و لرستان

بروجرد جمعی عبدالوهابخان شش نفر
سلطان نفر قورخانچی پنجنفر لرستان
محمد حسن سلطان نفر قورخانچی سه نفر

زنبورکخانه مبارکه

نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه و رئیس
فراسوران دارالخلافه عبدالحسین
خان سرهنگ علی محمد بیک یاور اول
اسمعیلخان یاور دوم

موزیکانچیان

صاحب‌منصبان

شکرالله خان سرتیپ محمد حسنخان
سرتیپ نواده مرحوم خانبابا خان
سردار کل محمد علیخان سرهنگ
موزیکانچی صفرعلیخان سرهنگ
غلامحسین بیک یاور

دستجات موزیکانچی

دسته
موزیکانچیان توپخانه
دسته
انکرور رودباری
دسته
لورائی و شهرستانکی
دسته
مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه
دسته
موزیکانچیان قراقخانه
دسته
ساوه
دسته
سیلاخوری
دسته
موزیکانچیان فوج خرقانی
دسته
موزیکانچیان فوج بهادران
دسته
موزیکانچیان فوج ششم اقبال
دسته
موزیکانچیان فوج قزوین
دسته
موزیکانچیان فوج منصور قراگوزلو
دسته
موزیکانچیان فوج فدوی

افواج قاهره

توپمان اول

فوج بهادران

ابو ابجمعی شجاع السلطنه امیر توپمان

فوج اول خاصه

ابو ابجمعی شجاع السلطنه امیر توپمان
سرتیپ حاجی نقد علیخان

فوج دویم خاصه

ابو ابجمعی عبدالحسین میرزای نصرة
الدوله امیر توپمان سرتیپ احمدخان

فوج دویم نصرت

محمد قلیخان سرتیپ

فوج مظفر مراغه

فضلعلیخان نصرة الملک سرتیپ

فوج چهارم تبریزی

آقاخان سرتیپ

فوج پنجم ایلات

ابو ابجمعی شجاع السلطنه امیر توپمان
رحیمخان سرتیپ

فوج ششم اقبال

ابو ابجمعی شجاع السلطنه سرتیپ
یوسفخان

فوج هفتم افشار

ابو ابجمعی خسروخان سرتیپ

فوج هشتم افشار

ابو ابجمعی لطفعلیخان سرتیپ

فوج مخبران

ابو ابجمعی شجاع السلطنه سرهنگ
میرزا حسنخان

توپمان دویم

فوج بهادران خوئی

شیخعلیخان سرتیپ

فوج سیم خوئی

ابو ابجمعی میرزا علیخان سرتیپ

فوج سیم مراغه

ابو ابجمعی فتح الله خان سرتیپ

فوج تخته قاپو

ابو ابجمعی علینقیخان سرتیپ

فوج پنجم شقاقی

ابو ابجمعی شجاع السلطنه امیر توپمان
مرتضی قلی آقای سرتیپ

فوج ششم شقاقی

ابو ابجمعی عبدالحسین میرزای نصرة
الدوله امیر توپمان محمد باقرخان
سرتیپ

فوج هفتم خمسه‌ای

عزیزالله میرزا سرتیپ

فوج مخبران ماکوئی

بهلول پاشاخان سرتیپ محمد پاشا
خان سرتیپ

توپمان سیم

فوج قهرمانیه

غلامحسینخان شاهزاده آجودان
علیخان سرهنگ

فوج امیریه
حاجی احمدخان سرتیپ عبدالحسینخان
سرهنگ
فوج اردبیل و مشکین
بسرتیپی میرزا علیخان پسر مرحوم میرزا
حسنخان وزیر نظام
فوج هفتم شقاقی
ابواجمعی غلامحسین خان ژنرال اجودان
بسرهنگی محمد خلیل خان
فوج گروس
ابواجمعی جناب امیر نظام بسرهنگی
اسدالله خان
فوج جدید افشار
ابواجمعی میرزا علیخان سرتیپ افشار
فوج چهارم جدید مراغه
ابواجمعی فضلعلیخان سرتیپ
فوج ششم قراگوزلو
ابواجمعی حسام الملک امیر تومان
بسرهنگی فضل الله خان
فوج منصور قراگوزلو
ابواجمعی حسام الملک بسرتیپی زین
العابدین خان
فوج مخبران
ابواجمعی جناب ناصر الملک
بسرهنگی مهدیخان
تومان چهارم
فوج بهادران فراهان
ابواجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج اول طهران
ابواجمعی امیرخان سردار
امیر تومان

فوج دویم خلج ساوه
سیف السلطنه امیر تومان
فوج بزچلو
جمعی محمدخان سرتیپ
فوج سیلاخوری
جمعی محمدعلی میرزا سرتیپ بسرهنگی مصطفی خان
فوج هفتم سوادکوه
ابواجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
بسرتیپی حاجی حسینعلی خان
فوج ششم سربندی
جمعی حاجی صمصام الملک امیر تومان
فوج مخبران گرازی
جمعی حاجی صمصام الملک حاجی ذو
الفقار خان سرتیپ
تومان پنجم
فوج بهادران حشمت
ابواجمعی حاجی اسحق خان سرتیپ
فوج دویم طارمی
ابواجمعی عسکرخان سرتیپ
فوج سیم لاریجانی
ابواجمعی امیرخان سردار امیر تومان
بسرتیپی خانبابا خان
فوج چهارم گمره
ابواجمعی حشمة الدوله امیر تومان
بسرتیپی ابراهیم میرزا
فوج پنجم کلپایگان
بسرتیپی محمد کاظمخان ولد جناب شهاب
الدوله بسرهنگی عبدالله خان
ولد شهاب الدوله
فوج ششم قدیم خمسه
ابواجمعی مظفر الدوله

فوج دویم خمسه
ابواجمعی عباسقلیخان سرتیپ اول
ولد مرحوم علینقی خان
فوج مخبران زرندی
جمعی محمد حسنخان سرتیپ
تومان ششم
فوج اول قدیم قزوین
ابواجمعی نصر الملک امیر تومان
عنایت الله خان سرهنگ
فوج دویم جدید ایضا
نصر الملک امیر تومان بسرهنگی
مصطفی خان
فوج سیم افشار بگشلو
ابواجمعی حسنخان اجودانباشی کل
بسرهنگی علیخان پسر مرحوم حاجی
اسدالله خان
فوج چهارم فریدنی
بسرهنگی حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم چهار محالی
ابواجمعی سهام السلطنه بسرهنگی
میرزا عبدالحسینخان
فوج هفتم عرب و عجم
ابواجمعی ضیاء الدوله امیر تومان بسرهنگی عباس
قلیخان
فوج مخبران فیروزکوهی
ابواجمعی میرزا اکبرخان صمصام السلطنه
سرتیپ اول بسرهنگی مصطفی خان
تومان هفتم
فوج بهادران دماوندی
علینقیخان سرتیپ اول محمدحسن
خان سرهنگ

فوج اول خلج قم
بسرتیپی حاجی غفارخان
فوج دویم نهاوندی
ابواجمعی معین نظام بسرهنگی
حسینخان نهاوندی
فوج سیم بندپی
بسرهنگی [illegible] خان
فوج ششم خرقانی
ابواجمعی آجودانباشی بسرهنگی
علی محمد خان
فوج هفتم قدیم کرهانی
نقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوکت کرهانی
ابواجمعی سلیمانخان سرتیپ عرب
بسطام
فوج نهم جدید گرمسیر کرهانی
بسرتیپی زین العابدین خان
فوج مخبران درجزینی
بسرتیپی احمدخان بسرهنگی فضل
الله خان
تومان هشتم
فوج بهادران قلعه زنجیری
بسرهنگی حسنخان
فوج اول کرندی
علیمرادخان سرتیپ نصرالله خان
سرهنگ
فوج سیم کلهر
رضاقلیخان سرتیپ
فوج چهارم زنگنه
ظهیر الملک سرتیپ اول محمدحسین
خان سرتیپ سیم

فوج مخبران کردستان
جمعی محمدعلیخان سرتیپ ظفر الملک
تومان نهم
فوج بهادران قرائی
ابواجمعی عباسعلیخان سرتیپ
فوج چهارم پشتکوهی لرستان
ابواجمعی حسینقلیخان والی بسرهنگی
غلامرضاخان
فوج اول امرائی
جمعی قاسمخان سرهنگ
فوج ششم سه دهی
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج مخبران ترشیزی
بسرتیپی محمدجعفرخان قاجار
تومان دهم
فوج بهادران فدوی
ابواجمعی عبدالله خان سرتیپ اول
ساعدالسلطنه
فوج اول قائینی
ابواجمعی حشمة الملک بسرهنگی حاجی
پرویزخان
فوج دویم جدید ایضا
جمعی حشمة الملک بسرهنگی حیدر
قلیخان
فوج سیم تنکابنی
ساعدالدوله امیر تومان ولیخان نصرالسلطنه
سرتیپ اول
افواج ثلثه هزار جریب
ابواجمعی نجفقلیخان سرتیپ و لطفعلی
خان سرهنگ و محمدخان سرهنگ
فوج مخصوص نواب اشرف

والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ
بسرتیپی میرزا محمدعلیخان معین نظام
و سرهنگی نقیخان

سواره
آذربایجان

دسته
افشار صاین قلعه ابواجمعی حیدرخان
سرتیپ
دسته
افشار ارومی ابواجمعی حاجی عبد
الحسینخان سرتیپ اول بسرتیپی باقرخان
دسته
اردبیل و مشکین جمعی باقرخان سرکرده
علیقلیخان سرکرده
دسته
چهاردولی نوروزخان سرتیپ
حسینقلیخان سرهنگ
دسته
چلبیانلو محمودخان سرتیپ
رحیمخان سرکرده
دسته
خوئی عباسعلی بیک امین بیک
دسته
شقاقی جمعی محمدخان
دسته
شاطرانلو جمعی علیخان سرکرده
دسته
اینانلو جمعی صارم الملک
دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ
دسته

حاجی علیلو بسرکردگی رستمخان

دسته

قراسوران راه قراجه داغ جمعی عباسعلی بیک

دسته

قراسوران جمعی سیف الله خان سرکرده

دسته

قراسوران ارشق واستارا جمعی امین الوزاره

دسته

رسیکانلو جمعی یوسفعلیخان

دسته

جدید شقاقی جمعی عباسخان

دسته

قراسوران راه مرند جمعی شکرالله خان بن ...

دسته

بکانی جمعی اسفندیارخان

دسته

کلبری بسرکردگی محمد باقرخان

دسته

مقدم جمعی صمدخان

دسته

مکری عزت الله خان

دسته

قوجه بیکلو ابوابجمعی حسینقلیخان سرکرده

سرکردکان غلام نصرت

میرهدایتخان میرزا زین العابدینخان علیقلیخان حسینخان ابراهیم آقای سرهنگ اسکندرخان سلیمانخان

خراسانی

غلامان مشهدی

دسته

جمعی ابوالفتح خان

دسته

جمعی حاجی فضل الله خان

دسته

جمعی حاجی فرامرزخان

دسته

قوچانی جمعی شجاع الدوله

دسته

بجنوردی جمعی سهام الدوله یارمحمدخان امیرتومان

دسته

قائینی و سیستانی جمعی حشمة الملک امیرتومان

دسته

طبسی جمعی عماد الملک

دسته

درجزی جمعی محمد علیخان

دسته

هزاره جمعی اسمعیلخان سرتیپ بسرکردگی محمد عظیم خان

دسته جات

بنوردی و جشنبکی

دسته

تیموری جمعی علیمردانخان نصرة الملک

دسته

تیموری جمعی میرعطاء الله خان

دسته

جمشیدی جمعی ذوالفقارخان و حاجی محمد امین سرکرده

دسته جات

جمعی نواب حاجی محمد میرزای سرتیپ اول

دسته

مردوزانی

دسته

مروی بسرکردگی ابوالسیف خان و محمد شریف خان

دسته

مرو جمعی صید رضا بیک دسته

مرو جمعی قربانعلی بیک دسته

اردولان جمعی آقاخان سرکرده

دسته

چولائی جمعی غلامحسینخان سرکرده

دسته

قراسوران جمعی غلامرضاخان و نصرالله خان

دسته

قرائی جمعی محمدخان سرکرده

دسته

نیشابوری ابوابجمعی باقرخان سرتیپ

دسته

عمارلو جمعی محمد رضاخان سرکرده

دسته

سبزواری جمعی حاجی فرامرزخان

دسته

مزینانی جمعی حسینخان سرکرده

پیاده خراسانی

دسته

قائینی و خوافی جمعی حشمة الملک

دسته

عملهٔ پلیس یکصد و سی و پنج نفر

استرابادی وغیره

پیاده استرابادی

دسته

جمعی میرعلینقیخان سرتیپ ازبابت پیاده فندرسکی و کتول

دسته

جمعی عبدالصمدخان سرتیپ پیاده مقصودلو

دسته

مشکین جمعی محمدخان سرکرده

دسته

ساودی جمعی عیسی خان

دسته

شاهکوهی جمعی محمد علیخان

دسته

سدن رستاقی جمعی محمد قلیخان

دسته

اترانی جمعی محمد علیخان

دسته

بلوچ و حاجیلر جمعی علی اصغر بیک

دسته

غلامان استرابادی جمعی علیخان آقای قاجار

دسته

کلدیخان ریش سفید طایفه جعفربای

دسته

ایل کلدی نظر ریش سفید آتابای

دسته

قلیخان آتابای سالارخان

دسته

قوشبه خان آتابای ایل کلدیخان جعفربای

دسته

امیرخان آتابای ملا قربانخان

دسته

ایضا نظر ریش سفید آتابای محمد قلیخان

دسته

سواره ترالکه یموت و کوکلان جمعی حسینقلیخان یوزباشی

دسته

زدینی جمعی افراسیابخان سرکرده

کوذاری و بسطامی

ابوابجمعی نواب ضیاء الدوله امیرتومان

کرمانی

افشار کرمانی

میرزا محمودخان سرکرده

شمخالچیان بمی

ابوابجمعی

سواره و جمازه بمی و نرماشیری

اسدالله خان سرکرده عرب بسطام

سواره و جمازه سواره نرماشیری

وردیکانی مرتضی قلیخان سرکرده

سواره سیستانی

اسدالله خان سرکرده

سواره و جمازه بلوچ نخیصی

صادقخان سرکرده

گیلانی

ازبابت سواره گرگان رودی و اسالمی جمعی نصرت الله خان میرتیپ

مازندرانی

ازبابت سواره کرد و ترک وغیره ابوابجمعی میرزا عبدالله خان پیشخدمت و سرتیپ اول میرزا ابوالحسن مشرف

سرکردکان

عبدالله خان ملانلو فتح الله خان ایضا صفیخان ایضا موسیخان جهان بیکلو اسدالله خان ایضا محمدخان ایضا حسینخان کرایلی ذوالفقار خان ایضا حسنخان اصانلو محمدخان افغان

جماعت خواجه وند

ابوابجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان علی اکبرخان سرتیپ نریمانقلیخان سرکرده نعمت الله خان حسینخان فتح الله خان

سوارهٔ عبدالملکی

ابوابجمعی فضل الله خان بسرکردگی جعفرخان

عرب

جماعت نزرین کمر

ابوابجمعی نبی اصلان امیرتومان علیقلیخان یوزباشی مهدیخان نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابوابجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان جهانشاه خان

جماعت بختیاری

جمعی محمد حسینخان

جماعت عرب و رستمی

مصطفی قلیخان سرتیپ سهام السلطنه میرزا حسینخان سرکرده میرزا حسنخان ایضا

جماعت افشار اسد آبادی

جمعی صاحبختیار امیرتومان بسرکردگی محمد کریمخان

جماعت خمسه

جمعی ذوالفقارخان سرتیپ اول

جماعت شاهسون اینانلو
عزیزالله خان صارم الملک سرتیپ اول
حاجی لطف الله خان سرتیپ اول
جماعت شاهسون بغدادی
امیرعلیخان سرکرده اکبرخان سرتیپ
اسدخان سرکرده
جماعت شاهسون دویرن
ابوالجمعی جناب جلالتماب امیرالسلطان
آقاجانخان سرهنگ غلامعلیخان
سرهنگ محمد حسینخان ایضا غلامرضا
خان سرکرده ولیمحمدخان ایضا
جماعت شاهسون قوزی بیکلو
ابوالجمعی حسینقلیخان سرتیپ ولد
مرحوم حسینقلیخان
جماعت باجلان
ابوالجمعی احمدخان سرهنگ
جماعت خرقانی
ابوالجمعی اجودانباشی کل حسنخان
امیرتومان علینقیخان سرکرده
جماعت بیرانوند
جمعی ابدالخان سرکرده برادر مرحوم
حسنخان سرکرده
جماعت اصانلو
ابوالجمعی جناب جلالتماب امیرالسلطان
بسرهنگی حاجی جعفرقلیخان
جماعت افشار ساوجبلاغ
جمعی حسنخان سرتیپ میرزا
رضای طبیب
جماعت کردبچه
که مشغول خدمت قراسورانی دار
الخلافه هستند جمعی عزیزالله خان

صارم الملک امیرتومان بسرکردگی
خانباباخان
جماعت هداوند
ابوالجمعی جناب جلالتماب امیرالسلطان
بسرکردگی رحیمخان
جماعت شاهسوار
که مشغول خدمت قراسورانی دار
دارالخلافه هستند جمعی صارم الملک
سواره جدید اصفهانی
ابوالجمعی محمد علی میرزا
جماعت ایلات قزوین
ابوالجمعی اسدالله خان ولد مرحوم
وزیر نظام
جماعت قراچورلوی خوار
ابوالجمعی جناب جلالتماب امیرالسلطان
بسرکردگی صفرعلیخان
جماعت افشار بکشلو
ابوالجمعی اجودانباشی بسرتیپی کاظمخان
جماعت چگینی
بسرتیپی اسدالله خان بسرهنگی
صادقخان
جماعت احمدوند و جهنوئی
بسرهنگی ... خان
جماعت کلیائی
بسرکردگی جلال الدین میرزا
سواره کرزه بر لرستانی
جماعت نانکلی کرمانشاهان
بسرکردگی
جماعت باراحمدی
بسرهنگی حاجی احمدخان

جماعت عرب و باصری
حاجی حبیب الله خان
جماعت سنجابی
جمعی فرج الله خان سرکرده
جماعت فیلی
جمعی کریمخان سرکرده
جماعت بختیاری
دارابخان سرکرده

پیاده

خراسانی
شمخالچیان
ابوالجمعی حیدرقلیخان سرتیپ
جزایرچیان سرخسی
غلامحسینخان سرکرده عزیز محمدخان
پسر عباسخان سرتیپ یوسف بیک
استرابادی
دسته فندرسکی
جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ
دسته کتول
جمعی علی محمدخان سرکرده
دسته مقصودلو
جمعی عبدالله خان سرکرده
دسته استراباد و رستاقی
جمعی فتحعلیخان سرکرده
دسته بالا شاهکوئی
جمعی آقا عبدالرحمن سرکرده
دسته پائین شاهکوئی
جمعی محمدعلیخان سرکرده
دسته سدن رستاقی
جمعی محمدقلیخان سرکرده
دسته انزانی

جمعی

جمعی محمدعلیخان سرکرده
دسته ششکنی
جمعی محمد قاسمخان سرکرده
دسته ساوری
دسته جمعی جعفرقلیخان دسته
جمعی حاجی آقا رضا
دسته لیوانی و سیلسپی
جمعی اسدالله خان سرکرده
دسته بلوچ
علی اکبربیک
دسته جات کبتلانی
دسته سالیانی
جمعی میر یوسفخان سرکرده
سوار اسالمی
ابوالجمعی نصرالله خان سرتیپ اول
بسرهنگی الله یارخان
دسته انزانی
جمعی جبارقلیخان سرکرده
دسته شفنی
جمعی نعمت الله خان ایضا
مازندرانی
جماعت کلبادی و غیره
جمعی میرزا محمدخان سرتیپ لطفعلی
خان سرکرده محمد مهدیخان سرکرده
طایفه عمرانلو جماعت طالش بسرکردگی
علی اکبرخان بخشکی بسرکردگی
علی اکبرخان
جماعت اشرفی
بسرکردگی عباسقلیخان
کرمانی
تفنگچیان اناری

حسینقلیخان سرکرده
تفنگچیان نخعی ورامینی
اسمعیل خان سرکرده
تفنگچیان عرب بسطام
ابوالجمعی سلیمانخان سرتیپ
بسرکردگی کریمخان
تفنگچیان ربغاری
درانخان سرکرده
تفنگچیان کوهک و چاه بهار و الفند
ملک بهادر سرکرده
عراقی و از بابت پیاده بلوچ
جمعی شیخ محمدخان سرهنگ
اداره افواج طرح اطریش
وسواره طرح قزاق
افواج طرح اطریش
از بابت صاحبمنصبان که برقرار
هستند
رژیمان اول
از بابت پیاده نظام
رژیمان دویم
از بابت پیاده نظام
شاسور
که عبارت از فوج مخبران باشد
ژنی
که عبارت از فوج مهندس باشد
توپچیان توپهای ته پر اطریشی
فوج
موزیکانچیان
اداره مزبوره
اداره قزاقیه
بریاست پلکونیک کوزمین کاراوایف

فوج اول
ابوالجمعی حسنخان امیرتومان
اجودانباشی کل
فوج دویم
بسرتیپی علیخان سرتیپ
فوج سیم
بسرتیپی حسنخان قبه
موزیکانچیان
اداره مزبوره
قشون حاضر رکاب
از پیاده نظام و سواره و توپخانه
و غیره یکصد و پنجاه هزار نفر
ذخیره
پنجاه هزار نفر

خزانه مبارکه نظام
بریاست جناب جلالتمآب وزیر نظام
میرزا رضای البرز مستوفی
حاجی شیخ جعفر معتمد التجار
میرزا جعفر تفرشی منشی خزانه
نظام میرزا شفیع تفرشی
سررشته دار خزانه نظام
میرزا محمد علی

دار الخلافه طهران

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و حکمران دار الخلافه الباهره و غیرها ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت جلیله دار الخلافه

جناب جلالتمآب محمد ابراهیمخان وزیر نظام و وزیر دار الخلافه الباهره

اجزاء مجلس حکومت

زکیخان کلانتر پسر مرحوم محمود خان کلانتر میرزا شفیع سررشته دار میرزا جعفر منشی تفرشی میرزا نصر الله منشی میرزا سید محمد تقی کتابچه نویس نایب محمود نایب اول فراشخانه سایر نواب فراشخانه ده نفر

نواب بلوکات دار الخلافه

میرزا مهدی نایب بلوک ورامین و شهریار و غار و فشافویه میرزا اسمعیل نایب بلوک ساوجبلاغ میرزا سید احمد نایب ارنکه و سولقانات

علمای اعلام دار الخلافه

جناب میرزا زین العابدین امام جمعه

جناب صدر العلماء میرزا محمد باقر

جناب آقا میرزا حسن آشتیانی

جناب آقا شیخ هادی نجم آبادی جناب ملا محمد تقی مجتهد کاشانی جناب آقا شیخ فضل الله جناب آقا سید محمد رضا پسر مرحوم آقا سید صادق جناب آقا سید عبد الله جناب آقا میرزا احمد شیخ الاسلام دار الخلافه جناب آقا شیخ جعفر پسر مرحوم حاجی شیخ محمد جناب حاجی سید جعفر کاشانی جناب آقا سید مصطفی پسر مرحوم حاجی سید حسین جناب آقا علی اکبر پسر مرحوم آقا جمال الدین بروجردی جناب شیخ محمد حسن استرابادی جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امراء و خوانین

معارف دار الخلافه از ارباب مناصب و غیرهم سوای آنها که اسمشان در دوایر دولتی ذکر شده از قرار شرح ماضیه

جناب میرزا محمد خان نظام العلماء امیرزاده محمد خان معیر الممالک اعتماد الدوله عین الملوک معتمد الملک ولد جناب اشرف مشیر الدوله امیرزاده محمد میرزا جلال السلطنه ولد جناب اعتضاد الدوله عباس میرزا ولد ایضا فتحعلیخان سپهسالار ولد ایضا خانباباخان ولد ظهیر الدوله میرزا احمدخان نصیر الدوله ولد مرحوم آصف الدوله محمود خان ملک الشعراء میرزا محمد خان ندیم باشی حکیم الهی ولد مرحوم حکیم الهی سلیمانخان ولد مرحوم حاجب الدوله اسمعیل خان بشیر الدوله میرزا محمد خان غلامحسینخان والیخان پیشخدمت ولد سهرابخان حاجی محمد حسینخان محمودخان محمدخان ولد مرحوم احمدخان نوائی محمد حسینخان ولد ایضا حاجی محمد حسینخان ولد ایضا حاجی علیخان ولد ایضا محمد ولیخان ابو القاسمخان پیشخدمت نوائی زینت الدوله عباسقلیخان ولد مرحوم اسکندر بیک هادیخان ولد ایضا محمد خان محمد جعفرخان حسینخان هدایت الله خان علی اکبرخان نجفقلیخان محمد باقرخان امان الله خان

اداره نظمیه و پلیس دار الخلافه

نظم الملک کنت دومنت فرت دارای امتیاز دو نشان و حمایل امیر تومانی رئیس کل اداره پلیس عباسقلیخان سرتیپ اول مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ میرزا ابو ترابخان سرتیپ سیم (سوشف) نایب کل اداره میرزا سید یوسف سرتیپ سیم مستشار اول اداره میرزا محمد حسین خان سرهنگ رئیس محله دولت عباسقلیخان سرهنگ مستشار اداره مامور نظم راه آهن میرزا حسن رئیس محله عودلاجان دارای امتیاز سرهنگی میرزا آقاخان سرهنگ آجودان رئیس و رئیس سوارهای اداره میرزا عبد الرحیم خان کلانتر مستشار اداره افلوخان سرهنگ ناظم مامورین اداره میرزا حسنخان داروغه حاجی میرزا محمد علیخان رئیس محله چالمیدان میرزا سید احمد رئیس محله بازار میرزا عبد الغنی رئیس محله سنگلج میرزا محمد علیخان منشی باشی رئیس و زنامجات شهر میرزا بدیع رئیس مجلس استنطاق و محبس

اداره میرزا محمود رئیس کشیکهای شهر میرزا هدایت مخزن دار اداره احمد میرزا صاحب منصب مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ میرزا تقی صاحب منصب مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ هاشمخان نایب اول محله سنگلج میرزا رحیم نایب اول محله دولت میرزا علینقیخان نایب اول محله چالمیدان میرزا علی نایب اول محله عودلاجان میرزا جعفر نایب اول محله بازار میرزا علیخان نایب اول چهارسوق و بازارهای شهر میرزا آقا منشی مجلس محاکمات میرزا نجفعلی منشی مجلس جنایات عده کلیه اجزاء پلیس چهارصد و دو نفر

اداره احتسابیه دار الخلافه

در تحت اداره و ریاست جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و مترجم مخصوص حضور همایون میرزا علی محمد خان سرتیپ نایب اول وزارت انطباعات و غیره حیدرعلی سرهنگ رئیس اداره احتسابیه دار الخلافه

اجزاء اداره احتسابیه

دویست و هفتاد و پنج نفر

نایب علی نایب احتساب کل خیابانهای دولتی و میرزا ابو القاسم مشرف احتساب میرزا یوسف نایب اداره احتسابیه میرزا محمد حسن نایب محلات شهر دار الخلافه نایب رحیم صاحب جمع دواب احتسابیه سایر نواب و صاحب منصبان بیست و چهار نفر فراش و عمله طویله احتسابیه سقا و آبپاش دویست و چهل و هشت نفر

اسامی کارگذاران و عمله جات

مخصوص دیوانخانه نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ ادام الله اقباله العالی

جناب حاجی ملاباشی جناب جلالتمآب وزیر نظام و وزیر دار الخلافه مشیر خلوت همایون و فراشباشی مخصوص حضرت والا نایب السلطنه جناب عبد الله خان والی رئیس الاطباء میرزا علی حکیمباشی نظام معین نظام میرزا محمد علیخان مترجم عباسقلیخان سرتیپ اول و مترجم مخصوص میرزا عباسعلی خان سرتیپ و پیشخدمت باشی نصر الله خان ناظر و قهوه چی باشی میرزا سید مهدیخان نایب ناظر میرزا سید حسین مداوچی طبیب مخصوص حسینخان سرتیپ و تفنگدار باشی محمد اسمعیل خان سرتیپ توپخانه و کشیکچی باشی رضاقلیخان یوزباشی کشیکخانه

آغایان

آغا سلطان خواجه باشی آغا کلل حاجی عنبر بود

پیشخدمتان و غیرهم

شاهزاده آقا محمد خان سرتیپ و پیشخدمت حاجی علیخان سرتیپ و پیشخدمت میرزا خلیل خان پیشخدمت و قهوه چی باشی حاجی محمد رضای پیشخدمت هدایت الله خان صندوقدار و شاطرباشی میرزا محمد خان پیشخدمت اسمعیل خان ایضا ولیخان سرهنگ و پیشخدمت احمد میرزای مترجم حسینقلیخان سلطان مدیر تلفون

مستوفیان

میرزا علیخان مستوفی میرزا هادی مستوفی حاجی میرزا احمد مستوفی میرزا سید محمد علی

منشیان

میرزا محمد حسین منشی کاتب السلطان
میرزا محمود خان منشی مخصوص
میرزا مهدیخان منشی قائم مقامی

وزارت اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم و غیره و غیره

جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم و غیره و غیره و غیره

جناب جلالتمآب میرزا حسن مستوفی الممالک | جناب جلالتمآب میرزا هدایت الله وزیر دفترخانهٔ مبارکه

جناب جلالت نصاب امین السلطنه مدیر دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفا و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزاء خاصهٔ وزارت اعظم داخله

جناب فخامت نصاب دبیر الملک نایب اول وزارت اعظم داخله میرزا احمد منشی باشی میرزا رضا قلیخان منشی رسائل خاصه میرزا سید ابوالحسن منشی خاصه میرزا عبدالکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا محسن منشی میرزا علیخان محرر و غیره

اجزاء وزارت دفتر استیفاء

مستوفیان عظام

مستوفیانیکه بخطاب جنابی

افتخار یافته اند اعم از اشخاصیکه جزو وزرای دربار همایون یا مأمور ولایات یا ادارات یا در دفترخانه مبارکه مشغول خدمت هستند

جناب جلالتمآب میرزا فتحعلیخان صاحبدیوان جناب حاجی میرزا نصرالله مستوفی جناب میرزا حسین نایب جناب جلالتمآب وزیر دفتر جناب میرزا عیسی وزیر سابق دارالخلافه جناب حاجی میرزا عبدالله خان علاء الملک جزو دربار اعظم جناب میرزا محمود وزیر سابق دارالخلافه محاسب خزانه و ضابط اسناد خرج جناب میرزا رضای صدیق الدوله وزیر خالصجات جناب حاجی میرزا محمد رضای مؤتمن السلطنه مأمور وزارت خراسان جناب میرزا محمد علی خان معاون الملک محاسب صرف جیب مبارک و خلوت خانهٔ مبارکه و غیره جناب میرزا ابراهیم معتمد السلطنه

محاسب مملکت آذربایجان جناب میرزا محمد ولی محاسب مازندران و دارالمرز جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص و مونهٔ مبارکه جناب میرزا سید کاظم وزیر دواب و براة نویس اصطبل خاصه و غیره جناب مؤتمن الملک ولد جناب صاحبدیوان جناب میرزا شفیعخان مستشار الملک مأمور مملکت آذربایجان جزو وزرای دربار اعظم جناب لسان الملک میرزا هدایت جناب میرزا حبیب الله خان مشیر الملک مأمور اصفهان جناب میرزا حسن وزیر دیوانخانهٔ مبارکه محاسب کرمان و گلپایگان جناب میرزا محمد اقبال الملک جزو وزرای دربار اعظم جناب میرزا حسن جزو وزرای مجلس دربار اعظم جناب میرزا رضا قلیخان سراج الملک

مستوفیانیکه در دفترخانهٔ مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه نویسی دارند

میرزا عبدالله محاسب خمسه و براة نویس عملهٔ خلوت میرزا محمود محاسب مملکت خراسان میرزا محمد حسین محاسب خزانهٔ مبارکه نظام و قطن و غیره و سرحدنشین دارکل میرزا سید مصطفی حسام السادات مستوفی وظایف میرزا فضل الله خان نزد جناب مستطاب امین السلطان میرزا باقر محاسب استراباد و شاهرود و بسطام حاجی میرزا محمد محاسب اصفهان ولد جناب حاجی میرزا نصرالله میرزا علی پسر مرحوم قوام الدوله محاسب انبار دیوانی میرزا علی پسر جناب وزیر دفتر محاسب کرمانشاهان میرزا جواد نوادهٔ جناب وزیر دفتر محاسب گیلان میرزا ابوالقاسم محاسب کاشان میرزا جعفر ولد جناب حاجی میرزا نصرالله محاسب عراق میرزا رضای ولد جناب حاجی میرزا نصرالله محاسب کردستان و ساوه میرزا سید محمد ولد مرحوم مجدالاشراف

محاسب لرستان و طالقان میرزا ربیع براة نویس سرکارات و خادم خلوت جلالت میرزا بزرگخان نایب جناب امین السلطنه و ناظم دفتر میرزا علی مستوفی محاسب بروجرد میرزا محمد مستوفی قم و فیروزکوه میرزا فتح الله ولد مرحوم میرزا علی قایم مقام محاسب همدان میرزا رضا قلیخان نزد جناب مستطاب امین السلطان میرزا حسن ولد مرحوم وزیر لشکر محاسب قزوین میرزا محمد علیخان ولد جناب میرزا محمود وزیر محاسب فارس میرزا علی محمد خان براة نویس ارباب قلم و تفنگداران سرکاری میرزا زکی پسر مرحوم میرزا مسیح محاسب عربستان میرزا محمد رضای توپخانه محاسب ملایر و تویسرکان میرزا رفیع محاسب کره و کروس میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین مأمور کرمان میرزا زکی نوری براة نویس کشیکخانه و عملهٔ حضور میرزا حسینعلی مستوفی نهاوند میرزا شفیع نوادهٔ جناب صاحبدیوان محاسب دماوند میرزا حسنخان براة نویس بنائی

میرزا حسینخان نوری براة نویس حشمت میرزا منصور خان محاسب سمنان

مستوفیانیکه در دفترخانهٔ مبارکه خدمت مخصوص ندارند

میرزا سید احمد پسر مرحوم میرزا موسی وزیر میرزا رضا معین السلطنه

میرزا تقی منشی الممالک میرزا محمد حسین وقایع میرزا مصطفی ولد مرحوم معتمد الدوله میرزا علی محمد خان ولد مرحوم میرزا علی قایم مقام میرزا شفیع صدر دیوانخانه میرزا رضای ... پسر مرحوم میرزا زین العابدین حاجی میرزا سید حسین تفرشی میرزا عباسقلیخان سپهر مستشار وزارت علیه اعظم حاجی میرزا اشرف برادرزادهٔ مرحوم حاجی میرزا شفیع میرزا حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم میرزا مهدی منشی دیوان اعلی پسر مرحوم میرزا موسی نایب میرزا محمد ولد جناب حاجی میرزا عبدالعلی میرزا حسینخان پسر مرحوم وزیر لشکر محسب الامر در وزارت جلیلهٔ خارجه مشغول خدمت و رئیس تشریفات آن اداره است میرزا نصرالله خان پسر جناب امین حضور میرزا رضای بیان الملک میرزا سید علی پسر جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص میرزا هاشمخان نزد جناب امین الدوله میرزا باقر ولد جناب صدیق الدوله میرزا محمود خان پسر مرحوم میرزا ابوالحسن خان قایم مقام جزو اعضای مجلس دربار اعظم میرزا احمد خان ولد جناب معاون الملک میرزا محمود خان ولد جناب ایضا میرزا طاهر کرکانی میرزا کاظم نوادهٔ مرحوم میرزا رضاقلی میرزا شکرالله ولد مرحوم نصیر الملک میرزا محمود ولد جناب میرزا محمد ولی حاجی میرزا محمد علیخان پسر مرحوم میرزا موسی لشکر

میرزا نعیمخان نزد نواب والا رکن الدوله میرزا هادیخان نزد نواب والا رکن الدوله میرزا محسن نزد نواب حسام السلطنه حاجی میرزا علیخان میرزا سلمان میرزا کاظمخان قراباشی میرزا هدایت تحویلدار خزانه میرزا سید علی ولد مرحوم میرزا سید کاظم صندوقخانه میرزا سید کاظم ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم میرزا سید احمد ولد جناب میرزا سید کاظم وزیر دواب میرزا عبدالعلی ولد مرحوم میرزا مهدی آشتی میرزا طاهر برادر مرحوم مجدالاشراف میرزا جعفر پسر مرحوم میرزا علی تبریزی میرزا حسینعلیخان ولد مرحوم میرزا نصرعلی حکیمباشی میرزا رضاخان نوادهٔ مرحوم ضیاء الملک میرزا علیرضا ... میرزا کریم برادرزادهٔ جناب صدیق الدوله میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین خزانه میرزا سلیمخان نزد جناب مخبر الدوله میرزا احمد نزد جناب علاء الدوله میرزا علی نوادهٔ مرحوم نصیر الملک میرزا موسی ولد مرحوم میرزا فتح الله لشکرنویس میرزا زین العابدین نزد جناب عضد الملک میرزا علینقی نزد جناب ایضا میرزا سید احمد برادرزادهٔ مرحوم معین الملک میرزا ابوالقاسم نوری میرزا محمد مستوفی تبریزی میرزا حسین خان پسر معین السلطنه میرزا مهدیخان پسر ایضا میرزا باقرخان ولد ایضا میرزا محمد ولد میرزا عبدالله مستوفی خمسه میرزا جواد افشار

میرزا علی اکبرخان تویسرکانی میرزا علی پسر
مرحوم میرزا یوسف آشتیانی میرزا
عبدالرحمن آشتیانی میرزا عبدالغنی
آشتیانی میرزا محمود تفرشی نزد جناب
قوام الدوله میرزا حسین خان ولد
میرزا رضای مهندسباشی میرزا فتح
الله گیلانی میرزا مصطفی قلی آشتیانی

مامورین ولایات

میرزا نصرالله برادر مرحوم دبیرالملک
مامور خمسه میرزا حسن گیلانی مامور
کرمانشاهان میرزا حسن سمنانی
مامور بروجرد میرزا آقا مامور کرمان
میرزا رضای بنان الملک مامور اصفهان
میرزا طاهر کاشانی مامور ملایر و
نهاوند میرزا سید محسن تفرشی
مامور عراق میرزا مرتضی قلیخان مستوفی نائینی

سررشته داران و عربان دفترخانهٔ مبارکه

سررشته داران

میرزا اسدالله سررشته دار سرکارات
میرزا محمد حسین سررشته دار نزد جناب
قوام الدوله میرزا شفیع سررشته دار
دفتر جناب جلالتماب وزیر دفتر
میرزا اسدالله سررشته دار

دفتر جناب جلالتماب مستوفی الممالک
میرزا عبدالجواد سررشته دار آشتیانی
میرزا احمد سررشته دار و جناب
میرزا نصرالله میرزا محمود سررشته دار
میرزا محمد سررشته دار شیرازی
میرزا مصطفی گرکانی نزد جناب
مستشارالملک میرزا عبدالوهاب
سررشته دار کرمانشاهان میرزا
عبدالله سررشته دار نزد جناب میرزا
محمد ولی میرزا علی سررشته دار همدان
میرزا اسمعیل سررشته دار کرمان
میرزا جعفر سررشته دار تفرشی میرزا
حسین سررشته دار گرکانی میرزا
صادق سررشته دار گرکانی میرزا
صادق سررشته دار علم خلوت
میرزا علی ولد مرحوم میرزا فتح الله
شیرازی میرزا اسمعیل سررشته دار
استراباد میرزا رضای سررشته دار
گیلانی نزد حسام السادات میرزا
علیرضای تفرشی میرزا محمد علی
سررشته دار میرزا علی سررشته دار
میرزا عبدالله ساوجی میرزا

ابن ولد تفرشی میرزا عنایت سررشته دار گرکانی

عربباشی و عربان دفترخانهٔ مبارکه استیفاء

میرزا علی اکبر عربباشی میرزا ابراهیم
میرزا علی ولد مرحوم میرزا محمد تقی
میرزا فتح الله میرزا علی محمد میرزا آقا
میرزا محسن میرزا فضل الله
میرزا محمد میرزا اسدالله میرزا
محمد برادر ایضا میرزا احمد میرزا
آقای آشتیانی میرزا مطلب یساول
دفترخانهٔ مبارکه

وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم دولت علیه

جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم وغیره وغیره
جناب جلالتماب امین الملک نایب کل وزارت مالیه و دربار اعظم

ادارات متعلقه و امورات راجعه بوزارت مالیه و دربار اعظم

موزهٔ مبارکه کتابخانهٔ مبارکه خزانهٔ
مبارکه اندرون ریاست قراولان
وجود مسعود همایون ریاست ادوی
همایون خزانهٔ مبارکه خلوت همایونی
خواجه سرایان صندوقخانه و خلعت
خانهٔ مبارکه دارالنظاره اطبای
خاصه فرنگی و ایرانی آبدارخانهٔ مبارکه
قهوه خانهٔ مبارکه کشیکخانهٔ مبارکه
ایشیکخانهٔ مبارکه غلامان مهدیه و
منصور غلامان ناصری فراشخانهٔ
مبارکه شترخانه و قاطرخانهٔ مبارکه
اصطبل خاصه زین دارخانهٔ مبارکه
کالسکه خانهٔ مبارکه شاطران کمرک
ضرابخانهٔ مبارکه صورتجیب مبارک
خالصه طهران علوفه و لایات انبارگندم
معمارخانه و قناتی ایلات طهران
ادارهٔ باغات و عمارات سلطنتی کارخانهٔ
چراغ گاز و چراغ الکتریسیته کوره پز
خانهٔ دارالخلافه ترتیب منافع جنگلها

خلوت همایونی ارباب مناصب

جناب جلالتماب اقبال الدوله رئیس
خلوت همایونی جناب فخامت نصاب
حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام خرج و
اعضای مجلس دربار اعظم غلامحسین خان
خازن دکیمخانهٔ مبارکه جناب فخامت نصاب مجدالملک میرزا

تفنگچیان وزیر وظایف و اوقاف
جناب فخامت نصاب غلامحسینخان امین خلوت و
تفنگدارباشی

سایر

محمد حسنخان محقق جلال الملک جعفر
قلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله
امیرزاده نیرالدوله سلطانحسین میرزا
مشیر خلوت محمد حسینخان و قراتسباشی
حضرت والا نایب السلطنه امیرکبیر
وزیر جنگ محمد ابراهیمخان ولد مرحوم
امین الدوله میرزا مهدیخان اجودان
مخصوص ولد مرحوم امین الدوله
آقا رضا ناظم خلوت میرزا عبدالله
خان سرتیپ اول جبارخان آقا
میرزا محمدخان کروسی سرتیپ اول
حاجی حبیب الله خان محمد حسنخان
میرزا سید عبدالکریمخان حسینخان
محلاتی امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا
محمد باقرخان ادیب الملک سرتیپ اول
محمد تقیخان پسر مرحوم ادیب الملک
احمدخان سرتیپ اول ابوالحسنخان
پیشخدمت خاصه سرتیپ اول امیرزاده
آقا مسیح امیرزاده تیمور میرزا
میرزا سید محمدخان سرتیپ وغیره

فراشخلوتان خلوت همایونی

میرزا کریم تحویلدار خلوت همایونی
محمد صادقخان فراشخلوت آقا
سلیمان دهباشی خلوت آقا صادق

وغیره وغیره

دارالنظارهٔ مبارکه

جناب امیرالامراء العظام مجدالدوله
مهدیقلیخان خانسالار

اجزاء

اکبرخان پیشخدمت نایب النظاره
میرزا مهدیقلی حاجی میرزا محمد رضا
میرزا محمد صادق سررشته دار آقا محمد
باقر تحویلدار نقدی و جنسی کارخانهٔ مبارکه

شربتخانه

میرزا علی اکبر ناظم البکا شربتدارباشی
شربتداران و عمله جات یازده نفر

چوبکخانهٔ مبارکه

آقا محمد حسن چوبکچی باشی چوبکچی چهار نفر

آشپزخانه

آقا محمد ابراهیم آشپزباشی آشپزهای
مخصوص پنج نفر سایر دوازده نفر

تحویلخانه و وکیلخرج

حاجی محمد ابراهیم وکیلخرج سایر هفت نفر

سایر اجزاء و عمله

دارالنظاره بیست و هفت نفر

ادارهٔ آبدارخانه و سقاخانه

در تحت ریاست مخصوص شخص جناب
مستطاب امین السلطان به نیابت آقا مرتضی خان
(معروف به آقا دائی) نایب آبدارخانه
حاجی آقا یوسف سقاباشی حاجی
حسینعلیخان سرتیپ آقا باقرخان
سرتیپ میرزا ابوالقاسم نایب

میرزا غلامحسین سرهشته‌دار میرزا لطیف سررشته‌دار آقا فتحعلی عمله آبدارخانه پانزده نفر عمله سقاخانه سی و هفت نفر

قهوه‌خانه مبارکه

غلامعلیخان قهوه‌چی‌باشی امین همایون آقا جبار قهوه‌چی

صندوقخانه و رختدارخانه مبارکه

جناب امین السلطنه صندوقدار و جامه‌دار خاصه و خازن مخزن تدارکات عسکریه دولت علیه

نقاشخانه مبارکه

میرزا محمدخان نقاشباشی و پیشخدمت حضور مبارک نقاشان نقاشخانه مبارکه چهار نفر

تفنگداران خاصه

جناب فخامت نصاب غلامحسینخان امین خلوت رئیس تفنگداران خاصه رضاقلیخان پسر مرحوم سهرابخان رستمخان سرتیپ و نایب الحکومه کاشان میرزا ابوالفتحخان طالش حاجی علی بیک خان مرندی مصطفی قلیخان اسمعیل خان قزوینی قهرمانخان ثانی حاجی تقیخان میرزا محمدخان میرزا باقر خان محمد کریمخان حاکم ابوالنکیف عیسی خان شقاقی هادیخان نوائی فتح الله خان پسر مرحوم قهرمانخان محمدخان کرجی فیض الله خان کرمانشاهانی شاه ملک خان علی اکبرخان کردستانی شیخعلیخان جعفرقلی بیک مراغی اسدالله خان ابری عبدالله خان قراچه‌داغی رضا آقای کزازی نصیرخان شیرازی

اصلانخان نجفخان بیگلو باقی تفنگداران خاصه یکصد و شانزده نفر

کشیکخانه مبارکه

امیرالامراء العظام عبدالله خان امیرتومان کشیکچی‌باشی جناب حاجی میرزا محمدتقی وکیل لشکر حاجی محمودخان سرتیپ اول قوللر آقاسی دارنده حمایل سبز و نشان درجه اول خارجه حبیب الله خان پیشخدمت خاصه سرتیپ اول و غلام پیشخدمت‌باشی

غلام پیشخدمتان

صد و شصت و دو نفر شاهزادگان پانزده نفر خوانین و آقایان قاجار بیست و سه نفر سایر خوانین یکصد و بیست و سه نفر

سرتیپان درجه دویم

حاجی رستمخان عباسقلیخان طهماسب قلیخان حیدرقلیخان محمدقلیخان عزت الله خان خانلرخان

سرتیپان سیم

که نشان و حمایل سرتیپی دویم دارند موسی خان کلبعلیخان باباخان (منصب و حمایل و نشان سرتیپی سیم دارند) عبدالله خان باقرخان علی اصغرخان محمدحسنخان سعدالله خان محمد اسمعیل خان یوزباشی علی اکبرخان سرهنگ

نایبان

چهل و یکنفر

صاحب منصب سرهنگی

نوروزخان غلامعلیخان رضاقلیخان محمدابراهیمخان شهبازخان نقیخان

علی اکبرخان امیر اصلانخان محمدحسنخان کرهاد و زی

سایر نایبان

سی و دو نفر

ایشیکخانه مبارکه

صد و چهل و دو نفر جناب ظهیرالدوله ایشیک آقاسی‌باشی

نایبان ایشیک آقاسی‌باشی

امیرالامراء محمدناصرخان نواب حسینقلی خان تقیخان قاجار محمدخان بهاء السلطنه قوربیاول‌باشی حکمران کلپایگان و خوانسار محمدامین خان قاجار نایب اول امان الله خان قاجار عباسقلیخان مستشار عبدالوهاب میرزا اسدالله خان قاجار جعفرقلیخان قاجار محمدحسینخان قاجار ابوالفتحخان قاجار مصطفی قلیخان قاجار حاجی محمدحسینخان حاجی مهدیقلیخان علی آقای قاجار هاشمخان قاجار حاجی محمدعلیخان نجارچی‌باشی یوسفخان محمدرحیمخان علی اکبرخان دنبلی عیسی خان موسی خان علیخان محمدرضا خان حاجی علی محمدخان یوزباشی میرزا زین العابدین نوری عبدالله خان نوری ابوالحسنخان نوری میرزا داودخان نوری میرزا نقیخان نوری محمدعلیخان نوائی غلامحسینخان کاشی محمدخان نوائی مهدیقلیخان نوائی محمدعلیخان کروسی نصرالله خان بروجردی غلامعلیخان اشرفی خسروخان بروجردی سلیمان آقای قاجار محمدحسینخان

غلامحسینخان ابروانی میرزا عنایت الله خان منشی میرزا حسنعلیخان منشی باشی و سررشته‌دار ایشیکخانه مبارکه مرتضی قلیخان نایب ناظر جزو شانزده نفر فیساولان حضور همایون پنجاه نفر

نایبان جارچی خانه مبارکه

و جارچیان سی نفر

فراشخانه و سرایدارخانه

و نسقخانه مبارکه

ابوالمجمع امیرالامراء العظام حاجب الدوله حاجی حسینعلیخان قاجار فراشباشی

فراشخانه

نایب و غیره

درجه اول

امیرزاده حسینقلیخان میرزا آقای تبریزی سررشته‌دار ولیخان آقا شیر محمد قزوینی محمد بیلیاد ابوالقاسمخان طهرانی میرزا سید جعفر نفرشی مشرف انبار آقا علی اکبر هرسینی محمدابراهیمخان کاشی آقا محمدجعفر تبریزی رحیمخان کاشی محمدتقی بیک شیرازی میرزا محمدتقی تنی میرزا عبدالعلی قمی آقا رضاقلی قزوینی میرزا عبدالحمید نفرشی میرزا عباس تنی

درجه دویم

میرزا حبیب الله تبریزی میرزا اسدالله تبریزی میرزا محمد مازندرانی آقا مهدی شیرازی آقا رجب تبریزی احمد آقای تبریزی کربلائی کاظم قزوینی محمدمهدی بیک قزوینی محمدحسین بیک چراغچی‌باشی

درجه سیم

میرزا رضا نفرشی احمدخان طهرانی میرزا جبار تبریزی آقا محمدعلی تبریزی میرزا فتح الله خان شیرازی محمدحسینخان محمدخان سیل سپر علی آقای سمنانی غلامحسینخان شیرازی رضاخان کاشی میرزا احمد ملایری محمدحسن بیک ابوالقاسمخان اصفهانی ابراهیمخان طهرانی محمودخان اصفهانی نصرالله بیک تبریزی حاجی میرزای قزوینی محمدهادی بیک کرمانشاهانی میرزا مهدی اصفهانی خدادادخان محمودخان تبریزی محمد آقای تبریزی حسین آقای نفرشی مشهدی محمود مهترباشی میرزا آقای مازندرانی میرزا علی مازندرانی یحیی خان شیرازی

سرایدارخانه

محمدابراهیمخان سرایدارباشی حسینعلیخان نایب ایضا رضاخان ولد ایضا آقا یوسف تبریزی آقا نجف بختیاری آقا محمد تبریزی علی مددخان غلامعلیخان تبریزی میرزا ابراهیم نفرشی میرزا آقای نفرشی میرزا حسین نفرشی مشرف میرزا اسدالله

قاپوچیان

محمد آقای تبریزی قاپوچی‌باشی حسنخان نایب ایضا پهلوان ابراهیم بروجردی کربلائی اسفندیار قاپوچی مخصوص

نسقخانه

جمعی محمدرحیمخان نسقچی‌باشی ولد حاجب الدوله مرحوم عباسخان قاجار

ابوالقاسمخان قاجار خانباباخان سرهنگ میرزا حسین مشرف یوسفخان قاجار نبی خان قاجار میرزا محمود مازندرانی حاجی عبدالله خان قاجار یحیی بیک طهرانی رضا بیک قزوینی

اداره باغات و عمارات

و قنوات دولتی بریاست جناب جلالتمآب اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و دارالترجمه مبارکه دولتی

حاجی میرزا حسین مهتر محمدباقر بیک باغبانباشی میرزا مهدی سررشته‌دار کل باغات و قنوات دولتی میرزا عبدالمجید خان نایب کل دوشان تپه و عشرت آباد و قصر قاجار باغبان و سرایداران کل باغات مبارکه دولتی پانصد نفر

اطباء خاصه

فرنگی و غیره

جناب [illegible] دکتر طولوزان حکیمباشی حضور مؤتمن الاطباء میرزا زین العابدین خان کاشانی نایب حکیمباشی طولوزان دکتر محمدحسنخان دکتر مسیو هیبنه دندان ساز

ایرانی

جناب [illegible] الدوله [illegible] ملک الاطباء [illegible] ابوالقاسم

شیخ الاطباء میرزا حسینعلی رئیس الاطباء میرزا علی دکتر حکیمباشی کل نظام شمس الاطباء میرزا نصرالله تنکابنی لقمان الملک ولد ملک الاطباء میرزا سید علی حاجی میرزا حبیب الله مجد الاطباء

خواجه سرایان
سرتیپ اول
اعتماد الحرم حاجی آغا مسرور خان خواجه باشی
آغا طهماسب خان سرتیپ اول آغا محراب حاجی
آغا فیروز حاجی آغا غلامعلی آقا سید اسمعیل
عزیز الله خان آغا فتح الله آغا میرزا
احمد خان اردستانی آغا نوری آغا فرج

اطاق موزه مبارکه
آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا سید علی
مستوفی نایب ایضا آقا باقر آقا محمد نایب
آقا مهدی ساعت ساز

اداره خزانه مبارکه مالیه
بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک برادر جناب مستطاب امین السلطان
میرزا فضل الله خان مستوفی میرزا احمد منشی
میرزا جعفر ایضا شیخ مرتضی ناظم خزانه
تحویلدار میرزا سید جعفر دفتردار
آقا هدایت تحویلدار حاجی محمد رضا خان
تحویلدار گمرک پسر مرحوم آقا محمد علی
میرزا هادیخان سررشته دار میرزا
محمود سررشته دار میرزا سید عبد الله
سررشته دار آقا غلامحسین صراف
آقا سید جواد محصل وجوه خزانه آقا علی صراف

اداره صرف جیب مبارک
حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار میرزا
رضاقلیخان مستوفی و منشی رسائل خط
خراسان و سیستان و غیره

اداره ضرابخانه مبارکه
حاجی محمد حسن امین دار الضرب آقا باقر
رئیس میرزا عبد الله سررشته دار
حاجی محمد تحویلدار سایر اجزاء هشتاد نفر

فوج سوادکوه قراول مخصوص
بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ ابو الحسنخان
سرهنگ میرزا سید یوسف لشکر
نویس میرزا سید باقر سررشته دار

اداره چراغ گاز و الکتریسیته
استاد یوسف رئیس کارخانه چراغ گاز
و الکتریسیته میرزا سید حسین پسر
میرزا علی اکبر مستوفی سررشته دار
عمله جات شصت نفر

اداره گمرکخانهای ممالک محروسه
مسیو کتابچی قانون نویس مدیر گمرک دار
الخلافه طهران محمد تقیخان ناظم میزان
آذربایجان میرزا علی سررشته دار میرزا
علی اصغر مترجم گمرک فارس و بنادر جزو
عمل حکومت و اداره محمد حسنخان سعد
الملک حکمران بنادر اکبرخان بیگلربیگی
مدیر گمرک خراسان و گیلان و مازندران
میرزا محمد علیخان مدیر گمرک کرمانشاهان
محمد حسن میرزا مدیر گمرک خمسه و قزوین
گمرک اصفهان سپرده بسعد الملک
میرزا جان مباشر گمرک بروجرد میرزا
سلیمان مباشر گمرک گلپایگان میرزا
حسینخان مباشر گمرک کاشان حاجی
حسنخان مباشر گمرک کردستان و همدان

اداره غلات ممالک محروسه
بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک میرزا ولی سررشته دار
محمد تقیخان ناظم میزان مامور غلات
آذربایجان میرزا علی اکبرخان مامور خمسه
محمد باقرخان سرتیپ حکمران قزوین مامور
غلات قزوین محمد امین خان مامور
ملایر و تویسرکان و نهاوند مرتضی خان
سرتیپ مامور همدان و اسد آباد میرزا
هادیخان مامور سمنان و دامغان
محمد ابراهیمخان مامور شاهرود و بسطام
میرزا عبد الباقی مامور غلات خراسان
محمود بیک مامور قم غلات گروس با
آقا میرزا عبد الباقی

اداره حکومت و تولیت زاویه
مقدسه حضرت عبد العظیم علیه السلام
جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان امین
الملک خازن مهر مقدس جناب آقا
میرزا هدایت الله نایب التولیه امیرزاده حسینقلیخان
ناظم التولیه و نایب الحکومه آقا سید
حسن فراشباشی حاجی میرزا عبد الکریم
صدر الحفاظ میرزا یحیی ناظر میرزا
حبیب الله کلیددار میرزا عبد الحسین
سرکشیک میرزا باقر سرکشیک میرزا
بزرگ فراش ضریح مطهر میرزا کاظم
مستوفی میرزا ولی ضیفی باشی حاجی آقا
محمد تحویلدار نقد و جنس میرزا حسین
سررشته دار خدام بیست و پنج نفر
قراء بیست نفر کلابدار پانزده نفر
مؤذن و چراغچی پانزده نفر

اداره حکومتهای مخصوص
خمسه بحکومت جناب فخامت نصاب امین
الحضره خوار بحکومت ابوتراب میرزا
طالقان فرخ آقای نایب الحکومه حضرت
عبد العظیم بحکومت امیرزاده ناظم
التولیه بخرزش بحکومت حاجی حسینعلیخان سرتیپ
قزوین و سیاه دهن بحکومت محمد باقر
خان سرتیپ طارم بحکومت امیرزاده
شاهرخ میرزا بندر عباس و بندر لنگه

وبندر

و بندر بوشهر و غیره بحکومت محمد حسنخان
سعد الملک خالصجات لشت نشاء
گیلان و املاک مرحوم مجد الدوله

اداره غلامان مهدیه و منصور
ابو المجد امیر الامراء العظام علاء الدوله
میرزا احمد خان سرتیپ اول و پیشخدمت
مخصوص حضور همایون

ارباب قلم
ضیاء لشکر میرزا علی اصغرخان لشکر
نویس حاجی میرزا سید باقر طبیب

غلامان مهدیه
سیصد و نود و سه نفر

ارباب مناصب
سی و سه نفر

سرتیپ و سرهنگ و غیره
امیرزاده عبد الحسین میرزا سرتیپ ولد
مرحوم ملک آرا حاجی حسینخان سرتیپ
نواده مرحوم رفیعخان میرزا نقیخان
سرتیپ فتح الله خان سرتیپ بیوکخان
جعفرقلیخان سرتیپ اصلانخان سرهنگ
علیقلیخان سرهنگ امیرزاده سیفور
میرزا امیرزاده یحیی میرزا نایب و
پنجاه باشی بیست و چهار نفر

سایر
سیصد و شصت نفر

سواره منصور
چهارصد و نود و هشت نفر

ارباب مناصب
سی و هفت نفر

سرتیپ و سرهنگ و غیره
عباسقلیخان سرتیپ لطفعلیخان سرتیپ
محمد علیخان سرتیپ آقا خان سرتیپ
اسکندرخان سرتیپ اسد الله خان
سرتیپ علیمرادخان سرهنگ
اسمعیل خان سرهنگ شعبانعلیخان
سرهنگ میرزا موسیخان سرهنگ
ولیخان سرهنگ احمدخان سرکرده
میرزا موسی سررشته دار نایب و غیره
سیزده نفر پنجاه باشی دوازده نفر

سایر
چهارصد و شصت و یکنفر

اداره شترخانه و قاطرخانه و
شتران کلائی بریاست امیر الامراء العظام
محمد قاسمخان صاحب جمع و پیشخدمت
خاصه همایونی میرزا علی محمد مشرف
شترخانه باری میرزا علینقی مشرف
قاطرخانه میرزا علیرضا مشرف و شتر
خانه کلائی عباسعلی بیک تحویلدار
جواد بیک نایب شترخانه نصیر بیک نایب
ایضا کاظمخان قاطرچی باشی شاطر
عمله جات نایب و داروغه و دهباشی و
قاطرچی و ساربان یکهزار و پانصد نفر

تختخانه مبارکه
بریاست امیر الامراء العظام محمد قاسمخان
صاحب جمع حاجی میرزا محمد علی مشرف
موسیخان نایب محمد باقر بیک انباردار
سایر پنجاه نفر

اصطبل خاصه همایونی
چهارصد نفر
نواب محمد حسین میرزا امیر آخور اصطبل
مبارک امیرزاده عبد الله میرزا نایب اول

نویسنده
میرزا رضا قلی سررشته دار حاجی میرزا
مهدی غیره چهار نفر

نایبان
رشید خان میرزا حاجی نایب لطفعلی
خان محمد خان مرادخان غلامرضا
خان کریم بیک میرزا سید عبد الله
حاجی محمد آقا قربانعلی بیک بخشی آقا
بیک محمد قاسم بیک میر مهدیخان
آقا حیدر بیک محمد حسن بیک نایب و
تحویلدار نقدی رحمن بیک علیخان بیک
حبیب الله بیک محمد علی بیک عباسقلی
بیک محمد مهدی بیک ایضا عباسقلی
بیک افراسیاب بیک حاجی درویش بیک

سایر
محمد مهدی بیک نعلبندباشی نایب نفر
شاگرد دو نفر سوقاپچیان و بیطار
پنجنفر سیورساتچی دو نفر

جلودار و مهتر و غیره
دویست و سی نفر

قوشخانه مبارکه
ابراهیمخان قوشچی باشی میرزا علیخان
قرقچی باشی قوشچی هشت نفر

عمله جات ایلچی دولتی
صد و ده نفر

زینخانه مبارکه
غلامحسینخان پیشخدمت خاصه خازن
رکیبخانه مبارکه

اجزاء
نداده اند صورت

کالسکه خانه مبارکه

محمد ابراهیمخان رئیس کالسکه خانه مبارکه
لطف الله خان کالسکه چی باشی میرزا
نصرالله پیشکار کل میرزا علیرضا سررشته دار
میرزا عبدالحسین مشرف مشهدی رحیم
نایب انباردار کالسکه خانه محمد اسمعیل
بیک نایب ولد محمد تقی بیک محمد اسمعیل
بیک عباسقلی بیک ولد محمد قلی بیک نایب
آقا سید یوسف نایب علی بیک نایب ولد
جعفر قلی بیک هادی بیک نایب ولد مشهدی
رجب محمد حسن بیک نایب بیگخان
نایب محمد کاظم بیک سرکشیک محمد باقر
بیک سرکشیک مهدی بیک سرکشیک
عباس بیک سرکشیک علی عسکر بیک سرکشیک
علی بیک سرکشیک زین العابدین بیک
یساول ابوطالب بیک یساول محمد
جعفر بیک یساول علی اصغر بیک یساول
حاجی بابا بیک یساول و مامور اهل طرب
آقا سید احمد تحویلدار نقدی

عملجات اصطبل کالسکه خانه

میرزا محمد بیک ولد رفیع بیک نایب
رضا قلی بیک نایب محمد حسن بیک
نایب ولد مشهدی رحیم ابوالقاسم بیک
مباشر کل جلسی محمد رضا بیک انباردار
جلسی علی نعمان بیک سئیس نجفقلی
بیک سئیس جلودار پنج و پنجنفر نعلبند
دونفر اصناف دوازده نفر مباشر
جلسی پنجنفر کالسکه چی یکصد نفر
مهتر هفتاد نفر

شاطرخانه مبارکه

از قرار سنه ماضیه بریاست بشیر الملک
فضل الله خان شاطرباشی میرزا

سید حسین سررشته دار میرزا
مهدی مشرف میرزا کوچک تحویلدار
ولیخان یاور و نایب اسمعیل خان
نایب محمد بیک یاور و نایب محسن
بیک یاور و نایب مهدی بیک نایب
ابراهیم آقای نایب محمد حسین بیک
اجودان

ادارهٔ سوارهٔ دیوانی

بریاست امیرالامراء العظام محمد قاسمخان
صاحب جمع و سرتیپ اول

سوارهٔ دویرن

آقاجان خان سرتیپ محمود خان سرهنگ
میرزا رحمة الله سررشته دار سایر
صاحب منصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ افشار

جهانشاه خان سرتیپ میرزا محمد قلی
سررشته دار محمد ولیخان سرهنگ
سایر صاحب منصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ خواجه وند

علی اکبر خان سرتیپ میرزا اسدالله مشرف
حسنخان سرهنگ نعمة الله خان سرهنگ
سایر صاحب منصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ اصانلو

سیف الله خان سرکرده میرزا حسن
مشرف صاحب منصب و سوار دویست نفر

سوارهٔ هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا حسن مشرف
صاحب منصب و سواره یکصد و پنجاه نفر

سوارهٔ قراچورلو

صفر علیخان سرکرده میرزا علیرضا مشرف
صاحب منصب و سواره یکصد نفر

سوارهٔ قراسوران دار قزوین

جمعی آقا باقرخان سرتیپ بیوکخان سرکرده
میرزا علی اصغر مشرف صاحب منصب و
سوار یکصد و هفتاد نفر

ادارهٔ انبار غلهٔ دار الخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقاباشی میرزا
حسن سررشته دار میرزا بدیع مشرف
مباشر و عملجات انبار دار و فراش و
غیره ده نفر

ادارهٔ ایلات دار الخلافه

با ایلخانی گری امیرالامرا العظام محمد قاسمخان
صاحب جمع ایل شاهسون دویرن
ایل شاهسون افشار ایل خواجه وند
ایل اصانلو ایل قراچورلو ایل هداوند
ایل قشقائی ایل اوریات ایل بختیاری
ایل کاوباز ایل الیکائی عرب میش مست
عرب سهنانی عرب کلکو عرب پشتکوهی
عرب هشت فرقه

ادارهٔ بنا خانه و فخار خانه

حاجی حسینعلی خان صنیع الملک معمار
باشی دیوان اعلی میرزا حسینخان مستوفی
بنائی میرزا مصطفی قلی سررشته دار
میرزا غلام حسین سررشته دار میرزا
سید ابوطالب سررشته دار میرزا
مصطفی سررشته دار فخارخانه استاد
حسنعلی معمار عمارات همایونی حسینخان
معمار بناهای نظام حاجی محمد حسن کدخدای
فخارخانه نایب و فراش بیست نفر

ادارهٔ راههای شوسه

راه شوسهٔ قزوین سپرده با آقا باقرخان
سرتیپ عملجات یکصد و هشتاد نفر

راه شوسهٔ قم سپرده با آقا باقرخان
سرتیپ عملجات دائمی پنجاه نفر
راه لجه و نور و فیروزکوه و آمل
سپرده بمیرزا نظام مهندس الممالک

میرشکار و اتباع

از قرار سنهٔ ماضیه
حاجی مصطفی قلیخان میرشکار علیخان سرتیپ
ولد میرشکار نایب اول غلامحسینخان

ولد ایضا نایب دویم صادقخان
جهانگیرخان امیراصلانخان
سایر اجزاء معروف
بیست و پنجنفر

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه غیره

در ادارهٔ جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب فخامت نصاب مجدالملک وزیر
وظایف و اوقاف ممالک محروسه

مرکزی دارالخلافه
وزارت وظایف
دفتر محاسبات

میرزا سید مصطفی حسام السادات
مستوفی میرزا علی اصغر سررشته دار
کرکانی میرزا رضاخان سررشته دار گیلان

دفتر انشاء

میرزا مهدی منشی باشی نایب الوزاره
میرزا اسمعیل خان منشی میرزا ابراهیم
منشی محمد خان اجودان

دفتر اسناد

میرزا سید حسین منشی و ضابط اسناد
میرزا سید یوسف فرد دار

وزارت اوقاف

جناب میرزا حسن مستوفی رئیس مجلس
ملا عبدالله قاضی میرزا محمد منشی
میرزا محسن ثبات

مامورین ولایات

آذربایجان میرزا رضای مستوفی خراسان
میرزا حسن مستوفی فارس میرزا زین العابدین
خان مستوفی اصفهان بنان الملک
قزوین محمد باقرخان سرتیپ گیلان میرزا
مجدالدین مستوفی کرمان میرزا عبد
الرحیمخان مستوفی استراباد میرزا مقیم
لشکرنویس طهران میرزا سید محمود
همدان میرزا احمد شریف الملک عراق
و کزاز و فراهان میرزا سید باقر
بروجرد و لرستان میرزا عبدالرحیمخان
کردستان میرزا کریم کرمانشاهان

میرزا ابوالقاسم یزد میرزا علیرضا
کمره و گلپایگان و خوانسار میرزا
ابوالحسن سمنان و دامغان و
شاهرود و بسطام میرزا اسدالله
مازندران میرزا عبدالوهابخان
خوار و دماوند و فیروزکوه میرزا
طهماسب خمسه میرزا ابوالقاسم
ساوه میرزا احمد قم و نطنز میرزا
علیخان کاشان میرزا عباسعلی
گروس میرزا احمد ملایر و تویسرکان
میرزا علی محمد

وزارت پست ممالک محروسه ایران

در ادارهٔ جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس دار الشورای کبری

اجزای مخصوص وزارت

میرزا احمدخان پیشخدمت خاصهٔ همایون
رئیس کل میرزا مطلب مستشار
تحویلدار کل تمبر و نقد مسیو سیمینو سکرتر
جنرال میرزا اسمعیل نایب الوزاره

مرتضی خان اجودان

دفتر محاسبات

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا اسمعیل
سررشته دار میرزا علی دفتردار
میرزا محمد محرر

دار الانشاء

میرزا مصطفی خان منشی باشی
اسدالله خان منشی

اطاق انسپکسیون

میرزا آقا انسپکتر دفاتر تمبر معین نفر

اجزاء پستخانهٔ دار الخلافه

میرزا هادی نایب الوزاره عبد العلی خان ناظم

اطاق امانات

میرزا فضل الله تحویلدار آقا خان دفتردار رضا قلیخان معین فراش اطاق نفر

اطاق واردات

میرزا اسد الله تحویلدار میرزا رضا معین فراش نفر

اطاق ثبت امانات و نوشتجات سفارشی

میرزا محمد حسین دفتردار نوشتجات سفارشی
میرزا محمد علی امین تذکره و دفتردار امانات

اطاق نوشتجات سفارشی

میرزا جلال الدین تحویلدار میرزا آقا معین
میرزا داود حافظ ملمسه و ثبت تذکره

اطاق ثبت نوشتجات غیر سفارشی

میرزا محمد حسین دفتردار میرزا محمد علی معین

اطاق ضبط نوشتجات غیر سفارشی

میرزا ابراهیم تحویلدار

اطاق تجزیه نوشتجات

اسد الله خان مجزی کننده میرزا آقا معین

اجزای پست شمیران و خیابان فرنگیها

اسمعیل خان رئیس غلام سه نفر فراش دو نفر

عمله خدمت

از پیشخدمت و قهوه چی چهار نفر

غلامخانه

نایب دو نفر غلام هفده نفر

فراشخانه

فراش ده نفر سرایدار نفر چراغچی نفر

اجزای پستخانهای ولایات

خط آذربایجان

قزوین

خان باباخان رئیس میرزا نفر فراش نفر

هیدج

میرزا علی رئیس فراش نفر

زنجان

میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر فراش نفر

میانج

مهدیخان رئیس فراش نفر

تبریز

میرزا حسنخان رئیس میرزا حاجی آقا مباشر عمل خارجه میرزا محمود تحویلدار امانات حسن آقا سررشته دار میرزا مهدی مباشر سفارشی میرزا حسن مباشر پاکات غیر سفارشی میرزا جعفر دفتردار غلام بیست و یک نفر فراش ده نفر

مرند

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

جلفا

امیرخان رئیس فراش و سرایدار دو نفر

شبستر

میرزا آقا بالا رئیس فراش نفر

خوی

میرزا نقی رئیس فراش نفر

سلماس

میرزا غلامعلی رئیس فراش نفر

ارومی

میرزا نیکلا رئیس فراش نفر

مراغه

میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر

ساوجبلاغ

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

سراب

میرزا احمد رئیس فراش نفر

خلخال

آقا علی رئیس فراش نفر

آستارا

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

اردبیل

آقا علی رئیس فراش نفر

میاندوآب

میرزا مهدی رئیس فراش نفر

بایزید

میرزا هاشم رئیس فراش نفر

خط گیلان

منجیل

میرزا شفیع رئیس فراش نفر

رشت

میرزا سرکیسخان رئیس نویسنده نفر فراش و غلام چهار نفر

انزلی

میرزا موسی رئیس فراش نفر کرجی بان نفر عمله کرجی شش نفر

لاهیجان

میرزا ابراهیم رئیس غلام و فراش دو نفر

لنگرود

میرزا اسحق رئیس فراش نفر

خط خراسان

سمنان

علی اکبر خان رئیس فراش نفر

دامغان

میرزا عیسی رئیس فراش نفر

شاهرود

میرزا یحیی خان رئیس فراش نفر غلام نفر

سبزوار

میرزا ابوتراب رئیس میرزا رضا ناظم فراش نفر

نیشابور

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

ارض اقدس

میرزا محمد علی رئیس منشی سه نفر غلام و فراش چهار نفر

تربت

میرزا ابو القاسم رئیس فراش نفر

ترشیز

میرزا رضا قلی رئیس فراش نفر

کناباد

حاجی میرزا شفیع رئیس فراش نفر

تون

میرزا محمد علی رئیس فراش نفر

قوچان

میرزا عبد الکریم رئیس فراش نفر

طبس

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

بجنورد

میرزا محمد رئیس فراش نفر

دره جز

آقا محمد مهدی رئیس فراش نفر

خواف

میرزا محمد رئیس فراش نفر

بیرجند

رئیس نفر فراش نفر

خط مازندران

ساری

میرزا عبد الوهاب رئیس فراش و غلام دو نفر

بارفروش

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

اشرف

میرزا محمد رئیس فراش نفر

آمل

میرزا الله یار رئیس فراش نفر

بندر جز

رئیس فراش نفر

استراباد

حسنخان رئیس فراش و غلام دو نفر

خط فارس

قم

میرزا علیخان رئیس فراش نفر

محلات

میرزا هاشم رئیس فراش و غلام دو نفر

عراق و کلپایگان و خوانسار

حاجی رئیس فراش نفر

کاشان

میرزا فضل الله رئیس میرزا نفر غلام نفر فراش نفر

اصفهان

میرزا گرگین رئیس میرزا نفر فراش نفر مامور جلفا نفر

آباده

میرزا نقی رئیس فراش نفر

شیراز

میرزا علیرضا خان رئیس میرزا محمد باقر ناظم غلام و فراش چهار نفر

کازرون

میرزا محمد علی رئیس فراش و قاصد دو نفر

بوشهر

میرزا محمود رئیس فراش نفر کرجی بان نفر عمله کرجی شش نفر

خط یزد و کرمان

اردکان

میرزا حبیب الله رئیس فراش نفر

رفسنجان

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

یزد

میرزا علی رئیس میرزا نفر فراش و غلام چهار نفر

کرمان

میرزا حسن رئیس منشی نفر فراش و غلام چهار نفر

سیرجان

میرزا عبد الوهاب رئیس فراش نفر

اناد

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

بندر عباس

سید احمد رئیس فراش نفر

لار

میرزا نقی رئیس فراش نفر

خط همدان

زرق

میرزا محمد علی رئیس فراش نفر

نو/۱/۱

نوبران

حاجی محمد علی رئیس فراش نفر

ساوه

میرزا حسن رئیس فراش نفر

همدان

ابوالقاسمخان رئیس میرزا محمد منشی فراش و غلام چهار نفر

کرمانشاهان

حاجی میرزا ابراهیمخان رئیس نویسنده نفر فراش و غلام شش نفر

خانقین

میرزا محمود رئیس فراش نفر

بیجار و کروس

میرزا فرج الله رئیس فراش و غلام دو نفر

نهاوند

میرزا فتح الله رئیس فراش و غلام دو نفر

دولت آباد ملایر

علیمحمد میرزا رئیس فراش و غلام دو نفر

بروجرد

میرزا عبد الغنی رئیس فراش و غلام دو نفر

خرم آباد

میرزا محمد رئیس فراش و غلام دو نفر

کنکاور

اکبر میرزا رئیس فراش و غلام دو نفر

کردستان

نادعلیخان رئیس میرزا نفر فراش و غلام دو نفر

تویسرکان

میرزا علی اکبر رئیس فراش نفر

وزارت علوم و تلگراف و تجارت و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و تجارت و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم

مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون

رؤسا و غیره

جناب فخامت نصاب جعفرقلیخان نیر الملک رئیس مدرسه مبارکه محمد حسینخان ناظم مدرسه مبارکه سرتیپ اول محمد تقی میرزا اجودان مدرسه مبارکه سرتیپ دویم میرزا محمد حسین رئیس الکتاب میرزا محمد تقی سررشته دار مدرسه مبارکه اسد الله خان کتابدار مدرسه مبارکه میرزا جعفرخان ناظر مدرسه میرزا عبد الوهابخان روزنامه نویس مدرسه

معلمین ایرانی و فرنگی

معلمین ایرانی

جناب میرزا ابو القاسم سلطان الحکماء معلم طب ایرانی جناب حاجی نجم الملک منجم باشی اعلیحضرت همایونی و معلم کل علوم ریاضی مدرسه میرزا محمد کاظم معلم اول معلم حکمت طبیعی و دارای نشان دویم شیر و خورشید میرزا علی دکتر رئیس الاطباء و حکیمباشی کل نظام معلم طب فرنگی میرزا علی اکبرخان نقاشباشی معلم نقاشی و زبان فرانسه سرتیپ سیم جناب میرزا حسن معلم علوم ادبیه و عربی مدرسه ملا محمد صادق معلم زبان فارسی و مقدمات عربی مدرسه میرزا علیخان قاجار معلم طب مجانی سلیمانخان معلم علوم ریاضی سرهنگ آقاخان معلم علوم ریاضی سرهنگ مهدیخان معلم علوم ریاضی سرهنگ میرزا اسمعیل معلم علوم ریاضی میرزا محمود معلم ریاضی حاجی خان اول معلم زبان فرانسه

معلمین فرنگی

مسیو ریشار خان معلم زبان فرانسه سرتیپ اول پروسکی خان معلم زبان فرانسه و جغرافیا سرتیپ اول مسیو لمر معلم کل موزیک سرتیپ اول مسیو ویله معلم علم معدن دارای نشان دویم شیر و خورشید دکتر آلبو معلم طب فرنگی سرتیپ دویم مادروسخان معلم زبان روسی سرتیپ دویم مسیو فلر معلم علم توپخانه سرتیپ مسیو وت معلم علم پیاده نظام سرتیپ مستر طبلر معلم زبان انگلیسی دارای نشان دویم شیر و خورشید

صاحبمنصبان و مترجمین

صاحبمنصبان

محمد حسن میرزای مهندس سرتیپ عباسعلیخان مهندس سرتیپ علیخان مهندس سرتیپ سلیمانخان مهندس سرتیپ محمد حسین میرزای مهندس سرهنگ

مترجمین و خلفا

میرزا احمد مترجم سرهنگ میرزا خلیل مترجم میرزا رضاخان سرهنگ محسن میرزا مترجم علیخان خلیفه ریاضی اسد الله خان خلیفه ریاضی میرزا نبیخان خلیفه نقاشی حاجی آقا خلیفه نقاشی

طبقات متعلمین

مهندسین نظامی و معدن بیست و پنج نفر توپخانه بیست و پنج نفر پیاده نظام چهل نفر مرتبه اول و دویم طب چهل و پنج نفر موزیک مرتبه اول که مشاق دستجات موزیک است سی نفر موزیک مرتبه دویم سی و شش نفر متعلمین مقدماتی که هنوز جزو طبقه نشده اند چهل نفر متعلمین مجانی که بعد از ظهر جهة تحصیل زبان خارجه میآیند سی نفر

اجزاء کارخانجات جنب مدرسه

عکاسخانه مبارکه

عبد الله میرزا مدیر عکاسخانه شاگرد عکاسخانه سه نفر

باسمه خانه

میرزا حسین مدیر باسمه خانه شاگرد و عملجات شش نفر

دواخانه مرکزی

مسیو شودین مدیر دواخانه شاگرد دو نفر

فراشخانه مدرسه

غلامحسین بیک نایب خانباباد هباشی سرایدار نفر فراش هشت نفر

اجزاء دار النظاره

آقا احمد نایب ناظر نویسنده نفر ایلچی دو نفر آشپز دو نفر

سفارتی و غیره نفر

اجزاء مرکزی حفظ الصحهٔ دار الخلافهٔ الباهره

فرنگی

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص فخامت نصاب رئیس مجلس حکیم سفارت انگلیس حکیم سفارت روس دکتر کامیوسان پیرمامود حافظ الصحه اسلامبول دکتر البو معلم مدرسه

ایرانی در طهران

جناب میرزا ابو القاسم سلطان الحکماء آقا میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی نظام میرزا محمد کاظم معلم طبیعی مدرسه حاجی میرزا حبیب الله مجد الاطباء میرزا نصر الله شمس الاطباء میرزا عبد الکریم حکیمباشی میرزا ابو الحسنخان رئیس مریضخانه میرزا عبد الله میرزا علی اکبرخان کرمانی میرزا نصرت سرهنگ میرزا حسنخان سرهنگ

ولایات

خط فارس

قم میرزا حسن
کاشان محمد صادقخان
اصفهان میرزا محمود خان
بوشهر آقا سید عبد الرزاق

خط خراسان

سمنان میرزا کریم
شاهرود میرزا صالح
سبزوار میرزا اسمعیل
مشهد میرزا حسنخان

خط آذربایجان و غیره

زنجان حاجی میرزا رضا
تبریز سیف الاطباء
رشت حاجی میرزا جعفر حکیمباشی
ارومیه حیدر میرزا
همدان میرزا اسمعیل
کرمانشاهان میرزا ابراهیم
بروجرد
سنندج میرزا احمد
کروس میرزا سید خلیل
عربستان میر کاظم
مازندران میرزا محمد
تنکابن میرزا تقی
استراباد میرزا ابو القاسم
یزد میرزا مرتضی
کرمان میرزا عبد الرضاخان

مریضخانهٔ دولتی

رئیس میرزا ابو الحسنخان سرتیپ حسنخان سرهنگ میرزا نصرت سرهنگ طبیب دو نفر مباشر دواساز میرزا فرهاد ناظر و طباخ دو نفر تحویلدار نفر پرستار شش نفر حمامی و دلاک دو نفر رختشوی پنج نفر

اجزاء مدرسهٔ مبارکهٔ تبریز

احمدخان سرتیپ رئیس نجفقلیخان سرتیپ معلم توپخانه محمد جعفرخان حکیمباشی معلم طب و طبیعی محمد میرزا سرهنگ معلم ریاضی میرزا علیخان سرهنگ معلم زبان فرانسه حاجی ملا عبد الله معلم عربی شاگردان داخله

بیست و پنجنفر شاگردان مجانی
بیست و پنجنفر نویسنده نفر
فراش پنجنفر ناظر نفر آشپز نفر

وزارت تجارت

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر
علوم و تجارت و تلگراف ممالک محروسه
(حسب الامر همایون شهریاری وزارت تجارت از ادارهٔ وزارت علوم انتزاع شده بطور استقلال مرقوم گردید)

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر
علوم و تلگراف و تجارت

اجزاء دار الخلافه طهران و حضرت عبدالعظیم ع و صاحبقرانیه

جناب مخبرالملک رئیس کل نواب نصرالله
خان سرتیپ تلگرافچی مخصوص محمد
اسمعیل خان سرتیپ آقاخان میر تیپ
محمد رضا خان سرتیپ یحیی بلباد
نصرالله خان سرتیپ محمد مهدی
میرزا ناظم سرهنگ محمد تقیخان
سرهنگ

ارباب قلم وغیره

میرزا سلیمانخان مستوفی مستوفی شارل
دفتردار خارجه میرزا عبدالوهابخان
منشی باشی تلگرافچی خارجه دو نفر
تلگرافچی داخله بیست و یکنفر منشی
و محرر نوزده نفر غلام ده نفر
فراش پانزده نفر عمله جات هفت نفر

خط فارس

قم و کاشان یازده نفر
قم پنجنفر محمد میرزا رئیس
تلگرافچی دو نفر فراش دو نفر

کاشان شش نفر
عیسی خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر فراش دو نفر

اصفهان و کوپایه و نائین
بیست و یکنفر محمد میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی نه نفر نویسنده
دو نفر غلام پنجنفر فراش چهار نفر

شیراز و آباده و کازرون
هیجده نفر نواب جلیل میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی سه نفر نویسنده
نفر فراش شش نفر

ابوشهر پنج نفر
عبدالعلی میرزا سرهنگ رئیس
تلگرافچی دو نفر فراش دو نفر

یزد و اردکان و کرمانشاه
سیزده نفر میرزا احمدخان یاور
رئیس تلگرافچی سه نفر فراش
دو نفر غلام شش نفر

کرمانشاه و رفسنجان و اناد
سیزده نفر محمد جعفر میرزا سرتیپ
رئیس تلگرافچی سه نفر فراش
سه نفر غلام شش نفر

خط خانقین و عربستان
صد و چهارده نفر

رباط کریم و خان آباد و نوبران
و زره دوازده نفر تلگرافچی چهار
نفر غلام هشت نفر

همدان چهارده نفر
میرزا علی اصغرخان رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر غلام چهار
نفر فراش شش نفر

اسدآباد چهار نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

کنگاور سه نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر

کرمانشاهان سیزده نفر
محمد صفی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی
پنجنفر نویسنده نفر غلام سه نفر
فراش سه نفر

سرحدات ازناب کرند و سرپل و قصر و خانقین ده نفر
تلگرافچی چهار نفر غلام شش نفر

کردستان و قروه یازده نفر
میرزا احمدخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر غلام پنجنفر
فراش دو نفر

کروس چهار نفر
میرزا ابوالقاسمخان رئیس تلگرافچی
نفر غلام و فراش دو نفر

ملایر هفت نفر
سیف الملوک میرزا رئیس تلگرافچی
نفر نویسنده نفر غلام سه نفر
فراش نفر

سلطان آباد پنجنفر
میرزا حسینخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

بروجرد و عراق زاغه دوازده نفر
باقرخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر غلام پنجنفر
فراش سه نفر

نهاوند سه نفر

میرزا حسین یاور رئیس غلام نفر
فراش نفر

خرم آباد یازده نفر
میرزا آقای یاور رئیس تلگرافچی چهار
نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر

محمره و دزفول و شوشتر عربستان
پنجنفر میرزا احمد علیخان سرتیپ
میرزا موسی خان سرهنگ محمد بیک
یاور میرزا مهدی تلگرافچی

خط آذربایجان
یکصد و هفت نفر

قزوین نه نفر
محمد مهدی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی سه
نفر فراش سه نفر غلام دو نفر

منجیل شش نفر
تلگرافچی نفر فراش نفر غلام چهار نفر

رشت و انزلی ده نفر
عبدالجواد میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی
سه نفر نویسنده نفر غلام پنجنفر

لاهیجان و رودسر هفت نفر
تلگرافچی دو نفر غلام چهار نفر فراش نفر

خرم آباد و تنکابن چهار نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

زنجان سه نفر
شاهزاده میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر
فراش نفر

شهر تبریز نوزده نفر
میرزا فضل الله خان سرتیپ رئیس
تلگرافچی هشت نفر میرزا و محرر سه نفر
غلام دو نفر فراش پنجنفر

سایر ولایات آذربایجان
چهل و نه نفر

مرند و جلفا چهار نفر
تلگرافچی دو نفر غلام نفر فراش نفر

خوی پنجنفر
تلگرافچی دو نفر غلام دو نفر فراش نفر

سلماس هشت نفر
عباسعلیخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
نفر غلام و فراش شش نفر

ارومیه پنجنفر
حسن آقا یاور رئیس نویسنده نفر
غلام و فراش سه نفر

کوکان و مراغه و میاندوآب یازده نفر
تلگرافچی سه نفر غلام شش نفر فراش
دو نفر

ساوجبلاغ سه نفر
محمد حسین میرزا رئیس غلام نفر
فراش نفر

میانج و سراب و نمین نه نفر
تلگرافچی سه نفر غلام سه نفر فراش
سه نفر

اردبیل چهار نفر
اسدالله میرزا رئیس فراش نفر
غلام دو نفر

خط خراسان شصت و هفت نفر

ایوانکیف و خوار و فیروزکوه و دامغان یازده نفر
تلگرافچی چهار نفر غلام هفت نفر

سمنان شش نفر
حاجی باباخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
نفر غلام سه نفر فراش نفر

شاهرود و میاندشت و عباس آباد دوازده نفر
محمد علی میرزا رئیس تلگرافچی سه نفر غلام
هفت نفر فراش نفر

سبزوار و مزینان نه نفر
میرزا اسمعیل خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر

نیشابور چهار نفر
داود میرزا سرهنگ رئیس غلام دو
نفر فراش نفر

مشهد مقدس هفده نفر
محمد حسینخان سرهنگ نایب رئیس
تلگرافچی دو نفر نویسنده دو نفر غلام
و فراش دوازده نفر

قوچان و چناران هشت نفر
میرزا شکرالله خان سرهنگ تلگرافچی
نفر غلام پنجنفر فراش نفر

بجنورد شش نفر
حسنعلیخان سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر

درجز چهار نفر
حسنخان یاور رئیس غلام دو نفر
فراش نفر

مشغول سیم کشی کلات و سبزوار و شاهرود هشت نفر
علی اصغرخان سرتیپ رئیس ولایات خراسان
سیف الله خان سرهنگ غلام چهار نفر
فراش دو نفر

استرآباد و آق قلعه نه نفر
میرزا عبدالحسینخان یاور رئیس
تلگرافچی دو نفر غلام چهار نفر
فراش دو نفر

مازندران بیست و سه نفر

سادی هشت نفر نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر وسنبد جزپانزده نفر تلگرافچی چهار نفر
حبیب‌الله میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی | بارفروش واشرف ومشهدسر | غلام شش نفر فراش پنجنفر

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصهٔ دولتی وغیره

جناب جلالت مآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون وعذیر انطباعات دولت علیه ومدیر کل باغات سلطنتی وقنوات دیوانی واحتساب دار الخلافه

میرزا علیمحمد خان سرتیپ نایب کل وزارت انطباعات وغیره

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مدیر دار الترجمهٔ همایونی ورئیس دار الطباعهٔ دولتی ومترجم زبان فرانسه وعربی

مترجمین فرنگی وغیره

میرزا رضا خان معروف بمسیو اشار خان سرتیپ دویم مترجم زبان فرانسه وانکلیسی وغیره پروسکی خان سرتیپ اول معلم ومترجم زبان فرانسه وجغرافی واجودان مخصوص وزارت جلیلهٔ جنگ باروننرمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه والمان میرزا مادروس خان سرتیپ مترجم زبان فرانسه وروسی مامور بخدمت ترجمانی ادارهٔ سوارهٔ قزاق روسی مسیو وانس خان مترجم زبان فرانسه وانکلیسی میرزا ابکار مترجم زبان روسی

ایرانی وغیره

میرزا ضیا شاد بیک کاشانی منشی ومترجم زبان عربی میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک عارف خان منشی ومترجم ترکی عثمانی آقا سید حسین شیرازی مترجم روزنامه‌های هندوستان میرزا عبدالرسول منشی ومترجم روزنامه‌جات ترکی عثمانی میرزا احمد خان قفقازلی مترجم زبان روسی میرزا سید عبدالله مترجم زبان روسی آقا میرزا محمد منشی آقا میرزا هدایت‌الله منشی میرزا عبدالحسین منشی

وزارت انطباعات و ادارهٔ روزنامجات

آقا میرزا سید حسن مستوفی روزنامجات ودار الطباعهٔ دولتی میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی رئیس دار الطباعه ومدیر دار الترجمهٔ مبارکه میرزا ابوتراب‌خان سرهنگ نقاشباشی مخصوص حضرت ولیعهد مامور بخدمت ادارهٔ انطباعات میرزا محمد رضا خوشنویس کلهر نویسندهٔ روزنامهٔ شرف میرزا محمد صادق شمس الکتاب نویسندهٔ روزنامهٔ ایران واطلاع وسالنامه وغیره میرزا حبیب‌الله استاد مخصوص طبع دار الطباعهٔ دولتی میرزا حسین پسر مرحوم میرزا عباس نقاش مامور بخدمت طبع منطبعات مدرسهٔ دار الفنون میرزا یوسف مامور سرکشی بچاپخانهای دار الخلافهٔ طهران ملا آغا محسن مذهب دار الطباعه استاد محمد حسین واستاد محمد اسمعیل صحافان دار الطباعه آقا کوچک بیک کنکاوری نایب فراشان دار الطباعه صفرعلی بیک یوزباشی میرزا عنایت آقا محمد ذهباشی سایر فراشان وعملجات وکارگرها بیست وپنجنفر

آذربایجان

عمل روزنامه وباسمه‌خانهای آذربایجان در زیر ادارهٔ جناب فخامت نصاب مشار الملک پیشکار مالیهٔ مملکت آذربایجان بنیابت امیرزاده عباسقلی میرزا پیشخدمت مخصوص حضرت والا ولیعهد میرزا ومحمد

وفراش چهار نفر

سایر ولایات معتبره

مباشر هشت نفر

ادارهٔ روزنامهٔ فرهنگ منطبعهٔ اصفهان

میرزا محمود خان افشار مدیر ومنشی روزنامهٔ فرهنگ میرزا عبدالرحیم خوشنویس متخلص بافسر محرر روزنامه

دار التألیف کتاب مستطاب ناصرهٔ دانشوران ناصری

حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی آقا شیخ محمد مهدی عبدالرب‌آبادی

میرزا محمد صادق نوادهٔ قایم مقام میرزا طاهر خوشنویس کاتب کتاب آقا سید علی کتابدار محرر دو نفر شیخ محمد ابراهیم ...

ادارهٔ باغات وعمارات وقنوات مبارکهٔ دولتی

[illegible]

ادارهٔ احتسابیهٔ دار الخلافة الباهره

[illegible]

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیهٔ اعظم و غیره

مجالس و اعضا و اجزای مجالس

وزارت عدلیهٔ اعظم

اجزای مخصوص مجلس محترم

وزیر عدالت عظمی

جناب جلالت نصاب عمید الملک جناب حاجی ملاباشی جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف سپهر میرزا عباسقلی خان مستوفی مستشار وزارت عدالت عظمی میرزا کاظمخان للهباشی مستوفی دیوان اعلی حاجی میرزا حسنخان نایب اول وزارت عدلیهٔ اعظم ولد مرحوم احمدخان عمید الملک فتح الله خان سرتیپ ناظم دیوانخانهٔ مبارکه و متصدی عرایض سوادی میرزا علینقی منشی باشی میرزا حسنخان منشی مخصوص مستوفی دیوان اعلی ذوالفقارخان قاجار دولو اجودان دیوان عدالت عظمی محمد علیخان قاجار دولو اجودان دیوان عدالت عظمی

علاوه بر اشخاص مفصلهٔ فوق همه روزه برای مسائل مهمه از شاهزادگان عظام و وزراء فخام و مستوفیان کرام یکی دو نفر در انجمن حاضر هستند و نیز در هفته دو شب مجلسی از علمای اعلام ذوی العز و الاحترام منعقد و در مسائل لازمه گفتگو میشود

مجالس دفاتر کل وزارت عدلیهٔ

عظمی و دار الانشاء و رسائل و تظلمات عامه که متعلق بمجلس مخصوص وزارت عدالت عظمی است

مجلس کل دفاتر تظلمات عامه

بریاست سپهر مستشار الوزاره میرزا سید کاظم مستوفی ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم مستوفی مدیر دیوان تظلمات عامه

اعضا و اجزاء

میرزا سید علی منشی میرزا کاظم میرزا مهدیخان هراتی ثبات کل احکام میرزا عبد الکریم عریضه نگار اجودان دفتر نفر فراش دفتر نفر

دیوان رسائل خاصه

میرزا علینقی منشی باشی رئیس دار الانشا رسائل و مستوفی دیوان اعلی

اعضا و اجزاء

میرزا محمد بدیع مستوفی میرزا علی مستوفی میرزا عباس نایب میرزا عبد الله میرزا غلامرضا ولد منشی باشی

سایر مجالس که متعلق

بدعاوی ملکیه و نقدیه و تجارت و جنایت و اجراء و غیره میباشد

مجلس اجراء

بریاست میرزا اسحق خان پیشخدمت خاصهٔ همایونی است

جناب حاجی ملا یعقوب امیرزاده سلطانحسین میرزا میرزا کاظمخان للهباشی مستوفی دیوان اعلی محمد حسنخان سرتیپ قاجار رئیس علی اصغرخان سرتیپ غلامان دیوانخانهٔ مبارکه میرزا اسمعیل منشی باشی محمودخان علی اکبرخان حاجی میرزا زین العابدین داروغه میرزا علی منشی مخصوص میرزا احمد ولد مرحوم منجم باشی میرزا محمد حسین منشی عراقی میرزا محمد نایب فراشخانهٔ مبارکه میرزا علی برادر مشار الیه عباسقلیخان نایب غلام سی نفر دهباشی نفر فراش بیست نفر

مجلس محاکمات ملکیه

که منقسم است بدو قسم

مجلس محاکمات ملکیه راجع بعرایض خارج دار الخلافهٔ الباهره بریاست امیر الامراء العظام حاجی اعتماد الملک

اعضاء و اجزاء

محمد حسینخان سرتیپ برادر مرحوم حاجب الدوله محمودخان سرتیپ رئیس طایفهٔ شاه بداغلو میرزا محمد حسینخان نوائی منشی مخصوص

مجلس محاکمات ملکیه راجع

بعرایض داخلهٔ دار الخلافه بریاست میرزا شفیع صدر دیوانخانهٔ مبارکه

اعضاء و اجزاء

نجفقلیخان قاجار سرتیپ رئیس امیرزاده محمد حسن میرزا میرزا ابو القاسم میرزا محمد خان منشی نوری میرزا محمد حسین

منشی نوری میرزا شهاب منشی مخصوص میرزا محمد علی منشی مخصوص میرزا بهاء الدین محرر میرزا حسن ثبات میرزا علیخان ثبات

مجلس مطالب و اظهارات

شاهزادگان عظام و اهالی نظام و خوانین قاجاریه و غیره بریاست عمدة الامراء محمد حسین خان قزل ایاغ رئیس و سرتیپ

اعضا و اجزاء

جناب قاضی دیوانخانهٔ مبارکه محمدخان سرتیپ رئیس کرلو امیرزاده منوچهر میرزا حاجی محمد رضا خان ممیز میرزا جعفر ساوجی منشی میرزا عبد الحسین ثبات

مجلس محاکمات تجارتی و جنایتی

بریاست حاجی میرزا سید حسین مستوفی

اعضا و اجزاء

محمد صادقخان سرتیپ ولد جناب شهاب الدوله محمدخان قاجار میرزا نعمان ثبات

تجار ملکه لدی الضروره برای تحقیقات مطالب تجارتی حاضر میشوند

حاجی علینقی تاجر کاشانی حاجی علی اکبر تاجر شیرازی حاجی ملا حسن ناظم التجار آقا عبد الباقی ارباب آقا سید آقا تاجر کاشانی حاجی محمد صادق تاجر کاشانی حاجی محمد حسین آقا حاجی محمد حسین شال فروش کاشانی

ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

بریاست جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیهٔ اعظم

امیر الامراء العظام امیر سلیمانخان نبیرهٔ جناب مستطاب عضد الملک رئیس اجزای مهر مهر آثار مبارک سابق

میرزا زین العابدین حافظ مهر مهر آثار مبارک و مستوفی دیوان اعلی میرزا رضا محرر مهر مهر آثار مبارک

محمد کریم بیک حامل مهر مبارک فراش سرکاری دو نفر نایب قراولان نفر قراولان سوادکوهی چهار نفر

وزارت جلیله خارجه

جناب جلالتماب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجه دولت علیه

جناب فخامت نصاب صدیق الملک رئیس کل
ادارات و دفاتر وزارت خارجه که بواسطه
بین جناب جلالتماب وزیر امور خارجه
و کل ادارات میباشند
سعد الدوله میرزا جوادخان نایب اول
وزارت خارجه مصباح الملک میرزا
نصرالله خان نایب اول وزارت خارجه
میرزا عباسقلیخان سپهر نایب اول
وزارت خارجه مامور باداره وزارت
علیه اعظم معاون الوزاره میرزا
محمد علیخان نایب وزارت خارجه
میرزا احمدخان سرتیپ نایب وزارت
خارجه مهماندار سفرای دول متحابه
حاجی میرزا علی اکبرخان نایب وزارت
خارجه حسینعلی میرزا نایب وزارت
خارجه عبدالحسین خان نایب سیم
وزارت خارجه

اداره تحریر نامجات و فرامین

مبارکه و عهدنامجات و دستورالعملها
سفرا و مامورین وزارت خارجه
با نامه نگار میرزا شکرالله خان نایب
وزارت خارجه میرزا اسدالله منشی
وزارت خارجه

اداره متعلقه بسفارت روس

با مصباح الملک میرزا نصرالله خان
نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله
خان منشی میرزا حسنخان منشی میرزا
ابراهیمخان منشی میرزا ابوالقاسم منشی
میرزا شفیعخان منشی میرزا احمد نویسنده

اداره متعلقه بسفارتهای

فرانسه و آلمان و اطریش و اتازونی
با میرزا عبدالله خان مستشار وزارت
خارجه میرزا خلیل منشی میرزا محمود
منشی میرزا احمد منشی

اداره متعلقه بسفارت عثمانی

با محمد آقای سرتیپ میرزا جعفرخان
میرزا هادیخان منشی میرزا ابراهیم
منشی میرزا حبیب الله نویسنده

اداره متعلقه بسفارت انگلیس

با اعتصام الملک میرزا خانلرخان نایب
اول وزارت خارجه میرزا احمد منشی
میرزا حسینخان منشی میرزا سید
تقی منشی

اداره محاکمات تجارتی

با میرزا زین العابدین خان نایب وزارت
خارجه و حاجی میرزا سید رضی
نایب وزارت خارجه و ملک الکتاب
حاجی میرزا محمد حسین میرزا ابو
القاسمخان منشی وزارت خارجه
میرزا اسمعیل نویسنده

اداره متعلقه بسفارت ایطالیا

میرزا کاظمخان البرز و سرتیپ نایب
وزارت خارجه مدیر منشی دو نفر

اداره دفتر ترجمه و خطوط رمز

با مفتاح الملک میرزا محمودخان
بارون نورمان مترجم اول میرزا مسعود
خان منشی رموز میرزا داودخان

اداره دفتر محاسبه

با میرزا غلامحسین خان مستوفی وزارت
خارجه میرزا شفیع دفتردار میرزا
اسدالله سررشته دار میرزا علی اکبر
عزب دفتر

اداره دفتر تشریفات

با منتخب الوزراء العظام میرزا حسینخان
نایب وزارت خارجه میرزا محمودخان منشی
محمد رحیم بیک غلام باشی حسن بیک
غلام

اداره دفتر ثبت و ضبط

با میرزا رضیخان مدیر و نایب وزارت خارجه
میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی منشی
میرزا اسدالله منشی میرزا عبدالله منشی

اداره دفتر تذکره و طبع

میرزا رفیعخان میرزا صادق سررشته دار

صاحبمنصبان وزارت خارجه

نواب حاجی محمد حسین میرزا حشمت السلطنه
حاجی میرزا زمانخان مستشار میرزا جوادخان
نایب اول وزارت خارجه میرزا حسنخان
نایب اول وزارت خارجه
حاجی میرزا
عبدالله خان کارگذار سابق بندرعباسی
و بوشهر میرزا عباسخان سرتیپ
میرزا ابوالقاسمخان نایب وزارت خارجه
میرزا مهدیخان سرتیپ مهندس میرزا
جوادخان کارگذار سابق خارجه استراباد

میرزا موسی خان کارگذار سابق گیلان
محمد تقی خان سرهنگ محمد حسنخان
کرمانشاهانی

کارگذاریهای داخله و سایر مامورین ولایات

آذربایجان

حاجی نصیرالملک کارگذار حاجی میرزا
صادقخان سرتیپ نایب اول قلیخان
سرتیپ و مستشار حاجی میرزا معصومخان
نایب اول میرزا مهدیخان سرهنگ نایب
کارگذاری میرزا حسینخان سرهنگ
نایب کارگذاری میرزا حسنخان
سرهنگ نایب کارگذاری میرزا
سعیدخان نایب کارگذاری میرزا رضاخان
سرهنگ نایب ساطوخان مترجم و
سرهنگ میرزا محمدخان سرهنگ ناظم
دفتر میرزا هاشم منشی میرزا ابوالقاسم
اجودان علیخان اجودان میرزا جواد
اجودان

ارومی

میرزا هاشمخان سرهنگ کارگذار و
پرستار ارامنه و یهود

اداره تذکره آذربایجان

امین الوزاره رئیس امنای تذکره سرحدات
میرزا احمدخان امین تذکره تبریز
میرزا حسن امین تذکره خوی

خراسان

ناظم الملک نایب اول وزارت خارجه مامور
هشتادان میرزا جهانگیرخان منشی
اول وزارت خارجه

مشهد مقدس

حاجی محمد صادقخان کارگذار میرزا
حسینخان نایب کارگذاری میرزا علیخان
منشی میرزا ابراهیمخان امین تذکره

بجنورد و قوچان

میرزا محمد قلیخان سرتیپ نایب وزارت
خارجه کارگذار میرزا کاظم امین
تذکره بجنورد میرزا فتح الله خان
امین تذکره قوچان

سرخس

میرزا علیخان کارگذار

دره جز

میرزا اسدالله خان کارگذار

استراباد

میرزا علی اشرفخان سرتیپ کارگذار

بندر جز

میرزا محمدخان آتشی سرحددار
علی اکبرخان امین تذکره بندرجز و
وقایع نگار شکرالله خان نویسنده

مازندران

میرزا ابوالحسنخان کارگذار میرزا
موسیخان وقایع نگار میرزا علیرضا
خان امین تذکره مشهدسر میرزا
فتح الله خان نایب کارگذار نوروز
خان منشی هادیخان نویسنده

فارس

حاجی عزالملک کارگذار خارجه میرزا
رحیمخان نایب و منشی کارگذاری

بوشهر

نجفقلیخان قاجار کارگذار خارجه
محمد ابراهیمخان امین تذکره بوشهر
میرزا خان نایب کارگذاری بوشهر

بندرعباس

میرزا علیخان کارگذار

گیلان

میرزا آقاخان کارگذار میرزا عبد
الرسول نایب کارگذاری

اداره تذکره گیلان

میرزا حبیب الله خان سرهنگ امین تذکره
میرزا امان الله سررشته دار

کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان کارگذار
علی اکبرخان سرحددار

کردستان

عبدالله خان کارگذار خارجه
میرزا علیخان امین تذکره

کاشان

میرزا فضل الله خان

اصفهان

محمد جعفرخان سرتیپ کارگذار خارجه
عبدالرحیمخان اجودان و نایب کارگذاری

کرمان

میرزا حبیب الله سرپرست زردشتیان
ملاکیخسرو کلانتر و ریش سفید
زردشتیان کرمان و یزد

سفراء و مامورین و کارپردازان دولت علیه ایران در ممالک خارجه

ولایات دولت عثمانی

اسلامبول

جناب جلالتماب معین الملک امیرتومان
سفیر کبیر میرزا جوادخان سرتیپ
اول و مستشار سفارت میرزا
اسدالله خان سرهنگ نایب دویم
حاجی آقاخان مترجم حاجی مجیدخان

مسیو بارون نبی مستشار حقوقی سفارت
رضاخان سرهنک

مصر

حاجی میرزا نجفعلی خان جنرال قونسول
خانبهشان ترجمان اول

وان

میرزا معصومخان اعتماد الوزاره
جنرال قونسول

بیروت

حسنخان کارپرداز

جده

حاجی کمالخان

حکاری

میرزا اسحقخان کارپرداز

طرابزن

حاجی میرزا رضیخان کارپرداز

شام

میرزا علی اکبرخان

ارض روم

میرزا علینقیخان کارپرداز

بایزید

میرزا محمد کارپرداز

اسکندریه

حاجی میرزا حبیب الله خان کارپرداز

ازمیر

اوهانس خان

طنطه

سلیم عنامی کارپرداز

عراق عرب وغیره

بغداد

مشیر الوزاره میرزا محمودخان جنرال
قونسول میرزا طهماسب قلی نایب
حسن افندی کاتب انکلیسی حاجی
میرزا ابوالقاسم خان ترجمان ترکی

بصره

حاجی محمد رضا کارپرداز

کربلای معلی محمد حسنخان
نجف اشرف میرزا اسمعیل
خانقین محمد اسمعیلخان

سایر ولایات خاک عثمانی

کرکوک عباس آقا
کاظمین کریم بیک
مندلیج میرزا ابوطالب
دیار بکر میرزا حسین
مسیب نصرالله بیک
عماره علی بیک
سموات حسن بیک
بیت المقدس میرزا هادی
بعقوبه یوسفخان
حله حاجی عباسقلی
قزل رباط مشیرخان بیک
انطاکیه موسی بیک

دولت انکلیس وغیره

سفارتخانه لندن وهلاند

جناب جلالتمآب ناظم الدوله پرنس
میرزا ملکم خان وزیر مختار وایلچی
مخصوص میکائیل خان سرتیپ
ونایب اول اسکندرخان سرتیپ
نایب دویم میرزا محمد علیخان منشی

هندوستان

بمبئی وغیره

بمبئی

حاجی میرزا حسینخان جنرال قونسول
آقا عبد الحسین ملک التجار حاجی محمد علی
معتمد التجار

کلکته رستمجی قونسول
حیدرآباد دکن
آقا محمد علی شوشتری ویس قونسول

بیرما

حاجی میرزا احمد ویس قونسول

دولت روس

سفارتخانه پطرزبورغ

جناب میرزا محمودخان وزیر مختار و
ایلچی مخصوص میرزا رضاخان آجودان
جنرال اجودان منشی مترجم

تفلیس و سایر خاک قفقازیه

معین الوزاره میرزا محمد علیخان سرتیپ
جنرال قونسول میرزا محمد فرداد
میرزا اجبارخان ویس قونسول ایروان
میرزا بابابیک ویس قونسول بادکوبه

حاجی ترخان

میرزا سید محمد خان کارپرداز
میرزا عنایت الله خان منشی میرزا
تقی مترجم میرجعفرخان ویس قونسول
نژنی نوغرود

باطوم

میرزا علی اکبرخان کارپرداز

دولت فرانسه

سفارتخانه پاریس وغیره

جناب نظر آقا سرتیپ وزیر مختار و
ایلچی مخصوص حاجی محمد خان نایب
اول سرتیپ مسیو موزلیه حکیم
سفارت مسیو کاروا سو قونسول
بردو

مارسیل

مسیو منیه جنرال قونسول
مسیو دیشار قونسول بردو

دولت المان

سفارتخانه برلن

جناب میرزا رضاخان جنرال اجودان وزیر
مختار وایلچی مخصوص حاجی میرزا
حسنخان سرتیپ نایب اول میرزا
ضیاء الدین خان مترجم اول

دولت اطریش

سفارتخانه وین

جناب نریمانخان وزیر مختار وایلچی
مخصوص مسیو آرتیلخان
نایب سفارت

دولت جمهوری اتازونی ینکی دنیا

جناب حاجی معتمد الوزاره وزیر مختار
وایلچی مخصوص دکتر طارانس مستشار
سفارت میرزا محمودخان منشی و
مترجم سفارت عبد العلیخان اجودان
سفارت

سفرای دول متحابه مقیم اصفهان

مقیم دربار همایون وسایر ولایات
محروسه ایران بترتیب حروف هجی

سفارت دولت جمهوری
اتازونی ینکی دنیا

جناب ادوارد سپنسر پرات وزیر
مقیم اصغرخان مترجم ومنشی
سفارت

سفارت دولت اطریش ومجارستان

جناب جلالتمآب جنرال بارون نیمل
وزیر مختار وایلچی مخصوص مسیو
واکووسکی نایب سفارت میرزا آقاخان
منشی سفارت

سفارت دولت المان

جناب جلالتمآب بارون شنک فون
شواین برک وزیر مختار وایلچی مخصوص
مسیو ونکلر نایب دکتر فرانک مترجم
حاجی میرزا رضاخان منشی

سفارت دولت انکلیس

جناب جلالتمآب سر هنری درمند ولف
وزیر مختار وایلچی مخصوص سر آرتر
نیکلسن نایب اول مستر فرکس کارت
ریت نایب دویم مسیو ویلیم
کارت ریت نایب دویم مستر
سیدنی چرچیل نایب دویم السنه شرقی
مسیو هنری کس ویس قونسول
مستر نول آتشه افتخاری دکتر کسن حکیم
سفارت مستر هنری نواز محاسب
عباسقلیخان منشی ومترجم میرزا
زین العابدین منشی اول میرزا
نجفعلی منشی دویم حاجی میرزا
حسن منشی سیم

تبریز

مستر آبت جنرال قونسول

گیلان

کلنل استورت قونسول میرزا
جعفر منشی قونسولگری گیلان

خراسان

میرزا عباسخان وکیل سفارت

شیراز

حیدر علیخان وکیل سفارت

کرمانشاهان

حاجی آقا حسنخان بهادر وکیل سفارت

اصفهان

مستر آقانور وکیل سفارت

همدان آقا سید حسین

استراباد

محمد تقی آقا وکیل سفارت

بوشهر

کلنل غر جنرال قونسول حکیم راس
مستر جاج لوکس ویس قونسول ونایب
اول میر حکیم خان بهادر نایب دویم
میرزا عبد المحسین منشی

سفارت دولت ایطالیا

جناب مسیو لکومت دو روناتو شارژ دفر
میرزا طاطاوسخان منشی
سفارت

سفارت دولت روس

جناب جلالتمآب پرنس دالغاروکی
جنرال ماژور وزیر مختار وایلچی
مخصوص مسیو پوچیو نایب اول
مسیو غربیچ مترجم اول مسیو
فیلیف نایب دویم مسیو انچلکوف
مترجم دویم مسیو والری آتشه
مسیو اشتری آتشه میرزا مهدیخان
منشی اول میرزا ابوالقاسمخان منشی
دویم خواجه میکائیل تاجرباشی
ارامنه آقا قاسم تاجرباشی مسلمانان

تبریز

مسیو بطروف جنرال قونسول
مسیو نیافدین نایب اول مسیو
موسیکف مترجم اول میرزا علی اشرف
خان منشی

گیلان

مسیو دلاصوف قونسول پرنس وابرا
نایب قونسولگری میرزا عبدالله خان
منشی

استراباد

مسیو کاخانفسکی قونسول مسیو
تومنیسکی نایب میرزا تقی منشی

مشهد مقدس

کریمخان نصیربیک اوف وکیل التجار

قوچان و بجنورد

یحیی بیک طاهراوف آگنت

دره جز و کلات

مسیو بزمنف آگنت

سفارت دولت عثمانی

جناب جلالتمآب خالد خلیل بیک سفیر
کبیر دولت علیه عثمانی علی احسان
افندی مستشار سفارتکبری
احسان حسنی بیک نایب اول سفارت
بالیان سرکیس افندی نایب دویم
میرزا حسنخان منشی اول سفارتکبری

تبریز

علی بهجت افندی باش شهبندر میرزا
حاجی آقا منشی اول

کرمانشاهان

بهاالدین بیک افندی باش شهبندر

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر

کردستان

آقا سید جابر شهبندر منشی نفر

شیراز

حاجی سید ابراهیم ناظم التجار شهبندر
میرزا سید محمد منشی

بوشهر

میرزا حسین وکیل شهبندر

ساوجبلاغ

عبدالاحد آقا وکیل شهبندر

ارومیه

وکیل شهبندر

سفارت فرانسه

جناب جلالتمآب مسیو دبالوا وزیر
مختار و ایلچی مخصوص مسیو ادبر
مترجم اول مسیو مالیه توی
مترجم دویم و شانسلیه مسیو
نیکولا دفتردار سفارت میرزا
ابراهیم منشی

تبریز

مسیو امیل برنه جنرال قونسول دولت
فرانسه مسیو وفقریه مترجم
و شانسلیه میرزا حسنخان منشی
جنرال قونسولگری

ولایات ممالک محروسه سوای دارالخلافه الباهره طهران که جزو ادارات دیوانی نوشته شده است

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد
جاوید مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان
ادام الله اقباله العالی
نواب والا اعتضاد السلطنه
جناب جلالتمآب امیر نظام کارگذار کل مملکت آذربایجان

حکام و مامورین مملکت آذربایجان

حکام

جناب فخامت نصاب وکیل الملک حاکم اردبیل و مشکین
جناب فخامت نصاب محمد خان والی حکمران خوی و سلماس
نواب امامقلی میرزا حکمران مراغه علیخان پیشخدمت
خاصه همایونی حاکم اروقیه هاشمخان پیشخدمت
خاصه همایونی حاکم اردونق و اتراب نواب سلطان
عبدالمجید میرزا امیرآخور حکمران قراجه داغ امیرالامرا
العظام حاجی صدرالدوله حکمران خلخال نواب محمد علی
میرزا حکمران شقاقی عمدة الامراء العظام سیف الدین
خان حاکم ساوجبلاغ نواب معزود میرزا ناظر
حاکم چاپاره و دو بیلشان حاجی یوسفخان حاکم مرند
حیدرخان سرتیپ حاکم صاینقلعه لطفعلیخان سرتیپ
حاکم الان براغوش میرسلیمانخان حاکم طالش
قلیخان سرتیپ حاکم گرگر عباسقلیخان امین لوزاده
حاکم بلوکات ثلثه غلامحسینخان نجرالحاکم
هشترود علیخان سرتیپ حاکم چهار اویماق نواب
دارا حاکم دهخوارقان و اسکو

مامورین

مستوفیان عظام

جناب فخامت نصاب مستشار الملک پیشکار مالیه
مملکت آذربایجان میرزا یوسف مستوفی حاجی
میرزا اسحقخان مستوفی میرزا عظیم مستوفی
امین دفتر معین دفتر میرزا خلیل مستوفی
وکیل دفتر میرزا رضا وزیر وظایف حاجی میرزا یوسف
مستوفی میرزا سعید مستوفی میرزا حسن مستوفی میرزا
مهدیخان مستوفی میرزا اسمعیلخان مستوفی میرزا
رفیعخان مستوفی میرزا رحیم مستوفی میرزا محمدخان مستوفی سرکار
میرزا صادقخان مستوفی میرزا جعفرخان مستوفی میرزا
علی اکبر مستوفی

لشکرنویسان

جناب فخامت نصاب میرزا محمودخان منشی نظام میرزا سید
مرتضی لشکرنویس میرزا علی اشرفخان لشکرنویس میرزا
سید محمد لشکرنویس میرزا محمد علیخان مستوفی نظام
میرزا حسینخان ناظم لشکر حاجی میرزا ابوالحسنخان لشکرنویس
میرزا احمد لشکرنویس میرزا کاظمخان لشکرنویس میرزا
علیخان لشکرنویس میرزا سید محمد علی لشکرنویس میرزا علیخان
لشکرنویس میرزا لطف الله خان لشکرنویس میرزا بهاالدین
لشکرنویس میرزا موسیخان لشکرنویس میرزا قاسمخان لشکرنویس

اجزاء دیوانخانه مبارکه و حکومت شهر

اجزاء دیوانخانه مبارکه

نواب عمیدالدوله رئیس دیوانخانه مبارکه جناب میرزا محمد تقی
صدر دیوانخانه محمد جعفرخان قاجار میرزا اسحق خان مستوفی
میرزا اسحق خان کارپرداز میرزا رفیعخان مستوفی میرزا مهدی
منشی میرزا عباس منشی میرزا محمودخان منشی

اجزاء حکومت شهر

عمدة الامراء العظام بیگلربیگی حاجی میرزا مهدی کلانتر حاجی
میرزا شفیعخان مؤتمن دیوان حاجی میرزا کاظم وکیل الرعایا و رئیس
التجار حاجی آقاخان قلعه بیگی میرزا لطفعلیخان کدخدای محله
نوبر حاجی میرزا نصیرخان کدخدای محله حکم آباد میرزا عبدالله
خان کدخدای محله ویجویه میرزا اسحق خان کدخدای باغمیشه
محمد علیخان داروغه حبیب الله خان کدخدای محله سهادهین
میرزا جوادخان کدخدای محله سرخاب حاجی میرزا موسیخان کدخدای قره آغاج

اجزاء و خدام دربخانه حضرت والا

عملجات دفترخانهٔ سرکاری

مستوفیان

جناب میرزا شفیع مستوفی کل محاسبات سرکاری میرزا سلیمان مستوفی برادر و وقایع نگار میرزا عبدالعظیم مستوفی میرزا محمد مستوفی میرزا صادق سررشته دار

منشیان

جناب دبیر السلطنه میرزا علیخان میرزا نصرالله خان میرزا موسی خان میرزا عبدالله خان میرزا آقاخان میرزا محمد علیخان میرزا حسینعلی میرزا ابوالفتح خان میرزا علیخان حاجی میرزا عبدالحسینخان میرزا مهدیخان

اطباء

حاجی میرزا مرتضی قلی اعتماد الاطبا میرزا محمد حکیمباشی میرزا علی حکیمباشی میرزا سید علی حکیم میرزا عبدالعلی سیف الاطباء میرزا زین العابدین خان معین الاطباء میرزا محمود خان

صندوقخانه

نواب والا نصرة الدوله امیر تومان رئیس صندوقخانه میرزا سید علی مستوفی میرزا مهدی سررشته دار میرزا سید عزیزالله کرک یراق

نظارتخانه

امیرزاده مغرو میرزا ناظر میرزا رفیعخان مستوفی میرزا ابراهیم سررشته دار

عمله خلوت

نواب والا نصرة السلطنه پیشخدمت باشی نواب علی بخش میرزا نایب پیشخدمت باشی خانباباخان نایب پیشخدمت باشی سلطانعلیخان پیشخدمت و محصل محاسبات علی آقای پیشخدمت و تحویلدار نقدی میرزا لطفعلی قهوه‌چی باشی عملجات قهوه‌خانه کربلائی حسین سقاباشی و سایر عمله آبدارخانه

عمله خدمت

مهدیخان فراشباشی محمد علیخان مصطفی قلیخان

میرزا حسینخان مستوفی اللهویردیخان نایب جبخانه نایب

باشیان و ارباب مناصب دربخانه

امیر الامراء العظام حاجی صدر الدوله ایشیک آقاسی باشی علی اکبرخان نایب ایضا محمد حسینخان نایب ایضا میرزا سید علیخان نایب ایضا عبدالحمید میرزا دارا سرکشیک چی باشی عباسقلیخان امین الوزاره غلام پیشخدمت باشی محمد صادقخان آجودانباشی حسین پاشاخان قوللر آقاسی باشی جناب میرزا ابوالقاسم ملاباشی غلامحسین میرزای صدر الشعراء رضاخان تفنگدارباشی میرزا یحیی منجم باشی میرزا احمد منجم منوچهرخان عکاسباشی

خواجه سرایان

آغا مبارک آغاباشی حسنخان خواجه آقا سید احمد خواجه علیخان خواجه آغا حسن خواجه

اصطبل و کالسکه خانه و شترخانه و قاطرخانه

امیرزاده سلطان عبدالمجید میرزا امیرآخور حبیب الله خان صاحبجمع شترخانه و قاطرخانه نصرالله میرزا نایب اصطبل میرزا بابا مشرف اصطبل عباس آقای نایب میرزا بابا بیک نایب حاجی محسن بیک صاحبجمع ایلخی میرزا فتاح کالسکه‌چی باشی

عمله رکاب

محمد قلیخان شاطرباشی و عملجات کلبعلیخان میرشکار و شکارچیان

دستگاه نواب والا اعتضاد السلطنه

امیر الامراء العظام حاجی صدر الدوله پیشکار و رئیس دفترخانه میرزا محمد ادیب و ملاباشی میرزا علی حکیمباشی میرزا ابوالفتح مستوفی پسر دبیر السلطنه میرزا جعفرخان مستوفی مهدیخان میرآخور ولد شاهزاده دارا میرزا مصطفی خان پیشخدمت باشی میرزا علیرضا مستوفی عباسقلیخان منشی میرزا محمود منشی میرزا عباسقلی سررشته دار علیخان شاطرباشی فتحعلیخان تفنگدارباشی

اصفهان

ومضافات و توابع

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان و مضافات دام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت

میرزا سلیمانخان رکن الملک منشی باشی نایب الحکومه اصفهان محمد اسمعیلخان امیرآخور جناب سراج الملک مستوفی و پیشکار کریمخان میرپنج رئیس کل سواره فوج وغیره میرزا نصرالله خان مستوفی سرکاری میرزا جعفر مستوفی مخصوص علیخان سرتیپ توپخانه و رئیس هر دو دسته همایونی میرزا حسینخان دکتر حکیمباشی سرتیپ سیم میرزا موسی خان ناظم الاطبا

اجزاء دفترخانه

جناب فخامت نصاب مشیر الملک مستوفی و رئیس دفترخانه میرزا حسینخان سررشته دار میرزا محمد حسن مستوفی میرزا علی مستوفی میرزا زین العابدین مستوفی وغیره وغیره

ادارهٔ انشاء

میرزا رضاخان بنان الملک مدیر رسائل میرزا حسنعلیخان منشی مخصوص و تحویلدار میرزا اسمعیلخان منشی میرزا زین العابدین منشی میرزا نقیخان منشی میرزا حبیب الله منشی وغیره وغیره

چون صورت جزو نداده بودند اجزاء حکومت اصفهان نفر بنفر مطابق نوشته نشد

افواج ثلثه اصفهان

فوج جلالی بسرتیپی نواب والا جلال الدوله فوج چهارمحال بسرتیپی سهام السلطنه بسرهنگی میرزا عبدالحسینخان فوج فریدن بسرهنگی حاجی مصطفی قلیخان

خراسان و سیستان

نواب والا رکن الدوله والی مملکت خراسان و سیستان نواب معین الدوله نایب الایاله جناب جلالت نصاب مؤتمن السلطنه وزیر مملکت خراسان جناب میرزا محمد علی متولیباشی آستانه مقدسه

امراء و حکام معتبر

ولایات و محال جزء خراسان و سیستان

نواب امیرزاده علینقی میرزا حکمران سبزوار امیر الامراء العظام امیر حسینخان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو و حکمران قوچان امیر الامراء العظام یار محمدخان سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو و حکمران بجنورد امیر الامراء العظام میر علیخان حشمت الملک امیر تومان حکمران قاینات و سیستان امیر الامراء العظام حاجی محمد باقرخان عماد الملک امیر تومان وکیل طبس امیرزاده حسنعلی میرزا پسر نواب نیر الدوله حکمران نیشابور

فارس

نواب والا احتشام الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت فارس نصیر الملک پیشکار مملکت فارس حاجی هاشمخان امیر دیوانخانه قوام الملک ناظم ایلات خمسه و لار و سبعه وغیره بوشهر محمد حسنخان سعد الملک حکمران بنادر فارس

کرمان و بلوچستان

نواب والا فرمانفرما امیر تومان والی مملکت کرمان و بلوچستان امیرزاده حشمة السلطنه محمد حسن میرزا حکمران و ناظم بم و نرماشیر میرزا آقا مستوفی و پیشکار مملکت کرمان

استرآباد و گرگان

نواب والا امیرخان سردار امیر تومان والی و حکمران استرآباد و گرگان و ترکمان اسامی اجزاء حکومت را صورت نداده اند

گیلان و طوالش

نواب والا احتشام السلطنه امیر تومان والی ایالت گیلان و طوالش جناب فخامت نصاب حاجی میرزا علینقی مشیر لشکر وزیر گیلان میرزا علیخان مستوفی و رئیس دیوانخانه

عربستان

جناب جلالت نصاب نظام السلطنه والی عربستان میرزا محمد علی نفرشی پیشکار عربستان رضا قلیخان رئیس عدلیه

کرمانشاهان

جناب جلالت نصاب حسام الملک امیر تومان والی ایالت کرمانشاهان

و سرحد اعراقین پیشکار

کردستان

امیرالامراء العظام نظام الدوله امیرتومان والی ایالت کردستان میرزا یوسف مشیر دیوان پیشکار کردستان میرزا محسن رئیس دیوانخانه

لرستان و بروجرد

نواب والا ضیاء الدوله امیرتومان والی لرستان و بروجرد میرزا حسن مستوفی پیشکار حاجی میرزا علیخان رئیس دیوانخانه

مازندران

امیرالامراء العظام حاجی شهاب الملک امیرتومان والی مازندران میرزا فرج الله خان پیشکار محمد اسمعیل خان قاجار رئیس دیوانخانه

یزد

نواب والا عماد الدوله والی ولایت یزد میرزا محمد مستوفی یزدی پیشکار میرزا زین الدین رئیس دیوانخانه

ملایر و توسیرکان و نهاوند

نواب والا سیف الدوله والی ولایات ثلثه ملایر و توسیرکان و نهاوند حسینخان قاجار نایب الحکومه نهاوند. میرزا طاهر مستوفی وزیر میرزا شفیعخان رئیس دیوانخانه

کاشان

بحکومت جناب جلالتمآب اقبال الدوله رستمخان میرتیپ نایب الحکومه میرزا عبدالعلی پیشکار

همدان

نواب والا عضد الدوله حکمران ولایت همدان میرزا احمد شریف الملک پیشکار همدان

قره‌ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

جناب جلالتمآب اعتضاد الدوله حکمران میرزا رضای پیشکار علیخان قاجار رئیس دیوانخانه

ولایات خمسه

جناب فخامت نصاب امین الحضره حکمران میرزا نصرالله مستوفی پیشکار محمد تقیخان رئیس دیوانخانه

قزوین

در اداره حکومت نواب والا الله قلی میرزا ایلخانی محمد باقرخان سرتیپ حکمران ولایت قزوین

عراق

جناب فخامت نصاب اعتضاد الملک حکمران عراق میرزا سید محسن مستوفی پیشکار و میرزا سید حسین رئیس دیوانخانه

شاهرود و بسطام

نواب والا جهانسوز میرزا امیرتومان حکمران شاهرود و بسطام میرزا عبدالغفار پیشکار و رئیس دیوانخانه

سمنان و دامغان

جناب فخامت نصاب سپهدار حکمران سمنان و دامغان میرزا رضای آشتیانی پیشکار کامران میرزا رئیس دیوانخانه

کلپایکان و خوانسار

بهاء السلطنه حکمران کلپایکان و خوانسار

کروس

در تحت حکومت جناب جلالتمآب امیر نظام کارگذار مملکت آذربایجان علیرضاخان سرتیپ حکمران کروس

کمره

محمد حسن میرزا حکمران

محلات

محمد جعفرخان حاکم

خرقانین

بحکومت امیرالامراء العظام حسنخان آجودانباشی کل امیرتومان

کنکاور

بحکومت امیرالامراء العظام سام اصلان امیرتومان

اسدآباد

بحکومت خانباباخان میرتیپ امیرالامراء العظام سلیمانخان

صاحب اختیار امیرتومان

نطنز

در جزو حکومت نواب آبان مؤید الدوله و حاجی حسام السلطنه میرزا فرج الله خان سرهنگ نایب الحکومه نطنز

جوشقان

بحکومت کاشتکان نواب معز الدوله

طالقان

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم فرخ آقای نایب الحکومه

طارم

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله امیرزاده شاهرخ میرزا حکمران

خوار

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله امیرزاده ابوتراب میرزا حکمران خوار

ممالک خارجه

اروپ

دولت آستریه و مجارستان

امپراطور فرانسوا ژزف در سنهٔ ۱۲۴۶ هجری متولد شده ولیعهد آرشیدوک رودلف فرانسوا شارل ژزف پای تخت وینه صدر اعظم و وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارد جمعیت تقریباً هفتاد کرور

دولت اسپانیا

پادشاه الفنس سیزدهم در هفدهم ماه می سنهٔ ۱۸۸۶ مسیحی متولد شد وزیر اعظم و وزیر امور خارجه ساگاستا مذهب دولتی کاتولیک جمعیت تقریباً سی و سه کرور و سیصد و سی و پنجهزار نفر پای تخت مادرید

دول معتبرهٔ المان

جمعیت کلیه از قرار سنهٔ ماضیه هشتاد و چهار کرور قلّت مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیکی هستند

اولا باد

فرمانفرما فردریک گلیوم لوی سنش شصت و دو سال شمسی ولیعهد فردریک گیلیوم لوی لئوپلد اگوست سنش سی سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

سلطنت در کفالت پرنس لئن لوئید پلداست پای تخت مونیک مذهب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس فردریک گیلیوم دویم در بیست و هفتم ژانویه سنهٔ ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در شانزدهم ژوئن سنهٔ ۱۸۸۸ میلادی مطابق شوال سنهٔ ۱۳۰۵ هجری بر سریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماه مه سنهٔ ۱۸۸۲ متولد شده سنش شش سال وزیر اعظم پرنس بیزمارک مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند

پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبرت فردریک اگوست سنش شصت سال پای تخت درزده مذهب دولتی پروتستان و فدری کاتولیک

ورتمبرغ

شاه شارل اول فردریک الکساندر سنش شصت و پنجسال پای تخت اشتوتکارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین سنش شصت و هشت سال ولیعهد پرنس آلبرت ملقب به پرنس دوگال سنش چهل و هفت سال وزیر اعظم لرد سالزبوری پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند از قرار سنهٔ ماضیه سی و هفت کرور و سیصد هزار نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان و غیره چهار صد و هفتاد و شش کرور مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک فرمانفرمای هندوستان لرد دوفرین

دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اول سنش چهل و سه سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش نوزده سال وزیر اعظم مسیو کریسپی مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنوات سابقه بیست و نه کرور و چهار صد هشتاد و دو هزار نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپلد دویم سنش پنجاه و سه سال پای تخت بروسل جمعیت تقریباً پنج کرور و سیصد و سی و شش هزار نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاه لوی فیلیپ ماری فردیناند پدر سنش پنجاه سال ولیعهد شارل فردیناند لوی ماری سنش بیست و پنجسال

وزیر اعظم کانسی پیرا پای تخت لزبن جمعیت تقریباً در اروپ سه کرور و یکصد و هفتاد و دو هزار نفر خارج از اروپ شش کرور و دویست و هشتاد و یکهزار نفر

دولت پی با

که هلاند نیز نامند

پادشاه گیلیوم سیم الکساندر فردریک لهی سنش هفتاد و یکسال پای تخت لاهه جمعیت تقریباً هفت کرور و دو صد و نه هزار نفر مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کریستیان نهم سنش هفتاد سال ولیعهد کریستیان فردریک گیلیوم شارل سنش چهل و سه سال وزیر اعظم یعنی رئیس وزراء استروپ پای تخت کپنهاگ مذهب دولتی پروتستان جمعیت تقریباً سه کرور و چهار صد و سه هزار نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنش چهل و سه سال ولیعهد گراندوک نیکلا الکساندر ویچ سنش بیست سال مسیو دوگیرس وزیر خارجه جمعیت تقریباً صد و هفتاد و هفت کرور و دویست هزار نفر مذهب ارتودکس گرک و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سنت پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش چهل و نه سال پای تخت بوکارست جمعیت تقریباً ده کرور و سیصد و هفتاد و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک

دولت سربی

پادشاه میلان اول سنش سی و چهار سال پای تخت بلگراد ولیعهد که بیش از سیزده ساله نیست پرنس الکساندر

جمعیت سه کرور و یکصد و هشتاد و دو هزار و پانصد نفر مذهب کاتولیک و گرک

دولت سویس

رئیس جمهوری مسیو ژرنتیر وزیر اول دکتر ذروز پای تخت برن مذهب نصف پروتستان و نصف کاتولیک جمعیت پنج کرور و سیصد هزار نفر

دولت عثمانی

سلطان عبدالحمید خان سنشان چهل و پنجسال ولیعهد رشاد افندی صدر اعظم سعید پاشا پای تخت اسلامبول مذهب دولتی مسلمان سنی عیسوی و غیره نیز دارد جمعیت از قرار گفتهٔ خود شان هشتاد و شش کرور و سیصد هزار نفر است که نصف این جمعیت رعیت خود عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهوری مسیو سادی کارنو رئیس وزراء و وزیر اعظم داخله مسیو فلوکه پای تخت پاریس مذهب عمومی کاتولیک جمعیت تقریباً هفتاد و دو کرور و صد و دو هزار نفر

ایالت منتنگرو

پرنس نیکلا اول سنش چهل و هفت سال ولیعهد پرنس دانیلو سنش بیست و چهار سال وزیر اول پتروویچ پای تخت چتینیه جمعیت یک کرور و سی و ششهزار نفر مذهب ارتودکس گرک کمی هم کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل و سه سال ولیعهد قسطنطین در سنهٔ ۱۸۶۸ مسیحی متولد شده پای تخت آتن جمعیت قریب چهار کرور نفر است مذهب عیسوی گرک

آسیا

دولت چین

امپراطور گوانک سو سنش هفده سال وزیر اعظم شاهزاده تون پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب مسلمان و غیره هم دارد جمعیت کلیه از قرار سنوات

ماضیه هشتصد و شصت و هفت کرور و جمعیت رعیت هشتصد
و نه کرور و دو چهار صد و چهل و شش هزار نفر جمعیت کل
زیر حمایت هستند پنجاه و هفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی امپراطور) موتسوهیتو سنش سی و شش سال
ولیعهد یوشی هیتو وزیر دربار رئیس وزرا جیت ابر
بومی پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت تقریباً
شصت و شش کرور و صد و دو هزار نفر

دولت سیام

پادشاه سا ملیج فرا پارا میندر ما ها کولا لن کرن در سنه ۱۸۵۳
میلادی متولد شده پای تخت بانگک وزیر امور
خارجه کروم لوانک داونک مذهب بودا مذهب
جمعیت تقریباً دوازده کرور
و سیصد هزار نفر

افریقیه

ایالت تونس

والی سید علی بیک وزیر اول سید محمد العزیز پای تخت
تونس جمعیت چهار کرور

دولت حبشستان

امپراطور کرنگوس منامنداسمش ژان پای تخت گندار جمعیت
دوازده کرور مذهب ولتی کاتولیک مسلمان و غیره هم دارند

دولت زنگبار

سلطان سید خلیفه پای تخت بندر زنگبار جمعیت جزیره
زنگبار یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت آن مملکت مشخص نیست
مذهب مسلمان جمعیت عرب بیست هزار اکثر سیاه و باقی عرب اند

جزیره ماداگاسکار

پادشاه ملکه (رانا والومانزاکا) سیم در سنه ۱۸۶۲ متولد شد
جمعیت پنج کرور پای تخت تاماتاو

دولت مراکش

سلطان مولا حسن پای تخت طنجه جمعیت تقریباً
دوازده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو توفیق پاشا صدر اعظم ریاض پاشا پای تخت
قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر تقریباً
سی و شش کرور

امریکا

ینگی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری مسیو کلیولاند پای تخت واشینگتن مذهب
اغلب پروتستان و غیره جمعیت هفتاد و هفت کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری مکسیک

رئیس جمهوری اسمش پرفیریو دیاز پای تخت مکسیکو مذهب
کاتولیک جمعیت هیجده کرور و دویست و هفتاد و شش هزار نفر

ینگی دنیای مرکزی

جمعیت کل تقریباً پنج کرور و صد هزار نفر

جمهوری سان سالوادر

رئیس جمهوری ژنرال منندس پای تخت سان سالوادر جمعیت چهل هزار نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری ژنرال سوتو پای تخت سان روزه جمعیت
بیست و پنج هزار نفر

جمهوری گواتمالا

رئیس جمهوری ژنرال باریلاس پای تخت گواتمالا جمعیت
سه کرور و صد هزار نفر مذهب کاتولیک

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری کلنل اواریستو کارازو پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری سوتو پای تخت کوما یاگا

ینگی دنیای جنوبی

جمهوری ارژانتین

رئیس جمهوری ژوارز سلمن پای تخت بوئنس آیرس

کتابخانه مجلس شورای ملی

جمعیت دو کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری ژ. کامانو جمعیت دو کرور و چهل هزار
و سیصد و هفتاد و یک نفر پای تخت کوئیتو

جمهوری اوروگه

رئیس جمهوری ماکسیمو تاژس پای تخت مونت ویدئو
جمعیت چهار صد هزار نفر

برزیل

امپراطور پدرو دویم در سنه ۱۸۲۵ مسیحی متولد شده پای تخت
ریو ژانیرو جمعیت بیست کرور و دو صد و هشت هزار نفر

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری پاچکو پای تخت چوکی ساکا جمعیت چهار کرور

جمهوری پاراگه

رئیس جمهوری اسکوبار پای تخت آسمپسیون جمعیت از
قرار سنوات ماضیه دو کرور نفر

جمهوری پرو

رئیس جمهوری ژنرال کاسرس پای تخت لیما جمعیت
پنج کرور مذهب کاتولیک

جمهوری شیلی

از قرار سنه ماضیه رئیس جمهوری ژ. بالماسدا پای تخت
سان تیاگو جمعیت چهار کرور نفر

جمهوری دول متحده کولمبی

رئیس جمهوری نونز پای تخت بگتا جمعیت کل دول
متحده کولمبی دوازده کرور

جمهوری ونزوئلا

رئیس جمهوری ژنرال گوسمان بلانک پای تخت کاراکاس

جزایر

جزیره ساندویج

پادشاه کالاکوا اول در سنه ۱۸۳۶ مسیحی متولد شده
پای تخت هونولولو

جمهوری دومینیکن

رئیس جمهوری اولیزس هرو پای تخت سن دومنگ
جمعیت شانزده هزار نفر

جزیره هائیتی

رئیس جمهوری سالومن پای تخت پرت او پرنس
جمعیت هشتصد هزار نفر

هو

بسمه تبارک و تعالی

جلد دویم کتاب خیرات حسان

از تألیفات جناب جلالتمآب
اعتماد السلطنه محمد حسن خان
وزیر انطباعات دام اقباله

سنه ۱۳۰۵ سیچقان ئیل

قیمت
دوازده هزار
دینار